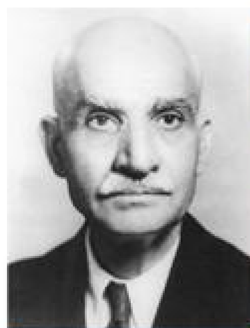





به خامه: کاوه

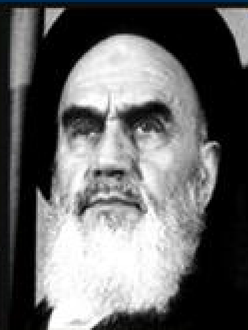
ایران

و

قرآن

اردیبهشت ۲۵۷۰



تقدیم به:

همه روشنگران راه آزادیِ ایران

فهرست

تا ریشه دردی (یا بیماری ای) را نخشکانیم هرگز توانایی از بین بردن آن درد (یا بیماری) را نخواهیم داشت.

پیش درآمد

• سخنی از نگارنده

پس از تازش عرب های مسلمان به ایران و فروپاشی دولت رنجور ساسانی، گویا شادی برای همیشه از این دیار رخت بربست. گویا فرهنگ ناب ایرانی پژمرد. گویا راستی و درستی، جایش را برای همیشه به تقیه و دروغگویی داد. گویا فرهنگ استوره پرستی ایرانیان به دیدگاهی دشمن پرستانه گرایید. گویا ایران پرستی به عرب پرستی دگرگون شد. گویا دانش و آگاهی با جهل و ناآگاهی جایگزین شد. گویا «جشن» فسادانگیز جلوه داده شد و «غم»، روان آسا و ... .

اما چرا اینچنین شده است؟ چرا ایرانیانی که به راستگویی خود می بالیده اند، اکنون دروغگویی را نیز کم و بیش پذیرفته اند؟ چرا ایرانیانی که در پی جنگ و خونریزی نبوده اند امروزه برخی از همین مردم، زیر پرچم های دینی/اسلامی، از شکنجه و کشتار هم میهنانی که هم اندیشه با آنان نیستند نه تنها احساس شرم نمی کنند بلکه احساس عزت و بزرگواری نیز دارند؟ چگونه است که در این دوران ۱٤۰۰ ساله، هرگاه شخصی یا شاهی یا حکومتی (ولو برای مدتی کوتاه) از اصول اسلامی دوری گرفته است[۱]، درِ پیشرفت و دانش خواهی بروی ایرانیان گشوده شده است؟

قرن هاست که مسلمانان ایرانی با این چراها در ستیزند؟ تغریباً در همه موارد، پاسخشان به این پرسش ها و هزاران پرسش همسان دیگر این بوده و هست که "دلیل این مشکلات، فاصله گرفتن از اسلام است!"، "عمل نکردن به اسلام است." و ... .

اما آیا به راستی در همه درازای این ۱٤۰۰ ساله و در همه حکومت ها گوناگون اسلامی و حتی امپراطوری های اسلامی، یک حکومت (تنها یک حکومت) هم پیدا نشده است که به اصول اسلامی پایبند باشد یا آنها را اجرا کرده باشد؟ اصلاً چگونه است که امروزه با اینکه بیشتر کشورهای مسلمان دارای مناطق سوق الجیشی خوبی هستند، دارای منابع اولیه فراوان (مانند نفت) هستند، دارای پتانسیل های فراوان برای پیشرفت هستند و ...، هرگز کشوری مسلمان که دارای حتی اعتبار نیمه جهانی نیز باشد در دنیا وجود ندارد؟ از سویی، کشور ترکیه که اکثریتش مسلمانانند و کشور مالزی که بخشی از جمعیتش را مسلمانان تشکیل می دهند، زمانی درهای پیشرفت را به روی خود گشودند که از اسلام دوری گزیدند یا حتی حکومت های لائیک ساختند.

---

[۱] مانند رضاشاه بزرگ

مسلمانان توجیه دیگری نیز برای پسماندگی خود در دنیا دارند و آن این است که اسلامِ ملاها و رهبران مذهبی، اسلام راستین نیست و اسلام واقعی آن چیزی است که ما (یعنی مردم) داریم یا ما می دانیم. این سخنِ مسلمانان بیشتر به یک توجیه طنزگونه می ماند تا به یک پاسخ! مانند آن است که شخصی که توسط یک جراحِ قلب مورد جراحی قرار می گیرد، مدعی شود که آن جراح از جراحی چیزی نمی داند و جراح شونده، از "جراحی واقعی" اطلاع بیشتری و ناب تری درباره جراحی دارد!!

آخر مگر نه این است که، مسلمانان همین اسلام را از همین ملاها آموخته اند، اصول اسلامی را از کتاب های همین ملاها خوانده اند و پرسش های دینی خود را از همین ملاها پاسخ گرفته اند؟ مسلمانان این اسلام راستین یا واقعی که پیوسته از آن دم می زنند را از کجا آورده اند؟ آیا انیشتین و ادیسون در این باره کتاب نوشته اند یا نظریه داده اند؟ یا کاشفان بزرگ دنیا آنرا کشف کرده اند؟ آیا خیام و فردوسی بزرگ، این اسلام راستین را به آنها نشان داده اند یا نوشتارهایِ دیگر اندیشمندان ایرانی یا خارجی؟ آیا ناپلئون بناپارت اسلام شناس بوده است که اسلام واقعی را معرفی کند یا سیاستمداران بزرگ دنیا؟ آیا رضاشاه بزرگ، اسلام ساز بوده است یا پسرش–محمدرضا؟

پس مسلمانان، با اینکه اسلام را از همین ملا فراگرفته اند، مدعی اند که آنها بهتر از استادانشان اسلام را می شناسند!!

به هر روی مسلمانان چه بپذیرند و چه نپذیرند، اسلام راستین (ناب)، همین اسلام ملاعمر، خامنه ای، خمینی، رفسنجانی، خاتمی و احمدی نژاد است. اسلام راستین همین اسلامی است که پیوسته در پاکستان، کشتار به راه می اندازد و این پارهء جداشده هند را (از نظر علمی/فرهنگی و ...) فرسنگ ها از هند دورتر نگاه داشته است. اسلام راستین همین اسلامی است که کشوری مانند ایران که دارای پیشینه والایی در تمدن و فرهنگ بوده است را به فلاکت امروزی درآورده است.

در اینجا، برخی از مسلمانان مدعی می شوند که شاید فلان ملا، اسلام را بداند و بشناسد ولی از «اصول قرآن» فاصله گرفته باشد. در برخی مواقع، همین مسلمانان، با اینکه بسیاری از ایشان سال به سال هم بسراغ قرآن نرفته اند و نمی روند، مدعی می شوند که اسلام واقعی همان چیزی است که در قرآن آمده است و اگر اصول و دستورهای قرآنی کاملاً پیاده شوند، وضع مسلمانان بهترین خواهد شد و دنیا، مدینه فاضله می شود.

در چند دهه گذشته (و بویژه در این ۳۰ سال گذشته)، میهن پرستان، دانشمندان و دگراندیشان بسیاری پژوهش های مستند و پایه داری درباره اسلام و قرآن نموده اند که نمونه هایی چند از آنان عبارتند از: برخی از کتاب های احمد کسروی، مقاله های آله دال فک، کتاب "۲۳ سال" علی دشتی، مقاله های آریوبرزن زاگرسی، کتابهای هوشنگ معین زاده، نوشتارهای کورش آریامنش، دست نوشته های آرش بیخدا، نوشته های مردو آناهید، کتابهای نیک فر، مقاله های امیر سپهر، سخنرانی های زنده یاد رضا فاضلی، دست نوشته ها و گفتارهای هومر آبرامیان، نوشته های پرفسور جمالی، کتاب های ارزنده دکتر مسعود انصاری (مانند "الله اکبر"، "بازشناسی قرآن"، "روز قیامت در اسلام" و ...)، کتاب هایی مانند "اسلام شناسی" میرفطروس، کتاب هایی از شجاع الدین شفا (مانند "پس از ۱٤۰۰ سال" و "تولدی دیگر")، دست نوشته های سیاوش اوستا، مقاله های سیامک مهر و ...!

اما شوربختانه بیشتر ما ایرانی ها علاقه ویژه ای به مطالعه نکردن داریم. آمار ۵ دقیقه مطالعه در روز که در این چند سال گذشته گاهی به ۸ و گاهی به ٤ دقیقه رسیده است براستی که جای اندوه دارد. و این همان چیزی است که ملا می خواهد؛ ملا، مردم را خرافاتی، ناآگاه و بی علاقه به مطالعه و آگاهی می خواهد. ملا مرید می خواهد نه دگر اندیش! پس نتیجه آن شده است که نوشته های پژوهشگرانهء و ارزشمند این ایرانیان جز برای اندکی از ایرانیان شناخته شده نباشد.

آنچه که تمام این کتاب ها نشان می دهند، آنچه که تاریخ نشان می دهد و آنچه که امروز، در به اصطلاح "دنیای اسلام" شاهد آن هستیم، همه بیانگر یک چیز هستند و آن این اینست که "مشکل، خود اسلام است!"

با در نظر داشتن موضوع دلبستگی ایرانیان به مطالعه نکردن از یک سو و نابودی میهن عزیزمان بدست شمشیر اسلام و قرآن از دیگرسو، اینجانب، ٤ سال پیش تصمیم گرفتم که کتابی آمارگونه از همین قرآن فراهم آورم و در اختیار ایرانیان گرامی قرار بدهم و آنگاه خودشان قضاوت کنند که آیا اصول قرآنی در کشور ما (ایران) پیاده می شود یا نه؟ آیا این حکومت های اسلامی و ملاها هستند که از قرآن فاصله گرفته اند یا خود ایرانیان از قرآن بری شده اند؟ و آیا اسلامِ خمینی، خاتمی، خامنه ای، رفسنجانی و ... اسلامی است که از اصول قرآنی پا فراتر نهاده است و لغزشی در مسیر اسلام و قرآن داشته است یا نه؟

نگارنده به این موضوع کاری ندارد که چگونه همین اسلام، برای برخی کشورها مانند عربستان (مهد اسلام)، سعادت به همراه آورده است[۲]. همچنین، اینکه پاکستان، سوریه، عراق، افغانستان و سایر کشورهای اسلام زده، چگونه درگیر اسلام شده اند هم موضوعی فراتر از آن است که شخصی بدون سالها حضور در این کشورها بخواهد یا بتواند به تعبیر و تفسیر آن بپردازد.

هدف من در اینجا، تنها بازتاب بکارگیری قرآن در ایران است و البته اندکی نیز به مسائل تاریخی/فرهنگی موضوعاتِ مربوط به قرآن و اسلام هم پرداخته ام. نگارنده در این نسک[۳] به آیه های چندی از قرآن پرداخته است و در برخی جاها هم، نمود عینی و عملی دستورات قرآنی توسط ملاها را بیان داشته است.

• اندوه الله بخاطر پیروزی ایران

در قرآن، سوره ای به نام «روم» وجود دارد؛ این سوره مکی است و مربوط به سال هشتم پیامبری محمد از طرف الله است (یعنی زمانی که هنوز محمد در مکه بود).

غُلِبَتِ الرُّومُ (٢) فِی أَدْنَی الْأَرْضِ وَهُم مِّن بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَیَغْلِبُونَ (٣) فِی بِضْعِ سِنِینَ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِن قَبْلُ وَمِن بَعْدُ وَیَوْمَئِذٍ یَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ (٤)

رومیان شکست‌خوردند (٢) در نزدیکترین سرزمین و[لی] بعد از شکستشان در ظرف چند سالی به زودی پیروز خواهند گردید (٣) [فرجام] کار در گذشته و آینده از آن خداست و در آن روز است که مؤمنان از یاری خدا شاد می‌گردند (٤)

روبروی آیه، مترجمین و مفسرین نوشته اند که اشارهء این دو سه آیهء نخستین سورهء «الروم» به جنگی است که پیرامون آن سال (یعنی سال هشتم قمری) بین شاهنشاهی ساسانی و امپراطوری روم شرقی ادامه داشته و به شکست هماورد دوم انجامیده است. گاهنامه را که بنگریم می بینیم که آن

[۲] مثلا درباره "حج"؛ درآمد عربستان از این مراسم گاهی همپایه فروش نفت این کشور است!

[۳] نسک واژه ایرانی بجای کتاب عربی است

سال برابر است با ٦١٧ میلادی و این جنگ براستی روی داده و طی آن، اورشلیم پس از ششصد سال، از دست رومیان به در آمده و به دست ایرانیان افتاده است. پس، نه نکته ای که این آیه ها بیان می دارند، نه اتفاق افتادن شان در سال هشتم بعثت، و نه وجود حوادث دیگر این سال را نمی توان مورد تردید قرار داد.

سپس از خودمان می پرسیم که در میان آن همه گرفتاری ها که در آن سال، مؤمنینِ تبعید شده به «شعب ابیطالب» داشته اند، چگونه است که الله شان یکباره به اندیشه «تفسیر سیاسی» افتاده و از طریق پیغمبر خود دربارهء شکست خوردن رومیان از ایرانیان اظهار اندوه کرده است؟ و اصلاً چرا دل های مؤمنان از شکست رومیان و پیروزی ایرانیان غمزده شده، آنها بگونه ای اندوهگین شده اند که الله تشخیص داده باید با وعده ای این دل ها را شاد کند؟ یعنی، چه ارتباطی بین «مؤمنان» و «رومیان» وجود داشته است؟ مگر با یک مسابقهء فوتبال روبرو هستیم که اعراب بنی هاشم طرفدار تیم رومیان باشند و از شکستش به دست تیم حریف غصه بخورند؟

و یکباره به یاد نکتهء بدیهی دیگری می افتیم که «همهء منابع» آن را بیان کرده اند. و آن اینکه محمد بن عبدالله (که در آن سال، ٤٨ ساله بوده) از ١٣ سالگی در کاروان های بین مکه و شام (سوریه و لبنان کنونی) کار می کرده و ده ها بار به آن سمت ها (که در دست رومیان بوده) سرزده است. یعنی، او و کاروان های مکه، در همهء رفت و آمدهای خود، با رومیان طرف بوده و در واقع، در کار حمل و نقل کالاهای بازرگانی رومیان مقاطعه کاران آنها بوده اند. و حالا به «شعب ابیطالب» خبر رسیده که ایرانی ها شامات را از دست رومیان به در آورده اند. و این رویداد آشکارا به معنی آن است که کارِ پر رونق تجارت و درآمد مکیان می تواند به پایان راه رسیده باشد. اینگونه است که یکباره دلیل اندوه «مؤمنان» و علت دلجوئی «رب العالمین» از آنان برایمان روشن می شود.

• آیا باید به عقیده مردم احترام گذاشت؟

بنا به گفته آقای بهرام مشیری: «جمله "به عقیده مردم باید احترام گذاشت" بزرگترین مغلطه امروزی کشورمان است». حتماً شما خواننده گرامی نیز بارها و بارها این سخن را از مردم کوچه و بازار گرفته

تا افراد حکومتی ایران شنیده اید. سخن زیباییست و اصلاً یکی از زیربناهای فکری "اصول شهرنشینی" و البته "اصول انسانی" است.

اما آیا باید به هر عقیده ای احترام گذاشت؟ آیا هر عقیده ای شایستهء احترام است؟ آیا هر دیدگاه و منشی اصلاً می تواند یک عقیده به حساب بیاید یا نه؟

نگارنده هدف پرداختن به چگونگی مسلمان شدن یا نشدن عرب های عربستان در زمان پیدایش اسلام ندارد اما این دین زمانی که به کشور ما وارد شد، با شمشیر آمد. به زن و مرد و جوان و پیر ایرانی رحم نکرد. به عقیده مردم نه تنها احترام نگذاشت بلکه اصلاً نگاهی انسانی نیز نداشت. عرب با پیاده سازی اصول قرآنی در ایران، فرهنگ ایرانی را تاراج نمود و ایرانی را به فلاکت و بدبختی و بیگانه پرستی واداشت. این دین حتی به اعتقادات زرتشتی مردم نیز هیچ احترامی نگذاشت.

اصلاً ۱۴۰۰ سال است که قضیه، اینگونه پیش می رود.

البته روی دیگر سکه نیز دیدنی است!

آیا به عقاید دینی ای که: هر غیرمسلمانی را نجس[4] می داند، می شود احترام گذاشت؟ مگر خود این دین، برای عقاید دیگران احترام قائل شده است؟ نتیجه گیری آسان است؛ نزدیک به یک سوم مردم دنیا نجس هستند بویژه کشورهایی مانند سوئد، نروژ، فنلاند، ایسلند، هند، چین و ... . آیا همین نگرش سادهء این دین به بیش از یک سوم مردم دنیا، "بی احترامی به آن مردمان" نیست؟!

مراسم های عزاداری مسلمانان، یکی دیگر از نمونه های توهین به سایر مردم نامسلمان است. آیا همه مردم باید به صدای نتراشیده نخراشیده موذن ها، روزه خوانها و نوحه خوان ها گوش بدهند، تنها چون محرم است؟ عاشوراست؟ روز درگذشت فلان امام است؟ شب قدر است؟ رمضان است؟ وقت نماز است؟ و ... !!! هستند بسیاری از حتی مسلمانان معتقد که در زمان های خاصی حاضر به شنیدن اینگونه صداها از بلندگوها و دسته جات نیستند! آیا اینگونه اعمال، توهین به دیدگاه ایشان نیست؟

[4] برخی نجاسات در اسلام عبارتند از: فضولات انسانی، سگ، خون، کافر و ...



فرتور ۱ – شیعیان در حال عزاداری برای حسین

از همه اینها گذشته، درباره دستورات کشتار در قرآن، چه باید گفت؟ «بکشید، چون به محمد ایمان ندارند. بکشید چون به الله ایمان نمی آورند. بکشید چون به روز جزا اعتقاد ندارند. بکشید، چون به دین اسلام نمی گروند و ...». آیا تمام اینچنین سخنانی توهین به اعتقادات دیگران نیست؟

بنابراین، **زمانی می توان به عقیده ای احترام گذاشت، که خودِ آن عقیده، عقیده های دیگر را محترم بشمارد.**

۱۴۰۰ سال پیش، عرب ها دینی را با شمشیر به ایران آوردند، با زور شمشیر ایرانیان را مسلمان کردند. اعتراض های مردم را به خاک و خون کشاندند و هنوز که هنوز است نیز "هر گونه اعتراضی به این دین" جزایی جز به خاک و خون کشیده شدن ندارد. هر زمانی هم که کسی خواسته اعتراض کوچکی بکند، یا ملاها و پیروانشان، آن فرد را له کرده اند یا افراد به اصطلاح روشنفکر با آوردن این مغلطه (به عقیده مردم باید احترام گذاشت)، او را از این کار واداشته اند.

شوربختانه این مدارا کردن ها، یکی از پی آمدهایش همین جمهوری اسلامی بود. حتی محمدرضا شاه نیز بر همین مغلطه باور داشت و مماشات او با دینفروشان، کار را تا آنجا پیش برد که مردم با کمک باصطلاح روشنفکران آن دوره، توده ای ها، مجاهدین، ملی مذهبی ها و البته با دسیسه کشورهایی چون انگلیس و آمریکا و ...، حکومت او که با دیدگاههای تندروانه دین اسلام مدارا می کرد را سرنگون نمودند.

برنامه های رادیویی دوره محمدرضا شاه، تریبون هایی را در اختیار ملاها قرار می دادند که ملاها و ملاپرستان از طریق همین تریبون ها به تبلیغ اندیشه های جاهلی و پوسیده خود پرداختند. برخی از این ملاها، از این تربیون برای توهین به اعتقادات ملی و فرهنگی ایرانیان نیز استفاده کردند؛ نمونه اش مطهری بود که در چند سخنرانی اش "ایرانیان که چهارشنبه سوری را جشن می گیرند را ابله و پدرانشان را «خر» خواند!" در حوزه های علمیه و مسجد ها و حسینه ها نیز، توهین به فرهنگ ایرانی و دفاع از دیدگاههای بیابانی عرب ها و به اصطلاح فرهنگشان نیز کمابیش رواج داشت. در آن زمان بسیاری از مردم، کم سواد و دنباله رو بودند و بیشتر باصطلاح روشنفکران نیز خود فروش و وطن فروش بودند. اگر اندک ایرانیانی هم بودند که در برابر این اراجیف گویی ها ندایی بر می آوردند، یا صدایشان را خفه می کردند یا از آنها می خواستند که به اعتقادات مردم احترام بگذارند. پیامد اینگونه احترام گذاری ها همان شده است که اکنون بسیاری از کشورهای دنیا، پشیزی ارزش برای ایران و ایرانی قائل نیستند و حتی در کشور خودمان نیز، خودمان را به درستی نمی پذیرند. می توانید برای نمونه سری به سفارت خانه های خارجی در ایران بزنید و یا رفتار فروشندگان فروشگاههای خارجی و حتی کارمندان و کارکنان خارجی در ایران را ببینید.

شوربختانه، چندین دهه است (و شاید بتوان گفت بیش از ۱۴۰۰ سال است) که بیشتر دگراندیشان ایران همیشه با ایهام سخن گفته اند، به در گفته اند که دیوار بشنود، همیشه غیرمستقیم سخن گفته اند. امروز نیز رویه تغریباً همان است که بوده و بسیاری از این افراد از پرداختن به اصل موضوع تفره رفته اند. مدعی هستند که احمدی نژاد قانون را رعایت نمی کند و احتمالاً موسوی قرار است قانون را اجرا کند و یا سخن از قانونمندی و قانونمداری می زنند. اما باید پرسید، کدام قانون؟ دین بیابانی که قانون ندارد؟ اصلاً بسیاری از مسلمانان، خود حاضر نیستند مانند امام و پیامبرشان زندگی کنند. چند زن می شناسید که بپذیرند، شوهرشان مانند ائمه یا پیامبر، زنان دیگری نیز اختیار کند. چند مرد را می شناسید که بخواهد زنش، از پشت پرده با نامحرم صحبت کند؟ چند جوان را می شناسید

که بخواهند مانند پیامبرشان غزوه کنند و غیرمسلمان بکشند؟ چند نفر را می شناسید که بخواهند مانند اعراب (که پیامبر مانند آنان بوده است) لباس بپوشند؟ اصلاً چند نفر را می توان نام برد که ناخن های دستش را تنها جمعه ها بگیرد و یا هر جمعه، غسل جمعه کند تا جسدش پس از مرگ، پوسیده نشود؟!

از دیدگاه نگارنده، باید یکبار برای همیشه راست گفت. یکبار برای همیشه روراست بود. یکبار برای همیشه سرِ خود و دیگران را کلاه نگذاشت و یکبار برای همیشه گفت که مصیبت های وارده بر ما بخاطر خود اسلام است. آیا مگر اسلام، «امام زمان» و «مبارزه با امپریالیسم» ندارد که احمدی نژاد آنرا مبنا قرار داده است؟ آیا مگر «تقیه» جزو اصول این دین نیست، که محمد خاتمی آنرا بجای آورد؟ یا «سنگسار» و «کشتار مخالفان» که در تمام این ۳۰ سال بدست جمهوری اسلامی انجام گرفته، چیزی بیرون از اسلام است؟ این قانون اساسی نیز بر مبنای همین اسلام است. همان اسلام راستین که "خونبهای یک زن مسلمان را ۵۰ شتر قرار داده و خونبهای قطع شدن، بیضه چپ مرد را ٦٤ شتر[5]"!



فرتور ۲ – آماده کردن یک زن برای سنگسار، بدست سربازان امام زمان

بسیاری از یاران یا دلسوزان این رژیم (مانند بنی صدر، رجوی، محسن رستگارا، اکبر گنجی، شیرین عبادی، سروش، نبوی، کدیور و ...) که امروز به ظاهر روبروی رژیم قرار گرفته اند هم کوشش

[5] این تعیین خونبها مربوط به دستورهای امام ششم شیعیان (جعفر صادق) است که جزو قانون اساسی جمهوری اسلامی هم هست.

بسیاری کرده اند تا این موضوع را به کله مردم فروی کنند که این حکومت را می توان اصلاح کرد و اشکالات این حکومت، مربوط به دورافتادن از اسلام و رعایت نکردن قانون است و ...!

نگارنده در این کتاب قصد توهین به مردم ایران را ندارد، بلکه باور دارد همانگونه که مسلمانان، شارلاتانها، آخوندها، ماله کشان اسلامی و ... حق اظهار نظر دارند، او نیز به عنوان یک ایرانی حق اظهار نظر دارد و نقد اسلام (بر مبنای قرآن) را نه توهین به قرآن بلکه نشانی از حقیقت خواهی و حقیقت جویی اش می داند.

• رفتار دگراندیشان، دانش آموختگان و هنرمندان در گذشته و حال

در اینجا سخنم را با این نوشتار کوتاه آغاز می کنم:

روزی خبرنگاری از مارگارد تاچر نخست وزیر وقت انگلستان پرسید:

«خانم نخست وزیر میشه بفرمایید شما که ادعای قدرت و سروری بر کل جهان را دارید چرا نمی توانید ایرلند را که در همسایگی شماست فرمانبردار خویش سازید؟»

پاسخ نخست وزیر وقت انگلستان: «چون در آن کشور نه بیسواد پیدا می شود و نه روشنفکر میهن فروش.»

اگر نخواهیم دلایل عقب ماندگی دیگر کشورها را بررسی کنیم و تنها نگاهی ژرف به بدبختی ها و تاراج شدن هایمان در این ۱۴۰۰ ساله داشته باشیم، باید بنیادی ترین دلیل هایی که باعث گردیده اند کشور اهورایمان بدست بیابان گردها بیفتد و آیین زنبارگی و آدم کشی بیابانگردهای راهزن در دل این مملکت رسوخ کنند، را در دلِ دو عامل بالا جستجو نمود.

عرب ها از زمان تازششان به ایران برای بیسواد کردن، بیسواد نگه داشتن و پیرو بارآوردن مردم به هر خیانتی دست یازیدند. این خیانت کاری را می توان از کتابسوزی های، از به فنا دادن دانشگاه گندی شاپور[٦] در صدر اسلام تا بازنشسته کردن استادان فرهیخته دانشگاهی، افزودن کتابهای موهوم

---

[٦] بزرگترین دانشگاه در آن دوره از تاریخ در همهء دنیا

اسلامی به درس های دانشگاهی، حذف آهسته آهسته دروس علوم انسانی و تهی کردن سیستم آموزش عالی کشور از مفاهیم علمی واقعی در زمان کنونی مشاهده نمود.

به موارد بالا می توان، سایه شوم خرافه و رسم و رسومات عربی–بیابانی را نیز افزود که این موارد در دور نگه داشتن برخی از ایرانیان و البته مسلمانان از پیشرفت های علمی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، هنری، ورزشی و ... نقش به سزایی داشته اند که البته درباره برخی از این موارد (در فصل های پایانی این نسک) سنجشی بین کشورهای مسلمان و نامسلمان صورت پذیرفته است.

اما به هر روی در اینجا روی سخنم بیشتر با بخش دوم پاسخِ خانم تاچر است که به روشنفکران یک جامعه برمی گردد. واژه ای که دست کم در این ۱۰۰ ساله گذشتهء ایران، واژه غریبی بوده است و بیشتر به اصطلاح روشنفکران ایران، چیزی جز قماشی از ملاهای پوشینه عوض کرده یا ملاهای کروات زنِ فرنگ رفته یا نرفته نبوده اند.

می توان نگاهی به مشروطه کرد و بروشنی دید که چگونه دستاورد بزرگ مردانی مانند ستار خان، باقرخان، سردار اسعد و بسیاری دیگران، توسط مشتی ملای آفتابه گیر و ملای کروات زن به فنا داده شد و چه بسیاری از بزرگان و دگراندیشانی که در آن زمان، خونشان بر زمین ریخته شد.

شاید یکی از بزرگترینِ همین به اصطلاح روشنفکران ایرانی که مانند ضحاک، مغز جوانان ایرانی را خورد[۷] را باید علی شریعتی دانست. شریعتی، مدرک نصف و نیمه "حاجیولوژی" که مدرکی مانند الهیات خودمان در ایران است را در کارنامه خود داشت و البته این مدرک را نیز توسط هزینه ساواک که وی را راهی فرانسه نموده بودند بدست آورده بود. او با زبان افسونگرش بجای اینکه جوان ایرانی را بسوی دانش، روشنگری، دگراندیشی و میهن پرستی و از همه مهم تر میهن شناسی رهنمون کند؛ دست به دامن تاریخچه عربستان شد و در مورد کوتاهی هایی که درباره برخی از این اعراب شده بود، سخنرانی های بسیاری نمود. او سپس تر، در نقش یک مبلغ کامل شیعی چهره نمود و در رَد سنی و سنی گری سخن ها بر زبان راند و کتابهایی از سخنانش به نوشتار درآمد که مثلاً؛ «فاطمه فاطمه است»، «علی حقیقتی بر گونه اساطیر»، «آری اینچنین بود برادر»، «سلمان پاک» و ... ![۸]

[۷] و شوربختانه هنوز نیز این رویداد اسفناک توسط نوشتارهای باقی مانده از این ملای کروات زن ادامه می یابد.

[۸] زندگی نامه و کارکرد های علی شریعتی را می توانید در نوشتارهایی از سیاوش اوستا پی گیری کنید.

امروزه پزشکی به روشنی بیان می کند که بچه دار شدن برای یک دختر، پیش از ۱۸ سالگی به معنی پذیرش ریسک مرگ است. در بسیاری از کشورها به دختران زیر ۱۸ سال اصلاً اجازه ازدواج داده نمی شود. خوب می دانیم که فاطمه در سن ۹ سالگی با علی ازدواج می کند. او تا پیش از مرگش، دست کم ۵ بار حامله می شود! بله! و پیش از زاییدن فرزند پنجمش، می میرد. بدون هیچ شکی پزشکی می تواند این موضوع را به بحث بگیرد که چگونه با دست کم پنج بار حاملگی برای فردی زیر ۱۷ سال، مرگ می تواند به ارمغان آورده شود. البته شیعیان بدون اینکه موضوع مستندی در این زمینه در تاریخ وجود داشته باشد مدعی هستند که فاطمه توسط یاران عمر و عثمان کشته شده است![۹]

خب! علی شریعتی و سپس تر بسیاری دیگر بر آن شدند و مردم را واداشتند که، "فاطمه باید الگوی زن ایرانی باشد". آخر چگونه؟ فاطمه که تا ۹ سالگی در خانه پدر بوده و اطلاع چندانی از کارهای بزرگ و کوچکش وجود ندارد. پس از آن نیز در مدت ۸ سال زندگی با علی نیز که به زاد و ولد فرزند می پرداخته است! آیا علی شریعتی این موارد را نمی دانست؟ شوربختانه می دانست اما «دین» دکانی است که همیشه در محله بیسوادان و پیروان مشتری بسیاری دارد!

آیا علی شریعتی تاریخ نمی خواند و نمی دانست که ایران، خود استوره هایی دارد که برایشان نه در دیارِ شوم عربستان بلکه در شش گوشه دنیا نیز همانندی نبوده است؟ چگونه بود که او علی را بر پیشانی این استوره ها نشانید؟ این علی اگر هم استوره باشد برای همان مردم شبه جزیره عربستان استوره است. او مگر برای ایران چه کرد؟ اصلاً برای بشریت چه کرده است؟ آنچه که از وی می دانیم جنگ های بسیار اوست، زنهای بسیارش و داشتن حدود ۳٦ فرزند! البته در برخی از کتابهای اسلامی می توان سخنانی از علی را یافت که مثلاً می گوید: چگونه زنی خوب است، کدام غذا، قوت جماع را زیاد می کند، با زن و کنیز خود چگونه باید جماع کرد و ...! کتاب نهج البلاغه وی نیز از ذهن بیمار یک ملای شیعی سرچشمه گرفته است و بس!

آیا اینها را علی شریعتی نمی دانست؟

[۹] در این زمینه داستان های بی پایه ای در کتاب های ملاهای شیعه پیدا می شود.

و البته «سلمان پاک»!؟!؟ بنگرید که چگونه یک ایران ستیز را باید برای ایرانیان تبدیل به یک قهرمان کرد!؟ کمتر خیانتکاری را به میهن می توان یافت که حتی نیمی از خیانت های سلمان را در حق ایرانیان کرده باشد. احتمالاً اگر ایرانیان بزودی از خواب غفلت بیدار نشوند، فرداهای دیگری خواهد آمد و علی شریعتی های دیگری که احتمالاً کتابهایِ «خمینی پاک»، «خاتمیِ صادق»، «خلخالی خلخالی است» و «احمدی نژاد، قهرمان اساطیر» را برای مردم بنویسند!

از علی شریعتی که بگذریم از بسیاری افراد دیگر که از نظر مدرک علمی در درجه بالا بودند اما در جهت گمراهی مردم و آب به آسیاب دشمن و ملا ریختن کوشیدند بسیار می توان سخن گفت.



فرتور ۳ – مصدق، در هفته های پایانی زندگیش

در دوران ملی شدن صنعت نفت توسط «مصدق و برخی از نزدیکان او»، و آنگاه کودتای انگلیسی/آمریکاییِ که توسط برخی از میهن فروشان مورد پشتیبانی قرار گرفت، می توان ده ها به اصطلاح روشنفکر را نام برد که در جهت گمراهی مردم کوشیدند. مردمی که در صبح آن روزِ

برکناری مصدق، شعار «یا مرگ یا مصدق» سردادند و در عصر همان روز «جاوید شاه! جاوید شاه!». نگارنده در اینجا هدف جانبداری یا تخریب دولت مصدق یا شاه را ندارد که البته این موضوع تاکنون در دهها نوشته داخلی و خارجی به بحث کشیده است و از حوصله این نوشتار بیرون است. هدف نگارنده در اینجا اشاره ای به باصطلاح روشنفکران آن دوره است! البته در آن ماجرا نباید ذهن های کپک زده ملاهایی مانند آیت الله کاشانی که تبارشان متعلق به همین انگلیس بود را نیز نادیده گرفت. اما حتی تقصیر این موضوع را نیز باز باید به گردن برخی از روشنفکران انداخت که هرگز دلیری آنرا نداشتند تا به مردم بگویند اگر دانش و خرد شما نتواند راهنمایتان گردد، ممکن است هر دین فروش و دکاندار دینی بتواند با دستاویز کردن خدا و پیامبرش، شما را به ناکجا آباد ببرد.

البته بسیاری از افرادی که سپس تر خود را مصدّقی جا زدند و حزب های عجیب غریبی با دو واژهء نامانوس «ملی» و «مذهبی» بوجود آوردند، بعدها پشتیبان خمینی و دارو دسته آدم کش او در آمدند و زمان ورود این اهریمن به ایران، به استقبال او شتافتند و البته پیش از آمدنش نیز سخنرانی ها کردند و مخ ها زدند که امام که بیاید چنین و چنان می کند.



فرتور ٤ – سنجابی (کلاه خز بر سر دارد) به همراه چندین میهن فروش دیگر در مراسم پیشواز از خمینی

در اینجا بهتر می دانم کمی از نقش هنرمندان کشورمان در آشوب ۵۷ نیز بنویسم. اصولاً دهه هاست که هنرمندان و ورزشکاران کشورهای دنیا به خاطر محبوبیت و معروفیتی که دارند، در چشم مردم بیش از پیش جلوه گر شده اند و حتی بسیاری از مردم و بویژه جوانان، در برخی از کارهایشان از این دو قشر پیروی می کنند. این پیروی کردن می تواند شامل موارد ساده ای مانند پوشیدن مد لباس، یا گذاشتن مدل مو باشد تا پیروی از دیدگاههای سیاسیِ مذهبی این افراد.

شوربختانه برخی از هنرمندان ایرانی در دوره محمدرشاه، بصورت غیرمستقیم در گمراه کردن توده مردم کوشیدند. هرچند که برخی از همکارانِ همین افراد توسط همین جمهوری اسلامی برای همیشه خانه نشین شدند و بسیاری از آنان در گوشه خانه دق مرگ شدند.

اگر به آثار هنری بسیار زیادی که در چند دهه گذشته ساخته شد و اجرا گردید (ایرانی، محلی، پاپ و ...) دقت کنیم، با نهایت تاسف باید گفت که تعداد آثار میهن پرستانه در بین این کارها به نحو شرم آوری کم است. اما در وصف آیین های عربی و پیشوایان عرب، صدها آهنگ و سرود می توان یافت. حتی برنامه های موسیقیایی بزرگی در پیش از انقلاب وجود داشتند که زمان آغاز بکارشان را بجای همزمان کردن با روزهای خجسته ایرانی (مانند مهرگان، جشن سده، اسفندگان، چهارشنبه سوری و ...)، برنامه هایشان را با روزهای مراسم های عید قربان، عید فطر و سایر مراسم های عربی همزمان می کردند.



فرتور ۵ – برخی هنرپیشه ها در مراسم تاجگذاری احمدی نژاد (پس از سرکوبی جنبش مردم در خرداد ۸۸)

حتی کارهای ضبط شده ای از برخی محفل های بزمی این بزرگان موسیقی وجود دارد که در مدح علی و محمد خوانده اند (علی و محمدی که دست کم تا آنجا که حتی به تاریخ خود اسلامیون هم مربوط می شود، هیچ دلبستگی به موسیقی نداشته اند و بلکه از آن نفرت هم داشته اند!). برای نموده جالب است بدانید که فرزندان یکی از همین هنرمندان شناخته شده که وی حتی پس از انقلاب آهنگی بنام «بگو هو یا علی مولا» را خواند در یکی از کشورهای اروپایی بسر می برند و آنها کمتر حاضرند حتی پایشان را به ایران بگذارند. معلوم نیست که چرا این هنرمند گرامی که بجای دلبستگی به دیارش اینقدر به سرزمین عرب ها و محمد و علیِ این عرب ها دلبسته است، فرزندانش را به همین عربستان نفرستاده است!؟

پس از انقلاب نیز خوانندگان و نوازندگان بسیاری با استفاده از ابزار موسیقی در گمراهی مردم کوشیدند و می کوشند. این کوشش ها را می توان حتی در نام گذاری یکی از آهنگ های «مراغه ای» که توسط هنرمند نام آوری از ایران بدست آمده بوده مشاهده کرد که آهنگ مزبور را بنام «آهنگ امام علی!» شناختگری کرده و برای چنین فیلمی آماده و پخش کردند. علت این نامگذاری بر نگارنده نامعلوم است که آیا علی آنرا ساخته است که چنین نام گذاری انجام داده اند؟ آیا علی به موسیقی آنهم موسیقی ناب ایرانی علاقه مند بوده است؟ آیا حتی یک سخن از علی در وصف موسیقی (و نه حتی در تعریف از آن) می توان یافت؟ اصلاً مگر همین نوادگان علی در ایران نیستند که هنر ایرانی را روز به روز زار و نزارتر می کنند؟ جالب است بدانید که امروزه همین ارکستر ملی ایران (که به افتخار علی، آهنگ نواختند) در وضعیت نیمه پاشیدگی قرار گرفته و دولت، هرگز گام موثری برای پیش برد کارشان برنداشته و حتی یکی از نوازندگان زن معروف در این گروه را که در همین چندروز گذشته از دنیا رفت را نیز ذره ای ارزش نگذاشتند و حتی سخنی از درگذشت این نوازنده بزرگ در هیچ شبکه ای از به اصطلاح رسانه ملی جمهوری اسلامی به میان نیامد.

برخی از خوانندگان/نوازندگان مقیم آمریکا و اروپا نیز در این چندساله کوشش های ارزشمندی درجهت تبلیغ عربیت و اسلامیت داشته اند!! این را می توان در آثار خوانندگان بزرگی یافت که مثلاً یکی از آنها فردی است که در آغاز حکومت ملاها، توسط جمهوری اسلامی خانه نشین شد و او سپس بصورت غیرقانونی از ایران بیرون رفت و پس از زندگی در چند کشور، به آمریکا رفت و در آنجا تا مرز دیوانگی و مرگ نیز پیش رفت. سپس تر او سلامتی اش را بازیافت و آنگاه در پاسداشت رفتار نوادگان علی و محمد با خودش، آهنگ هایی برای علی و محمد خواند! البته این آثار موهوم و

مخ شوی اسلامی را می توان در آثار خوانندگان سطح پایین تر که آهنگ های «امام رضا» و «دبی دبی» را می خوانند را نیز مشاهده کرد.

شاید برخی از خوانندگان بگویند که "ممکن است این افراد خودشان آدم های مذهبی باشند و یا دلبسته به فرهنگ عربی! این آهنگ ها هم برآمده از اعتقادشان باشند." و یا گفته شود چون اعتقاد توده مردم اینچنین است، هنرمند چاره ای جز اینکار ندارد. البته کاش اینچنین بود.

نگارنده این پرسش را از سه دیدگاه پاسخ می دهد:

- نخست اینکه هنرمند کسی نیست که **با** توده مردم حرکت کند. هنرمند کسی است که توده مردم را به سمت درستی رهنمون می سازد. او باید درد اجتماع را بداند، با پیشینه کشورش آشنا باشد و برای سربلندی اش بکوشد. در یک کلام: **هنرمند باید انسانی متعهد باشد**. اگر هنرمند هم مانند مردم عادی باشد که اصلاً هنرمند نیست. این دیگر می شود پوپولیسم!
- دوم می پرسم که آیا این هنرمندان، ایرانی هم هستند یا نیستند؟ آیا آنها وامدار این آب و خاک هستند یا نیستند؟ آیا آنچه در فرهنگ ما وجود دارد همه از اعراب است؟ چگونه است که آثار میهن پرستانه این هنرمندان از تعداد انگشتان دست فراتر نمی رود[۱۰] اما دهها و صدها آهنگ برای عرب ها و اهل و طوایفشان وجود دارد؟ مثلاً شما خواننده گرامی چند اجرای هنری می شناسید که برای بزرگ مرد ایرانی یعنی «کورش بزرگ» اجرا شده باشد؟ اصلاً آیا اثر بزرگی می دانید؟ اما دهها اثر درباره علی و حسن و حسین و فاطمه و صغرا و کبری می توان یافت. چند اثر بزرگ می دانید که برای دانشمندان بزرگ ایرانی که دنیا به آنان رشک می ورزد ساخته شده باشد؛ برخی از همین افراد که توسط همین اسلام عزیز له گردیده اند افرادی هستند مانند رازی، فردوسی، ابن مقفع، ناصرخسرو، خیام و ...!؟ اما درمقابل، دهها و دهها اثر می توان یافت که در وصف مراسم های عربی ساخته و پرداخته شده است.
- دیدگاه سوم این است که همین افراد که مثلاً ترانه های «علی ای همای رحمت»، «مولای ما محمد» و ... می خوانند، نه اهل نمازند، نه روزه می گیرند، نه به ملا و سید، خمس و

[۱۰] بسیاری از همین آثار در همین اواخر خوانده شده اند. و گویی برخی تازه فهمیده اند که آریایی هستند یا تازه فهمیده اند که اندیشمندان بزرگی در ایران وجود داشته است که شایسته سپاسند و ... .

> زکات می دهند، نه به حج رفته اند، نه برای الله قربانی می کنند، نه چارقد بسر می کنند و ...! پس با نهایت تاسف و اندوه باید گفت: شوربختانه برخی از این افراد اصلاً هنرمندان متعهدی نیستند و از روی ترس، اجبار، بدست آوردن نان و یا شارلاتانی است که اقدام به چنین کاری می کنند و نه از روی اعتقاد.

در پایان این بخش، نوشتاری را از یکی از اندیشمندان ایرانی با (احتمالاً) نام مستعار محسن کردی بخوانید:

> ... از دیدگاه بنده، دین یا همه یا هیچ است! یعنی دینی که ادعای الهی بودن دارد که نمیشود یک جایش را شما وارون حقوق زن تشخیص بدهید (تازه با حقوقی که میشناسید چون خیلی موارد هست که بعدها انسان با افزایش درکش به آن میرسد) و بگویید مخالفیید اما یک تکه دیگر آنرا بپذیرید! این دیگر دین اسلام یا مسیح یا ... نیست اسمش میشود دین فرناز!

• دین را باید نقد کرد

مسلمانان می گویند که دینشان، دینی آسمانی است و دستورات این دین، مستقیماً از جانب خدا آمده است و جبرئیل بعنوان واسطه این کار بوده است. نسک «قرآن و ایران» تمرکز خود را بروی کتاب قرآنی قرار داده است که چه شیعیان و چه سنیان آنرا بعنوان مرجع پایه پذیرفته اند. اگر قرآن بررسی شود و همه چیزش درست، منطقی، علمی، عقلانی و الهی باشد که هیچ! اما اگر بتوان ریشه های انسانی ای در آیات قرآن یافت و یا مبانی ای در قرآن یافت که ریشه آنها به پیش از اسلام یا به مردمانی خارج از سرزمین عرب برگردد، آنگاه پایه های اسلام فرو ریخته است. اگر بتوان ناراستی ای را در قرآن برملا کرد آنگاه پایه های اسلام فرو ریخته است. اگر بتوان دیگرگونگی ای بین قرآن و علم نشان داد، آنگاه پایه های اسلام فرو ریخته است. اگر بتوان اصولی غیرانسانی یا نابخردانه در قرآن یافت، آنگاه پایه های اسلام فرو ریخته است ... .

نظریه پردازان "اسلام راستین" در توضیح دلایل شکست اسلام در ایجاد یک جامعه آزاد، عموماً دچار پندارگرایی شده و بدون اشاره به ماهیت و سرشت طبقاتی بنیانگذاران حکومت اسلامی و درک

راستاهای تاریخی آن، به متهم ساختن افرادی چون ابوبکر و عثمان (به عنوان "عوامل نفوذی و دشمنان درونی نهضت اسلامی"!) پرداخته اند.

«نقد دین» یک ضرورت است. نقد دین ضرورتی برای رهایی انسان از سلطه‌ی سخنگویان دینی و خلع سلاح آن دین به عنوان ابزاری حکومتی است. نقد دین افشای اوضاعی است که انسان، زیر سیطره آن به بندگی در آمده است و نقد دین برای ایجاد شرایطی است که انسان به درک جایگاه فرودست طبقاتی- جنسیتی خود نائل آید و برای دگرگونی آن به پا خیزد و متشکل شود. به بیان دیگر، تنها نقد دین است که منجر به شکست دلالان دین در حوزه‌ی نظری و ایدئولوژیک می‌شود و تنها نقد دین است که اگر بر اندیشه های طبقه‌ی فرودست جامعه چیره شود، شرایط سرنگونی جمهوری اسلامیان در ایران را آماده می‌کند. این نقد دین به عنوان آگاهی وارونه‌ی طبقه‌ی فرودست جامعه است و ... .

در امور سیاسی، هر انسانی حق دارد از دولتی که اداره امور جامعه را بر عهده دارد انتقاد کند، اما در امور مذهبی و بویژه اسلام (بر پایه آیاتی که بیان خواهد شد) انتقاد از مذهب، مخالفت با خدا (الله) تلقی می شود و در بیشتر موارد ریختن خون او واجب می شود.

فردی که دستیابی به جایگاه والای انسانی را بر پیروی از روش های خرافی و بی پایه مردم برتری می دهد و در راه رسیدن به آزاد اندیشی و بهسازی و بهورزی گام در مسیر زندگی می گذارد و از بازتاب های احتمالی و متعصبانه مردم ناآگاهِ خرد خفته، به خود بیمی راه نمی دهد، نه تنها در خود احساس غرور، آرامش و آزادی از بندهای نادانی خواهد کرد بلکه چگونگی اندیشه گری دیگران را نیز به جنبش درخواهد آورد و آنها را نیز به واقع گرایی گرایش خواهد داد.

ملایان ضمن رواج خرافات مذهبی و تقویت شبکه های دینی، مردم را در منجلاب نادانی، تسلیم، بردگی و غلامی فرو برده اند. بسیاری از به اصطلاح روشنفکران ایرانی نیز با کم بها دادن به پژوهش ها و مطالعات تاریخی و عدم شناخت مبانی عقیدتی اسلام (و گاهی وقت ها نداشتن حداقلِ اطلاعات دینی) و نقش ملایان در ایجاد و گسترش این دین و این اواخر با ناآگاهی عقیدتی از عقاید سیاسی/اجتماعی آیت الله خمینی، از ایفای نقش تاریخی خویش در آگاهی، سازماندهی و هدایت توده های مردم باز مانده اند.

این چنین بود که در نبودِ آگاهی های تاریخی و در نبود مطالعات و پژوهش های روشنگر، شبکه های سنتی و سراسری روحانیت توانستند روز به روز تقویت شوند و سرانجام بلای ایران سوز را در دهه خونین خود بر ایران نازل نموده و جهل و خرافه را بر مردم استوار نمایند و به دست کم یکی از آیه های قرآنی جامه عمل بپوشانند:

وعده جانشینیِ الله به کسانی که ایمان آورده اند:

سوره ٢٤ (نور) آیه ٥٥

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُم فِی الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِی ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِی لَا يُشْرِكُونَ بِی شَيْئًا وَمَن كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (٥٥)

خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند وعده داده است که **حتماً آنان را در این سرزمین جانشین [خود] قرار دهد** همان گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند جانشین [خود] قرار داد و آن دینی را که برایشان پسندیده است به سودشان مستقر کند و بیمشان را به ایمنی مبدل گرداند [تا] مرا عبادت کنند و چیزی را با من شریک نگردانند و هر کس پس از آن به کفر گراید آنانند که نافرمانند(٥٥)

پیروزی دین الله بر سایر دین ها

سوره ٩ (توبه) آیه ٣٣

هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ (٣٣)

او کسی است که پیامبرش را با هدایت و دین درست فرستاد تا آن را بر هر چه دین است پیروز گرداند هر چند مشرکان خوش نداشته باشند (٣٣)

سوره ٤٨ (فتح) آیه ٢٨

هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَی وَدِینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَکَفَی بِاللَّهِ شَهِیدًا **(٢٨)**

اوست کسی که پیامبر خود را به [قصد] هدایت با آیین درست روانه ساخت تا آن را بر تمام ادیان پیروز گرداند و گواه‌بودن خدا کفایت می‌کند (٢٨)

• دین اسلام چه می گوید؟

اگر نیک بنگریم، تاریخ اسلام، جز تاریخ رسیدن به قدرت نیست؛ تلاش پیگیری است که ریاست طلبان در راه دست یابی به امارت و سلطنت به کار برده اند. آیین های بشر ستیزانه این دین همیشه بیش از آنکه هدف باشند وسیله بوده اند. نمونه آن ستیز اسلام با شادی است.

باورها، آموزه ها، ارزش ها و احکام اسلامی در ذات و گوهر خود با شادی، شادخواری و شادکامی در ستیز غیرقابل حل و هضم قرار دارند. گذشته از مرگ اندیشی و خوارداشت زندگی در بنمایه های اندیشه اسلامی، اما دایره محرمات و منکرات اسلام به گرد انسان آنچنان تنگ تابیده و پیچیده شده که یک خنده ساده را هم با شرط و شروط و اما و اگر روبرو ساخته است. گویی که انسان «حیوان گریان» است.

زوزه، صیحه، اشک و آه، ناله و سوز و گداز روضه خوان ها و مداحان، عزاداران اهل بیت و های های گریه مؤمنین در عزاداری ها، بیش از هر چیز نشان از اختلال در تعادل روانی این مردم بیمار دارد. در اثر تکرار و پیگیری مصیبت خوانی و عزاداری و گریه و مرثیه و ماتم و عادت زدگی و سابقهء «دراز دامن» آن در درازای قرون، و انباشت یاوه های پوچ و هردم فزاینده ای که درباره رویدادهای اسلامی تنیده و بافته شده و می شود، قشری ضخیم و چسبناک در لایه های ذهن مؤمنین رسوب کرده و به شکل گونه ای بیماری مزمنِ جمعی نمود یافته است. این نابهنجاری دقیقاً به دلیل خصلت اپیدمیک و فراگیر آن، پدیده ای عادی و طبیعی تلقی گردیده و از چشم نزدیک بین بسیاری دور مانده و مورد پرسش و آسیب شناسی قرار نگرفته است.

اسلام آمیخته ای است از دین یهودی/ترسایی، بت پرستی و سایر آیین های تازیانِ پیش از اسلام در شبه جزیره عربستان.

در اسلام (همانگونه که از نام آن پیداست)، اطاعت و تسلیم، تقوا و فضیلتِ راستین هستند و پرسشگری و نافرمانی، گناه کبیره می باشند. اسلام به خاطر ماهیت و سرشت خود، نمی توانست دربرگیرندهء آزادی ها و برابری های راستین باشد. آزادی و برابری هایی که اسلام بر آنها پافشاری می کند، تنها آزادی ها و برابری های اخلاقی است.

اندک گفتارهای انسان مدارانه اسلام هم، از فرهنگ های غنی آن زمان مانند ایرانیان، بابلیان یا مصریان گرفته شده است. حتی بسیاری از اصول نصف و نیمه اسلامی در همان مراحل نخستین آغاز به کار اسلام، نشات گرفته از مغز یک تازی پرستِ ایران ستیز بنام سلمان است.[11] برخی اعراب آن دوره، بر اینکه بسیاری از سخنان محمد از سلمان است به او اعتراض آوردند و البته الله با به اصطلاح دلیل زیر، به معترضین پاسخ گفت:

سوره ١٦ (نحل) آیه ١٠٣

وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُّبِينٌ **(١٠٣)**

و نیک می‌دانیم که آنان می‌گویند جز این نیست که بشری به او می‌آموزد [نه چنین نیست زیرا] زبان کسی که [این] نسبت را به او می‌دهند غیر عربی است و این [قرآن] به زبان عربی روشن است **(١٠٣)**

"اهرنز" ثابت کرده است که محمد تعلیماتش را زمانی از آریانها، زمانی از نسطوری ها (نصرانی ها) و زمانی دیگر از مانوی ها فراگرفته است.

[11] از دیگر خیانت های سلمان، دادن مشخصات برخی راهها و شهرهای ایران به تازیان بود تا آنها بهتر بتوانند ایران را مورد تازش قرار دهند.

• چگونگی گردآوری، تدوین، تغییر و تصحیح قرآن

بسیاری از مسلمانان هیچ اطلاعی ندارند که قرآن توسط جبرئیل برای محمد فاکس نشده است و اصلاً تا زمانی که محمد مرد، هیچ کتابی بنام قرآن وجود نداشته و تازه پس از مرگ وی بود که خلفای راشدین به این اندیشه افتادند که به راوی ها و حافظان قرآن مراجعه کرده و آیات موجود قرآنی را گردآوری کرده، تدوین کنند، بخش هایی از آنرا بکاهند یا به آن آیه هایی بیفزایند، آنرا سوره سوره کنند و سرانجام کتابی را با این عنوان بوجود بیاورند.

ابن اشته در کتاب مصاحف از ابن بریده آورده است که :

> نخستین کسی که قرآن را در مصحفی جمع نمود سالم مولی ابی حذیفه بود. او قسم خورد که ردا نپوشد تا اینکه آنرا جمع کند. البته موضوع جمع آوری قرآن پس از یک از جنگهای دوره ابوبکر (در یمامه)، کاملاً به چشم آمد و آن زمانی بود که برخی از قاریان قرآن کشته شدند.

> سپس ابوبکر به من (زید) گفت: تو مردی جوان و عاقلی و تو را متهم نمی شناسیم و تو بودی که وحی را برای رسول اکرم می نوشتی. پس قرآن را جستجو کن و گرد آور. سوگند به خدا اگر به من(زید بن ثابت) تکلیف می کردند کوهی از کوهها را جا به جا کنم بر من سنگین تر از آن نبود که مرا به جمع قرآن فرمودند! گفتم: چگونه کاری میکنید که پیامبر خدا آنرا انجام نداده است؟ ابوبکر گفت: به خدا قسم که کار نیکی است. پس همیشه ابوبکر به من مراجعه می کرد تا خداوند گشود سینه مرا به همان سان که سینه های ابوبکر و عمر را گشود. پس بپاخاستم و قرآن را جستجو کردم و آن را از شاخه های خرما و سنگهای سپید و سینه های مردم گرد آوردم. ... سر انجام دو آیه آخر سوره «توبه» را نزد «ابو خزیمه انصاری» یافتم و نزد دیگری غیر از او نبود «لقد جائکم رسول من انفسکم» تا آخربرائه. و این صحف

نزد ابوبکر ماند تا زندگی را بدرود گفت. بعد در تمام زندگی عمر پیش او بود. سپس نزد حفصه دختر عمر.[۱۲]

پیش از آنکه قرآن گردآوری شود، نوشتارهای این کتاب بروی پاره های کاغذ، تخته های نازک و ورق نوشته شده بود و بصورت پراکنده وجود داشتند.

در جنگ یمامه بسیاری از حافظان قرآن کشته می شوند. تعداد این حافظان که در این جنگ کشته شده اند دست کم ۷۰ نفر برشمرده شده اند. پس از این رویداد، خطر نابودی گفته های محمد بگونه ای جدی احساس شد ... و این موضوع باعث شد تا ابوبکر از زید بن ثابت بخواهد که قرآن را گردآوری کند.

«زهری» از قول زید بن ثابت ، مسئول جمع آوری قرآن عنوان می دارد «پیامبر در گذشت در حالی که قرآن در یک جا جمع آوری نشده بود»[۱۳]

زید بن ثابت در پاسخ به در خواست ابوبکر در مورد گردآوری قرآن می گوید : «چگونه می‌خواهید کاری کنید که محمد آن را انجام نداد؟»[۱٤]

زید برای جمع آوری قرآن[۱۵]، از گروهی از یاران محمد کمک گرفت... او نخست اعلام کرد که هرکس هر نوشته ای از قرآن دارد را بیاورد. یعقوبی می گوید که «... وی گروهی ۲۵ نفری را تشکیل داد» ... این دو گروه هیچ چیز را به عنوان قرآن نمی پذیرفتند مگر آن که دو شاهد ارائه دهد؛ شاهد

---

[۱۲] (صحیح البخاری جلد ٦ کتاب ٦١ حدیث ۵۰۹ ؛ محمد بن عیسی الترمذی ، صحیح الترمذی ، حدیث ۳۱۰۳ ؛ ابن ابی داود سجستانی ، کتاب مصاحف ، صفحه ٦ ؛ حافظ ابن حجر عسقلانی ، فتح الباری ۹:۹ ؛ جلال الدین عبد الرحمن سیوطی ، الاتقان فی العلوم القرآن ، نوع ۱۸ ؛ علامهٔ علاء الدین المتقی الهندی ، کنز العمل حدیث ٤٧٥١)

[۱۳] (فتح الباری بشرح صحیح البخاری ، ابن حجر عسقلانی جلد ۹ صفحه ۹ ؛ جلال الدین عبد الرحمن سیوطی ، الاتقان فی العلوم القرآن ، نوع ۱۸ ؛)

[۱٤] (محمد بن جریر طبری ، تفسیر طبری ۲۰:۱ ، حدیث ۵۹)

[۱۵] پس از محمد، افراد دیگری بجز زید هم بودند که بصورت تقریبا مستقلی به گردآوری قرآن پرداختند. از جمله این قرآن ها می توان به این ۷ مورد اشاره نمود: قرآن به روایت ابن مسعود، به روایت ابی ابن کعب، به روایت ابوموسی اشعری، به روایت ابن سود، به روایت سالم مولی، به روایت ابی حدیقه، به روایت معاذ ابن جبل

اول، نسخهء خطی ای که حکایت از وحی قرآن داشته باشد و دیگری شاهد حفظی بود؛ یعنی که دیگران نیز شهادت بدهند که آنرا از زبان محمد شنیده اند.

زید قرآن بدون نظمی را گردآوری نمود و به ابوبکر داد ... این قرآن دست بدست چرخید و عثمان هم از آن برای شکل دادن همین قرآن امروزی استفاده نمود.

در اوایل خلافت عمر، بدلیل اینکه نسخه های گوناگون قرآن تفاوت های زیادی با هم داشتند، بنابراین بین مسلمانان اختلاف های شدیدی پیش آمد. این اختلاف ها تا دوره عثمان ادامه یافت تا اینکه او تصمیم گرفت نسخه تازه ای از قرآن را با توجه به نسخه های دردست و دیگر نوشتارها گردآوری نماید.

عثمان، فراخوانی برای یاران محمد گذاشت و چهار نفر را به عنوان مسئول اصلی این کار معرفی کرد:

١) زید ابن ثابت
٢) سعید ابن عاص
٣) عبدالله ابن ابی زبیر
٤) عبدالرحمن ابن حارث

بخاطر سخت بودن عمل یکدست کردن قرآن و اعتراضات مردم، عثمان ١٢ نفر دیگر را نیز به این جمع افزود.

ابی ابن کعب یکی از ١٢ نفری بود که به این گروه افزوده شد و ریاست کمیته را بر عهده گرفت.

پس از تدوین قرآن، عثمان و دیگر بزرگان اسلام (مانند علی) کوشش بسیاری برای انهدام دیگر قرآن ها نمودند. علی در این گردآوری به شدت از عثمان دفاع نمود زیرا می دانست که برای بودن اسلام، وجود کتابی بنام قرآن چقدر ضروری است. و این روند تا آنجا پیش رفت که حتی قرآن دوره ابوبکر که توسط زید جمع آوری شده بود، در زمان معاویه در مدینه نابود شد. عثمان سپس قرآن تدوین شده جدید را به تمام سرزمین های زیر سلطه اسلام فرستاد (٦ نسخه) و دیگر قرآن ها را گردآوری نمود و سوزاند. البته همه این قرآنها به خطی (عربی/کوفی) نوشته شده بودند که فاقد

اعراب بود[16] و از همین روی عثمان، قاریانی را نیز همراه این قرآن ها به دیارهای زیر سلطه اسلام فرستاد تا اختلافی در خواندن قرآن بوجود نیاید. البته بعدها، زمانی که رسم الخط عربی تغییر کرد، در بازنویسی قرآن نیز اختلافات و اشتباهاتی پیش آمد.

سپس تر برای این اختلاف هم راه حلی پیداکردند که آن، مرجع قرار دادن قرآن مدینه بود.

نقطه گذاری کلمات قرآن

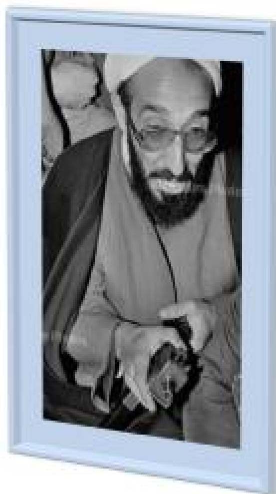
این کار در زمان خلافت «حجاج بن یوسف» و توسط «یحیی بن یعمر» و «نصر بن عاصم» انجام پذیرفت.

اختلاف قرائت های قرآن برای مدت ها بین مسلمانان وجود داشت تا اینکه در قرن چهارم، فردی بنام «ابن مجاهد» با انتخاب و پذیرش تنها هفت روایت از روایت های قرآن، سایر روایت ها را مردود دانست.

این اختلافات بعدها کمتر شد و نگارش نهایی قرآن ارائه گردید که همین قرآن امروزی است. البته برای رفع مشکل هایی از آندست که تاکنون بیان شد و برای اینکه بعدها حتی خود مسلمانان هم متوجه اشتباهات همه جورهء قرآن نشوند، ملاها دست به اقدام دیگری زدند و مسئله «تفسیر قرآن» را مطرح کردند. لازم به توضیح است که نخستین مفسر «عبدالله ابن عباس» پسر عم محمد ابن عبدالله بوده است.

هرچند بعدها، «تفسیر قرآن» بعنوان علم (!) معرفی گردید و ملاها و ماله کشان و شارلاتان های بسیاری از این راه نان ها خوردند و پولها به جیب زدند و کتاب پشت کتاب درباره تفسیر قرآن نوشتند. مثلاً فردی بنام عبدالسلام قزوینی تفسیری بالغ بر ۳۰۰ جلد نوشته است.

[16] این قرآن به احزاب و اعشار و ... تقسیم بندی نشده بود و مملو از غلطهای املایی و تناقط در رسم الخط بود که علتش هم، ابتدایی بودن خط عرب در آن زمان و فرهنگ بدوی آنها بود.





فرتور ٦ – ملاهای مفسر! از راست به چپ: شیخ مازندرانی، حاجی تهرانی، آخوند خراسانی، غفاری (قاتل هویدا)

آخوندهای مفسر قرآن که با نام علامه شناخته می شوند چه علمی دارند؟ مگر یک آخوند به گفته زنده یاد احمد کسروی، جز خوردن و خوابیدن و تن پروری، و خدا را از جیب خودش به ما فروختن کار دیگری هم دارد؟ زمانی که آخوند بهجت فتوا می دهد که هم میهن زرتشتی، یهودی، مسیحی، کلیمی و غیره نجس می باشند و با آنان حتی نباید دست هم داد، یا زمانی که آیت الله دستغیب در کتاب معادش (ص ١٤٤ و ١٤٥) می گوید حوری، دختر همیشه باکره ایست که حیض هم نمی شود و ...؛ روشن است که مفسر قرآن کیست و چه می خواهد؟!

حتماً شنیده اید که ملاها و ماله کشان اسلامی، پیوسته درباره حروف قرآن، معجزه پشت معجزه ارائه می دهند. این با وجودیست که اختلافات قرآن در مورد حتی اِعراب آن نیز نمود داشته و هم اکنون هم نمود دارد. شگفت آور است با اینکه، هیچگاه کلمات قرآن ثابت نبوده و حتی درباره اعرابگذاری و نوع خواندن این کتاب اختلاف وجود داشته است، مسلمانان بسیاری هنوز معتقدند که قرآن در طبقی از طلا قرار داشته و از آسمان برای محمد آورده شده است و یک "واو" آن هم کم و زیاد نشده است.

بد نیست بدانید که نخستین چاپ قرآن در در ایران در سال ١٢٠٢ خورشیدی (١٢٤٤ قمری) صورت پذیرفته است.

خداوند، زاییده ترس انسان از طبیعت است. (آربیتر)

فصل ۱

الله

۱.۱- مفهوم نخستینِ الله

اجداد اولیه ساکنان یمن در ادوار بسیار قدیم، مانند بسیاری از مردم در جاهای دیگر، به وجود نیروئی مرموز، توانمند و مبهم معتقد بوده و نسبت به آن آمیزه ای از احترام همراه با ترس و وحشت احساس می نموده اند. کم کم که اهالی یمن به پرستش خورشید و ستارگان و ماه روی آوردند در عالم خیال این نیروی مرموز را در وجود آنها یافتند و نام «اله» را به آن موجودات درخشان اطلاق کردند. نه تنها در عربستان بلکه در جاهای دیگر جهان آن روز هم هر چیز مرموزی را که ناشناخته مانده بود و نیروی قدرتمندی پنداشته می شد را «اله» می نامیدند. با گذشت سالها، مردم عربستان کم کم ماه و بیشتر ستارگان را مذکر (مرد) و خورشید و برخی از ستارگان را مونث (زن) پندار کرده و خورشید و این قبیل ستارگان را «الهه» نامیده اند.

بگونه ای که میدانیم اهالی یمن خود را از نسل یعقوب ابن قحطان میدانستند و سبا که او را نوه یعرب و نخستین پادشاه یمن میدانند لقب عبد شمس برخود نهاده بوده و به نوکری خدای خود یعنی خورشید افتخار میکرده است.

در بین قبایل یمنی حتا پیش از مهاجرت به درون و شمال عربستان اسامی عبداله وجود داشته که به احتمال فراوان بصورت «عبد–اله» تلفظ میشده است نه «عبد – الله»؛ این نام از دو جزء تشکیل شده بود ("ال" و "اله") که به معنای « نوکر الله خود ما» می باشد. در شجره نامه قبیله «جدره» که نصربن ازد را جد اعلای خود میدانسته اند نوه نصر، عبداله نام داشته است.

پس از مهاجرت بسیاری از قبایل یمنی به درون عربستان که به بت پرستی روی آورده اند باز هم بر پایه روش گذشته و معمول، به هر یک از بت ها نام قدیمی«اله» را اطلاق کرده اند واگر بتی را مونث می پنداشته و یا اینکه آن بت به شکل زن ساخته شده بوده، آن را الهه می نامیده اند.

بگونه ای که نوشته اند بت های موجود در خانه کعبه اکثرا اصنام بوده اند یعنی به اشکال مشخص (مخصوصاً انسان) و از چیز هائی غیر از سنگ وحتا طلا ساخته شده بوده که برخی از آنها ارزش زیادی داشته اند. اما بت های بزرگ و کوچک که اشکال مختلفی داشته اند مثلاً شبیه انسان یا برخی از حیوانات و اشیاء بوده اند بر حسب اینکه جنسشان سنگ یا چیز دیگری بوده (طلا؛ نقره؛ یا فلز

دیگر) به ترتیب وثن یا صنم نامیده می شدند. و هرگاه بی شکل مثلاً پاره سنگ های نامشخص و بی شکلی بوده اند آنها را «نصب» می نامیده اند.

با توجه به همگونی نژاد و اعتقادات قوم سامی، تا اندازه ای میتوان به اشتراک ریشه ای واژه « ایل ال» در زبان عبری با «اله» در زبان عربی پی برد.

از میان هزاران «اله» که پیش از اسلام در سرتاسر عربستان وجود داشته معدودی از آنها همواره برای هر فرد بت پرست به جای اله، الهه محسوب می شده است.

در ضمن مردم آنزمان خوب می دانستند که آن بت ها ساختهء دست خودشان هستند و هرگز (بر وارون آنچه که ملاها می گویند) آن بت ها را خدا نمی دانسته اند. آنها قصد داشتند تا با بکارگیری آن شکلواره ها، آن موجود مرموز را به حمایت از خود وادارند. هم اکنون هم هزاران زیارتگاه و مسجد و گورستان در ایران وجود دارند که برخی مردم باورمند، در و پنجره های آنها را می بوسند و از آنها مراد می طلبند. حتی بنا و نجار و صنعتگری که خود با دست خود این ساختمان ها را بنا کرده اند نیز به پرستش آنان می پردازند. این مردم دست خود را به آنها کشیده و بر سر و روی خود می کشند و چه بسا که با اینکار خود را به بیماری ای ناشناخته نیز مبتلا می نمایند.

حال خود با دیده تدبیر بنگرید و ببینید که چه تفاوتی بین آن بت ها و این امام زاده ها وجود دارد. اگر هم به عنوان نمونه، بدن شخصی بنام حسین در فلان محل دفن شده بوده است که تاکنون پوسیده شده و از بین رفته است، پس گورپرستی چه معنایی دارد؟! دست کم همان اعراب جاهلی سنگ و گلی را می پرستیده اند که وجود خارجی داشته اند.

۱.۲- الله؛ بتِ عرب

عربهای بیابانگرد، پیش از اسلام سنگ های صاف و مکعب شکل را محترم می شمردند و آنگونه سنگها را به عنوان محل زندگی خدا تکریم می کردند. در عربستان، کعبه از همه مهمتر بود زیرا سنگ سیاه را در خود جای داده بود. عربهای پیش از اسلام معتقد بودند که این سنگ توسط خدایان

آسمانی برای عبادت به آنها داده شده است؛ به احتمال زیاد جنس این سنگ از گدازه های آتشفشانی یا بازلت است[۱۷].

کعبه مکان مقدسی در مکه[۱۸] بود که پیش از اسلام بت های گوناگونی در آن نگهداری می شدند. هر کدام از بتهایی که در کعبه نگه داشته می شد به قبیله ای خاص تعلق داشت. الله نیز یکی از بتهایی بود که اگرچه وجود فیزیکی نداشت و صنمی از او ساخته نشده بود اما در کنار بت های دیگر گرامی داشته می شد. حرم کعبه همانند دیگرخانه های خدایان سامی به صورت مکعب (یا چهارگوش) ساخته شده بود و از همین روی بود که به آن کعبه می گفتند.

تاریخ ساخت کعبه به قرن دوم پس از میلاد برمی گردد؛ یعنی، بر وارون آنچه در قرآن و تفاسیر مسلمانان آمده است، این بنا نمی تواند توسط ابراهیم ساخته شده باشد. در کتاب عهد عتیق هم هیچ اشاره ای به سفر «رئیس خانواده» به عربستان نشده است و از همه مهمتر هیچ سند تاریخی یا باستانی در دست نیست که نشان دهد این بنا پیش از قرن اول میلادی وجود داشته است. اگر براستی در تاریخ شخصی به نام ابراهیم هم وجود داشته است او باید در حدود سال ۱۸۰۰پیش از میلاد میزیسته است. به هر روی، چنین به دیده می آید که محمد این داستان را ساخته است تا توسط آن بتواند نظر یهودیان مکه را نسبت به خود جلب نماید.

اعراب به پیرامون کعبه نیز حرم می گفتند و از همین روی تمام مکه نیز به عنوان حرم مقدس شمرده می شد. بعد ها واژه حرم به زنانِ کاخ که بیش از یک نفر بودند نیز اطلاق شد. حرم به معنی جایگاه ویژه ای است که هیچ غریبه ای حق ورود به آن مکان را ندارد.

پیش از آنکه محمد ادعای پیغامبری الله را بکند همه قبایل عربستان که دارای خدای ویژه خود بودند به خدایان دیگر بی احترامی نمی کردند و حتی زمانی که به مکه می آمدند خدایان دیگر را نیز عبادت می کردند و تنها زمانی که بین دو قبیله درگیری ای پیش می آمد آنگاه هر قبیله خدای خود را عبادت می کرد و به خدای قبیله دیگر کاری نداشت.

---

[۱۷] محمد بوسیله قرار دادن مراسم حج به عنوان پنجمین ستون دین اسلام سنت سنگ پرستیِ عرب پیش از اسلام را ادامه دار کرد.

[۱۸] بطلمیوس، ستاره شناس و جغرافی دان بزرگ که در سال ۱۳۰ میلادی در اسکندریه متولد شد از مکه تحت عنوان "مکورابا" نام برده است.

پیش از ادعای پیامبری محمد، اعراب جاهلی اندیشه می کردند که لات و عزی دو دخترِ الله می باشند ولی محمد در سوره حمد این اعتقاد اعراب را نیز به کل رد کرد:

سوره ۱۱۲ (اخلاص یا توحید) آیه ۳

لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ **(۳)**

[الله] کسی را **نزاییده** و **زاده نشده** است.

در کعبه چهار بت وجود داشت که از همه بزرگتر، مهمتر و دیوآساتر بودند. این چهار بت عبارت بودند از «الله – لات – منا – عزا». سه بتِ لات، منا و عزا واقعاً وجود فیزیکی داشته اند و جزو صنم ها به شمار می رفته اند اما بت الله، بنا بر گفته بیشتر تاریخ نویسان[19]، تنها وجود خیالی داشته و دارای شکل و فیزیک نبوده است. این بت را عرب ها بیشتر در کویرهای بسیار گسترده، خرابه های خوفناک و ... می یافتند و نسبت به این بتِ نادیده احساسِ ترس بسیاری داشته اند. اینکه در قرآن بارها بیان شده است که باید از الله ترسید نیز به همین پیشینه ترس عرب ها از الله برمی گردد.

پس از آغاز ادعای پیامبری محمد، وی با آوردن شعار "الله اکبر" بر بالاتر بودن درجه آسمانی بتِ مورد نظر خود (یعنی الله) تاکید نمود. وقتی که محمد آغاز به تبلیغ دین خود کرد افراد قریش که از قبیله او بودند به مخالفت با او برخاستند زیرا او می خواست خدای مورد نظر خود (الله) را بر همه خدایان دیگر برتری دهد. "الله اکبر" بروارونه ترجمه مغرضانه آن (توسط ملاها)، معنی «خدا بزرگ است» را نمی دهد. بلکه به معنی «الله بزرگتر است از ...» می باشد. که نشان دهنده بزرگی الله نسبت به همان بت های معروف عرب ها است.

باید پرسید که اگر معنی این شعار، بزرگ بودن الله است، چرا گفته نشده است "الله کبری" یا "الله کبیر" که به معنای **بزرگ** بودن الله باشد و نه "الله اکبر" که به معنی **بزرگتر** بودن است؟!

---

[19] برخی از نوشتارهای تاریخی حاکی از آن است که بت فیزیکی ای بنام الله نیز وجود داشته است.

محمد زمانی که مخالفت شدید قریش را در برابر شعارش دید، یک گام عقب نشینی کرد و کوشش کرد دشمنانش را با پذیرش بت های آنان در کنار بت بزرگ (الله) آرام کند. ولی به مرور با قدرت گرفتن محمد، وی این شیوهء رفتاری را نیز تغییر داد.

سوره ۲۹ (عنکبوت) آیه های ٦١ و ٦٣

وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ **(٦١)** وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّن نَّزَّلَ مِنَ السَّمَاء مَاء فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِن بَعْدِ مَوْتِهَا لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ **(٦٣)**

و اگر از ایشان بپرسی چه کسی آسمانها و زمین را آفریده و خورشید و ماه را [چنین] رام کرده است حتماً **خواهند گفت الله** پس چگونه [از حق] بازگردانیده می‌شوند (٦١) و اگر از آنان بپرسی چه کسی از آسمان آبی فرو فرستاده و زمین را پس از مرگش به وسیله آن زنده گردانیده است حتماً خواهند گفت الله بگو ستایش از آن خداست با این همه بیشترشان نمی‌اندیشند (٦٣)

سوره ۲۳ (مومنون) آیه ٨٤ تا ۹۱

قُل لِّمَنِ الْأَرْضُ وَمَن فِيهَا إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ **(٨٤)** سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ **(٨٥)** قُلْ مَن رَّبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ **(٨٦)** سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ **(٨٧)** قُلْ مَن بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ **(٨٨)** سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ **(٨٩)** بَلْ أَتَيْنَاهُم بِالْحَقِّ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ **(٩٠)** مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِن وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذًا لَّذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَا بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ **(٩١)**

بگو اگر می‌دانید [بگویید] زمین و هر که در آن است به چه کسی تعلق دارد (٨٤) **خواهند گفت به الله** بگو آیا عبرت نمی‌گیرید (٨٥) بگو پروردگار آسمانهای هفتگانه و پروردگار عرش بزرگ کیست (٨٦) **خواهند گفت الله** بگو آیا پرهیزگاری نمی‌کنید (٨٧) بگو فرمانروایی هر چیزی به دست کیست و اگر می‌دانید [کیست آنکه] او پناه می‌دهد و در پناه کسی نمی‌رود (٨٨) **خواهند گفت الله** بگو پس چگونه دستخوش افسون شده‌اید (٨٩) [نه] بلکه حقیقت را بر ایشان آوردیم و قطعا آنان دروغگویند (٩٠) الله فرزندی اختیار نکرده و با او معبودی [دیگر] نیست و اگر جز این بود قطعا هر خدایی آنچه

را آفریده [بود] باخود می‌برد و حتماً بعضی از آنان بر بعضی دیگر تفوق می‌جستند منزه استخدا از آنچه وصف می‌کنند (۹۱)

سوره ۳۱ (لقمان) آیه ۲۵

وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ **(۲۵)**

و اگر از آنها بپرسی چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است مسلما **خواهند گفت الله** بگو ستایش از آن خداست ولی بیشترشان نمی‌دانند (۲۵)

سوره ۸۷ (زخرف) آیه ۸۷

وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ **(۸۷)**

و اگر از آنان بپرسی چه کسی آنان را خلق کرده مسلما **خواهند گفت الله** پس چگونه [از حقیقت] بازگردانیده می‌شوند (۸۷)

در آیه های چهار سوره بالا به روشنی مشخص است که کافران به این معتقد بوده اند که الله آفریننده زمین، آسمان، خورشید و ... است. بنابراین بر وارون سخن ملاها، کافر به معنای بی خدا (یا بی الله نیست) بلکه به معنای کسی است که به دین محمد نمی گرود.

از دیگر سو در این آیه ها به روشنی می توان دریافت که الله، پیش از محمد، خدایی شناخته شده بوده است.

الله یکی از بت های مورد پذیرش بت پرستان عربستان بوده اما سپس تر محمد تمام قدرت بت ها را به این بت ویژگی داد و او را از خرابه ها و کویرهای سوخته عربستان، به آسمان فرستاد. دلیل جنگ و کشمکش های بین محمد و کفار هم این بوده که محمد به آنها بفهماند؛ تنها یک بت توانا وجود دارد و آن بتِ الله است.

۱.۳- الله کجاست؟

۱- فاصله الله با ما چقدر است؟

هزار سال

سوره ۳۲ (سجده) آیه ۵

يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ **(٥)**

کار [جهان] را از آسمان [گرفته] تا زمین اداره می‌کند آنگاه [نتیجه و گزارش آن] در روزی که مقدارش **آن چنان که شما [آدمیان] برمی‌شمارید هزار سال** است به سوی او بالا می‌رود (۵)

پنجاه هزار سال

سوره ۷۰ (معراج) آیه ٤

تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ **(٤)**

فرشتگان و روح در روزی که مقدارش **پنجاه هزار سال** است به سوی او بالا می‌روند (٤)

از رگ گردن هم نزدیکتر

سوره ۵۰ (ق) آیه ١٦

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ وَنَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ **(١٦)**

و ما انسان را آفریده‌ایم و می‌دانیم که نفس او چه وسوسه‌ای به او می‌کند و ما **از شاهرگ [او] به او نزدیکتریم** (١٦)

در آیه های دو سوره نخست، چنین به دیده می آید که الله جایی است بی خبر از دنیا و فرستادگانی دارد که به عنوان عوامل او در جهان مشغول به کار هستند و خبرهای این دنیا را هزار سال

یا پنجاه هزار سال پنجاه هزار سال به بالا می برند و به استحضار الله می رسانند. لابد از همین روی است که پس از ۱٤۰۰ سال که از ظهور این دین می گذرد، مسلمانهای دنیا در فقر و نادانی و ناآگاهی و تعصب به سر می برند و با اینکه آنها هم نماز می خوانند، هم روزه می گیرند، هم جهاد می کنند، هم آداب اسلامی نظیر آدابِ زدن زن و آداب خوابیدن بین کنیزان و صیغه و سنگسار را به نحو شایسته ای به انجام می رسانند، هنوز از الله خبری نیست که نیست و وی هنوز برای رهایی ایشان از این فقر و جهالت و تعصب خمی نیز به ابرو نمی آورد. معلوم است که هنوز خبرهای به ایشان نرسیده و ٤۸٦۰۰ سال دیگر باقیست که تنها خبرهای ۱٤۰۰ سال پیش به وی برسد.

از طرفی با توجه به تناقض گویی های قرآن آیا باید باور کرد که جبرئیل مدام از بالا، برای محمد پیام می آورده است (و هزار یا پنجاه هزار سال هم طول نمی کشیده)؟ اینکه الله از رگ گردن به ما نزدیکتر است چگونه توجیه می شود؟

۲- عرش فیزیکیِ الله

سوره ۱۱ (هود) آیه ۷

وَهُوَ الَّذِی خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ فِی سِتَّةِ أَیَّامٍ وَکَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاء لِیَبْلُوَکُمْ أَیُّکُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً وَلَئِن قُلْتَ إِنَّکُم مَّبْعُوثُونَ مِن بَعْدِ الْمَوْتِ لَیَقُولَنَّ الَّذِینَ کَفَرُواْ إِنْ هَذَا إِلاَّ سِحْرٌ مُّبِینٌ **(۷)**

و اوست کسی که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید و **عرش او بر آب بود** تا شما را بیازماید که کدام‌یک نیکوکارترید و اگر بگویی شما پس از مرگ برانگیخته خواهید شد قطعا کسانی که کافر شده‌اند خواهند گفت این [ادعا] جز سحری آشکار نیست (۷)

سوره ٦۹ (حاقه) آیه ۱۷

وَالْمَلَکُ عَلَى أَرْجَائِهَا وَیَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّکَ فَوْقَهُمْ یَوْمَئِذٍ ثَمَانِیَةٌ **(۱۷)**

و فرشتگان در اطراف [آسمان]اند و **عرش پروردگارت را آن روز هشت [فرشته] بر سر خود بر می‌دارند** (۱۷)

سوره ۱۰ (یونس) آیه ۳

إِنَّ رَبَّكُمُ اللّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الأَمْرَ مَا مِن شَفِيعٍ إِلاَّ مِن بَعْدِ إِذْنِهِ ذَلِكُمُ اللّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَفَلاَ تَذَكَّرُونَ **(۳)**

پروردگار شما آن خدایی است که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید سپس **بر عرش نشست** کار [آفرینش] را تدبیر می‌کند شفاعتگری جز پس از اذن او نیست این استخدا پروردگار شما پس او را بپرستید آیا پند نمی‌گیرید (۳)

سوره ٤٠ (غافر) آیه ۷

الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَّحْمَةً ... **(۷)**

کسانی که **عرش [خدا] را حمل می‌کنند** و آنها که پیرامون آنند به سپاس پروردگارشان تسبیح می‌گویند و به او ایمان دارند و برای کسانی که گرویده‌اند طلب آمرزش می‌کنند ... (۷)

بسیار روشن است که این عرش «وجود فیزیکی» دارد زیرا نخست بر آب بوده و سپس توسط فرشتگان گردانده می شود. نکته بسیار شگفت انگیز هم اینکه، برای این «عرش الله بر آب بود که بندگان را بیازماید»! عجب استدلال بی مانندی؟! الله چون می خواسته بندگانش را بیازماند، عرشش را بسان یک قایق بر روی آب نهاده است!؟ وظیفه بزرگ باربری این عرش نیز به عهده فرشتگان است. الله چون دارای مرض تملق شنوی نیز هست، برخی فرشتگان را واداشته تا دور و بر او در پرواز باشند و پیوسته مدح و ثنای او را بگویند.

۱.٤- جسم و روحِ الله

خداهای ساخته شده توسط قوم ها و کشورهای گوناگون، بیانگر دیدگاهای ژرف یا سطحی آن مردم به زندگی و آفرینش است. مثلاً فرهنگ والای ایرانی دارای خدایی است که جز مهر و بخشش از او نمی توان چشمداشت داشت، او مانند انسان نیست و اصلاً وجود فیزیکی هم ندارد، خصلت های ضعیف انسانی مانند خشم و قهر و دروغ و مکر نیز ندارد. اما در فرهنگ بیابانی عرب، الله مانند خود اوست. با تمام ضعف ها و جهالت های یک انسان بی خرد! او حتی از نظر فیزیکی نیز مانند خود

اوست. حتی طبق روایات سامی (که در تورات آمده است)؛ یکی از پیامبران سامی، توانسته نشیمنگاه الله را ببیند.

در ادامه وجود فیزیکی الله را بررسی می نماییم:

۱- آیا الله روح و جسم دارد؟

سوره ۱۵ (حجر) آیه ۲۹

فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُواْ لَهُ سَاجِدِينَ **(۲۹)**

پس وقتی آن را درست کردم و از روح خود در آن دمیدم پیش او به سجده درافتید (۲۹)

در این آیه گفته شده است که الله از روح خود در آن دمیده است. اگر در اینجا گفته شده بود که الله از «وجود خود» در آن دمیده بود؛ می شد اینگونه پنداشت که موجودیت الله چیزی است مانند روح یا خود روح. اما بیان موضوع به این شکل بیانگر آن است که الله بُعد یا بعدهای دیگری جز روح هم دارد. اکنون باید پرسید مگر الله روح دارد؟ اگر دارد، جسم هم دارد؟

پرسش مهم دیگر اینکه آیا الله به این کار «دمیدن روح» کماکان ادامه می دهد یا نه؟ یعنی فرزندی که نطفه او بسته می شود در زمان خاصی (که احتمالاً فرشتگان خاصی این زمانها را در دفتری نوشته دارند) توسط الله، روحی به او دمیده می شود؟ بیچاره الله که مجبور است در همین جهان کنونی سالانه ملیونها بار "روح بدمد".

۲- الله دست دارد!؟

سوره ۳۸ (ص) آیه ۷۵

قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَن تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ **بِيَدَيَّ** أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنتَ مِنَ الْعَالِينَ **(۷۵)**

فرمود ای ابلیس چه چیز تو را مانع شد که برای چیزی که **به دستان [قدرت خویش]** خلق کردم سجده آوری آیا تکبر نمودی یا از [جمله] برتری جویانی (۷۵)

قرآن الهی قمشه ای کلمه "ید" را که معنی "دست" است را به "دو دست" ترجمه کرده است. البته نکته شگفت انگیزتر اینکه قرآن های جدیدتری که پس از به تخت نشستن ملاها در ایران به زبان ایرانی برگردانده شده است پا را از این هم فراتر گذاشته اند و کلمه "ید" را به "دستان قدرت" یا "دستان علم و قدرت" معنی کرده اند. الله لابد در فرهنگ لغتش کلمه دستان علم و قدرت نداشته است که از واژه دست بجای آن استفاده کرده است؟!

با اینهمه، آیه به اندازه ای روشن است که بیان می دارد الله، ابلیس را به دست (فیزیکی) خود آفریده است.

سوره ٥ (مائده) آیه ٦٤

وَقَالَتِ الْيَهُودُ **يَدُ اللّهِ** مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ **وَلُعِنُواْ** بِمَا قَالُواْ بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاء وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِّنْهُم مَّا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا وَأَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاء إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ كُلَّمَا أَوْقَدُواْ نَارًا لِّلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللّهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الأَرْضِ فَسَادًا وَاللّهُ لاَ يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ **(٦٤)**

و یهود گفتند **دست‌خدا** بسته است **دستهای خودشان** بسته باد و از بابت این سخنان **لعنت بر ایشان باد**[۲۰]! بلکه هر دو دست او گشاده است هر گونه بخواهد می‌بخشد و قطعا آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو فرود آمده بر طغیان و کفر بسیاری از ایشان خواهد افزود و تا روز قیامت میانشان دشمنی و کینه افکندیم هر بار که آتشی برای پیکار برافروختند خدا آن را خاموش ساخت و در زمین برای فساد می‌کوشند و خدا مفسدان را دوست نمی‌دارد (٦٤)

چونکه الله سخنی از اعراب را به خود آنان برگردانده می توان دریافت که موردی که بر سر آن دعواست (یعنی دست) چیز مشترکی بین عرب ها و الله است. از دیگر سو نگاه کنید که چگونه الله به

[۲۰] در ترجمه های شارلاتانها از این آیه، چنین آمده «... به [سزای] آنچه گفتند از رحمت‌خدا دور شوند ...» اما معنای واقعی چنین است: «... از بابت این سخنان لعنت بر ایشان باد ...»

خاطر این سخن چند عرب، یقه درانده و آنها را به ناسزا گرفته. آیا این ناسزا گویی در کتابی که برای همه دورانهاست دور از منزلت یک خدا نیست!؟

۱.۵- الله مکار است

سوره ۸ (انفال) آیه ۳۰

وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُواْ لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللّهُ وَاللّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ **(۳۰)**

و [یاد کن] هنگامی را که کافران در باره تو نیرنگ می‌کردند تا تو را به بند کشند یا بکشند یا [از مکه] اخراج کنند و نیرنگ می‌زدند و **خدا نیرنگ می زد** و **الله نیرنگبازترین نیرنگ زنان است** (۳۰)

سوره ۳ (آل عمران) آیه ٥٤

وَمَكَرُواْ وَمَكَرَ اللّهُ وَاللّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ **(٥٤)**

و [دشمنان] مکر ورزیدند و خدا [در پاسخشان] مکر در میان آورد و **خداوند مکارترین مکرانگیزان** است (٥٤)

سوره ٤ (نساء) آیه ۱٤۲

إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُواْ إِلَى الصَّلاَةِ قَامُواْ كُسَالَى يُرَآؤُونَ النَّاسَ وَلاَ يَذْكُرُونَ اللّهَ إِلاَّ قَلِيلاً **(۱٤۲)**

منافقان با خدا نیرنگ می‌کنند و حال آنکه **او با آنان نیرنگ خواهد کرد** و چون به نماز ایستند با کسالت برخیزند با مردم ریا می‌کنند و خدا را جز اندکی یاد نمی‌کنند (۱٤۲)

سوره ۷ (اعراف) آیه ۹۹

أَفَأَمِنُواْ مَكْرَ اللّهِ فَلاَ يَأْمَنُ مَكْرَ اللّهِ إِلاَّ الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ **(۹۹)**

آیا از مکر خدا خود را ایمن دانستند [با آنکه] جز مردم زیانکار **[کسی] خود را از مکر خدا ایمن نمی‌داند** (۹۹)

اصولاً وقتی شخصی با حریف زورمندتری از خود (در هر زمینه ای) روبرو می شود و در حالت عادی توان شکست دادن او را نداشته باشد، ممکن است آن شخص به مکر روی بیاورد. اما آیا الله ای که بر اساس گفتهء خود قرآن چنان توانمند است که به محض اراده، هر چیزی را شدنی می کند را، آنچنان ضعفی فرا رسیده که ناچار برای چیرگی بر فردی یا افرادی چند از آفریده های خودش، به مکر روی آورده است؟ مکر را کسانی بکار می برند که توان هماوردی جوانمردانه با کسی یا کسانی دیگر را ندارند نه اللهِ قادر! بهترین قسمت این ماجرا نیز همان است که گفته شده: هیچکس نباید خود را از مکر الله ایمن بداند. الله ممکن است در هر زمانی برای حتی بهترین بنده های خود نیز، برگ برنده «مکاریش» را رو کند. این عمل را در رفتار خمینی و برخی اصحاب او دیده اید که چگونه مکر خود را بر صمیمی ترین همراهان خود و بوجودآوردگان اصلی آشوب ۵۷ (یعنی توده ای ها و مجاهدین خلق) نازل نمودند.



فرتور۷ – سه تن از یاران و برپاکنندگانِ جمهوری اسلامی که به مکر جمهوری اسلامی دچار شدند؛

از راست به چپ: قطب زاده، بنی صدر، موسوی

۱.۶- آیا سخنان الله قابل تغییرند یا نه؟

خیر

در بسیاری از آیات بر این موضوع تاکید شده است که سخنان الله برای همه دوران است، کسی مانند آنها نمی تواند بیاورد، کامل است، درباره همه چیز است و نه تغییر می کنند، نه تاریخ مصرف دارند و نه قابل فسخ هستند. تعداد آیاتی که بر این موارد صحه گذاشته اند بسیار زیادتر از آنند که در اینجا بدان پرداخته شود اما به نمونه های زیر توجه نمایید:

سوره ٥٤ (قمر) آیه ٥٠

وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ **(٥٠)**

و فرمان ما **جز یک بار** نیست [آن هم] چون چشم به هم زدنی (٥٠)

سوره ٤٨ (نور) آیه ٢٣

سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلُ وَلَن تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا**(٢٣)**

سنت الهی **از پیش همین بوده** و در سنت الهی هرگز تغییری نخواهی یافت (٢٣)

آری

سوره ٢ (بقره) آیه ١٠٦

مَا نَنسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا أَوْ مِثْلِهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللّهَ عَلَىَ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ **(١٠٦)**

هر آیه ای را نسخ کنیم یا آن را به فراموشی بسپاریم **بهتر از آن یا مانندش را می‌آوریم** مگر ندانستی که خدا بر هر کاری تواناست (١٠٦)

در دو آیه سوره های قمر و نور، بر یکتایی و یگانگی فرمانهای الله پافشاری شده هر چند که ما می دانیم و در بخش ششم این نسک نشان خواهیم داد که در همین قرآن، ناراست بودن این ادعا

بارها و بارها ثابت شده است چه رسد به اینکه بخواهیم برخی از داستان ها و گفتارهای قرآن را با کتابهای دینی مسیحیان و یهودیان مقایسه کنیم. و البته خود الله هم در مورد این ادعایش، آیه ۲ سوره بقره را آورده تا نشان دهد که او یاوه گویی بیش نیست.

۱.۷- از الله باید ترسید!

سوره ۱٦ (نحل) آیه های ٤٩ تا ٥١

وَلِلّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الأَرْضِ مِن دَآبَّةٍ وَالْمَلآئِكَةُ وَهُمْ لاَ يَسْتَكْبِرُونَ **(٤٩)** يَخَافُونَ رَبَّهُم مِّن فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ **(٥٠)** وَقَالَ اللّهُ لاَ تَتَّخِذُواْ إِلهَيْنِ اثْنَيْنِ إِنَّمَا هُوَ إِلهٌ وَاحِدٌ فَإيَّايَ فَارْهَبُونِ **(٥١)**

و آنچه در آسمانها و آنچه در زمین از جنبندگان و فرشتگان است **برای خدا سجده می‌کنند** و تکبر نمی‌ورزند (٤٩) از پروردگارشان که حاکم بر آنهاست **می‌ترسند** و **آنچه را مامورند انجام می‌دهند** (٥٠) و خدا فرمود دو معبود برای خود مگیرید جز این نیست که او خدایی یگانه است پس **تنها از من بترسید** (٥١)

سوره ۳ (آل عمران) آیه ۱۰۲

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ اتَّقُواْ اللّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلاَ تَمُوتُنَّ إِلاَّ وَأَنتُم مُّسْلِمُونَ **(١٠٢)**

ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا **آن گونه که حق ترسیدن از اوست بترسید** و زینهار جز مسلمان نمیرید (۱۰۲)

سوره ۸ (انفال) آیه ۲

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ **(٢)**

مؤمنان همان کسانی‌اند که چون خدا یاد شود **دلهایشان بترسد** و چون آیات او بر آنان خوانده شود بر ایمانشان بیفزاید و بر پروردگار خود توکل می‌کنند (۲)

سوره ٦٤ (تغابن) آیه ١٦

فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَاسْمَعُوا وَأَطِيعُوا وَأَنفِقُوا خَيْرًا لِّأَنفُسِكُمْ وَمَن يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُوْلَئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ **(١٦)**

پس **تا می‌توانید از خدا بترسید** و بشنوید و فرمان ببرید و مالی برای خودتان [در راه خدا] انفاق کنید و کسانی که از خست نفس خویش مصون مانند آنان رستگارانند (١٦)

سوره ۲۲ (حج) آیه ۳۵

الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَالصَّابِرِينَ عَلَى مَا أَصَابَهُمْ وَالْمُقِيمِى الصَّلَاةِ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ **(۳۵)**

همانان که چون [نام] خدا یاد شود **دلهایشان از ترس بلرزد** و [آنان که] بر هر چه برسرشان آید صبر پیشه‌گانند و برپا دارندگان نمازند و از آنچه روزیشان داده‌ایم انفاق می‌کنند (۳۵)

سوره ۵۹ (حشر) آیه ۱۸

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ **(۱۸)**

ای کسانی که ایمان آورده‌اید **از خدا بترسید** و هر کسی باید بنگرد که برای فردا[ی خود] از پیش چه فرستاده است و [باز] از خدا بترسید در حقیقت‌خدا به آنچه می‌کنید آگاه است (۱۸)

سوره ۲ (بقره) آیه ۱۵۰

... إِلاَّ الَّذِينَ ظَلَمُواْ مِنْهُمْ فَلاَ تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِى وَلأُتِمَّ نِعْمَتِى عَلَيْكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ **(۱۵۰)**

... پس از آنان نترسید و **از من بترسید** تا نعمت‌خود را بر شما کامل گردانم و باشد که هدایت‌شوید (۱۵۰)

تنها این چند مورد بالا بیانگر این است که الله هیچ رابطه دوستانه ای را با بندگانش برنمی تابد. اصلاً چگونه می توان کسی را اینچنین به ترساندن از خود واداشت و بهشت و سعادت را نیز در پیامد این ترس دانست و از همین روی ترس را در وجود آدمیان نهادینه کرد؟ آیا اگر پدری یا مادری، پیوسته به فرزندش بگوید که از من بترس، شخصی خردمند است یا روان پریش!؟ آیا دیگر می توان انتظار رابطه ای دوستانه بین این پدر و مادر و فرزند را داشت؟

البته در دین اسلام نه تنها از الله باید ترسید بلکه از بسیاری چیزهای دیگر نیز (مانند فشار قبر، نکیر و منکر، جهان آخرت، قهر و آزمایش الهی، سرشکستگی پیش امامان شیعه در پیش حوض کوثر در بهشت و ...) نیز باید ترسید؛ آیا انسانی که پیوسته با ترس زندگی کند می تواند زندگی آرامی برای خود فراهم آورد یا نتیجه این ترس همان خواهد شد که امروزه در جهان اسلام شاهد آنیم؟ از دیدگاه روانشناسی، ترس یکی از عوامل مخرب برای روان انسان است.

در توصیف ویژگی های مومنان:

ترس در اسلام آنقدر مهم است که جزو ویژگی های یک مومن به حساب می آید. در سه آیه زیر می توان خصلت های واقعی یک مومن اسلامی را دانست:

سوره ۲۳ (مومنون) آیه ۵۷

إِنَّ الَّذِينَ هُم مِّنْ خَشْيَةِ رَبِّهِم مُّشْفِقُونَ **(۵۷)**

در حقیقت کسانی که از **بیم پروردگارشان هراسانند** (۵۷)

سوره ۷ (اعراف) آیه ۵۵

ادْعُواْ رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لاَ يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ **(۵۵)**

پروردگار خود را به **زاری** و نهانی بخوانید که او از حدگذرندگان را دوست نمی‌دارد (۵۵)

سوره ۲۱ (انبیا) آیه ۴۹

الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَهُم مِّنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ **(۴۹)**

[همان] کسانی که از پروردگارشان در نهان **می‌ترسند** و از **قیامت هراسناکند** (۴۹)

۱.۸- الله و سادیسمش

سوره ۹ (توبه) آیه ۱۴

وَمِنَ الَّذِينَ قَالُواْ إِنَّا نَصَارَى أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ فَنَسُواْ حَظًّا مِّمَّا ذُكِّرُواْ بِهِ فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاء إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَسَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللّهُ بِمَا كَانُواْ يَصْنَعُونَ **(١٤)**

و از کسانی که گفتند ما نصرانی هستیم از ایشان [نیز] پیمان گرفتیم و[لی] بخشی از آنچه را بدان اندرز داده شده بودند فراموش کردند و ما [هم] **تا روز قیامت میانشان دشمنی و کینه افکندیم** و به زودی خدا آنان را از آنچه می‌کرده‌اند [و می‌ساخته‌اند] خبر می‌دهد (۱۴)

داستان از این قرار است: بخشی از دستورات الله توسط نصرانی ها نادیده گرفته می شود؛ بنابراین بر مبنای عدل الهی، الله تا روز قیامت، بین پسینیان (اخلاف) این قوم کینه و دشمنی بوجود می آورد. معلوم نیست نصرانیِ که امروزه پس از گذشت هزارسال از این ماجرا به دنیا می آید و یا نصرانی که هزاران سال دیگر به دنیا خواهد آمد، چرا باید تاوان گناه اجدادِ نادیده خود را بدهد. این ماجرا یادآور نسل ناآگاه **پدران** ماست که در آغاز حضور دیگر باره تازی پرست ها در ایران (سال ۵۸) به پای صندوق ها رفتند، به "جمهوری اسلامی" رای دادند و **ما** باید تاوان اشتباه آنان را بدهیم.

سوره ۱۳ (رعد) آیه ۱۱

لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِّن بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللّهِ إِنَّ اللّهَ لاَ يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُواْ مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلاَ مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُم مِّن دُونِهِ مِن وَالٍ **(١١)**

برای او فرشتگانی است که پی در پی او را به فرمان خدا از پیش رو و از پشت‌سرش پاسداری می‌کنند در حقیقت**خدا حال قومی را تغییر نمی‌دهد تا آنان حال خود را تغییر دهند** و چون خدا

برای قومی آسیبی بخواهد هیچ برگشتی برای آن نیست و غیر از او حمایتگری برای آنان نخواهد بود (۱۱)

پس از آشوب ۵۷، هر زمان که در ایران سخن از حضور ملاها و تازی پرستانِ "ایران به باد ده" می شود؛ برخی مسلمانان نیمه نخست این آیه را به گفتار درمی آورند که خدا گفته است من سرنوشت قومی را تغییر نمی دهم مگر اینکه خودشان بخواهند.

اگر این بخش از آیه را بپذیریم، پس نتیجه اینست که دعا و تزرع و نذر و نیاز به درگاه الله بی فایده است زیرا او ما را به حال خود گذاشته و ما خودمان باید کاری کنیم و از او هیچ بخاری بر نخواهد خواست. اما با شگفتی هرچه تمامتر می بینیم که در ادامه این سوره، همین معنا به بازیچه گرفته می شود زیرا الله می گوید اگر برای قومی آسیبی بخواهد، هیچ برگشتی برای آن نیست؛ یعنی وی تصمیمی می گیرد و پس از تصویب این قانون در شورای نگهبان حکومت الهی، مردم هر چه کنند و هر چه بخواهند بی نتیجه خواهد بود.

در آیه های بعدی نشانه های روشن تری می توان درباره این تصمیم گیری های الهی مشاهده نمود:

سوره ۱۷ (اسراء) آیه ۱٦

وَإِذَا أَرَدْنَا أَن نُّهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُواْ فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا **(١٦)**

و **چون بخواهیم شهری را هلاک کنیم** خوشگذرانانش را وا می‌داریم تا در آن به انحراف [و فساد] بپردازند و در نتیجه عذاب بر آن [شهر] لازم گردد پس آن را [یکسره] زیر و زبر کنیم**(١٦)**

خدا در این آیه به روشنی سخن می گوید. از این آیه اینگونه می توان فهمید که: خدا نخست تصمیم می گیرد دیاری را نابود کند. چرا؟ معلوم نیست. چون در آنجا فساد وظلم هست؟ نه . چون اگر علت این بود دیگر احتیاج نبود که خدا «امرِ به فساد» کند. پاسخ آن است «چون خدا می خواهد در آنجا ظلم و فساد بوجود بیاید.» پس در آن دیار فسق و فجور و ظلم نبوده. بنابراین علت تصمیم به نابودی این دیار چیست؟ شاید چون الله دلش می خواسته یا چون ساکنان آن دیار به دین اسلام در نیامده اند یا خمس و زکات خود را نپرداخته اند یا زنان آن دیار روسری به سر نکرده اند یا لابد

چون مردم آن دیار به اندازه کافی از الله نترسیده اند! در آیه دیگری آمده که هیچ شهر و دیاری نیست مگر اینکه پیش از قیامت اهل آن را هلاک یا به عذاب گرفتار کند!!

عدالت و بنده نوازی الله جای سپاس بسیار دارد! پس آیا یک مسلمان غیرمتعصب می تواند کماکان مدعی باشد که الله سرنوشت هیچ قومی را تغییر نمی دهد مگر اینکه خودشان بخواهند؟ اگر اینگونه بود چرا در آیه زیر هیچ راه بازگشتی برای اینکار نگذاشته است؟ البته از ماله کشان اسلامی خواهش می شوند که نگویند لابد قبلاً به آنها زمان "به راه راست هدایت شدن" داده بوده است! چون در این مورد خود الله که سخنی نگفته است مگر اینکه الله مخفیانه سخنی گفته باشد و این سخن را مخفیانه به گوش ماله کشان اسلامی رسانده باشد!

سوره ۲۱ (انبیاء) آیه ۹۵

وَحَرَامٌ عَلَى قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ **(۹۵)**

و بر شهری که آن [مردم باید] هلاک شوند **بازگشتشان حرام است** (۹۵)

عذاب های وحشیانه الله برای گناهکاران و بی گناهان

در چند آیه زیر می توان وجود مرضی در الله را بخوبی دریافت: وی چنان می سوزاند، می کشد و هلاک می نماید که حتی وحشی ترین آفریده های "به ظاهر ایرانی" او (مانند شاه اسماعیل، آقامحمدخان، خمینی و ...) نیز نکرده اند. برای کشتن یک قوم ۷۰۰ نفری که برخی از آنان اشتباهی را مرتکب شده بوده اند، تندباد هفت روز و هفت شبه فروی می فرستد و یا برای زخم زدن به پای یک شتر، قومی را لت و پار می نماید. او همچنین با افتخار هرچه تمامتر، این اعمال وحشیانه را بازگو می کند و از انجام آن به خود می بالد. آیا هیچ آفریننده ای با آفریده خود چنین می کند؟ آیا هیچ مادری (که ظاهراً مهرش در برابر مهر الله ذره ای از اقیانوس هم نیست) با فرزندش (حتی اگر بدترین موجود روی زمین نیز باشد) چنین می کند که الله می نماید؟

سوره ۵۱ (ذاریات) آیه های ٤١ و ٤٢

وَفِى عَادٍ إِذْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ **(٤١)** مَا تَذَرُ مِن شَىْءٍ أَتَتْ عَلَيْهِ إِلَّا جَعَلَتْهُ كَالرَّمِيمِ **(٤٢)**

و در [ماجرای] عاد [نیز] چون بر [سر] آنها آن باد مهلک را فرستادیم (٤١) **به هر چه می‌وزید آن را چون خاکستر استخوان مرده می‌گردانید** (٤٢)

سوره ٨٥ (بروج) آیه های ١ تا ٤

وَالسَّمَاء ذَاتِ الْبُرُوجِ **(١)** وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ **(٢)** وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ **(٣)** قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ **(٤)**

سوگند به آسمان آکنده ز برج (١) و به روز موعود (٢) و به گواه و مورد گواهی (٣) **اصحاب اخدود را کشتیم** (٤)

سوره ١١ (هود) آیه های ٩٤ و ٩٥

وَلَمَّا جَاء أَمْرُنَا نَجَّيْنَا شُعَيْبًا وَالَّذِينَ آمَنُواْ مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مَّنَّا وَأَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُواْ الصَّيْحَةُ فَأَصْبَحُواْ فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ **(٩٤)** كَأَن لَّمْ يَغْنَوْاْ فِيهَا أَلاَ بُعْدًا لِّمَدْيَنَ كَمَا بَعِدَتْ ثَمُودُ **(٩٥)**

و چون فرمان ما آمد شعیب و کسانی را که با او ایمان آورده بودند به رحمتی از جانب خویش نجات دادیم و کسانی را که ستم کرده بودند فریاد [مرگبار] فرو گرفت و در خانه‌هایشان از پا درآمدند (٩٤) **گویی در آن [خانه‌ها] هرگز اقامت نداشته‌اند** هان مرگ بر [مردم] مدین همان گونه که ثمود هلاک شدند (٩٥)

سوره ٦٩ (حاقه) آیه های ٦ و ٧

وَأَمَّا عَادٌ فَأُهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ **(٦)** سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ حُسُومًا فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعَى كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ **(٧)**

و اما عاد به [وسیله] تندبادی توفنده سرکش هلاک شدند (٦) [که خدا] آن را **هفت‌شب و هشت روز** پیاپی بر آنان بگماشت در آن [مدت] مردم را فرو افتاده می‌دیدی گویی آنها تنه‌های نخلهای میان تهی‌اند (٧)

سوره ٥٤ (قمر) آیه های ٣٠ و ٣١

فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذُرِ **(٣٠)** إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً وَاحِدَةً فَكَانُوا كَهَشِيمِ الْمُحْتَظِرِ **(٣١)**

پس چگونه بود عذاب من و هشدارها[ی من] (۳۰) ما بر [سر]شان یک فریاد [مرگبار] فرستادیم و **چون گیاه خشکیده [کومه‌ها] ریزریز شدند** (۳۱)

نباید فراموش کرد که این عذاب شدید را الله فقط به این دلیل نازل نمود که برخی مردم این قوم (و نه همهء مردم این قوم)، پای شتری را زخمی کرده بودند[۲۱]. افزون بر این مهرورزی الله (!!) نکته ای در سوره بروج وجود دارد که امروزه مایه خنده بچه گان تازه زبان باز کرده نیز می تواند باشد: «آسمانِ پر از برج[۲۲]»!

سوره ٤٣ (زخرف) آیه ٥٥

فَلَمَّا آسَفُونَا انتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ (٥٥)

و چون ما را به خشم درآوردند از آنان انتقام گرفتیم و همه آنان را غرق کردیم (٥٥)

سوره ٦٩ (حاقه) آیه های ٤٠، ٤٤ تا ٤٦

إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ (٤٠) وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ (٤٤) لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ (٤٥) ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ (٤٦)

که [قرآن] قطعا گفتار فرستاده‌ای بزرگوار است (٤٠) و اگر [او] پاره‌ای گفته‌ها بر ما بسته بود (٤٤) دست راستش را سخت می‌گرفتیم (٤٥) سپس رگ قلبش را پاره می‌کردیم (٤٦)

مسلمانان مدعی اند که محمد بهترین بنده الله است (از ازل تا ابد) و اصلاً دنیا به خاطر او آفریده شده است. الله در این آیه می گوید که اگر محمد گفته ای به او ببندد، دستش را می فشردیم و رگ او را می زدیم تا بمیرد. ببینید الله ممکن بوده با این بهترین بنده خود چگونه رفتار کند و چگونه او را

[۲۱] موضوع این شتر، در فصل دیگری به تفصیل بررسی می گردد.

[۲۲] در فصل هفتم در اینباره سخن به میان خواهد آمد.

خرد و خمیر کند! این کاری بود که یکی از ملاهای قجر (یعنی ملا ناصرالدین شاه[۲۳]) با امیر کبیر انجام داد.

اگر واقعاً عمق فاجعه را در اینجا بفهمید براستی از این الله "باید" ترس به دل راه بدهید.

۱.۹- الله شادی را دوست ندارد

سوره ۲۸ (قصص) آیه ٧٦

إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِن قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولِى الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ (٧٦)

قارون از قوم موسی بود و بر آنان ستم کرد و از گنجینه‌ها آن قدر به او داده بودیم که کلیدهای آنها بر گروه نیرومندی سنگین می‌آمد آنگاه که قوم وی بدو گفتند شادی مکن که **الله شادی‌کنندگان را دوست نمی‌دارد** (٧٦)

برخی از ملاهایِ نگارش جدید و یا برخی از آخوندهای کروات زنِ تازی پرست، مدعی هستند که اسلام دینی است که در آن شادی جایگاه بلندی دارد و هر که دیگری را شاد کند، الله برایش چنین و چنان می کند.

نخست اینکه، مشخص نیست که در کجای قرآن شادی ستوده شده است که ما بی خبریم؟ بهتر است این ملاها و این ملاپرستان دست به دامان مفسران قرآن بشوند تا با پیچاندن معنای آیه ای، ترجمهء شاد بودن و شاد زیوی را از آن بیرون بکشند و یا ترجمه های ملا الهی قمشه ای را دیگرباره به ترجمه بگذارند و یا ماله کش ها و شارلاتان های جدیدی (مانند سرور شارلاتان های عصر کنونی،

[۲۳] ممکن برخی به دیده انتقاد بر این واژه بنگرند که ناصرالدین شاه، ملا نبود. اما وی تنها عبا و عمامه ملاها را نداشت. او نه هیچ کاری بی اذن ملاها کرد و نه بر وارون اسلام. شاهان قجر تغریباً همه اینگونه بودند؛ حتی زمانی که یکی از اروپاییان برای گشودن باب تجارت، بین فرنگ و ایران، به دربار یکی از این شاهان آمد، نه تنها او را بیرون کردند بلکه چون او از دید اسلام، نجس بود، تمام سنگفرش ها و کاشی های کاخ را که در مسیر او بود را یا شستند یا تعویض نمودند.

علی شریعتی) استخدام کنند تا مهملات بهم ببافند، مخ جوانان را چون ضحاک ماردوش به دندان کشند و در آخر هم نتیجه بگیرند، اسلام دین شادی پروری است.

تا آنجا که نگازنده این نوشتار می داند، در دین اسلام همهء گفتارها پیرامون گریه است، پیرامون غم، ترس، وحشت، کشتن، زدن و بستن است، پیرامون انتقام است. «یک قطره اشک» شما را به بهشت می برد، «گریه» در تاسوعا و عاشورا باعث پارتی بازی امامان شیعه در زمان آخرت خواهد شد تا مومن به بهشت برود. الله هم، خود مدام می زند، می کشد، عذاب نازل می کند و قهر می فرستد و با همه اینها اشک بر دیدگان مردم جاری می سازد تا مرض امتحان گیری خود را مداوا کرده باشد. و پیامد همه اینها (فرای هرچیزی که قرار است در بهشت و دوزخ الله باشد) عدم شادی است و بس.

به هر روی این آیه به صورت مستقیم دیدگاه الله را در مورد شادی بیان می دارد.

۱.۱۰- آیا الله الرحم الراحمین است؟

سوره ۷ (اعراف) آیه های ۹٤ تا ۹۸

وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّن نَّبِيٍّ إِلاَّ أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاء وَالضَّرَّاء لَعَلَّهُمْ يَضَّرَّعُونَ **(٩٤)** ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتَّى عَفَواْ وَّقَالُواْ قَدْ مَسَّ آبَاءنَا الضَّرَّاء وَالسَّرَّاء فَأَخَذْنَاهُم بَغْتَةً وَهُمْ لاَ يَشْعُرُونَ **(٩٥)** وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُواْ وَاتَّقَواْ لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاء وَالأَرْضِ وَلَكِن كَذَّبُواْ فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُواْ يَكْسِبُونَ **(٩٦)** أَفَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَى أَن يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بَيَاتاً وَهُمْ نَآئِمُونَ **(٩٧)** أَوَ أَمِنَ أَهْلُ الْقُرَى أَن يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا ضُحًى وَهُمْ يَلْعَبُونَ **(٩٨)**

و در هیچ شهری پیامبری نفرستادیم **مگر آنکه مردمش را به سختی و رنج دچار کردیم** تا مگر به زاری درآیند (۹٤) آنگاه به جای بدی [=بلا] نیکی [=نعمت] قرار دادیم تا انبوه شدند و گفتند پدران ما را [هم مسلما به حکم طبیعت] رنج و راحت می‌رسیده است پس در حالی که بی خبر بودند بناگاه [گریبان] آنان را گرفتیم (۹۵) و اگر مردم شهرها ایمان آورده و به تقوا گراییده بودند قطعا برکاتی از آسمان و زمین برایشان می‌گشودیم **ولی تکذیب کردند** پس به [کیفر] دستاوردشان [گریبان] آنان را گرفتیم (۹٦) آیا ساکنان شهرها ایمن شده‌اند از اینکه عذاب ما شامگاهان در حالی که به خواب فرو

رفته‌اند به آنان برسد (۹۷) و آیا ساکنان شهرها ایمن شده‌اند از اینکه عذاب ما نیمروز در حالی که به بازی سرگرمند به ایشان دررسد (۹۸)

با آنچه که تاکنون درباره الله گفته شد به آسانی می توان دریافت که الله، خدای مهربانی نیست چه رسد به اینکه ارحم الراحمین نیز باشد. گرچه که به جز یکی، تمام سوره های قرآن را باید با "بسم الله الرحمن الرحیم" آغاز کرد اما در خود قرآن خبر چندانی از این بخشنده مهربان نیست. او که حتی مخالفین شخصی خودش را نیز به ناسزا می گیرد، به دوست و دشمن مکر می زند، از وحشیانه کشتن بندگانش لذت می برد، از بندگانش می خواهد که از وی بترسند و ... چگونه می تواند ارحم الراحمین باشد؟

در اسلام همیشه بین شعار تا عمل تفاوت از زمین تا آسمان است و یا گاهی وقت ها نیز تنها آنچه که هست شعار است و شعار! به جمهوری اسلامی بنگرید که چگونه با نام آزادی و دوستی و عدل و عدالت، آشوب ۵۷ را به نفع خود جمع آوری نمود و اکنون نیز در حالی که برای کودکان فلسطینی و لبنانی و سوریه ای و ونزوئلایی و ... اشک تمساح می ریزد اما از کشتن هم میهنان گرامیمان (حتی بیرون از این مرز اسلام زده) خمی هم به ابرو نمی آورد. آیا جمهوری اسلامی این درس را از قرآن آموخته است؟

به جز موارد گفته شده، از دیدگاه دیگری، چند آیه بالا را نیز باید جزو شاهکارهای ارحم الراحمینِ الله به حساب آورد. او در آیه ٩٤ به روشنی می گوید که برای ازپای درآوردن (زاری) همه شهرهای دارای پیغمبر، بر آنها رنج و سختی فرود آوردیم. چرا؟ زیرا برایشان پیامبر فرستاده است! در آیه بعدی مدعی می شود که فرود آمدن بلا، خواست الله است. بایسته می دانم بنگارم که این بلایا تنها ویژه مسلمانان عزیز است و نه سایر دین داران و یا حتی بی دینان. در آیه ٩٦، بیان شده اگر مردم ایمان آورده بودند و تقوی پیشه کرده بودند الله به آنها برکات می دهد. اکنون می پرسم که آیا کشورهای غربی که برای مردمانش برکات به وفور موجود است (و صاحب بالاترین برکت زندگی، یعنی آزادی هستند) به الله ایمان آورده اند و تقوی پیشه کرده اند؟ یا اینکه شاید الله بر آن کشورها مالکیتی ندارد تا بتواند عدل و داد الهی را به آنان شناختگری کند؟ چگونه است که مسلمانان دنیا ١٤٠٠ سال است در فقر و ناآگاهی بسر می برند و این در حالی است که همه آنها ایمان دارند؟ ممکن است برخی ملاها بگویند «چون ایمانشان ناقص است»! من اما می پرسم آیا ناقص تر از

ایمان غربی هاست و یا ناقص تر از ایمان اکثریت جمعیت مردم کشورهای مرفهی مانند سوئد، نروژ، دانمارک، فرانسه و ... است که نه تنها به الله معتقد نیستند بلکه اصولاً به وجود هیچ خدای دیگری نیز معتقد نیستند؟

در آیه های ۹۷ و ۹۸ ارحم الراحمینِ الله بیش از پیش هویدا می شود. البته باز هم مثل همیشه این عذاب ها تنها در حال نازل شدن بر سر مسلمانان است و بس!

سوره ۲ (بقره) آیه ٥٤

وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُواْ إِلَى بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُواْ أَنفُسَكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ عِندَ بَارِئِكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ **(٥٤)**

و چون موسی به قوم خود گفت ای قوم من شما با [به پرستش] گرفتن گوساله برخود ستم کردید پس به درگاه آفریننده خود توبه کنید و [خطاکاران] **خودتان را به قتل برسانید** که این [کار] نزد آفریدگارتان برای شما بهتر است پس [خدا] توبه شما را پذیرفت که او توبه‌پذیر مهربان است (٥٤)

در این آیه، الله از قوم موسی خواسته که خودشان را (و یا به نوشته مترجم محترم، خطاکاران خودشان را) بکشند. آیا این دستور کشت و کشتار سزاوار یک خداست؟ کشتن یک نفر، کینه و خونخواهی و بی رحمی بدنبال می آورد؛ آیا الله این را نمی داند؟ از این گذشته، چرا الله خودش جان آنان را نگرفت که بندگانش را به تعدادی جانی تبدیل نکند؟ اصلاً توجه کنید که در همین آیه هایی که تاکنون آورده شده است خطاکار کیست؟ الله است یا مردم؟

خطاکار کسی است که به الله ایمان ندارد یا از او نمی ترسد یا ...! هرگز نپندارید که از دید الله، خطاکار کسی است که به حقوق دیگران تجاوز کند، یا آدم کشی کند، یا جنگ افروزی کند یا ... !

سوره ۳ (آل عمران) آیه ۹۰

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُواْ بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ ازْدَادُواْ كُفْرًا لَّن تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَأُوْلَئِكَ هُمُ الضَّآلُّونَ **(۹۰)**

کسانی که پس از ایمان خود کافر شدند سپس بر کفر [خود] افزودند **هرگز توبه آنان پذیرفته نخواهد شد** و آنان خود گمراهانند (۹۰)

سوره ٤ (نساء) آیه ١١٦

إِنَّ اللّهَ لاَ يَغْفِرُ أَن يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَن يَشَاء وَمَن يُشْرِكْ بِاللّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلاَلاً بَعِيدًا **(١١٦)**

خداوند این را که به او شرک آورده شود نمی‌آمرزد و فروتر از آن را **بر هر که بخواهد می‌بخشاید** و هر کس به خدا شرک ورزد قطعا دچار گمراهی دور و درازی شده است (١١٦)

معنی چنین است که اگر کسی الله را خدا نداند، الله هرگز توبه او را نمی پذیرد و او گمراه خواهد بود. البته اگر کسی آدم بکشد و توبه کند حتماً الله توبه اش را می پذیرد، زناکار و جانی را هم توبه می پذیرد. آدم دروغگو که اصلاً بخشیده شده و مطهر است و توبه هم نمی خواهد ... .

نمود کوچکی از این دیدگاه را می توان در اعمال جمهوری اسلامی دید که هر کس بر جمهوری اسلامی کفر ورزیده، بازگشتی برای او نیست ولی اگر جمهوری اسلامی را بپذیرد، هر چه کند و هر چه بگوید قابل چشم پوشی است.

برپایه همین دو آیه بالاست که مسلمانان می توانند منکران الله را به هر شکلی بنوازند؛ زیرا زمانی که بنا باشد الله این شخص کافر را نه ببخشد و نه توبه بپذیرد، پس وجود او در دنیا بی فایده است و لابد مسلمانان هم می تواند او را، به گفته خودشان، به درک واصل کنند.

سوره ۹۰ (بلد) آیه ٤

لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ فِي كَبَدٍ **(٤)** براستی که انسان را در رنج آفریده‌ایم (٤)

انسانی که مایه وجودی اش رنج باشد چگونه انسانی تواند بود؟ و الله ای که چنین کند، چگونه خدای ارحم الراحمینی است؟

۱.۱۱- چرا الله بندگانش را آزمایش می کند؟

سوره ۷ (اعراف) آیه ۱۴۱

وَإِذْ أَنجَيْنَاكُم مِّنْ آلِ فِرْعَونَ يَسُومُونَكُمْ سُوَءَ الْعَذَابِ يُقَتِّلُونَ أَبْنَاءكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءكُمْ وَفِي ذَلِكُم بَلاء مِّن رَّبِّكُمْ عَظِيمٌ **(۱۴۱)**

و [یاد کن] هنگامی را که شما را از فرعونیان نجات دادیم که شما را سخت‌شکنجه می‌کردند پسرانتان را می‌کشتند و زنانتان را زنده باقی می‌گذاشتند و در این برای شما **آزمایش بزرگی از جانب پروردگارتان بود** (۱۴۱)

سوره ۱۷ (اسراء) آیه ۵۸

وَإِن مَّن قَرْيَةٍ إِلاَّ نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا كَانَ ذَلِک فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا **(۵۸)**

و هیچ شهری نیست مگر اینکه ما آن را پیش از روز رستاخیز به هلاکت می‌رسانیم یا آن را سخت عذاب می‌کنیم این در کتاب [الهی] به قلم رفته است **(۵۸)**

چرا الله باید برخی را برای یک «آزمایش»، کشت و کشتار کند، اصلاً گناه آن موش های آزمایشگاهی الله چیست که باید کشته شوند تا الله برخی دیگر را آزمایش کند؟ پس شاید این همه فلاکت و بدبختی که از آغاز تاکنون با تازش مسلمانان به کشورمان ایران داشته ایم نیز، نوعی آزمایش از سوی الله باشد.

۱.۱۲- آیا الله بجز زمین، فرمانروای دیگر سیاره ها و ستارگان هم هست؟

سوره ۷ (اعراف) آیه ۱۵۸

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّی رَسُولُ اللّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِی لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ لا إِلَهَ إِلاَّ هُوَ يُحْيِی وَيُمِيتُ فَآمِنُواْ بِاللّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِیِّ الأُمِّیِّ الَّذِی يُؤْمِنُ بِاللّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ **(۱۵۸)**

بگو ای مردم من پیامبر خدا به سوی همه شما هستم همان [خدایی]که فرمانروایی **آسمانها** و **زمین** از آن اوست هیچ معبودی جز او نیست که زنده می‌کند و می‌میراند پس به خدا و فرستاده او که پیامبر است که به خدا و کلمات او ایمان دارد بگروید و او را پیروی کنید امید که هدایت‌شوید (۱۵۸)

با توجه به معنای این آیه از سوره اعراف، به خوبی می توان دریافت که الله از وجود سیاره ها، ستاره ها، منظومه ها و کهکشان ها بی خبر بوده است و وی تنها فرمانروای زمین است و آسمانها. در فصل هفتم این نسک، توضیح داده شده است که نه هفت آسمانی وجود دارد و نه حتی "آسمان" به آن مفهومی که بشر در قرن های گذشته می پنداشته**!** پس می توان به این نتیجه رسید که الله تنها فرمانروای زمین است[۲۴] (هر چند در ادامه به این موضوع نیز خواهیم پرداخت که وی نه فرمانروای زمین بلکه تنها فرمانروا و خدای شبه جزیره عربستان است و بس**!**).

۱.۱۳- الله، سال، ماههای قمری!

سوره ۹ (توبه) آیه ۳٦

إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِندَ اللّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِی كِتَابِ اللّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَات وَالأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلاَ تَظْلِمُواْ فِيهِنَّ أَنفُسَكُمْ وَقَاتِلُواْ الْمُشْرِكِينَ كَآفَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَآفَّةً وَاعْلَمُواْ أَنَّ اللّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ **(۳٦)**

در حقیقت‌شماره ماه‌ها نزد خدا از روزی که آسمانها و زمین را آفریده در کتاب [علم] خدا دوازده ماه است از این [دوازده ماه] چهار ماه [ماه] حرام است این است آیین استوار پس در این [چهار ماه] بر خود ستم مکنید و همگی **مشرکان را بکشید** چنانکه آنان همگی شما را **می کشند** و بدانید که خدا با پرهیزگاران است (۳٦)

[۲۴] برای اینکه ناچیز بودن زمین را به کل گیتی (البته تا آنجایی که بشر کنونی دریافته) بدانید به فصل هفتم این نسک بنگرید.

سال در اصطلاح ساکنان زمین ۳٦۵ روز و اندی است که برابر مدت زمان یکبار چرخش زمین به دور خورشید است. ملت های پیشرفته دوران باستان (مانند چینی ها، ایرانیان، بابلی ها، مصری ها و یونانیان) سال را خورشیدی شناختگری کرده بودند و آنرا به ۱۲ ماه تقسیم نموده بودند.

اما در اقوام عقب مانده و نامتمدن آن دوران که از علومی مانند ریاضیات بی بهره یا کم بهره بودند تعیین سال برایشان امری مشکل بود و از همین روی آسانترین وسیله را (یعنی کامل شدن ماه را) برای سالشماری انتخاب نموده بودند. عرب ها از این نهادینه سازی سالها بر اساس کامل شدن هر ماه، استفاده ای دیگر نیز می نمودند. آنان ٤ ماه به نام ماه های حرام داشتند که در این ماهها از انجام آدم کشی، کاروان زنی، جهاد و غزوه روی بر می گرداندند. اما در قرآن این عادت عرب مبنی بر گزینش سالها بر اساس چرخش ماه[۲۵]، به یک امر تخلف ناپذیر برای عالمیان تبدیل شده است. الله حتی مدعی شده است که ۱۲ ماه بودن سال ها نشات گرفته از او هستند و از ازل همچونان بوده است. اما تاریخ و دانش نجوم چیز دیگری می گوید؛ این بشر بود که تقسیم بندی های سالانه را بوجود آورد و نه الله. و آنگاه الله خودش سالنگاری های آدمیان را مبنای کار خودش قرار داد!!

الله در ادامه این آیه، از آیین استواری که مربوط به ماههای حرام است (و احتمالاً مربوط به همه جهانیان است) سخن به میان آورده است. ما می دانیم که این ماههای حرام تنها مربوط به شبه جزیره عربستان بوده است و همچنین در فصل سوم این نسک نشان داده خواهد شد که محمد چگونه به دستور الله استوار بودن این قانون «حرام بودن جنگ در ماههای چهارگانه» را زیرپای نهاد.

دست کم با مبنا قرار دادن همین آیه می توان نتیجه گرفت که الله، خدای قوم محلی است و ویژه شبه جزیره عربستان است و نه پروردگار جهانیان.

---

[۲۵] بسیاری از سیاره ها (چه در این کهکشان و یا در بیرون از این کهکشان) دارای دو، سه یا تعداد بیشتری ماه (قمر) هستند. اگر چنین سال نگاری ای (توسط قرآنی که مدعی است برای همه جهانیان از ازل است تا ابد) یک امر بدیهی برای عالمیان است پس تازی پرستان بفرمایند که در آن سیاره ها اگر بشری باشد و یا اگر روزی بشری در آنها سکونت داشته باشد، آنها باید کدام یکی از آن ماهها را برای سال نگاریشان انتخاب کنند. حتما باید در این مورد از دستاربندان مسئله پرسید!!

۱.۱٤- سوگندهای الله به همه چیز

در فرهنگ عمومی ملت ها (بویژه ملت های غیرپیشرفته) معمول است هنگامی که فردی خود را در برای پذیراندن ادعا، گفتار یا کردارش ضعیف می بیند به سوگند متوسل شود تا بدینوسیله شنونده یا طرف روبرو را مجاب کند که او راست می گوید. برای سوگند خوردن، شخص غالباً به چیزی یا فردی سوگند می خورد که از خودش در جایگاه والاتری یا مطمئن تری باشد.

اللهِ باصطلاح قادر، به بسیاری از چیزها قسم یاد کرده است:

- به نفس لوامه
- به اسبانی که نفسشان به شماره افتاده
- به کشتی ها
- به ابرها
- به بادها
- به کوه سینا (کوه خرافیِ یهودیان)
- به زمین
- به آسمان
- به طاق بلند
- به برج های آسمان
- به ستاره ها
- به شب تار
- به ماه
- به انجیر
- به زیتون
- به قلم

- **به خودش**
- و ...

بیشتر افرادی که قسم را بن مایه گفتاری خود کرده اند کسانی هستند که از جایگاه اجتماعی یا شخصیتی خوبی در جامعه برخوردار نیستند. معمولاً بیشتر کسانی که بسیار قسم می خورند دارای منطقی بیمایه برای آن گفتار یا عمل خود هستند (خواه آن گفتار یا عمل درست باشد یا نباشد). آیا هرگز شنیده اید که یک پروفسور برای مثلاً اثبات تئوری اش قسم بخورد تا دیگران را قانع کند و یا شنیده اید که حتی یک دانشجو بجای دفاع از پروژه ارائه شده اش، به سوگندخوری روی بیاورد؟ بدون شک نه! زیرا اگر برای عمل خودش دلیل داشته باشد و کاری منطقی و اصولی فراهم کرده باشد، همان کار نشان دهنده پیآورد تلاش اوست. از طرفی اگر عیبی در کارش باشد آنوقت استادهای مشاور و یا راهنمای او آنقدر ابله نخواهند بود که بجای خواستن دلیل های علمی، او را قسم بدهند و اگر قسم خورد او را بپذیرند.

اما آیا خدا احتیاجی به قسم خوردن آنهم مثلاً قسم به اسب هایی که نفس نفس می زنند دارد؟ یا اگر براستی چرخ گیتی بدست اوست، او را نیازی به اینچنین دریوزه گری خواهد بود؟

ملاها و تازی پرستان نه تنها افتضاح قسم خوری الله را ماله کشی کرده اند بلکه مدعی هستند که مثلاً چون الله به علم و دانش علاقه بسیار داشته و از بندگان خود نیز چنین می خواسته است، به قلم قسم خورده است. نگارنده می پرسد که الله هنگام سوگند خوردن به نفس لوامه چه در سر می پرورانده؟ آیا سوگندهای الله به انجیر و زیتون را نیز می توان به این حساب گذاشت که الله از همان ازل می دانسته که کشاورزی زیربنای اقتصاد است و از پیروان خود خواسته به آن بها بدهند؟ یا زیتون و انجیر از غذاهای مورد علاقه الله هستند؟ باد و ابر را به قسم گرفتن از چه روی است؟ سوگند به کشتی چطور؟ کشتی که دیگر ساخته دست بشر است.

ثعالبی و ابن فارس بیش از ۴۰۰ نام عربی برای شتر و بچه شتر گردآوری کرده اند و در همین حدود واژه هایی برای سوسمار و خار بیابان و نخل، در حالیکه اعراب برای مفهوم قلم یا کاغذ حتی یک لغت هم نداشته اند، و کلمه قلم نیز که در قرآن بکار رفته از کلمه Calamos یونانی گرفته شده است که در لاتینی نیز بصورت Calamus آورده شده است.

از همه اینها گذشته، در تمام دوران ۲۳ سال پیامبری محمد و پس از آن تا زمان کنونی همیشه، ملاها با دانش سرِ ناسازگاری داشته اند. و اگر جایی هم از علم، سخن به میان آورده اند همان علوم آفتابه داری، آداب به خلا رفتن، آداب همخوابگی با زنان، شکیات و ... بوده است. سخن زیر از امام ششم شیعیان(صادق) است که شیعیان، وی را دانشمندترین و علم دوست ترین امامان خود می دانند:

«علم فقط علمی است که رضای الله در آن باشد زیرا هر علمی مایه نجات نیست و علمی که منحصر به نجات بشود منحصر به **توحید**، **امامت** و علومی است که از حضرت رسول و ائمه اطهار به ما رسیده است و آنچه نرسیده، اندیشیدن در آنها شایسته نیست. از سایر علوم نیز آنچه برای **فهمیدن کلام اهل بیت رسالت** لازم است (مانند **زبان عربی**، صرف، نحو و منطق) باید خوانده شود و غیر آن یا لغو یا بی فایده و تضییع عمر و یا احداث "شبهه در نفس" است که بیشتر موجب **کفر** و **ضلالت** می شود.»

در چند آیه زیر برخی از سوگند خوری های الله نشان داده شده اند:

سوره ۹۲ (لیل) آیه های ۱ تا ۳

وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى **(۱)** وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى **(۲)** وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى **(۳)**

سوگند به **شب** چون پرده افکند (۱) سوگند به **روز** چون جلوه‌گری آغازد (۲) و [سوگند به] آنکه **نر و ماده** را آفرید (۳)

سوره ۹۵ (تین) آیه های ۱ و ۲

وَالتِّينِ وَالزَّيْتُونِ **(۱)** وَطُورِ سِينِينَ **(۲)**

سوگند به **انجیر** و **زیتون** (۱) و **کوه سینا** (۲)

سوره ۱۰۰ (عادیات) آیه ۱

وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا **(۱)**

سوگند به **مادیانهائی** که با همهمه تازانند و با سم[های] خود از سنگ آتش می‌جهانند (۱)

سوره ۵۳ (نجم) آیه ۱

وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَى (۱) سوگند به **اختر** چون فرود می‌آید (۱)

سوره ۷۵ (قیامت) آیه ۲

وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ(۲) وسوگند به **نفس لوامه** و وجدان بیدارو ملامتگرکه رستاخیز حق است(۲)

۱.۱۵-الله مانند افراد ناتوان، نفرین می کند

الله نه تنها برای اثبات سخن یا عملش با فرومایگی، سوگند می خورد بلکه ناسزا گویی نیز می نماید. آخر این چگونه خدایی است که در کتابِ همیشه جاوید خود که تا ابد برای جهانیان خواهد ماند (؟!) به ناسزاگویی افراد ناچیز پرداخته؛ آنهم تنها به جرم اینکه سخن او را نمی پذیرند، به الله گفته اند که دستانش بسته است و یا سخنی به رسول او گفته اند که خمی به ابروی او آورده است؟ او از یکسو مدعی است که خودِ وی دل آنها را سخت کرده، گمراهشان کرده و یا فریبشان داده و از دیگر سو نیز آنها را به ناسزاگویی گرفته است؟!

او حتی پا را از ناسزا گویی نیز فراتر گذاشته و برخی انسانها را نیز به بوزینه و میمون تبدیل کرده است؟ آیا اکنون الله خفته است و نمی بیند که دستاربندانِ پیرو او چگونه مردان و زنان میهنم را می آزارند، تحقیر می کنند، تهدید می کنند، می کشند و ...؟ پس چرا دستی بالا نمی زند و از حیوانهای انسان نمای خود مانند «سید علی خامنه ای»، «رفسنجانی»، «سید محمد خاتمی» و ... بوزینه و میمون بوجود نمی آورد؟

سوره ۵ (مائده) آیه ۱۳

فَبِمَا نَقْضِهِم مِّيثَاقَهُمْ لَعنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِ وَنَسُواْ حَظًّا مِّمَّا ذُكِّرُواْ بِهِ وَلاَ تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَىَ خَآئِنَةٍ مِّنْهُمْ إِلاَّ قَلِيلاً مِّنْهُمُ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ **(۱۳)**

پس به [سزای] پیمان شکستنشان **لعنتشان** کردیم و دلهایشان را سخت گردانیدیم [به طوری که] کلمات را از مواضع خود تحریف می‌کنند و بخشی از آنچه را بدان اندرز داده شده بودند به فراموشی سپردند و تو همواره بر خیانتی از آنان آگاه می‌شوی مگر [شماری] اندک از ایشان [که خیانتکار نیستند] پس از آنان درگذر و چشم پوشی کن که خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد (۱۳)

سوره ۵ (مائده) آیه ٦٠

قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُم بِشَرٍّ مِّن ذَلِكَ مَثُوبَةً عِندَ اللّهِ مَن لَّعَنَهُ اللّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمُ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ أُوْلَئِكَ شَرٌّ مَّكَاناً وَأَضَلُّ عَن سَوَاء السَّبِيلِ **(٦٠)**

بگو آیا شما را به بدتر از [صاحبان] این کیفر در پیشگاه خدا خبر دهم همانان که خدا **لعنتشان** کرده و بر آنان **خشم گرفته** و از آنان بوزینگان و خوکان پدید آورده و آنانکه طاغوت را پرستش کرده‌اند اینانند که از نظر منزلت بدتر و از راه راست گمراه‌ترند (٦٠)

سوره ۵ (مائده) آیه ٦٤

وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُواْ بِمَا قَالُواْ بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاء وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيراً مِّنْهُم مَّا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا وَأَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاء إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ كُلَّمَا أَوْقَدُواْ نَارًا لِّلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللّهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الأَرْضِ فَسَادًا وَاللّهُ لاَ يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ **(٦٤)**

و یهود گفتند دست‌خدا بسته است **دستهای خودشان بسته باد** و به [سزای] آنچه گفتند از رحمت‌خدا دور شوند بلکه هر دو دست او گشاده است هر گونه بخواهد می‌بخشد و قطعا آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو فرود آمده بر طغیان و کفر بسیاری از ایشان خواهد افزود و **تا روز قیامت میانشان دشمنی و کینه افکندیم** هر بار که آتشی برای پیکار برافروختند خدا آن را خاموش ساخت و در زمین برای فساد می‌کوشند و خدا مفسدان را دوست نمی‌دارد (٦٤)

این فرهنگ ناسزاگویی را امروزه می توان در بین سربازان گمنام امام زمان نیز جستجو کرد. همانهایی که به خیابان ها می آیند و مردم را به چماق و باتوم می بندند و به آنها ناسزا می گویند. همان جانیانی که در زندانها یکی از کارهایشان خرد کردن شخصیت زندانیان با استفاده از ناسزا گویی است. و این ناسزا گویی را بدون تردید از الله یاد گرفته اند.

۱.۱٦- شکرگزار بودن الله

سوره تغابن آیه ٦٤ میگوید:

إِن تُقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُضَاعِفْهُ لَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ (٦٤)

اگر به خدا قرض الحسنه دهید آنرا برای شما چندبرابر می‌سازد، و شما را می‌بخشد و **خداوند شکر کننده و بردبار است**. (٦٤)

الله در قرآن آورده است که به این دلیل بشر را آفریده است که او را عبادت کنند! گویا وی دچار مرضی گردیده که علاج آن با خم و راست شدن بندگانش درمان می شود. دستاربندان می گویند، الله نیازی به عبادت بندگانش ندارد بلکه بنده باید برای اینکه او را الله آفریده، هر روز او را به آزمایش می گیرد، بلا بر سرش نازل می کند، از او خشمگین می شود، او را فریب می دهد، او را می ترساند، او را تهدید می کند، به او ناسزا می گوید و ... الله را شکرگذاری کند.

آیه بالا نشان می دهد که الله خودش نیز شاکر است! چرا؟ چون بندگانش به او قرض داده اند. مگر وی کمبودی داشته است که قرضی گرفته باشد؟ از طرفی زمانی که خود او برای این به اصطلاح «قرض» شکرگذار باشد، پس شایسته، همان است که بندگانش از آغاز آفرینش تا زمان مرگ عبادت وی کنند و سخن ملا نادرست است که می گوید «الله به عبادت نیازی ندارد»، زیرا اگر نداشت چرا چنین سخنی را بیان داشته است؟ الله البته بیان می کند که اگر بندگانش به او قرضی بدهند، او قرض را برایشان چند برابر می کند. نمود عینی این چند برابر شدن را می توانید در پول های چندبرابر شده مقام های جمهوری اسلامی ببینید که روزه خوان ها و عاقدان دیروز، تبدیل به میلیاردرهای امروزی شده اند.

۱.۱۷- سخن پایانی درباره خدا (و نه الله)

زمین یکی از سیاره های کوچکی است که در منظومه شمسی قرار دارد و بدور خورشید می چرخد؛ یعنی جاذبه خورشید، چندین سیاره (از جمله زمین) را به دور خود می چرخاند! قلمرو جاذبه خورشید برابر هفت هزار سال نوری است. اندازه خورشید نیز برابر بزرگی ۱/۰۰۰/۰۰۰ زمین است.

خورشید ما یکی از ستارگان متوسط راه شیری است. تعداد ستارگان شناخته شده توسط دانشمندان در این کهکشان (تا کنون) برابر ۷/۰۰۰ است.

کهکشان راه شیری یکی از کوچکترین کهکشانهای موجود در گیتی است. در هر یک از دیگر کهکشانها دست کم ۱۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰ (صد میلیارد) ستاره تخمین زده می شود. در برخی از این کهکشانها، ستارگانی وجود دارند که اگر آنها را مانند گویی میان تهی بیانگاریم، ۵۰۰/۰۰۰/۰۰۰ خورشید را در خود جای می دهند.

اگر برای "جهانِ ناپیدا کرانه" آغاز و انجامی باشد (از دیدگاه زمان، مکان یا ...) این آغاز و انجام در خور فهم و ادراک کنونی ما نیست. حتی بنیه توانای «پندار» نیز از دریافت آن ناتوان است. اگر این دستگاه دهشت انگیز و نامتناهی، گرداننده ای داشته باشد، ناچار باید برای این گرداننده توانایی ای نامحدود و بی پایان قایل گشت. نه گرداننده ای چنان کوچک که:

- برای آداب آدم کشی، فتوا صادر کند.
- به خاطر کشته شدن شتری در میان قومی در عربستان، خشم بر خود چیره کند (بسنجید با آنگونه خُردی ای که شبه جزیره عربستان در مقایسه با دنیا، دنیا در مقایسه با خورشید، خورشید در مقایسه با منظومه شمسی، منظومه شمسی در مقایسه با کهشان راه شیری، کهکشان راه شیری در مقایسه با ستارگان پانصد میلیون بار بزرگتر از خورشید و این ستارگان در مقایسه با کهکشان هایی که خود ایشان یکی از اعضای خانواده های صد میلیاردی آنها هستند).
- به خاطر آفرینش بشری به این ناچیزی بر خود غره شود و آفرین به خود بگوید.
- فتنه های قومیتی در زمین برپای دارد و برای جمعیتی برابر "یک چهار هزارم زمین"، ۱۲٤ هزار پیامبر بفرستد و برای باقی هیچ!

- از میان این گیتیِ باعظمت خود، بر بنده های کوچک خود مانند ابولهب خشم بیاورد و او را به ناسزا گویی بگیرد (تبت یدا ابی لهب!).
- یا از سر ناتوانی به خدعه روی بیاورد و خود را مکارترین مکاران بخواند (مکارالماکرین)!

چاره ای نیست. اگر خدایی برای این گیتی وجود داشته باشد باید ذات او فرای توهمات و پندارهای ما باشد و از سر حد اندیشه های ما بیچارگانِ ناچیز، منزه تر، برتر و بزرگوارتر باشد و به گفته مولوی «آنچه اندر وهم ناید آن بود».

مشاهدات و پژوهش های "عقاید دینی" نشان می دهد که دین و مذهب نتوانسته است چنین بیاندیشد که بایست. بجز عده ای انگشت شمار، سایر عالمیان، خداوند را به شکلی بزرگتر از روی گرده زندگانی ناچیز خود سنجیده اند و ذات او را نمونه وجود خود (با تمام کنش/واکنش ها و تاثیر پذیری های بشری، همچون آزمودن، خشم، کینه، مکر و ...) ساخته اند و نهایت اندکی بزرگتر.

به عنوان نمونه آیا در همین بررسی کوتاهی که تا اینجای نسک «قرآن و ایران» انجام داده ایم، تناقضاتی درباره ذات پروردگار به چشم نمی خورد؟ اگر نهاد پروردگار قائم به ذات است و نمونه کمال مطلق، چگونه حالت های ناگهانی چون خشم و انتقام بر او جاری می شوند؟ او بی نیاز مطلق است و اگر چنین باشد نمی تواند دچار خشم (که از سر ناتوانی است) بشود؛ در زندگی انسان ها (و حتی برخی حیوانات) زمانی که امری یا رویدادی بر میل و رضایت و یا بر اساس انتظار یک شخص صورت نگیرد، آن شخص خشمگین خواهد شد.

اگر الله نسبت به موضوعی خشمگین می شود یا، او خبر نداشته که چه اتفاقی می خواهد بیفتد و پس از وقوع آن، خشمگین شده است یا احتمالاً با اینکه خبر داشته است ولی ناگهان از کوره درآمده است!؟ آیا اینها نشانه های یک خدا هستند؟[۲۶] آیا اگر خدایی هست، او را بر انجام امور، توانایی درخوری نیست؟ و با آنکه او پی در پی بر «ارحمن الراحمینی » خود پای می فشارد او باید چنین از روی خشم و کین حکم بدهد، و جبار باشد و قهار؟ غاصم باشد و فاجر؟ و یا مکارترین مکارها؟

---

[۲۶] البته ممکن است خداهای قومی و محلی ای بروی زمین وجود داشته باشند که دارای چنین ویژگی هایی باشند، اما مسلمانان معتقدند که الله همه چیز را از ازل تا ابد می داند و می دانسته! برگی بی خواست او بر زمین نمی افتد و بر ذره ذره کارهای موجوداتش اشراف کامل دارد. اینجاست که دم خروس بیرون می زند!

به هر روی، از دیدگاه قرآن (و البته مسلمانان)، الله دارای ویژگی های بسیار بسیار زیادی است. به برخی از ویژگی های الله که در قرآن آمده اند توجه کنید:

غفار، غفور، کریم، رئوف، رحیم، رحمن، حکیم، خبیر، رزاق، خیرالغافرین، خیرالحاکمین، خیرالمکارین، ملک الحق، ملک القدوس، نعم النصیر، جبار، مکار، دوس، حمید و ... .

توانایی «خرد و اندیشه» بر پایهء دیدن، پژوهیدن و آزمودن استوار است؛ نه بر پنداربافی، پیش داوری های پوچ و نادرست و شنیده ها. (رستم شهرزادی)

فصل ۲

جبر! (انسان اختیاری از خود ندارد)

۲.۱- آغاز سخن

سوره ۵۳ (نجم) آیه های ۳۹ و ۷۹

وَأَن لَّيْسَ لِلْإِنسَانِ إِلَّا مَا سَعَى **(۳۹)** مَّا أَصَابَکَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللّهِ وَمَا أَصَابَکَ مِن سَيِّئَةٍ فَمِن نَّفْسِکَ وَأَرْسَلْنَاکَ لِلنَّاسِ رَسُولاً وَکَفَى بِاللّهِ شَهِيداً **(۷۹)**

و اینکه برای انسان **جز حاصل تلاش او** نیست (۳۹) هر چه از **خوبیها** به تو می‌رسد **از جانب خداست** و آنچه از **بدی** به تو می‌رسد **از خود توست** و تو را به پیامبری برای مردم فرستادیم و گواه بودن خدا بس است (۷۹)

در آیه ۳۹ سوره نجم، به یکی از پایه ای ترین بنیان های "فلسفه زندگی" اشاره شده است که پیش از آورده شدن در این سوره، بارها در مکتب های فکری یا آیین های بزرگ پیش از اسلام (مانند گاتهای زرتشت) آورده شده است. اما در آیه ۷۹ موضوع دیگرگونه می شود!

در آیه ۳۹ چنین بیان شده است که پیامد خوب و بد در زندگی هر شخص، به تلاش او بسته است. اما با شگفتی هرچه تمامتر، در آیه بعدی قضیه دچار دیگرگونگی شده است و تنها "اعمال بد انسان"، به خود او ربط داده شده اند. باز هم شگفت انگیزتر اینکه در آیه های بعدی ای که در ادامه این فصل مورد بررسی قرار می گیرند این مقدار اختیار نیز از انسان گرفته شده است و هر آنچه که الله بخواهد شدنی است، و نه آنچه بنده اش می خواهد. کار تا جایی ادامه می یابد که حتی سرنوشت هرکسی پیش از زاده شدن وی، در لوحه ای که احتمالاً در حافظه دائم سیستم کامپیوتری الله است، از قبل نوشته شده است. یعنی تلاش انسان پوچِ پوچ است.

زمانی که بلایی بر سر مسلمانی فرود آید، مسلمانان آن بلا را خواست خدا می دانند و احتمالاً آنرا پیامد این کم کاری می دانند که یا خمس نداده اند، به نامحرم نگاه کرده اند، نمازخوان ها کم شده اند، احتکار و نزول خوری رایج شده است و ... . بر نگارنده ناپیداست که در بسیاری از کشورهای غربی که نه پول به ملا می دهند، نه نماز می خوانند، نه به کلیسا می روند و نه تنها به نامحرم نگاه می کنند بلکه نامحرم در بطن جامعه اشان شرکت می کند و دوشادوش سایرین در جامعه کار می کند، چرا اینهمه بلا بر سرشان فرود نمی آید؟

به کشورمان نگاهی می افکنیم: پس از زلزله خانمان براندازی که در حدود دو دهه پیش در گیلان آمد، ملاها با کمال بی شرمی گفتند که در آنجا فحشا زیاد شده بود و بی عفتی رونق گرفته بود و الله اینچنین عذابی فرو فرستاد! زمانی که زلزله بم به وقوع پیوست نیز گفتند که در آنجا شغل های بدی همچون تریاک فروشی رواج یافته بود و مردم هم ناخوب شده بودند. اکنون هم که دریاچه رضاییه (ارومیه) در حال خشک شدن است[۲۷]، رودهای ایران کم آب تر شده اند، سیل های سالانه استان های شمالی افزون گردیده اند، آب دریاچه هامون تغریباً خشکیده است و آبی به سیستان و بلوچستان نمی رسد، گرمای هوای خوزستان، جانگدازتر شده است، نیز، همه به این بر می گردند که اینها خواست خداست و یا خدا دارد "بندگانش" یا به گفته ملاها "میزان ایمان بندگانش را" می سنجد؛ در بسیاری از این موارد، دستاویز "بدکردار بودن مردم" نیز وجود داشته و دارد.

اما بسیاری از ملاهای کروات زن و ماله کش های اسلامی در این زمینه نیز چون دیگر زمینه های اسلامی، به تحمیق مردم پرداخته اند! کدام از این به اصطلاح روشنفکرانِ "انشاء الله گو" گفته است که این بلایا خواست و پیآمد مردم و حکومتشان است و نه آزمایش و خشم الله! چند نفر گفته اند که زلزله گیلان از این روی به یک فاجعه تبدیل شد که کشور ما کشوری عقب افتاده است و ساختمان سازی در آن نیز در بسیاری از موارد، نه بهینه است و نه حتی مناسب زندگی؟ چه کسی گفت که بم شهری است که بر روی خط زلزله قرار نداشته است[۲۸] و دست کم در ۷۰۰ سال گذشته هیچ زلزله بزرگی در آن روی نداده است و این به اصطلاح زلزله، آزمایش اتمی جمهوری اسلامی در آن منطقه بود؟ چه کسی گفت که بر اثر بی کفایتی جمهوری اسلامی، افغانستان، برواروِنه قرارداد بین ایران و افغانستان، سدی بر روی آن رود زده و سیستان و بلوچستان را که روزی پایگاه تولید گندم در ایران بوده را به این روز کشانده است؟ یا چند نفر گفته اند که این موضوع بارندگی و کم آب شدن رودها

---

[۲۷] جمهوری اسلامی از آغاز با محیط زیست ستیز داشته است و از آنجمله کارهایش می توان به ایجاد یک راه در میان دریاچه رضاییه نام برد که وجود این راه، به مرور آب این دریاچه را خشک خواهد کرد. البته از دیدگاه نگارنده، دشمنی جمهوری اسلامی با طبیعت از یک سو ریشه در ایران ستیزی این دولت دارد و از دیگر سو ریشه در قرآن دارد. زیرا در هیچ جای قرآن خبری از پاسداشت محیط زیست نمی باشد.

[۲۸] نگاشته ام "بر روی خط زلزله قرار نداشته است" زیرا پس از این فاجعه بزرگ، برخی از به اصطلاح کارشناسان جیره خور اسلامی در تلوزیون برنامه ها اجرا نمودند و چنین دروغ پراکنی کردند که بم بر روی خط زلزله قرار داشته است ولی تاکنون کسی آنرا درنیافته بوده است. شاید بهتر بود می گفتند که تاکنون هیچ ملایی، فتوایی بر مبنای اینکه بم باید بر روی خط زلزله باشد بیان نفرموده (؟!) است.

و نابودی جنگل ها در ایران و ... به این دلیل برمی گردد که "جنگ آب در دنیا" سالهاست که آغاز گردیده است و اینکه افرادی دعای باران بخوانند و منتظر ابر باران زا بمانند نشان سادگی، ناآگاهی یا شارلاتانی آنان است زیرا امروزه بخشی از بارندگی های کشورهای خشک و نیمه خشک مانند ایران، بگونه مصنوعی ساخته می شوند که آن باردارکردن ابرهای در حال حرکت بر فراز هر کشوری است؟ سیل های سالانه رو به فزونی در استان های شمالی نیز به قطع شدن درختان آنجا بر می گردد نه زیاد شدن بدحجاب!

به هر روی و با کمال اندوه چنین باید نوشت که آنچه ملاها می کنند و آنچه شارلاتانهای ماله کش اسلامی می گویند و آنچه مردم ساده اندیش می پندارند همه برپایه قرآن است. قرآن است که بلایای طبیعی و غیرطبیعی را به اعمال غیر اسلامی مردم نسبت می دهد. قرآن است که می گوید مردم چه بخواهند و چه نخواهند، «الله همان می کند که در اندیشه دارد». قرآن است که پیروان خود را سرنوشت پرست و سرنوشت پذیر می خواهد و حتی پاسداشت از گرانبهاترین گوهر وجودی هر انسان (یعنی جان او) را نیز امر بیهوده ای می داند زیرا به گفته ملاها "زمانی که پیمانه سرآید، آن بنده خواهد مرد".

۲.۲- الله گمراه می کند

سوره ٤ (نساء) آیه ١٤٣

مُّذَبْذَبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لاَ إِلَى هَؤُلاء وَلاَ إِلَى هَؤُلاء وَمَن يُضْلِلِ اللّهُ فَلَن تَجِدَ لَهُ سَبِيلاً **(١٤٣)**

میان آن [دو گروه] دو دلند نه با اینانند و نه با آنان و **هر که را خدا گمراه کند** هرگز راهی برای [نجات] او نخواهی یافت (١٤٣)

سوره ۲ (بقره) آیه ۲۷۲

لَّيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَلَكِنَّ اللّهَ يَهْدِي مَن يَشَاء و ... **(۲۷۲)**

هدایت آنان بر عهده تو نیست، بلکه خدا **هر که را بخواهد هدایت می‌کند**، و ... (۲۷۲)

سوره ۱۳ (رعد) آیه های ۲۷ و ۳۳

وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُواْ لَوْلاَ أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِّن رَّبِّهِ قُلْ إِنَّ اللّهَ يُضِلُّ مَن يَشَاء وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أَنَابَ **(۲۷)** ... وَمَن يُضْلِلِ اللّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ **(۳۳)**

و کسانی که کافر شده‌اند می‌گویند چرا از جانب پروردگارش معجزه‌ای بر او نازل نشده است بگو در حقیقت‌خداست که **هر کس را بخواهد گمراه می کند** و هر کس را که [به سوی او] بازگردد به سوی خود راه می‌نماید (۲۷) ... و هر که را خدا بی‌راه گذارد رهبری نخواهد داشت (۳۳)

سوره ۱٤ (ابراهیم) آیه ٤

وَمَا أَرْسَلْنَا مِن رَّسُولٍ إِلاَّ بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلُّ اللّهُ مَن يَشَاء وَيَهْدِي مَن يَشَاء وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ **(٤)**

و ما هیچ پیامبری را جز به زبان قومش نفرستادیم تا [حقایق را] برای آنان بیان کند پس خدا **هر که را بخواهد بی‌راه می‌گذارد** و هر که را بخواهد هدایت می‌کند و اوست ارجمند حکیم **(٤)**

سوره ۳۵ (فاطر) آیه ۸

أَفَمَن زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَن يَشَاء وَيَهْدِي مَن يَشَاء فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسَرَاتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ **(۸)**

آیا آن کس که زشتی کردارش برای او آراسته شده و آن را زیبا می‌بیند [مانند مؤمن نیکوکار است] خداست که **هر که را بخواهد بی‌راه می‌گذارد** و هر که را بخواهد هدایت می‌کند پس مبادا به سبب حسرتها[ی گوناگون] بر آنان جانت [از کف] برود قطعا خدا به آنچه می‌کنند داناست **(۸)**

سوره ۷٤ (مدثر) آیه ۳۱

وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِّلَّذِينَ كَفَرُوا لِيَسْتَيْقِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَيَزْدَادَ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَانًا وَلَا يَرْتَابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْمُؤْمِنُونَ وَلِيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَالْكَافِرُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَن يَشَاء وَيَهْدِي مَن يَشَاء وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرَى لِلْبَشَرِ **(۳۱)**

و ما موکلان آتش را جز فرشتگان نگردانیدیم و شماره آنها را جز آزمایشی برای کسانی که کافر شده‌اند قرار ندادیم تا آنان که اهل کتابند یقین به هم رسانند و ایمان کسانی که ایمان آورده‌اند افزون گردد و آنان که کتاب به ایشان داده شده و [نیز] مؤمنان به شک نیفتند و تا کسانی که در دلهایشان بیماری است و کافران بگویند خدا از این وصف‌کردن چه چیزی را اراده کرده است این گونه **خدا هر که را بخواهد بیراه می‌گذارد** و هر که را بخواهد هدایت می کند و [شماره] سپاهیان پروردگارت را جز او نمی‌داند و این [آیات] جز تذکاری برای بشر نیست **(٣١)**

سوره ٧ (اعراف) آیه ١٥٥

وَاخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلاً لِّمِيقَاتِنَا فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُم مِّن قَبْلُ وَإِيَّايَ أَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاء مِنَّا إِنْ هِيَ إِلاَّ فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَن تَشَاء وَتَهْدِي مَن تَشَاء أَنتَ وَلِيُّنَا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ **(١٥٥)**

و موسی از میان قوم خود هفتاد مرد برای میعاد ما برگزید و چون زلزله آنان را فرو گرفت گفت پروردگارا اگر می‌خواستی آنان را و مرا پیش از این هلاک می‌ساختی آیا ما را به [سزای] آنچه کم‌خردان ما کرده‌اند هلاک می‌کنی این جز آزمایش تو نیست **هر که را بخواهی به وسیله آن گمراه و هر که را بخواهی هدایت می‌کنی** تو سرور مایی پس ما را بیامرز و به ما رحم کن و تو بهترین آمرزندگانی (١٥٥)

سوره ٢٨ (قصص) آیه ٥٦

إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَن يَشَاء وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ **(٥٦)**

در حقیقت تو هر که را دوست داری نمی‌توانی راهنمایی کنی لیکن **خداست که هر که را بخواهد راهنمایی می‌کند** و او به راه‌یافتگان داناتر است (٥٦)

سوره ٣٩ (زمر) آیه ٢٣

اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُّتَشَابِهًا مَّثَانِيَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاء وَمَن يُضْلِلْ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ **(٢٣)**

خدا زیباترین سخن را [به صورت] کتابی متشابه متضمن وعد و وعید نازل کرده است آنان که از پروردگارشان می‌هراسند پوست بدنشان از آن به لرزه می‌افتد سپس پوستشان و دلشان به یاد خدا نرم می‌گردد این است هدایت‌خدا هر که را بخواهد به آن راه نماید و **هر که را خدا گمراه کند او را راهبری نیست (۲۳)**

سوره ١٦ (نحل) آیه ۹

وَعَلَى اللّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ وَمِنْهَا جَآئِرٌ وَلَوْ شَاء لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ (۹)

و نمودن راه راست بر عهده خداست و برخی از آن [راهها] کژ است و **اگر [خدا] می‌خواست مسلما همه شما را هدایت می‌کرد** (۹)

در ده آیه بالا به خوبی پیداست الله هر که را بخواهد گمراه می کند. اینکه کشورهای مسلمان از دیدگاه سوادآموزی، تربیت دانش آموز، دانشجو و دانشمند از بسیاری از کشورهای غربی عقب مانده تر هستند و اصلاً با اینکه بیشتر کشورهای مسلمان دارای منابع اولیه طبیعی فراوان هستند، جزو عقب مانده ترین کشورهای دنیاست به این موضوع برمی گردد که الله خواسته است آنها گمراه و فقیر باشند.

خوب است بدانید که از دیدگاه اسلام، اینکه کشورهای غربی قرن هاست در مسیر پیشرفت قرارگرفته اند گونه ای گمراهی برایشان است و الله بدین گونه آنها را با مشغول شدن با دانش و نوآوری و رفاه، گمراه کرده است! چرا؟ زیرا دانشِ بدون اسلام بی معناست و به گفته ملاها به ساختن خانه ای بر فراز کوه آتشفشانی می ماند.

از اینها گذشته اگر گمراهی و راه یافتدگی انسان ها بدست خدا صورت می گیرد. آیا این سخن معنایی بجز این دارد که انسانها از خود اختیاری ندارد. اگر همه چیز نشات گرفته از خواست خداست، پس بهشت و جهنم چرا آفریده شده اند؟ الله خود هدایت می کند و خود گمراه می نماید و برای هدایت یافتگان که، خودِ او آنها را هدایت کرده بهشت قرار داده است و برای ره گم کردگان جهنم!؟

در آیه ۹ سوره نحل، بیان شده است که اگر " الله می خواست مسلماً همه شما را هدایت می کرد" اما به نظر می رسد که چون الله با خود پیمان بسته است که جهنمش را پر کند، اینچنین ننموده است[۲۹]. شگفتا به این منطق!

سوره ۱۷ (اسراء) آیه ٤٦

وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَن يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَّوْاْ عَلَى أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا **(٤٦)**

و **بر دلهایشان پوششها** می‌نهیم تا آن را نفهمند و **در گوشهایشان سنگینی** [قرار می‌دهیم] و چون در قرآن پروردگار خود را به یگانگی یاد کنی با نفرت پشت می‌کنند (٤٦)

سوره ۲ (بقره) آیه های ٦ و ۷

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُواْ سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لاَ يُؤْمِنُونَ **(٦)** خَتَمَ اللّهُ عَلَى قُلُوبِهمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عظِيمٌ **(۷)**

در حقیقت کسانی که کفر ورزیدند چه بیمشان دهی چه بیمشان ندهی بر ایشان یکسان است [آنها] نخواهند گروید (٦) خداوند بر دلهای آنان و بر شنوایی ایشان **مهر** نهاده و بر دیدگانشان **پرده‌ای** است و آنان را عذابی دردناک است (۷)

سوره ۱۸ (کهف) آیه ۵۷

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْهَا وَنَسِيَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ إِنَّا جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَن يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِن تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَى فَلَن يَهْتَدُوا إِذًا أَبَدًا **(۵۷)**

و کیست‌ستمکارتر از آن کس که به آیات پروردگارش پند داده شده و از آن روی برتافته و دستاورد پیشینه خود را فراموش کرده است ما **بر دلهای آنان پوششهایی قرار دادیم تا آن را درنیابند و در**

[۲۹] این پیمانِ "پرکردن جهنم توسط الله"، در ادامه مورد بررسی قرار گرفته است.

گوشهایشان سنگینی [نهادیم] و اگر آنها را به سوی هدایت فراخوانی باز هرگز به راه نخواهند آمد **(۵۷)**

سوره ٦ (انعام) آیه ۲۵

وَمِنْهُم مَّن يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَن يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِن يَرَوْاْ كُلَّ آيَةٍ لاَّ يُؤْمِنُواْ بِهَا حَتَّى إِذَا جَآؤُوكَ يُجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُواْ إِنْ هَذَآ إِلاَّ أَسَاطِيرُ الأَوَّلِينَ **(۲۵)**

و برخی از آنان به تو گوش فرا می‌دهند و[لی] ما **بر دلهایشان پرده‌ها افکنده‌ایم تا آن را نفهمند** و **در گوشهایشان سنگینی [قرار داده‌ایم]** و اگر هر معجزه‌ای را ببینند به آن ایمان نمی‌آورند تا آنجا که وقتی نزد تو می‌آیند و با تو جدال می‌کنند کسانی که کفر ورزیدند می‌گویند این [کتاب] چیزی جز افسانه‌های پیشینیان نیست (۲۵)

سوره ٦ (انعام) آیه ۱۱۰

وَنُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَأَبْصَارَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُواْ بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَنَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ **(۱۱۰)**

و دلها و دیدگانشان را برمی‌گردانیم [در نتیجه به آیات ما ایمان نمی‌آورند] چنانکه نخستین بار به آن ایمان نیاوردند و آنان را رها می‌کنیم تا در طغیانشان سرگردان بمانند (۱۱۰)

سوره ٦ (انعام) آیه ۱۲۵

فَمَن يُرِدِ اللّهُ أَن يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلإِسْلاَمِ وَمَن يُرِدْ أَن يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاء كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ **(۱۲۵)**

پس کسی را که خدا بخواهد هدایت نماید دلش را به پذیرش اسلام می‌گشاید و **هر که را بخواهد گمراه کند دلش را سخت تنگ می‌گرداند** چنانکه گویی به زحمت در آسمان بالا می‌رود این گونه خدا پلیدی را بر کسانی که ایمان نمی‌آورند قرار می‌دهد (۱۲۵)

سوره ٤٥ (جاثیه) آیه ۲۳

أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَن يَهْدِيهِ مِن بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ **(۲۳)**

پس آیا دیدی کسی را که هوس خویش را معبود خود قرار داده و **خدا او را دانسته گمراه گردانیده و بر گوش او و دلش مهر زده و بر دیده‌اش پرده نهاده است** آیا پس از خدا چه کسی او را هدایت‌خواهد کرد آیا پند نمی‌گیرید (۲۳)

در این هفت آیه بالا، می بینیم که نه تنها الله بنده های خود را گمراه می کند، بلکه برای این گمراهی دست به عمل جوانمردانه ای (؟!) نیز می زند. وی برپایه صلاحدید (؟!)، بر چشم و گوش برخی بندگانش مهر می زند و دلهای برخی بندگانش را سخت می گرداند و پرده بر آنان می نهد تا گمراه شوند.

اصلاً معلوم نیست که اگر به گفته قرآن (مانند آیه ۱۲۵ سوره انعام)، این الله است که دلهای بندگانش را چنان می کند که اسلام بیاورند یا نه؛ پس اینهمه جنگ و غزوه که محمد انجام داد برای چه بود؟ محمد می توانست تنها ابلاغ رسالت کند و گوشه ای در خانه بنشیند و آنها که دلهاشان بی پرده بود و چشم و گوششان بی سنگینی، به او روی می آوردند و مسلمانی خود را بیان می داشتند؟! از طرفی اگر الله راست می گوید چرا تا زمانی که محمد از مکه فرار نکرده بودند با اینکه وی به گفته خودش یک "منذر" بود هرگز نتوانست بیش از ۷۰ تا ۱۰۰ پیرو بیابد. و پس از آنکه کار به غزوه و ... رسید و زمانی که مسلمانان به مکه لشکرکشی کردند و آنجا را گرفتند همین بندگان که الله دلهاشان را با پرده پوشانده بود ناگهان خودشان پرده را کنار زدند و اسلام آوردند؟

پس از تازش اعراب مسلمان به ایران در زمان عمر و پیگیری این تازش و چپاول توسط عثمان و علی و ...، هرگز کسی به این نومسلمانان نگفت که «دلیل اینکه ایرانیان مسلمان نمی شوند و اینکه آنها دست به شورش در برابر این عمل ناجوانمردانه عرب ها می زدند» آن بوده که ایرانیان بر دل و زبانشان مهر خورده است؟ عرب ها البته نادرستی این گفتار الله را اثبات نمودند و با زور شمشیر توانستند بیشتر ایرانیان را به اسلام درآورند و نشان دهند که **شمشیر عرب از زبان خدای عرب (یعنی الله) برنده تر است**.

جمهوری اسلامی هم از آغاز روی کار آمدنش افرادی را که الله بر دل و زبانشان مهر زده بود را به چوب تکفیر بسته، اعدام کرده، فراری داده یا ... . کسی هم پیدا نشده از این فرزندان الله بپرسد چرا با این ایرانیان چنین می کنید! مگر این انسانها قدرتشان از قدرت الله برتر است که بتواند قفل دل و زبانشان را بگشایند و به دین برابری و برادری (!!) اسلام سر فرود آورند!؟

سوره ۱۰ (یونس) آیه ۱۰۰

وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَن تُؤْمِنَ إِلاَّ بِإِذْنِ اللّهِ وَيَجْعَلُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لاَ يَعْقِلُونَ

هیچ کس را نرسد که **جز به اذن خدا ایمان بیاورد** و [خدا] بر کسانی که نمی اندیشند پلیدی را قرار می‌دهد **(۱۰۰)**

سوره ٦ (انعام) آیه ۱۰۷

وَلَوْ شَاء اللّهُ مَا أَشْرَكُواْ وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا وَمَا أَنتَ عَلَيْهِم بِوَكِيلٍ **(۱۰۷)**

و **اگر خدا می‌خواست آنان شرک نمی‌آوردند** و ما تو را بر ایشان نگهبان نکرده‌ایم و تو وکیل آنان نیستی (۱۰۷)

دو آیه بالا، دیگر هیچ شکی را در مسئله «جبر الله» باقی نمی گذارد، او اذن می کند که کسی ایمان بیاورد و اذن می کند که فردی دیگر کفر بورزد. گویا آدمیان، آدمک های خیمه شب بازی او هستند. پرسش اینجاست که اگر چنین است که کاملاً اختیار انسان از او گرفته شده است و اگر این الله است که کسی را وا می دارد مسلمان شود و یا کافر شود، چرا مسلمانان از همان روز نخست، این همه تازش و کشت و کشتار داشته اند تا افراد دیگر را به راه راست هدایت کنند؟! چرا حتی خود محمد هم در برابر کافران و مشرکان، غزوه و جنگ انجام می داد؟

۲.۳- الله زیان می رساند

سوره ٦ (انعام) آیه ۱۱۲

وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نِبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الإِنسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا وَلَوْ شَاء رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ **(۱۱۲)**

و بدین گونه برای هر پیامبری دشمنی از شیطانهای انس و جن برگماشتیم بعضی از آنها به بعضی برای فریب [یکدیگر] سخنان آراسته القا می‌کنند و **اگر پروردگار تو می‌خواست چنین نمی‌کردند** پس آنان را با آنچه به دروغ می‌سازند واگذار (۱۱۲)

سوره ۲ (بقره) آیه ۱۰۲

وَاتَّبَعُواْ مَا تَتْلُواْ الشَّيَاطِينُ عَلَى مُلْكِ سُلَيْمَانَ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُواْ يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَمَا أُنزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَارُوتَ وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولاَ إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلاَ تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ وَمَا هُم بِضَآرِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلاَّ بِإِذْنِ اللّهِ وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلاَ يَنفَعُهُمْ وَلَقَدْ عَلِمُواْ لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الآخِرَةِ مِنْ خَلاَقٍ وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْاْ بِهِ أَنفُسَهُمْ لَوْ كَانُواْ يَعْلَمُونَ **(۱۰۲)**

و آنچه را که شیطان[۳۰][صفت]ها در سلطنت‌سلیمان خوانده [و درس گرفته] بودند پیروی کردند و سلیمان کفر نورزید لیکن آن شیطان[صفت]ها به کفر گراییدند که به مردم سحر می‌آموختند و [نیز از] آنچه بر آن دو فرشته هاروت و ماروت در بابل فرو فرستاده شده بود [پیروی کردند] با اینکه آن دو [فرشته] هیچ کس را تعلیم [سحر] نمی‌کردند مگر آنکه [قبلا به او] می‌گفتند ما [وسیله] آزمایشی [برای شما] هستیم پس زنهار کافر نشوی و[لی] آنها از آن دو [فرشته] چیزهایی می‌آموختند که به وسیله آن میان مرد و همسرش جدایی بیفکنند **هر چند بدون فرمان خدا نمی‌توانستند به وسیله آن به احدی زیان برسانند** و [خلاصه] چیزی می‌آموختند که برایشان زیان داشت و سودی بدیشان نمی‌رسانید و قطعا [یهودیان] دریافته بودند که هر کس خریدار این [متاع] باشد در آخرت بهره‌ای ندارد وه که چه بد بود آنچه به جان خریدنداگر می‌دانستند (۱۰۲)

سوره ۵۷ (حدید) آیه ۲۲

مَا أَصَابَ مِن مُّصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِّن قَبْلِ أَن نَّبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ **(۲۲)**

---

[۳۰] در این آیه خود الله، درباره کشکمش بین سلیمان و شیطان ها سخن رانده ولی مترجم محترم به این نتیجه رسیده است که الله نفهمیده، که چنین سخنی گفته و هدفش از واژه "شیطان"، همان "شیطان صفت" است!! آیا الله که در قرآن خود بارها بر مبین بودن این کتاب پایفشاری کرده است، تفاوت بین شیطان و شیطان صفت را نمی دانسته است!؟

هیچ مصیبتی نه در زمین و نه در نفسهای شما [= به شما] نرسد مگر آنکه **پیش از آنکه آن را پدید آوریم در کتابی است** این [کار] بر خدا آسان است (۲۲)

سوره ٦٤ (تغابن) آیه ۱۱

مَا أَصَابَ مِن مُّصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَمَن يُؤْمِن بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ **(۱۱)**

هیچ مصیبتی [به شما] نرسد جز به اذن خدا و کسی که به خدا بگرود دلش را به راه آورد و خدا[ست که] به هر چیزی داناست (۱۱)

سوره ۵۷ (حدید) آیه ۲۲

مَا أَصَابَ مِن مُّصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِّن قَبْلِ أَن نَّبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ **(۲۲)**

هیچ مصیبتی نه در زمین و نه در نفسهای شما [= به شما] نرسد مگر آنکه **پیش از آنکه به وقوع بپیوندد در کتابی است**، این [کار] بر خدا آسان است (۲۲)

سوره ۲ (بقره) آیه ۲۵۳

... وَمِنْهُم مَّن كَفَرَ وَلَوْ شَاء اللّهُ مَا اقْتَتَلُواْ وَلَكِنَّ اللّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ **(۲۵۳)**

و بعضی از آنان کسانی بودند که کفر ورزیدند و **اگر خدا می‌خواست با یکدیگر جنگ نمی‌کردند** ولی خداوند آنچه را می‌خواهد انجام می‌دهد (۲۵۳)

سوره ۳۲ (سجده) آیه ۱۳

وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا وَلَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ **(۱۳)**

و اگر می‌خواستیم حتماً هر کسی را هدایت می کردیم لیکن سخن من محقق گردیده که **هر آینه جهنم را از همه جنیان و آدمیان خواهم آکند** (۱۳)

مصیبت ها و جنگ های صورت گرفته در این دنیا، پیشاپیش توسط الله مشخص شده اند و الله این جنگ و مصیبت ها را توسط "قوه مجریه" خود در دنیا به اجرا درمی آورد. این قوه مجریه شامل ۲

گروه است؛ گروه نخست شامل موجودات انسانی (؟!) الله مانند اسکندر، عمر، چنگیز، نرو، آتیلا، تیمور، هیتلر، صدام، خمینی، خامنه ای، خاتمی و غیره می باشند و گروه دوم هم شامل سیل، آتش، زلزله، باد و ... هستند.

اگر مثلاً جنگ خانمان برانداز ۸ ساله ایران و عراق که در یک دست، جان صدها هزار انسان بیگناه در آن گرفته شد و در دستی دیگر پایه های این رژیم اهریمنی در ایران را استوارتر نمود را، اینگونه تفسیر کنیم که الله این فاجعه را خود نوشته و کارگردانی کرده است، آنگاه آیا می توان به کار آتش افروزی و جنگ خواهی ملاها و ملاپرستان در این راه خرده ای گرفت!؟ آنها کاری را انجام داده اند که الله برنامه ریزی کرده بوده است.

سوره ۳ (آل عمران) آیه های ۱۲۳، ۱۶۰ و ۱۶۶

وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللّهُ بِبَدْرٍ وَأَنتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُواْ اللّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ **(۱۲۳)** إِن يَنصُرْكُمُ اللّهُ فَلاَ غَالِبَ لَكُمْ وَإِن يَخْذُلْكُمْ فَمَن ذَا الَّذِي يَنصُرُكُم مِّن بَعْدِهِ ... **(۱۶۰)** وَمَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ فَبِإِذْنِ اللّهِ وَلِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ **(۱۶۶)**

و یقینا خدا شما را در [جنگ] بدر با آنکه ناتوان بودید یاری کرد پس از خدا پروا کنید باشد که سپاسگزاری نمایید (۱۲۳) **اگر خدا شما را یاری کند هیچ کس بر شما غالب نخواهد شد** و **اگر دست از یاری شما بردارد چه کسی بعد از او شما را یاری خواهد کرد** ... (۱۶۰) و روزی که [در احد] آن دو گروه با هم برخورد کردند **آنچه به شما رسید به اذن خدا بود** [تا شما را بیازماید] و مؤمنان را معلوم بدارد (۱۶۶)

سوره ۹ (توبه) آیه ۲۵

لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُم مُّدْبِرِينَ **(۲۵)**

قطعا خداوند شما را در مواضع بسیاری یاری کرده است و [نیز] در روز حنین [جنگ حنین] آن هنگام که شمار زیادتان شما را به شگفت آورده بود ولی **به هیچ وجه از شما دفع [خطر] نکرد** و

زمین با همه فراخی بر شما تنگ گردید سپس در حالی که پشت [به دشمن] کرده بودید برگشتید (۲۵)

در دو آیه آورده شده از دو سوره آل عمران و توبه، الله به روشنی بیان داشته است که مسئولیت پیروزی و شکست مسلمانان در سه جنگ بدر، احد و حنین به عهده خود الله است. و در این راه «کم و زیاد بودن تعداد جنگجویان» یا «توانا و ناتوان بودن آنها» نقشی در پیروزی و شکست نداشته است! نتیجه گیری از این آیه ها آسان است؛ بنابراین الله است که در جنگ ها بازنده و برنده را مشخص می کند!

این الله بود که سپاه رستم فرخزاد را در برابر تازیان شکست داد، این الله بود که در جنگ قادسیه، وحشیت را بر مدنیت پیروز گردانید و فروپاشی ایران را فراهم نمود! این الله بود که جنگ ها و قیام های ایرانیان را در این درازای ۱٤۰۰ سالهء سیاه تازی، یاری نکرده است و ایرانیان آزاداندیش را به خاک و خون کشیده است. و بدون شک این الله بود که ایرانیان را در جنگ ۸ ساله ملاهای ایران و صدام به خاک و خون کشید! دلیل کارش نیز روشن است: او قصد داشته است که ایرانیان را آزمایش کند!! اصلاً در درازای این ۱٤۰۰ ساله، الله از این همه ایرانی کشی و فرهنگ سوزی تازی، هدفی جز آزمایش بندگانش و روشن نمودن میزان ایمانشان نداشته است.

۲.٤- الله هرگونه که بخواهد روزی می دهد

سوره ۱۷ (اسراء) آیه ۳۰

إِنَّ رَبَّکَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاء وَيَقْدِرُ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيراً بَصِيراً **(۳۰)**

بی‌گمان پروردگار تو برای **هر که بخواهد روزی را گشاده یا تنگ می‌گرداند** در حقیقت او به [حال] بندگانش آگاه بیناست (۳۰)

سوره ۱۳ (رعد) آیه ۲٦

اللّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاء وَيَقَدِرُ وَفَرِحُواْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الآخِرَةِ إِلاَّ مَتَاعٌ **(۲٦)**

خدا روزی را برای **هر که بخواهد گشاده یا تنگ می‌گرداند** و[لی آنان] به زندگی دنیا شاد شده‌اند و زندگی دنیا در [برابر] آخرت جز بهره‌ای [ناچیز] نیست (٢٦)

سوره ٢٩ (عنکبوت) آیه ٦٢

اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاء مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ **(٦٢)**

خدا **بر هر کس از بندگانش که بخواهد روزی را گشاده می‌گرداند و [یا] بر او تنگ می‌سازد** زیرا خدا به هر چیزی داناست (٦٢)

به آسانی می توان فهمید که سخنِ «از تو حرکت از خدا برکت»؛ دست کم برای خود الله هیچ مفهومی ندارد، زیرا او بر **هرکس** که بخواهد روزی را زیاد و بر **هرکس** که بخواهد روزی را تنگ می کند. چنین سخنی هم بی معنی است که مثلاً اگر بنده ای بیشتر تلاش کند، یا خالصانه تر کار کند، یا خمس و زکاتش را به موقع بدهد و یا اعمال مذهبی اش را انجام بدهد، روزی او زیاد می گردد. بلکه تنها گفته شده است که؛ هر کس را که الله بخواهد اینچنین و آنچنان می کند. البته به هر روی، ماله کش های اسلامی می توانند از همان پرانتزها و کروشه های معروف خود در ترجمه های قرآن بهره بگیرند و مواردی چند به آن بیفزایند و بنویسند که مثلاً «[هر کس به ملا اخلاص بورزد، خانواده خود را قربانی اسلام کند، در نماز جمعه شرکت کند و یا ...] الله روزی او را گشاده می گرداند ... »

٢.٥- الله هرچه بخواهد می کند و به هر که بخواهد، می بخشد

سوره ٢ (بقره) آیه ٢٦٩

يُؤتِي الْحِكْمَةَ مَن يَشَاء وَمَن يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلاَّ أُوْلُواْ الأَلْبَابِ **(٢٦٩)**

(خدا) **به هر کس که بخواهد حکمت می‌بخشد،** و به هر کس حکمت داده شود، به یقین، خیری فراوان داده شده است؛ و جز خردمندان، کسی پند نمی‌گیرد. (٢٦٩)

سوره ٣ (آل عمران) آیه ٢٦

قُلِ اللَّهُمَّ مَالِکَ الْمُلْکِ تُؤْتِی الْمُلْکَ مَن تَشَاء وَتَنزِعُ الْمُلْکَ مِمَّن تَشَاء وَتُعِزُّ مَن تَشَاء وَتُذِلُّ مَن تَشَاء بِیَدِکَ الْخَیْرُ إِنَّکَ عَلَىَ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ **(۲۶)**

بگو بار خدایا تویی که فرمانفرمایی **هر آن کس را که خواهی فرمانروایی بخشی و از هر که خواهی فرمانروایی را باز ستانی** و هر که را خواهی عزت بخشی و هر که را خواهی خوار گردانی همه خوبیها به دست توست و تو بر هر چیز توانایی (۲۶)

سوره ۳ (آل عمران) آیه ۷٤

یَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَن یَشَاء وَاللّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیمِ **(۷٤)**

رحمت‌خود را به هر کس که بخواهد می دهد و خداوند دارای بخشش بزرگ است (۷٤)

سوره ۳ (آل عمران) آیه ۱۲۹

وَلِلّهِ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَمَا فِی الأَرْضِ یَغْفِرُ لِمَن یَشَاء وَیُعَذِّبُ مَن یَشَاء وَاللّهُ غَفُورٌ رَّحِیمٌ **(۱۲۹)**

و آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن خداست **هر که را بخواهد می‌آمرزد و هر که را بخواهد عذاب می‌کند** و خداوند آمرزنده مهربان است (۱۲۹)

سوره ۵ (مائده) آیه ۱۸

وَقَالَتِ الْیَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاء اللّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ قُلْ فَلِمَ یُعَذِّبُکُم بِذُنُوبِکُم بَلْ أَنتُم بَشَرٌ مِّمَّنْ خَلَقَ یَغْفِرُ لِمَن یَشَاء وَیُعَذِّبُ مَن یَشَاء وَلِلّهِ مُلْکُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَمَا بَیْنَهُمَا وَإِلَیْهِ الْمَصِیرُ **(۱۸)**

و یهودان و ترسایان گفتند ما پسران خدا و دوستان او هستیم بگو پس چرا شما را به [کیفر] گناهانتان عذاب می‌کند دنه] بلکه شما [هم] بشرید از جمله کسانی که آفریده است **هر که را بخواهد می‌آمرزد و هر که را بخواهد عذاب می‌کند** و فرمانروایی آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو می‌باشد از آن خداست و بازگشت [همه] به سوی اوست (۱۸)

نه تنها اختیارِ اسلام آوردن و نیاوردن انسان ها در دست الله است، نه تنها گمراهی انسان ها به خاطر الله است، نه تنها جنگ و خونریزی ها نیز پیشاپیش مشخص شده اند و قوه مجریهء الله آنها را اجرا می کنند؛ بلکه انسان ها در مورد کوچکترین امور خود نیز فاقد توانایی هستند. اوست که ۳۰ سال

است رهبری ایران را به ملاها داده و البته تا او نخواهد آنان نیز نخواهند رفت، پس اصلاً اعتراض، روشنگری و مبارزه در برابر ملاها بی معناست. بهتر است انسانها همانگونه که ملاها می خواهند بجای انجام کارهای خردمندانه، سفره حضرت عباس بیندازند، شله زرد و کاچی نذری بپزند، قربانی کنند، پیش الله زار بزنند تا بلکه بوسیله پارتی بازی و بروکراسی الله (که توسط ابوالفضل و حسن و حسین و زینب و ام کلثوم اداره می شود) الله را متقاعد کنند که فرمانروایی را از ملاها بستاند و ایران (و نه بلکه دنیا را) از دست این ملاهای «پرورده شده در مکتب اسلام» و «بازپخت شده توسط انگلیس» را به زباله دان تاریخ بیندازد.

حتی خردمند شدن و به گفته ملاها «حکمت دانستن» دانشمندان سخت کوش ایرانی ای مانند رازی، ابن سینا، روزبه پارسی، خیام و ... نیز نه مربوط به تلاش این بزرگواران بوده است و نه پیوندی با تلاش و کوشش و مطالعه پیگیر آنها داشته است؛ تنها الله چنین می خواسته است و بس. اینکه البته الله به ادیسون، نیچه، برشت، پاستور، پاسکال، نیوتن، انیشتین نیز حکمت را داده است یا نه؛ بر نگارنده ناپیداست. این افراد تا آنجا که می دانیم مسلمان نبوده اند و همانگونه که می دانیم و پیش تر نیز توضیح داده شد، حکمت، (باصطلاح) علمی است که مربوط به اسلام و زبان عربی و صرف و نحو و غیره می شود. چگونه الله می تواند ادعا کند که به هر که بخواهیم حکمت می دهیم؟ مگر می توان به غیراعراب یا غیرمسلمانان هم حکمت داد؟ او می باید می گفت «به هر عرب یا هر مسلمان که بخواهیم حکمت می دهیم.»

از همه مهمتر، الله حتی آمرزش یا نیامرزیدن بندگانش را نیز، خود بر عهده دارد. او در برخی از آیه های قرآن، آمرزش بندگانش را به فاکتورهایی مانند «پرداخت خمس و زکات»، «ایمان به الله»، «پیروی از محمد»، «ایمان به جهان آخرت» و ... پیوند داده است. اما پریشان گویی الله[۳۱] اینجا هم به خوبی به چشم می آید که او حتی هیچکدام از این موارد را به دیده نیاورده و همه اعمال بندگانش را پوچ انگاشته و تنها اراده خودش را پایه بخشش یا عدم بخشش بندگان قرار داده است.

نکته شگفت آورتر در آیه های بالا این است که: الله این اعمال خود را، «رحمت و عدالت» نیز می نامد! قاضی خوب کسی است که عدالت را اجرا کند نه آنکه هر فرمانی که خواست صادر کند و هرگونه که خواست عمل نماید.

---

[۳۱] در فصل ششم، درباره ضد و نقیض گویی های الله، بیشتر سخن به میان آمده است.

۲.۶- حتی مرگ انسانها نیز بدست الله است

سوره ۳ (آل عمران) آیه ۱۴۵

وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلاَّ بِإِذْنِ الله كِتَابًا مُّؤَجَّلاً وَمَن يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَن يُرِدْ ثَوَابَ الآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا وَسَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ **(۱۴۵)**

و هیچ نفسی جز به فرمان خدا نمیرد [خداوند مرگ را] به عنوان سرنوشتی معین [مقرر کرده است] و هر که پاداش این دنیا را بخواهد به او از آن می‌دهیم و هر که پاداش آن سرای را بخواهد از آن به او می‌دهیم و به زودی سپاسگزاران را پاداش خواهیم داد (۱۴۵)

سوره ۳ (آل عمران) آیه ۱۵۴

... يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الأَمْرِ شَيْءٌ مَّا قُتِلْنَا هَاهُنَا قُل لَّوْ كُنتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ وَلِيَبْتَلِيَ اللّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَلِيُمَحَّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَاللّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ **(۱۵٤)**

... می‌گفتند اگر ما را در این کار اختیاری بود [و وعده پیامبر واقعیت داشت] در اینجا کشته نمی‌شدیم بگو اگر شما در خانه‌های خود هم بودید کسانی که کشته شدن بر آنان نوشته شده **قطعا [با پای خود] به سوی قتلگاههای خویش می‌رفتند** و [اینها] برای این است که خداوند آنچه را در دلهای شماست [در عمل] بیازماید و آنچه را در قلبهای شماست پاک گرداند و خدا به راز سینه‌ها آگاه است (۱۵٤)

آنچه تا اینجای فصل به چشم می آید این است که انسانها در چگونگی زندگی خود و دیگران نقشی ندارند. در آیه های ۱۴۵ و ۱۵٤ سوره آل عمران، پا از این هم فراتر گذاشته می شود و بیان شده است که حتی مرگ انسانها نیز بدست الله است. آن استوره های ملی ما که در زمان جنگ ملاها و صدام بر روی مین ها رفتند، خود چنین نکردند و الله آنها را بروی مین برده است و کشتار ایرانیان در

جنگ بدست الله بوده است و آخوندها و صدام و دیگر کشورهای عربی[۳۲] که در تمام درازای جنگ از یاری عراق دست برنداشتند تقصیری نداشته اند! الله بوده است که این افراد را کشتار کرده است!

اگر این سخن الله درست باشد، پس موضوعی بنام خودکشی نیز معنایی ندارد. یعنی خود الله مرگ آن شخص را آنگونه مشخص کرده است.

کار ملاهای آدم کشی که ۳۰ سال است و نه بلکه چندین قرن است پنجه در خون ایرانیان دارند نیز ربطی به ملاها ندارد زیرا خود الله نقشه مرگ این ایرانیان را کشیده است. و انسان ها برای نجات از مرگشان نه تنها هیچ اراده ای ندارند بلکه با پای خود نیز به کام مرگ می روند.

پس در مجموع، اگر خوب و بدی در کاری وجود دارد نیز، پاداش یا نکوداشت آن نیز به الله بر می گردد و نه به هیچ انسانی.

۲.۷- سرنوشت پرستی مسلمانان (انشاء الله!!)

سوره ۷٦ (انسان) آیه ۳۰

وَمَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَن يَشَاء اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا (۳۰)

و **تا خدا نخواهد** [شما] نخواهید خواست قطعا خدا دانای حکیم است (۳۰)

---

[۳۲] پس از جنگ، همه این کشورهای عربی تبدیل به برادر شدند و ایرانیان برای پاسداشت این ایران ستیزی اعراب از هیچ کوششی کوتاهی نکردند! بازار ساخت و ساز امارات را رونق دادند، تجارت قطر و بحرین را همراهی کردند، به کشور کویت خدمت کردند، پول های خود را بنام زیارت علی و حسین به حلقوم عراقی ها ریختند و سرازپا نشناخته به زیارت گورهای این ایران ستیزان شتافتند و بزرگترین آمار حج روها را در دنیا به خود ویژگی دادند و میلیاردها دلار را به جیب یکی از بانیان جنگ (یعنی عربستان) فرو ریختند تا عشترکده ای برایشان در بهشت فراهم شود! البته هنرمندان ایرانی نیز در این راه خدمات بسیار گسترده ای به این کشورهای عربی حوزه خلیج فارس کرده اند که از آنجمله می توان به برگزاری کنسرت های بی شمار اشاره داشت یا برپاکردن کاباره های ایرانی در این کشورها و ... .

گویا آنها کشتار ایرانیان در ۱۴۰۰ ساله گذشته بدست اعراب (و بویژه این هشت ساله بدست عراقیان) را ندیده، نشنیده یا نخوانده اند. اندکی شرم، چیز خوبی است! زمانی که خود ایرانیان (البتی برخی نه همه) اینچنین فراموشکار و بی مسئولیتند از مشتی کفتار، بنام آخوند چه می شود چشم داشت.

سوره ۱۸ (کهف) آیه های ۲۳ و ٢٤

وَلَا تَقُولَنَّ لِشَیْءٍ إِنِّی فَاعِلٌ ذَٰلِکَ غَدًا **(۲۳)** إِلَّا **أَن یَشَاءَ اللَّهُ** وَاذْکُر رَّبَّکَ إِذَا نَسِیتَ وَقُلْ عَسَىٰ أَن یَهْدِیَنِ رَبِّی لِأَقْرَبَ مِنْ هَٰذَا رَشَدًا **(٢٤)**

و زنهار در مورد چیزی مگوی که من آن را فردا انجام خواهم داد (۲۳) **مگر آنکه خدا بخواهد** و چون فراموش کردی پروردگارت را یاد کن و بگو امید که پروردگارم مرا به راهی که نزدیکتر از این به صواب است هدایت کند (٢٤)

تمام "تلاش انسانها" در این دو آیه به خرده ای نیز گرفته نشده است و حتی در آیه ۳۰ سوره انسان، "خواست" انسان نیز به الله برمی گردد. پس زمانی که عمل بدی از شخصی سر می زند، آنرا میتوان اینچنین جمع بندی نمود: الله بر گوش و چشم بنده ای پرده می افکند و دلش را سخت می کند، آنگاه خواسته ای را بصورت هیپنوتیزم وار به بنده اش القاء می کند و او را به کاری وادار می کند، سپس او را گمراه می کند و مرگ او را هر زمان که خواست فرا روی او قرار می دهد و در پایان برای محقق کردن قول خود، وی را به جهنم می فرستد.

عدالت الله چه بزرگ است و چه بیرونِ از اندیشه!

با اینهمه، الله از بندگانش می خواهد که همیشه به یاد او باشند و حتی بصورت زبانی نیز مدام از او یاد کنند و شب و روز او را ستایش کنند و برای کوچکترین کارهای خود نیز بدون گفتن وِرد "انشاءالله" گام از گام برندارند و سخنی نیز بر زبان نرانند. این عقیده که از آن به «فاتالیسم» یاد می شود، قدرت ابتکار و خلاقیت مغزی را از مسلمانان سلب کرده است و امر توسعه و پیشرفت را در کشورهای اسلامی منتفی نموده است.

شوربختانه این سرنوشت پرستی چنان ریشه های خرد را جویده است که پیامد این پس ماندگی را در جای جای کشورمان می توان مشاهده نمود. البته اسلامیون از این امر بنام «جبر و اختیار» یاد می کنند. مسئله جبر و اختیار که یکی از دعواهای اسلامیون و پیروان آنان از آغاز تا کنون بوده است را باید یکی از فاجعه آمیزترین بلایای این دین برای پیروان آن دانست. اندکی از این پسآوردها در کشور اسلام زده امان از این قرارند:

جمهوری اسلامی تاکنون کوشش بسیاری برای جا انداختن و مشهور کردن واژه انشاءالله به خرج داده است! برخی مسلمانان نیز بدون آنکه بدانند چه می گویند و این واژه چه معنایی دارد، پی در پی بکارش می برند! حتی جمهوری اسلامی به مجریان و گزارشگران خود نیز توصیه دارد که این واژه را گاه و بیگاه بکار ببرند. ورزشکاران، هنرمندان، دانشمندان و ... نیز پیش از هر مسابقه و آزمونی باید مدام بگویند: انشاءالله که برنده ایم! انشاءالله که چنین بشود! انشاءالله که چنان بشود!

زمانی که ورزشکاران، هنرمندان، دانشمندان و ... کشورمان، به مسابقه ای یا رقابتی اعزام می شوند اگر از آنها پرسیده شود که چه خواهند کرد؛ پاسخ می دهند «آنگونه که خدا بخواهد». زمانی که از آنها پرسیده شود که چرا پیروز شدید؛ پاسخ خواهند داد «خواست خدا بود و دعای خیر مردم». اگر از آنها پرسیده شود که چرا شکست خوردید؛ خواهند گفت «خدا چنین می خواست». شوربختانه بسیاری از به اصطلاح روشنفکران این مرز و بوم، نه تنها همه چیز را به تقدیر و سرنوشت پیوند می دهند بلکه آنها مانند بیشتر مردم این مرز و بوم انجام هیچ کاری را بدون گفتن "انشاء الله" نیز آغاز نخواهند کرد. نگارنده خود شاهد بوده ام که در برخی از کشورهای اسلامی گفتن جمله ای در آینده یا مشخص کردن زمانی یا حتی قراری نیز بدون بکارگیری واژه "انشاء الله" عمل نکوهیده ای است. به عنوان نمونه اینکه اگر بگویی، «فردا فلان ساعت شما را می بینم» خواهند گفت «بگو انشاء الله تو را خواهم دید» ... «انشاء الله فردا صبح، خورشید طلوع خواهد کرد ... انشاء الله که امتحانت خوب خواهد بود ... انشاء الله که موضوع به خوبی پایان می پذیرد ... انشاء الله که بدهی اتان داده خواهد شد ... انشاء الله بچه ای را که در شکم مادر است (و مثلاً پزشک به آنها گفته است پسر است،) پسر خواهد بود ...»[۳۳].

[۳۳] یادآوری ۲ نکته در اینجا لازم است. نخست اینکه در اینجا سخن از برخی از افراد ملاپرست به میان آورده ام و نه بیشتر فرهیختگان ایرانی (در امر ورزش، هنر، دانش و ...). نکته دیگر اینکه بسیاری از ما ایرانیان عادت داریم که از چیزی جانبداری کنیم یا پیوسته از آن سخن به میان آوریم یا حتی پیروی آنرا بکنیم که در آن زمینه، کاملا ناآگاهیم. گفتن واژه "انشاء الله" برای بسیاری از ایرانیان، نشانه تقدیر پرستیشان نیست و پی آورد ارادتشان به ماله کش های اسلامی نیز نمی باشد بلکه یا از روی عادت چنین می کنند و یا از این روی این واژه را بیان می کنند که درباره معنای آن چیزی نمی دانند.

۲.۸- سخن پایانی

شناخت خدای هر دین و آیینی، شما را به آبشخور آن دین و آیین می برد و موجودیت کل آن دین و آیین را برملا می سازد. وجود خدا در فرهنگ ایرانی نماد زایش و باروری است (بر وارونه "لم یلد ولم یولد" در فرهنگ عربی که نماد ایستایی است). بنِ واژه خدا، "خود آ" بوده است یعنی هرآنچه که «خودآیی» دارد، خداست یا بخشی از خداست. در فرهنگ ایرانی، خدا در وجود هر کسی هست و بنابر این، خوب زیستن و احترام به دیگر موجودات (انسان و غیر انسان) عین ستایش و پرستش است و از همین روی است که سعدی عبادت را به جز خدمت به خلق نمی داند و خلق نه تنها معنای «انسان» را دارد بلکه به معنای «هرآنچه که هست» نیز می باشد. پس، از دیدگاه این فرهنگ، انسان هایی مانند انیشتین، نیوتن، والت دیزنی، پاستور، ابن سینا، رازی، خیام، حسابی و ... همه باخدا هستند و آدم کشان و تروریست های اسلامی بی خدا!

الله عربی که بندگانش را در زجر آفریده و هربلایی بر آنان فروی می آورد و آنها را برای عبادت خودش و تملق گویی از خودش آفریده است و با آنها مانند دست ساخته های یک خیمه شب بازی رفتار می کند، با خدای فرهنگ ایرانی نه همسان است و نه همپیاله[۳۴]!

به هر روی، در دو فصل نخست و دومِ این نسک چهره الله (خدای دین اسلام) به خوبی نمایانده شده است اما دیگر روی سکه را می توان در نوع آفرینش آدم و حوا و اخراج آنها از بهشت دید.

الله نه تنها به خاطر اینکه آدم و حوا از سیب یا گندم ممنوعه خوردند، آنها را از بهشت بیرون کرد و شیطان را برای انحرافشان به زمین روانه کرد؛ بلکه با سنگدلی هرچه تمامتر همه خلفیان آدم و حوا را نیز به جرم این گناه ناکرده، تا ابد در زجر و ستیز با خودشان قرار داد. آیا این عدالت الله است که گناه پدران را باید فرزندان او جبران کنند؟ اصلاً اگر همه چیز بدست الله است آیا خود الله نبود که اندیشهء خوردن از آن گندم را در مغز آدم گذاشت، خود او نبود که شیطان را در بهشت رها کرد تا حوا را منحرف کند؟ خود او نبود که حوا و آدم را گمراه نمود؟ پس جرم ما آدمیان که پس از ۶۰۰۰ سال[۳۵] از مرگ آدم، تاوان گناه او را پس می دهیم چیست؟ یا باید بپذیریم که الله در این ماجرا نقش

[۳۴] برای اطلاعات بیشتر در مورد خدای فرهنگ ایرانی و سامی، می توانید به نوشته هایی چند از آقای هومر آبرامیان نگاه کنید.

[۳۵] بر پایه نوشته یهودیان، اکنون نزدیک به ۶۰۰۰ سال است که از عمر انسان ها در زمین می گذرد!!

داشته و بنابراین عدالتش وجود بیرونی ندارد، یا باید بپذیریم که الله نقش داشته و خواسته است بهانه ای برای بیرون راندن آدم و حوا از بهشت بیابد و یا دست کم باید بپذیریم که الله آنچه در قرآن آورده است، بیجا و نادرست است.

در چند آیه در قرآن، بر این نکته پایفشاری شده است که: هر کسی در روز حساب، مسئول اعمال خوب و بد خود در دوران زندگیش است؛ اما از دیگر سو، در ۵۰ مورد (۵۰ آیهء سوره مدنی)، الله به ورد صحیح می گوید: دلیل اینکه برخی از ساکنان کره زمین ایمان نمی آورند، خواست و اراده خود الله است! در بیش از ۵۰ بار، الله هدایت انسانها را منوط به اراده و مشیت خود می داند. و در چندین و چند آیه دیگر نیز بر موضوعِ جبر پایفشاری شده است![۳٦]

[۳٦] در مورد مسئله "جبر و اختیار"، مانند بسیاری از تناقض گویی های الله در قرآن، میان آیه های قرآنی اختلافی آشکار وجود دارد، زیرا در آیه های مکی، بیشتر بر اختیار و انتخاب مردمان تاکید شده ولی در سوره های مدنی، بر جبر و تقدیر تکیه شده است.

برای رسیدن به آزادی باید از دشت تاریک نادانی و بی خبری گذشت؛آگاهی تنها ستاره روشنگر این راه است.

فصل ۳

محمد ابن عبدالله

۳.۱- زندگینامه محمد

شرح پرده داری کعبه[۳۷]

از قرن دوم تا هفتم میلادی، در شمال شبه جزیره عربستان دولت هایی بوجود آمدند که در راس آنها سلاطینی از قبیله های «لخم» و «غسّان» قرار داشته اند.

در قرن پنجم میلادی (حدود ۲ قرن پیش از پیدایش اسلام)، پرده دار خانه کعبه (بتخانه مرکزی اعراب) مردی بنام **خزاعه** بود که پیش از مرگ، دخترش را به جایگزینی خود برگزید. دختر بهانه آورد که چون توانایی بدنیِ باز و بسته کردنِ در کعبه را ندارد و از پذیرش این مسئولیت شانه خالی کرد و خزاعه این مقام را به برادر کوچکتر خود داد، او نیز پس از مرگ پدر، مقام خود را در برابر یک خیک شراب به «قصی بن کلاب» شوهر خواهر خویش واگذار کرد.

از آنچه در کتابهای تذکره نویسان نخستینِ اسلامی آشکار می شود این است که قصی (یکی از اجداد محمد)، عبادت کعبه را در بین مردم خود رواج می دهد. او دو پسر به نام های عبدالمناف (بنده مناف) و عبدالدار (بنده کعبه) داشت که آنها را به عنوان ناظر این آیین برگماشت. قصی بزرگ خاندان قریش[۳۸] بود و بدین ترتیب بود که این خاندان از آن پس، پشت در پشت پرده دار کعبه شدند. همین خاندان بودند که مراسم «حج» را پایه گذاری کردند و سایر مردم حجاز را به پیروی از آن وا داشتند (آنهم پیش از آوردن دین اسلام توسط محمد).

جانشین قصی، پسر بزرگش «عبد مناف» بود که نخستین فرزندانش دو پسر دوقلو بودند که برپایه روایات عرب، هنگام زاده شدن، از پشت به یکدیگر چسبیده بودند. پس از بدنیا آمدن این دو بچه، بزرگان قریش چاره جویی کردند و شمشیر در میان آنها نهادند و جدایشان کردند. عبدمناف آنها را

---

[۳۷] برگرفته از "تاریخ تمدن اسلامی" نوشته جرجی زیدان

[۳۸] عنوان قریش در زبان باستانی عرب، به معنای "کوسه ماهی" است.

عمروالعلا و عبدالشمس نامید که اولی سرسلسله خاندان بنی هاشم و دومی سر سلسله خاندان بنی امیه شد[۳۹].

پس از عمروالعلاء، پسر ارشدش که او نیز عبدمناف نام گرفت به سیادت قریش رسید و چون او با یک ضربت، استخوان شتر را می شکست، هاشم (استخوان شکن) لقب یافت و خاندان او از آن پس، بنی هاشم نامیده شدند. پس از مرگ هاشم، عبدالمطلب جانشین پدر شد. او پس از پرده دار شدن کعبه، نذر کرد که اگر الله به او ۱۰ پسر بدهد، عزیزترینشان را قربانیِ **منا** کند اما در زمان موعود، از سوگندش عدول کرد و بجای فرزندش شتری قربانی بت منا کرد.

عبدالمطلب بر اساس روایت های گوناگونی دارای ۱۰، ۱۲ یا ۱۳ فرزند بود. و عبدالله پدر محمد یکی از آنها بود. عبدالله پیش از دیدن فرزندش از دنیا رفت و خود عبدالمطلب سرپرستی محمد را بر عهده گرفت. خانواده بنی هاشم اگرچه در زمانی که محمد به دنیا آمد از ثروت و نفوذ خوبی در شبه جزیره برخوردار نبود ولی یکی از خانواده های محترم مکه به شمار می رفت. و بسیاری از بزرگان این قبیله مورد احترام سایر قبیله ها نیز بودند.

محمد پس از اینکه دوران نوجوانی خود را در فقر گذرانید در جوانی به همراهیِ کاروانها پرداخت. محمد از سن ۱۲ سالگی به همراه عمویش (ابوطالب) به بسیاری از شهرهای عربستان سفر نمود و با بسیاری از قبایل عربستان برخورد داشت. در این سفرها او با پنداشت ها و اندیشه های اجتماعی مذهبی دورانش آشنا شد. زمانی که محمد در برخی سفرهای تجارتیش که به همراه عمویش ابوطالب به سوریه می رفت با زاهدی بسیار آگاه به نام «بحیره» آشنا شد، دیدگاه و اطلاعات مذهبی محمد گسترش یافت. بحیره یا بحیرا یک زاهد بود که درباره دین های آن روزگار اطلاعات بسیاری داشت (بیشتر نویسندگان عرب او را یهودی دانسته اند ولی برخی افراد مانند «لبن هشام»، او را مانوی دانسته اند). محمد بسیاری از اطلاعات دینی خود (بویژه در مورد افسانه های بین النهرین و دین یهود) را از این شخص فرا گرفت.

---

[۳۹] پس کشمکش های بین محمد و ابوسفیان، علی و معاویه، حسین و یزید ... تا بنی عباس و بنی امیه، همه جنگ ها و کشمکش های فامیلی بوده اند!

خزیمه

هون | کنانه | اسد

نضر *

مالک **

کلاب

قصی ***

عبدالدار | عبدالعزی | عبدالمناف | عب قصی

عمروالعلا | عبدالشمس

هاشم

عبدالمطلب | ابوسفیان

عبدالمناف | ابوطالب | عبدالعزی | عبدالکعبه | عبدالله

محمد

مضر

الیاس

قمعه | مدرکه

لحی | خزیمه

عمرو | ١٤ فاصله

محمد

* او فرزندی است که از ازدواج کنانه با همسر جوان خزیمه، به دنیا آمد.

** وی شخصی بت پرست بود.

*** قصی، نخستین رئیس بتکده کعبه از قبیله قریش بود.

محمد در بیست و چند سالگی با خدیجه که بیش از ٤٠ سال سن داشت ازدواج نمود. با توجه به اینکه خدیجه از ثروتمندان عربستان بود، از آن پس، محمد در زندگی به رفاه رسید و سرانجام در سن ٤٠ سالگی ادعای پیامبری نمود.

با نگاهی به شجره نامه محمد و پیشینیان او، ٢ نکته به روشنی آشکار است؛ نخستین نکته در این شجره نامه آنست که جد بزرگ محمد نه نوح است، نه ابراهیم است و نه اسماعیل (البته اگر هرگز چنین افرادی در تاریخ وجود داشته اند)!

نکته دیگر آنست که «خزیمه» جد پانزدهم محمد نه تنها بت پرست بوده و نه تنها موجبات ساخت بت «هبل» را فراهم کرده است، بلکه نام خود را نیز بروی آن گذاشت (هبل الخزیمه). از سویی دیگر، نام پدر محمد «عبدالله» بوده است که (بر وارون ادعای شیعیان مبنی بر اینکه تمام اجداد محمد یکتا پرست بوده اند) خود هم دلیل دیگری بر بت پرستی پدران محمد بوده است و هم نشان دهنده این است که «الله» پیش از محمد نیز در عربستان شناخته شده بوده است و مورد احترام اعراب بوده است.

٣.٢- محمد، ابولهب و ابوطالب

ابولهب یکی از عموهای پیامبر و یکی از بزرگان اعراب بود که نه خود و نه زنش تا زمانی که محمد در مکه بود هرگز حاضر به پذیرفتن دین اسلام نشدند. از طرفی به خاطر نفوذی که این شخص در مکه داشت، وی دردسرهایی را برای محمد فراهم آورد.

در قرآن سوره ای بنام ابولهب وجود دارد. این سوره، فحش نامه و تهدیدنامه ای است که الله برای ابولهب می فرستد. اینکه چرا الله چنین سوره ای را بر محمد فرو فرستاده به اینجا برمیگردد:

محمد زمانی که در مکه بود، شبی، چند تن از فامیل های خود را به خانه خویش دعوت کرد، برایشان قرآن خواند و سپس آنها را به اسلام دعوت نمود. ابولهب، از محمد پرسید، با توجه به اینکه

محمد گفته است مشرکین به جهنم خواهند رفت، پس وضعیت عبدالمطلب[٤٠] (پدربزرگ محمد و پدر ابولهب) که پیش از آورده شدن اسلام توسط محمد، از دنیا رفته است چگونه خواهد بود؟ محمد در پاسخ گفت که وی آمرزیده نیست.

سپس ابولهب از محمد درباره برادر خودش (یعنی عموی محمد) ابوطالب[٤١] پرسید. محمد پاسخ داد چون ابوطالب نیز از دینِ اجدادش دست نکشیده، از اینرو او نیز آمرزیده نیست. آنگاه ابولهب نام چند تن از اجداد بت پرست خود (که اجداد محمد نیز بودند) را به زبان آورده و درباره آنها از محمد پرسید. محمد در پاسخ گفت: «حکم الله قطعی است و استثناء نمی پذیرد.» آنگاه ابولهب خشمگین می شود و به محمد می گوید «نفرین بر تو محمد، این بود دعوت تو؟!».

پس از آن بود که الله چنین سوره ای را نازل نمود:

سوره ۱۱۱ (لهب)

تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ (۱) مَا أَغْنَى عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ (۲) سَيَصْلَى نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ (۳) وَامْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ (٤) فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ (٥)

بریده باد دو دست ابولهب و مرگ بر او باد (۱) دارایی او و آنچه اندوخت‌سودش نکرد (۲) بزودی در آتشی پرزبانه درآید (۳) و زنش آن هیمه‌کش [آتش فروز] (٤) بر گردنش طنابی از لیف خرماست (٥)

معنای این آیه ها به شدت با ویژگی های ذات یک خدا، در تضاد هستند. در این آیه ها الله به عینه مانند یک «انسانِ از کوره دررفته» و ضعیف و احساساتی، خشمگین شده و در برابر بنده بی مقدارش شروع به ناسزاگویی کرده است.

---

[٤٠] او یکی از مردان تهیدست ولی محترم قریش بود که برای مدتی کوتاه سرپرستی محمد را نیز بر عهده گرفت. او بت پرست بود.

[٤١] ابوطالب عموی محمد و پدر علی (داماد محمد) بود. ابوطالب برای چندین سال محمد را سرپرستی نمود و او را مانند یکی از فرزندان خود گرامی می داشت و در همه حال حتی تا زمان مرگش پشتیبان محمد باقی ماند. ابوطالب با اینکه هرگز اسلام نیاورد ولی مهمترین عاملی بود که مکیان را از کشتن محمد باز می داشت.

نگارنده می پرسد که این تهدیدنامه در مورد یک عربِ ۱٤۰۰ سال پیش چه پیوندی با تمام دوران تاریخ دارد که قرآن، خود را مُفتش آن می داند؟ آیا خواندن این تهدیدنامه روان مردگان را می آمرزد و یا اندکی دانش به سوادِ دانش پژوهان می افزاید که سوره ای جداگانه بدان ویژگی داده شده است؟

در مورد اینکه روان مردگانِ پیش از اسلام مورد بخشش قرار نخواهند گرفت به آیه زیر نیز نگاهی بیندازید (این آیه بدون تردید برای نزدیکان محمد مانند ابوطالب، عبدالمطلب، عبدالله پدر وی و ... نیز صادق است):

سوره ۹ (توبه) آیه ۱۱۳

مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُواْ أَن يَسْتَغْفِرُواْ لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُواْ أُوْلِي قُرْبَى مِن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ **(۱۱۳)**

بر پیامبر و کسانی که ایمان آورده‌اند سزاوار نیست که برای مشرکان پس از آنکه برایشان آشکار گردید که آنان اهل دوزخند طلب آمرزش کنند هر چند خویشاوند [آنان] باشند (۱۱۳)

حتی در کتاب «طبقات ابن سعد» (جلد یکم، صفحه ٨٤) آمده است که محمد پس از ادعای پیامبریش، یکبار به سر قبر مادرش رفته است و پس از لختی سکوت، یارانش او را گریان می بینند. دلیل را از او می پرسند. پاسخ می دهد: «دلیل خاموشیم این بود که از او یاد می کردم ولی گریه ام از این روی بود که، چون از الله خواستم که گناه مشرک بودنش را ببخشد، جوابی نشنیدم».

۳.۳- محمد، دست کم تا پیش از بعثت معصوم نبوده است

دستمایه ای بنام «عصمت» را باید بزرگترین شاه کلید ملاها برای خدا کردن ١٤ نفر عرب بنام چهارده معصوم دانست. عصمت ویژگی است که در برخی اعرابِ خاص نهادینه شده بوده (!!) و از همین روی، این افراد نه تنها هرگز گناهی نکرده اند بلکه حتی اشتباهی نیز (در هیچ زمینه ای) انجام نداده اند. این ١٤ نفر در هر علمی نیز عالم بودند و به گفته ملاها «علم لدنی» داشتند؛ علم لدنی

نوعی علم است که فرد، بدون رفتن به کلاس درس و بدون مطالعه و پژوهش، آنرا تمام و کمال درمی باید. این علم نخستین بار توسط ملا «کلینی» کشف گردید و به ثبت رسید.

برچسب عصمتی که بر این ۱٤ نفر و از آن فراتر درباره بسیاری از خاندان این ۱٤ نفر و حتی در مورد بازماندگان این چهارده نفر (مانند خمینی و خامنه ای) پس از ۱٤۰۰ سال بکارگرفته شده است باعث گردیده که هر پرسشی و یا نگاه پرسش گونه ای در مورد این افراد، گونه ای تکفیر به حساب بیاید و آن فرد بسا که به چوبه دار نیز سپرده بشود. بسیاری از هم میهنان گرامی ام را دیده ام که پرسش های خردمندانه ای درباره این افراد (۱٤ معصوم) و خاندان این افراد دارند اما نه دلیریِ پرسیدن دارند و نه خرافه پرستان که به این برچسب معتقدند را امید نجاتی می بینند. آیا می توان پرسید که چگونه از علی، که ملاها مدام از مظلومیتش و فقرش دم می زنند نزدیک به ۳٦ فرزند بجای مانده است؟ چگونه علی را که مشاور جنگ و غارتگریهای عمر و عثمان در ایران بود و عمر داماد وی نیز بود را می توان در ستیز با دیگر خلفا دانست؟ سرکوب های ایرانیان در دوره او (بویژه در شهر استخر)، چگونه عدالتی می تواند باشد؟ آیا مردم می توانند بپرسند که حسن، چگونه توانسته دست کم ۷۰ زن را به همسری درآورده باشد؟ آیا کسی می تواند بپرسد که چرا حسن و حسین، شخصاً در لشکرکشی به شمال ایران شرکت داشته اند؟ کسی می تواند بپرسد که صادق چگونه دانشمندی بوده است که تمام علم او و تمام نوشته های او بدین موضوعات برمی گردد که چگونه باید با چند کنیز خوابید، چگونه باید با زن خود دخول کرد، کدام خوردنیها قدرت جماع را افزایش می دهند، آداب به خلا رفتند چندند و ...؟ کسی می تواند بپرسد چگونه بود که رضا نه تنها ولایتعهدی یک ایرانی ستیز را پذیرفت بلکه داماد وی نیز شد؟ و ...و ...!

نه! کسی نمی تواند بپرسد. آنها معصوم بوده اند!

با اینکه برپایه ادعای ملاها، ریشه عصمت به پیامبر اسلام برمی گردد اما باید گفت که خود محمد هرگز ادعایی مبنی بر عصمت خود نداشته است و در قرآن همانگونه که در ادامه خواهید دید، این موضوع که او نیز مانند سایرین، دست کم خطاهایی داشته است را بروشنی می توان دید:

سوره ۲۰ (طه) آیه

وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِّنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَى **(۱۳۱)**

و زنهار به سوی آنچه اصنافی از ایشان را از آن برخوردار کردیم [و فقط] زیور زندگی دنیاست تا ایشان را در آن بیازماییم **با چشم حسرت منگر** و [بدان که] روزی پروردگار تو بهتر و پایدارتر است (۱۳۱)

سوره ۱۵ (حجر) آیه ۸۸

لاَ تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِّنْهُمْ وَلاَ تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ **(۸۸)**

و به آنچه ما دسته‌هایی از آنان [=کافران] را بدان برخوردار ساخته‌ایم **چشم مدوز (با چشم حسرت منگر) و بر ایشان اندوه مخور** و بال خویش برای مؤمنان فرو گستر (۸۸)

با توجه به دو آیه بالا می توان دریافت که نگاهِ با حسرت (که اگر چه گناه نیست اما اشتباه هست) در محمد وجود داشته است و الله از محمد خواسته است که چنین کاری نکند.

سوره ۱۷ (اسراء) آیه های ۷۳ و ۷٤

وَإِن كَادُواْ لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ لِتفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ وَإِذًا لاَّتَّخَذُوكَ خَلِيلاً **(۷۳)** وَلَوْلاَ أَن ثَبَّتْنَاكَ لَقَدْ كِدتَّ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلاً **(۷٤)**

و چیزی نمانده بود که تو را از آنچه به سوی تو وحی کرده‌ایم گمراه کنند تا غیر از آن را بر ما ببندی و در آن صورت تو را به دوستی خود بگیرند (۷۳) و **اگر تو را استوار نمی‌داشتیم قطعا نزدیک بود کمی به سوی آنان متمایل شوی** (۷٤)

سوره ٦ (انعام) آیه ٦۸

وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُواْ فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَإِمَّا يُنسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلاَ تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرَى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ **(٦۸)**

و چون ببینی کسانی [به قصد تخطئه یعنی خرده گیری و مسخره] در آیات ما فرو می‌روند از ایشان روی برتاب [و با آنان معاشرت نکن] تا در سخنی غیر از آن درآیند و **اگر شیطان تو را [در این باره] به فراموشی انداخت** پس از توجه [دیگر] با قوم ستمکار منشین (٦٨)

آیه های بالا که از دو سوره اسراء و انعام آورده شده اند نشان می دهند که قدرت ایمانِ محمد چندان هم قوی نبوده است و اگر الله بداد او نرسیده و او را در راه خود استوار نکرده بوده، او دچار لغزش می شده است. البته ظاهراً قدرت الله هم آنقدر نبوده که بتواند محمد را در رویارویی با شیطان پشتیبانی کند و شیطان موفق شده است که او را به فراموشی بیندازد[٤٢].

سوره ٤٢ (شوری) آیه ٥٢

وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِن جَعَلْنَاهُ نُورًا نَّهْدِي بِهِ مَنْ نَّشَاء مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ **(٥٢)**

وهمین گونه روحی از امر خودمان به سوی تو وحی کردیم **تو نمی‌دانستی کتاب چیست و نه ایمان [کدام است]** ولی آن را نوری گردانیدیم که هر که از بندگان خود را بخواهیم به وسیله آن راه می‌نماییم و به راستی که تو به خوبی به راه راست هدایت می‌کنی (٥٢)

سوره ١٢ (یوسف) آیه ٢

نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِن كُنتَ مِن قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ **(٣)**

ما نیکوترین سرگذشت را به موجب این قرآن که به تو وحی کردیم بر تو حکایت می‌کنیم و **تو قطعا پیش از آن از غافلین بودی** (٣)

دو آیه بالا نیز نشان می دهند که محمد پیش از ادعای پیامبری اش نه تنها نمی دانسته است که ایمان چیست بلکه از غافلین نیز بوده است(بر وارونه ادعای ملاها مبنی بر الله پرست بودنِ محمد، قبل از

---

[٤٢] برخی مواقع زمانی که خود محمد قصد خواندن آیه ای را داشت، پیش می آمد که آیه را بدرستی در خاطر نداشت و از همین روی، برخی بر پیامبری او خرده گرفتند و الله هم آیه ٦٨ سوره انعام را نازل نمود تا به مردم بگوید که شیطان است که محمد را به فراموشی انداخته است.

بعثت). بنابر این، روشن است که بر پایه همین آیه های قرآن، محمد اصلاً نمی توانسته که معصوم باشد.

سوره ۹۳ (ضحی) آیه ۷

وَوَجَدَكَ **ضَالًّا** فَهَدَى (۷)

و **تو را گمراه**[43] **یافت** پس هدایت کرد (۷)

سوره ٩٤ (شرح یا انشراح) آیه های ۱ تا ۳

أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ (۱) وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ (۲) الَّذِي أَنقَضَ ظَهْرَكَ (۳)

آیا برای تو سینه‌ات را نگشاده‌ایم (۱) و **بار خطاهایت را از [دوش] تو برنداشتیم** (۲) [باری] که [گویی] پشت تو را شکست (۳)

سوره ٤٨ (فتح) آیه های ۱ و ۲

إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا (۱) لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيَكَ صِرَاطًا مُّسْتَقِيمًا (۲)

ما تو را پیروزی بخشیدیم [چه] پیروزی درخشانی (۱) **تا خداوند از گناه گذشته و آینده تو درگذرد** و نعمت‌خود را بر تو تمام گرداند و تو را به راهی راست هدایت کند (۲)

در سه آیه بالا بطور کلی بر ادعای معصومیت محمد خط قرمز کشیده شده است. الله، محمد را گمراه می یابد، او را با برداشتن بار خطاهایش، به راه راست می آورد و سپس با یک پارتی بازیِ الله گونه از گناهان گذشته وی و گناهان آینده وی درمی گذرد. درگذشتن از گناه آینده محمد بدین معناست که الله، انجام هر کاری توسط محمد را پیشاپیش پسندیده است و پروانه انجام هر عمل خطایی را بدو داده است زیرا پیشاپیش حتی گناهِ خطای نکرده اش نیز بخشوده شده است.

[43] ماله کشان اسلامی مانند الهی قمشه ای "تورا گمراه یافت" را "تو را سرگشته یافت" معنی نموده اند. درصورتی که "ضال"، و کلماتی مانند ضلالت و یا ضالین (مثلا در سوره توحید آیه " غیر المغضوب والاضالین") معنای «گمراهی» می دهند و نه سرگشتگی.

رویهم رفته از نص صریح و غیرقابل خدشه قرآن چنین برمی آید که خود محمد هرگز ادعای عصمت و داشتن مرتبه ای فرا انسانی را برای خود نداشته است. خصلت های فوق انسانی، عصمت و داشتن معجزه، ویژگی هایی بوده اند که بعدها توسط ملایانِ با دستار و بی دستار به او نسبت داده شده اند.

۳.٤- محمد بیسواد نبوده!

دلایل بسیاری وجود دارد که ثابت می کند محمد بی سواد نبوده است و در ادامه به برخی از آنان می پردازیم:

- برپایه نوشته های تاریخ نویسان بزرگ اسلامی که مورد تایید سنی و شیعه نیز می باشند، محمد پیش از مرگش از اطرافیان خود خواسته است که قلم و کاغذی بدستش بدهند تا چیزی برایشان بنویسد.
- زمانی که صلح حدیبیه بین مکیان و مسلمان در حال شکل گیری بود. در برگه کاغذِ صلح نامه نوشته شده بود " ... محمد، رسول الله ...". مکیان به این امر معترض شدند و گفتند که اگر محمد را به عنوان رسولِ الله پذیرفته بودند که دیگر نه جنگی بود و نه صلح نامه ای لازم. محمد به عمر می گوید که این نوشته را تغییر دهد اما او از انجام این کار، سر باز می زند، به علی هم امر می کند اما او هم سر باز می زند. محمد خودش قلم را می ستاند و نوشته را تغییر داده و می نویسد "... محمد ابن عبدالله ...".
- سخنی از امام ششم شیعیان است که می گوید «ظهور محمد را از بین قومی که اگرچه سواد خواندن و نوشتن داشتند، ولی از داشتن کتاب آسمانی بی بهره بودند و به همین علت «امـّی» نامیده شده اند، را باید یک موهبت الهی و آسمانی دانست»[٤٤].

در بسیاری از موارد، ادعای «بیسوادی محمد»، ترجمهء مغرضانه ای (و یا دست کم، ناآگاهانه ای) است که از واژه «امـّی» در قرآن شده است و این ترجمه مغرضانه، مهمترین دلیل دستاربندان است

---

[٤٤] این سخن در کتاب بحارالانوار، نوشته بزرگِ دستاربندان، آیت الله مجلسی نیز آورده شده است.

که مدعی شوند محمد بی سواد بوده است. واژه «امـّی» شش بار در قرآن تکرار شده است. این واژه «امـّی» که در قرآن آمده دارای ۲ معنا می باشد که عبارتند از «مردم مکه و مدینه و حاشیه آن» و یا افراد «غیر یهودی». پیامبرِ امـّی نیز یعنی پیامبری که یهودی نیست و از مردمان مکه/مدینه است.

سوره ۳ (آل عمران) آیه ۲۰

فَإِنْ حَآجُّوکَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِیَ لِلّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِ وَقُل لِّلَّذِینَ أُوْتُواْ الْکِتَابَ **وَالأُمِّیِّینَ** أَأَسْلَمْتُمْ فَإِنْ أَسْلَمُواْ فَقَدِ اهْتَدَواْ وَّإِن تَوَلَّوْاْ فَإِنَّمَا عَلَیْکَ الْبَلاَغُ وَاللّهُ بَصِیرٌ بِالْعِبَادِ **(۲۰)**

پس اگر با تو به محاجه برخاستند بگو من خود را تسلیم خدا نموده‌ام و هر که مرا پیروی کرده [نیز خود را تسلیم خدا نموده است] و به کسانی که اهل کتابند و به **امیین**[۴۵] بگو آیا اسلام آورده‌اید پس اگر اسلام آوردند قطعا هدایت‌یافته‌اند و اگر روی برتافتند فقط رساندن پیام بر عهده توست و خداوند به [امور] بندگان بیناست (۲۰)

با مد نظر قرار دادن آیه بالا، باید گفت که بسیاری از قرآن شناسان و اسلام شناسان بزرگی مانند «توری»، «پالمر»، «رودول»، «لین»، «وری» و «نولدک شوالی» تاکید کرده اند که امـّی به معنای «غیریهودی» است و نه «بی سواد». اصل این واژه نیز از زبان عبری به عربی راه یافته است و اصل کلمه در زبان عبری «goi» یا «goyim» می باشد.

ابن عباس در تفسیر این آیه می گوید « کلمه امـّی به آنهایی گفته می شود که نه پیامبری برایشان ارسال شده و نه کتابی برایشان نازل گردیده است.» همچنین الطبری در تفسیر آیه می گوید که «کلمه امـّی به افرادی گفته می شود که کتابی از آسمان برایشان نازل نشده است (مانند اعرابی که بدون دین باقی ماندند) ولی یهودیان و مسیحیان "اهل کتاب" خوانده شده اند.»

یکی از مهمترین دلایلی که قرآن شناسان در رد معنای «بی سواد» برای امـّی دارند آیه زیر است:

[۴۵] جای شگفتی است که در برخی از ترجمه ها جدید قرآنی، امیین به مشرکین ترجمه شده است. همچنین واژه "اهل کتاب" که در قرآن بسیار تکرار شده است به معنای یهودیان می باشد.

سوره ۲ (بقره) آیه های ۷۸ و ۷۹

وَمِنْهُمْ **أُمِّيُّونَ** لاَ يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلاَّ أَمَانِيَّ وَإِنْ هُمْ إِلاَّ يَظُنُّونَ **(۷۸)** فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِندِ اللّهِ لِيَشْتَرُواْ بِهِ ثَمَناً قَلِيلاً فَوَيْلٌ لَّهُم مِّمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَّهُمْ مِّمَّا يَكْسِبُونَ **(۷۹)**

و [بعضی] از آنان **امـّی هایی** هستند که کتاب [خدا] را جز خیالات خامی نمی‌دانند و فقط گمان می‌برند (۷۸) پس وای بر کسانی که کتاب با دستهای خود می‌نویسند سپس می‌گویند این از جانب خداست تا بدان بهای ناچیزی به دست آرند پس وای بر ایشان از آنچه دستهایشان نوشته و وای بر ایشان از آنچه [از این راه] به دست می‌آورند (۷۹)

در سوره بقره، از آیه ٤٠ به بعد نخست درباره یهودی ها بحث می شود و آنگاه الله در آیه ۷۸ امـّی های ناآشنا با کتاب مقدس را خطاب قرار می دهد و در آیه ۷۹ آنهایی که کتاب مقدس می نویسند را تهدید می کند.

با توجه به آیه های ٤٠ تا ۷۸ و همچنین عبارت «وای بر آنها که کتاب را با دستان خود می نویسند» (یعنی امیین)، پس هرگز نمی توان چنین برداشتی نمود که امـّی کسی است که **هم بی سواد است و هم می تواند کتاب بنویسد**.

همچنین باید گفت که، کلمه امـّی از کلمه های هم ریشه با "امـّت" است که معنی گروه می دهد. پس امـّی هم یک «گروه»، البته با مشخصات خاص می باشد. از اینها گذشته در هیچ فرهنگ لغتِ نوشته شده به دست تازیان (و نه دستاربندانِ تازی پرستِ به دنیا آمده در ایران) نمی توان چنین برگردانی برای این واژه یافت که معنی اصلی این واژه را "بی سواد" به نگارش درآورده باشند.

البته در پایان این بخش باید گفت: چیزی که واضح می باشد این است که محمد میل نداشته که باسواد بودن خودش را آشکار سازد. شاید یکی از دلایلی را که بتوان در این باره آورد به این موضوع برگردد که محمد خواسته است تا پیش از ادعای نبوتش، به مطالعاتی درباره دین و مذهب (مسیحیت و یهودیت؛ و بویژه یهودیت) دست بزند. او در سفرهای تجاری اش نیز با چندتن از این دین داران بارها و بارها وارد گفتگو می شده است و درباره دینشان از ایشان اطلاعات بدست می آورده است.

می توان به درستی بیان نمود که محمد تا پیش از ادعای نبوتش، مدت زیادی از وقت خود را صرف پرداختن به امور مردم عربستان می کرده است.

۳.۵- محمد، زنان و کنیزان

گاهی ممکن است بین برخی زوج ها مسایلی در رابطه با زمان یا چگونگی همخوابگیشان پیش بیاید. البته هیچ زوج خردمندی معمولاً این مسایل را برای دیگران بازپرداخت نخواهند کرد. اما در مورد محمد اوضاع دیگرگونه است. قرآنی که مسلمانان ادعا می کنند برای تمام دوران تاریخ آمده و بر همه چیز شامل است و نه تاریخ مصرف دارد و نه جایگاه مصرف؛ می بینیم که در بسیاری از آیه های آن، مسایل اخلاقی و گاهی رختخوابیِ محمد به میان کشیده می شوند و الله به محمد می گوید که چگونه با زنان رفتار کند، چگونه با آنان همخوابگی کند و چه زمانی!

۱- جابجا کردن نوبت همخوابگی زنان

آیه زیر مربوط به زمانی بود که برخی از زنان محمد بدو معترض شدند که چگونه، محمد نوبت همخوابگی آنان را با دیگر زنان عوض می نماید:

سوره ۳۳ (احزاب) آیه ۵۱

تُرْجِی مَن تَشَاء مِنْهُنَّ وَتُؤْوِی إِلَیْکَ مَن تَشَاء وَمَنِ ابْتَغَیْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَیْکَ ذَلِکَ أَدْنَى أَن تَقَرَّ أَعْیُنُهُنَّ وَلَا یَحْزَنَّ وَیَرْضَیْنَ بِمَا آتَیْتَهُنَّ كُلُّهُنَّ وَاللَّهُ یَعْلَمُ مَا فِی قُلُوبِكُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِیمًا حَلِیمًا **(۵۱)**

نوبت هر کدام از آن زنها را که می‌خواهی به تاخیر انداز و هر کدام را که می‌خواهی پیش خود جای ده و بر تو باکی نیست که هر کدام را که ترک کرده‌ای [دوباره] طلب کنی این نزدیکتر است برای اینکه چشمانشان روشن گردد و دلتنگ نشوند و همگی‌شان به آنچه به آنان داده‌ای خشنود گردند و آنچه در دلهای شماست‌خدا می‌داند و خدا همواره دانای بردبار است. **(۵۱)**

۲- امتیاز پذیرشِ زنی که خود را به محمد می بخشد

سوره ۳۳ (احزاب) آیه ۵۰

یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَکَ أَزْوَاجَکَ اللَّاتِی آتَیْتَ أُجُورَهُنَّ وَمَا مَلَکَتْ یَمِینُکَ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَیْکَ وَبَنَاتِ عَمِّکَ وَبَنَاتِ عَمَّاتِکَ وَبَنَاتِ خَالِکَ وَبَنَاتِ خَالَاتِکَ اللَّاتِی هَاجَرْنَ مَعَکَ وَامْرَأَةً مُّؤْمِنَةً إِن وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِیِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِیُّ أَن یَسْتَنکِحَهَا خَالِصَةً لَّکَ مِن دُونِ الْمُؤْمِنِینَ قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَیْهِمْ فِی أَزْوَاجِهِمْ وَمَا مَلَکَتْ أَیْمَانُهُمْ لِکَیْلَا یَکُونَ عَلَیْکَ حَرَجٌ وَکَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِیمًا **(۵۰)**

ای پیامبر ما برای تو آن همسرانی را که مهرشان را داده‌ای حلال کردیم و [کنیزانی] را که خدا از غنیمت جنگی در اختیار تو قرار داده و دختران عمویت و دختران عمه‌هایت و دختران دایی تو و دختران خاله‌هایت که با تو مهاجرت کرده‌اند و زن مؤمنی که خود را [داوطلبانه] به پیامبر ببخشد در صورتی که پیامبر بخواهد او را به زنی گیرد **[این ازدواج از روی بخشش] ویژه توست نه دیگر مؤمنان** ما نیک می‌دانیم که در مورد زنان و کنیزانشان چه بر آنان مقرر کرده‌ایم تا برای تو مشکلی پیش نیاید و خدا همواره آمرزنده مهربان است (۵۰)

«اُم شریک دوسیه» یکی از چهار زنی است که خود را به پیغمبر بخشیده است[٤٦] (هبه کرده است). زمانی که او خود را به پیامبر بخشید، محمد او را بی درنگ به خود پذیرفت. عایشه از اینکه ام شریک خود را به پیامبر می بخشد و از اینکه پیامبر او را به خود می پذیرد، سخت آشفته می شود زیرا ام شریک بسیار زیبا بود. عایشه از شدت خشم و رشک می گوید که «نمی دانم زنی که خویشتن را به مردی پیشکش کند چه ارزشی دارد؟». از همین روی (و البته در دفاع از محمد) آیه ۵۰ سوره احزاب نازل شد.

آوردن آیه بالا، نه تنها صدای عایشه بلکه صدای چند تن از نزدیکان محمد را نیز درآورد و آنها به محمد می گفتند که این چگونه خدایی است که ترا اینچنین بدون قید و شرط رها نموده تا هر که را می خواهی اختیار کنی؟! و البته نباید فراموش کرد که این «پذیرش زنان»، تنها مختص محمد است و بس!

---

[٤٦] سه زن دیگر میمونه، زینب و خوله می باشند.

۳- موضوع عایشه و صفوان بن المعطل

یکی از غزوه های پیامبر، غزوه ای با تیره «بنی مصطلق» بود که در سال سوم یا پنجم قمری روی داد. این تیره، در فاصله دوری از مدینه زندگی می کردند.

پایان این جنگ همراه با پیروزی برای مسلمانان بود و غنایم بسیاری نیز به دست مسلمانان رسید. یکی از این غنایم، دختری زیباروی بنام جویریه بود که به محمد بخشیده شد. و زمانی که محمد او را به خود پذیرفت موجبات آزار عایشه که در این سفر همراه پیامبر بود فراهم شد و او سخت آزرده خاطر شد.

زمانی که این غزوه در حال انجام بود، در پشت جبههء جهاد، بین برده عمر و یکی از مردمان خزرج کشمکشی پیدا شد. «عبدالله بن ابی» که از مخالفان معروف (محمد) بود از این رویداد برآشفت و گفت «این بلایی است که خودمان بر سر خودمان آورده ایم (یعنی پذیرش مکیان را). و این مثل درباره ما صادق است که وقتی سگ خود را سیر کردی به خودت حمله می کند. برگردیم به یثرب تا با اکثر عزیزانمان، اقلیت خوار را بیرون بریزیم.» عبدالله بن ابی و چند تن از نزدیکانش عزم رفتن به مدینه را کردند. زمانی که غزوه به پایان رسید محمد از این رویداد باخبر شد و برای همین، کاروان را با سرعت هرچه تمامتر و با تعداد توقفاتی بسیار کوتاهتر از معمول به مدینه رهنمون ساخت تا از فتنه انگیزی عبدالله ابن ابی در مدینه جلوگیری نماید.

در راه بازگشت به مدینه، زمانی که کاروان در **افک** توقفی کوتاه داشت، عایشه بنا به دلیلی[۴۷] از کاروان جا ماند. و زمانی که کاروان به مدینه رسید محمد تازه متوجه عدم حضور عایشه شد و از این روی غوغایی برپا می شود و محمد، علی را به مسیر بازگشت کاروان به مکه می فرستد تا خبری بیاورد.

عایشه نیز که از کاروان جا مانده بوده است توسط جوانی خوش صورت (احتمالاً ۲۲ یا ٢٤ساله) بنام صفوان پیدا می شود و آنها شبی را نیز باهم بوده اند و پس از روشن شدن هوا، صفوان، عایشه را بر ترک شترش می نشاند و با هم راهی مدینه می شوند. علی که برای فهمیدن غیبت عایشه فرستاده

[۴۷] گویا به قضای حاجت رفته بوده است و در این میان، گردنبندش را گم می کند. در راه بازگشت، هم کاروان زود حرکت می کند و هم او راه بازگشت را گم می کند. پس کاروان بدون او راهی می شود.

شده بوده، عایشه را بر ترک شتر صفوان می بیند و پس از بازگشت، به محمد می گوید که: « رها کن این خبیثه را که زن برای تو مانند کفش است.»[48]

پس از آنکه عایشه به شهر آمد و با آنکه او بر بی گناهی خود اسرار داشت اما مردم او را زنی بدکاره نامیدند و حتی برخی از یاران نزدیک محمد نیز از او خواستند که عایشه را طلاق بدهد.

سخنهای درشتِ بسیاری بر سر زبانها بود: «هر چقدر هم که صفوان آهسته می رانده است باید بلافاصله به مدینه می رسیده است و نه این مقدار دیرتر! برخی می گفتند شاید عایشه از اینکه محمد، پیش از این سفر، زن پسرش را که بسیار هم زیبا روی بوده است را به زنی گرفته و پس از این غزوه زن زیباروی دیگری چون جویریه را به خود راه داده و به همسری درآورده است، سخت آزرده شده و او نیز از سر کینه جویی، ایچنین با آبروی محمد بازی کرده است.

برخی می گفتند چگونه است که محمد با آنهمه شیفتگی اش به عایشه از او غافل مانده است و تا زمان رسیدن به مدینه نفهمیده است که عایشه همراه کاروان نیست.

برخی دیگر نیز می گفتند هر چقدر هم که کاروان با سرعت حرکت می کرده است، صفوان و عایشه (با توجه به اینکه همراهشان بار یا وسیله خاصی نبوده است) باید به کاروان می رسیده اند.»

محمد کاملاً بر سر یک دوراهی قرار گرفته بود که انتخاب هر کدام از آن راه ها برای او یک آبروریزی بود. انتخاب ادامه زندگیِ با عایشه که مردم، او را چنین دیده بودند خود یک فاجعه بود. از سویی طلاق دادن او نیز خود آبروریزی بزرگی بود زیرا طبق آیه ای از قرآن، الله به زنان محمد گفته بود که آنها را بر زنان عالم برتری داده است! چگونه می شد محمد که خود ادعای رسولیِ همین الله را می کرد زنی از زن های برگزیده الله را طلاق بدهد؟ محمد در این میان با دو تن از محرمان خود (علی ابن ابیطالب و اسامه بن یزید) وارد مشورت گردید و البته راه به جایی نبرد.

اینجا بود که مانند همیشه الله به داد محمد رسید و آیه های زیر را نازل کرد که، اگر کسی مدعی شود که عایشه با صفوان عملی انجام داده است باید هم خود و هم ۳ نفر دیگر (در همان شب) بر سر ماجرا حاضر بوده باشند (و با چشمان خود ماجرا را دیده باشند) و اگر نه، آن فرد باید شلاق بخورد.

---

[48] گفتن این جمله توسط علی مایه کینه عایشه نسبت به او شد و همین کینه یکی از دلایل شکل گیری جنگ جمل بود.

نکته بسیار شگفت آور این است که در بسیاری از موضوع هایی که در مورد آنها محمد از الله آیه آورد، موضوع را به قول تازی ها "عطف بما سبق[49]" نمی کرد اما در اینجا چون پای عایشه (زن محبوب محمد) در میان بود این موضوع عطف بما سبق شد و حسن بن ثابت و حمیه دختر جهش[50] هشتاد ضربه شلاق خوردند.

سوره ٢٤ (نور) آیه های ١١ تا ١٣

إِنَّ الَّذِينَ جَاؤُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَّكُم بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُم مَّا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ (١١) لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ (١٢) لَوْلَا جَاؤُوا عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاء فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاء فَأُوْلَئِكَ عِندَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ (١٣)

در حقیقت کسانی که آن بهتان [داستان افک] را [در میان] آوردند دسته‌ای از شما بودند آن [تهمت] را شری برای خود تصور مکنید بلکه برای شما در آن مصلحتی [بوده] است برای هر مردی از آنان [که در این کار دست داشته] همان گناهی است که مرتکب شده است و آن کس از ایشان که قسمت عمده آن را به گردن گرفته است عذابی سخت‌خواهد داشت (١١) چرا هنگامی که آن [بهتان] را شنیدید مردان و زنان مؤمن گمان نیک به خود نبردند و نگفتند این بهتانی آشکار است (١٢) چرا چهار گواه بر [صحت] آن [بهتان] نیاوردند پس چون گواهان [لازم] را نیاورده‌اند ایناننند که نزد خدا دروغگویانند (١٣)

سوره ٢٤ (نور) آیه های ٤ و ٥

وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاء فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُوْلَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (٤) إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِن بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (٥)

[49] به معنی آن است که اگر حکمی در زمان حال آورده شود نمی توان آنرا برای اعمال انجام شده ای بجای آورد که پیش از آورده شدن این حکم انجام شده اند.

[50] این دو فرد بر معصوم بودن عایشه در این موضوع با دیده تردید نگریسته بودند.

و کسانی که نسبت زنا به زنان شوهردار می‌دهند سپس چهار گواه نمی‌آورند هشتاد تازیانه به آنان بزنید و هیچگاه شهادتی از آنها نپذیرید و اینانند که خود فاسقند (٤) **مگر کسانی که بعد از آن [بهتان] توبه کرده** و به صلاح آمده باشند که خدا البته آمرزنده مهربان است (٥)

نتیجه وجود چنین آیه ای آن است که: هر کس در هر کجا زن شوهرداری را در حال ارتکاب زنا دید باید چشم برهم گذارد و از آنجای بگذرد. زیرا اگر گوشه ای از آنچه را که دیده بازنماید بلافاصله از او شاهد می خواهند و چون در آن هنگام چهار فرد بر آن واقعه حاضر نبوده اند، او را به چوب فلک می بندند و ۸۰ ضربه شلاق به او می زنند. و شگفت آور اینکه **از آن پس نیز، شهادتش در هیچ جایی پذیرفته نمی شود.**

شان نزول دو آیه ٤ و ٥ سوره نور

همانگونه که تا اینجا گفته شد، شان نزول آیه ٤ سوره نور، مربوط به زمانی بود که برخی در ماجرای عایشه و صفوان سخن هایی گفتند که محمد را سخت آزرد. اما بشنوید شان نزول آیه پنجم را:

«شان نزول: از ابن عباس نقل شده سعده بن عباده (بزرگ انصار) خدمت پیامبر در جمعی از اصحاب گفت: هرگاه ... وارد خانه خود شدم و با چشم خود دیدم مرد فاسقی با همسر من در حال عمل خلافی است؛ اگر بگذارم تا ٤ شاهد بیاید، او کار خود را کرده است و اگر بخواهم او را بکشم ... به عنوان قاتل، قصاص می شوم و اگر هم بیایم و آنچه دیده ام را برای شما بگویم، ۸۰ تازیانه بر پشت من قرار خواهد گرفت. [معلوم نیست چرا الله خودش متوجه این اشکال نشده است؟!]

پیامبر که این سخن را اعتراض به الله می دانست با گله مندی فرمود: آیا آنچه را که بزرگ شما گفت نشنیدید؟

مردم عذر خواستند و گفتند که آن شخص مرد غیوری است ... سپس سعد نیز ... گفت: ... میدانم این سخن الله است ... ولی با این حال از اصل این داستان در شگفتم.

پیامبر فرمود: حکم الله این است و او نیز گفت صدق الله و رسوله.

چیزی نگذشت که **پسر عموی** محمد (هلال بن امیه) از در وارد شد، در حالیکه مرد فاسقی را شب هنگام با همسر خود دیده بود ... او با صراحت گفت: من با چشم خود این موضوع را دیدم و با گوش خود آنها را شنیدم!

پیامبر به اندازه ای ناراحت شد که آثار ناراحتی در چهره اش نمایان گشت. ... در این هنگام انصار به یکدیگر می گفتند: دیدید همان داستان سعد بن عباد تحقق یافت. آیا براستی پیامبر، هلال را تازیانه خواهد زد و شهادت او را مردود می شمارد؟

در این هنگام وحی بر پیامبر نازل شد و آیه ٥ سوره نور نازل شد ...»[٥١]

٤- سوگند درباره عدم همخوابگی با دیگر زنان و شکستن آن سوگند!

سوره ٣٣ (احزاب) آیه ٥٢

لَا يَحِلُّ لَکَ النِّسَاء مِن بَعْدُ وَلَا أَن تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَوْ أَعْجَبَکَ حُسْنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَکَتْ يَمِينُکَ وَکَانَ اللَّهُ عَلَى کُلِّ شَيْءٍ رَّقِيبًا **(٥٢)**

از این پس دیگر **[گرفتن] زنان و نیز اینکه به جای آنان زنان دیگری بر تو حلال نیست** هر چند زیبایی آنها برای تو مورد پسند افتد **به استثنای کنیزان** و خدا همواره بر هر چیزی مراقب است (٥٢)

سوره ٦٦ (تحریم) آیه های ١ تا ٥

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَکَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِکَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ **(١)** قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَکُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِکُمْ وَاللَّهُ مَوْلَاکُمْ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَکِيمُ **(٢)** وَإِذْ أَسَرَّ النَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَّفَ بَعْضَهُ وَأَعْرَضَ عَن بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنبَأَکَ هَذَا قَالَ نَبَّأَنِيَ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ **(٣)** إِن تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُکُمَا وَإِن تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِکَةُ بَعْدَ ذَلِکَ ظَهِيرٌ **(٤)** عَسَى رَبُّهُ إِن طَلَّقَکُنَّ أَن يُبْدِلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِّنکُنَّ مُسْلِمَاتٍ مُّؤْمِنَاتٍ قَانِتَاتٍ تَائِبَاتٍ عَابِدَاتٍ سَائِحَاتٍ ثَيِّبَاتٍ وَأَبْكَارًا **(٥)**

---

[٥١] کتاب «تفسیر نمونه»، جلد چهارم رویه های ٣٧٨ و ٣٧٩

ای **پیامبر چرا برای خشنودی زنانت آنچه را خدا برای تو حلال گردانیده حرام می‌کنی** خدا[ست که] آمرزنده مهربان است (۱) قطعا **خدا برای شما [راه] گشودن [یعنی شکستن] سوگندهایتان را مقرر داشته است** و خدا سرپرست‌شماست و اوست دانای حکیم (۲) و چون پیامبر با یکی از همسرانش سخنی نهانی گفت (درباره ماریه به حفصه) و همین که وی آن را [به زن دیگر] گزارش داد و خدا [پیامبر] را بر آن مطلع گردانید [پیامبر] بخشی از آن را اظهار کرد و از بخشی [دیگر] اعراض نمود پس چون [مطلب] را به آن [زن] خبر داد وی گفت چه کسی این را به تو خبر داده گفت مرا آن دانای آگاه خبر داده است (۳) اگر [شما دو زن] به درگاه خدا توبه کنید [بهتر است] واقعا دلهایتان انحراف پیدا کرده است و اگر علیه او به یکدیگر کمک کنید در حقیقت‌خدا خود سرپرست اوست و جبرئیل و صالح مؤمنان [نیز یاور اویند] و گذشته از این فرشتگان [هم] پشتیبان [او] خواهند بود (٤) اگر پیامبر شما را طلاق گوید امید است پروردگارش همسرانی بهتر از شما مسلمان مؤمن فرمانبر توبه کار عابد روزه‌دار بیوه و دوشیزه به او عوض دهد (٥)

ماریه قبطیه یکی از کنیزان محمد بود. ماریه که هم سیاه پوست و هم زیباروی بود را از مصر برای محمد هدیه فرستاده بودند.

وقایعی که میان محمد و ماریه اتفاق افتاد باعث نازل شدن سوره ٦٦ (تحریم) شد، که در نتیجه محمد، ماریه را بر خود حرام کرد و به همین دلیل این سوره را تحریم میخوانند. « علی دشتی» در کتاب «۲۳ سال» خود در مورد این ماجرا این چنین مینویسد:

«ماریه روزی نزد پیغمبر آمد. آن روز پیغمبر در خانه حفصه بود و حفصه در خانه نبود. حضرت همانجا با ماریه همبستر شد و در این میان حفصه سر رسید و داد و بیداد براه انداخت که چرا حضرت با کنیز خود در خانه و در بستر او خوابیده است و چرا نوبت او را با کنیزی عوض کرده است. پیغمبر برای تسکین خاطر حفصه و آرام کردن وی، ماریه را بر خود حرام کرد. محمد از حفصه خواست که این موضوع بینشان محرمانه بماند ولی حفصه بلافاصله این موضوع را به اطلاع عایشه رساند و رسول الله دوباره همان قسمی که برای حفصه خورده بود را برای عایشه نیز خورد و بالاخره موضوع با پادرمیانی الله حل شد.

لابد پس از رفع بحران یا بواسطه علاقه ای که محمد به ماریه داشته و یا بواسطه این که ماریه از تحریم خود بر پیغمبر ناراحت شده و بازخواست کرده بود حضرت از حرام کردن

ماریه بر خویشتن عدول (صرف نظر) کرد و برای تبرئه و تزکیه وی آیه های اول تا پنجم سوره تحریم نازل شده است.»

البته راه عدول کردن از سوگند و شکستن آن نیز در قرآن بیان شده است و آن دادن کفاره[۵۲] است. پس نتیجه آنکه با اینکه محمد قبلاً برای حفصه و عایشه سوگند خورده بود که دیگر چنان نکند که کرد؛ اما الله به او می گوید که چرا من که زن را (به هر گونه و از هر راه و از هر شکلی) بر تو حلال کرده ام، تو بر انجام ندادن همخوابگی با آنان، سوگند خورده ای؟ سوگندت را با دادن کفاره ای بگشا!

به هر روی می توان به این نتیجه هم رسید که در اسلام، سوگند خوردن، هیچ بهایی ندارد و یک مسلمان می تواند سوگندی بخورد، با پرداخت وجهی، با الله معامله کند و بر سر انسانی کلاه بگذارد و ... . اکنون باید پرسید که اگر سوگند خوردن که در اسلام دارای جایگاه والایی است اینچنین بتوانید تحریف شود آیا به سخن و قول یک مسلمان متعصب می توان اهمیتی داد؟ آیا خمینی نیز از همین آیه درس گرفته بود که پس از به ایران آمدن و به تخت نشستن و ایرانی کشی آغاز کردن و ... در برابر پرسشی از وی که علت دیگرگونه عمل کردنش پس از آشوب ۵۷ (نسبت به سخنانش در پاریس) را دلیل خواست، گفت «خدعه بود»؟ و نگارنده اطمینان دارد که خمینی، کفاره این دروغ گویی را هم به اربابان انگلیسی/فرانسوی خود پرداخت نموده است تا خدای ناکرده گردی بر دامان سفید او ننشیند و خدای ناکرده بی بهره از حوریان همیشه باکره بهشتی نماند!

باز هم درست به درون مایه آیه های بالا توجه کنید که چگونه (با پا درمیانی الله) پس از اینکه حفصه راز گفته شده را به دیگری می گوید، رسول الله قول می دهد که اگر این راز پوشیده بماند، هم رسول، ماریه را بر خود حرام می کند و هم پدر حفصه، (عمر) خلیفه خواهد شد. آیا این در شان خداوندگار بزرگ است که به مسائل زناشویی محمد بپردازد و بین محمد و زنانش خبرچینی کند؟؟

آنچه در این میان دارای اهمیت می باشد این است که با آنکه آن راز را حفصه به عایشه و عایشه به محمد گفته است، ولی محمد می گوید که این راز را «الله دانا و آگاه به وی خبر داده است».

---

[۵۲] سوره پنجم، مائده (آیه های ۸۹ و ۹۵)، یکی از سوره هایی است که چگونگی کفاره دادن را بیان نموده است.

حاشیه نویسی در قرآن، خود سند دیگری است که مجتهدان و قرآن نویسان از آن استفاده کرده تا وقایعی را که باعث نزول آیات شده اند را برای خوانندگان بازگو نمایند.

به همین دلیل بجاست که به آن قسمت از حاشیه قرآن که مربوط به سوره تحریم است، نگاهی بیاندازیم تا تصویری روشن تر از مسائل خانوادگی محمد داشته باشیم.

حاشیه قرآن مهدی الهی قمشه ای[53] درباره سوره تحریم:

> « شان نزول آنکه: حضرت رسول با ماریه قبطیه کنیز ام ولدش ابراهیم بود، روزی در بیت حفصه یا در بیت عایشه خلوت کرد و حفصه بر آن آگاهی یافت، پس باین جهت حضرت رسول ماریه را بر خود حرام کرد، چنانکه در بیان تحریم تحریر خواهد یافت و به حفصه فرمود که این راز را با کسی مگو و چون آن حضرت بیرون رفت حفصه به عایشه گفت و بوحی الهی آن حضرت اطلاع یافت،... »

۵- زنان بیچاره محمد

سوره ۳۳ (احزاب) آیه های ٦ و ۲۸

النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَن تَفْعَلُوا إِلَى أَوْلِيَائِكُم مَّعْرُوفًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا **(٦)** يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُل لِّأَزْوَاجِكَ إِن كُنتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأُسَرِّحْكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا **(۲۸)**

پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر [و نزدیکتر] است و **همسرانش مادران ایشانند** و خویشاوندان [طبق] کتاب خدا بعضی [نسبت] به بعضی اولویت دارند [و] بر مؤمنان و مهاجران [مقدمند] مگر آنکه بخواهید به دوستان [مؤمن] خود [وصیت‌یا] احسانی کنید و این در کتاب [خدا] نگاشته شده است (٦) ای پیامبر به همسرانت بگو اگر خواهان زندگی دنیا و زینت آنید بیایید تا مهرتان را بدهم و [خوش و] خرم شما را رها کنم (۲۸)

[53] کتاب "قرآن المجید با منتخب التفسیر فارسی" مهدی الهی قمشه ای – خط حسن میرخانی – سال ۱۳۳۷ (رویه ۷٤۱)

سوره ۳۳ (احزاب) آیه ۵۳

... وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَاسْأَلُوهُنَّ مِن وَرَاء حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ وَمَا كَانَ لَكُمْ أَن تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَن تَنكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِن بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِندَ اللَّهِ عَظِيمًا **(۵۳)**

... و چون از زنان [پیامبر] چیزی خواستید **از پشت پرده از آنان بخواهید** این برای دلهای شما و دلهای آنان پاکیزه‌تر است و شما حق ندارید رسول خدا را برنجانید و مطلقا **[نباید] زنانش را پس از [مرگ] او به نکاح خود درآورید** چرا که این [کار] نزد خدا همواره [گناهی] بزرگ است (۵۳)

ابن عباس[54] می گوید «شخصی پیش یکی از زنان حضرت آمد و حضرت به وی فرمود از این پس نباید چنین کاری [سخن گفتن و دیدنِ زن من] از تو سر بزند. مرد گفت: این زن دختر عموی من است، نه از من عملی ناروا سر زد و نه از او. پیغمبر گفت: این را می دانم ولی کسی از الله غیورتر و از من غیورتر نیست. مرد دمغ شد و در حالی که دور می شد غرغرکنان می گفت: مرا از سخن گفتن با دختر عمویم نهی می کند؛ پس از مرگش با وی ازدواج خواهم کرد.»

پس از این رویداد بود که چنین آیه ای بر محمد نازل شد!

سوره ۳۳ (احزاب) آیه های ۳۲ و ۳۳

يَا نِسَاء النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِّنَ النِّسَاء إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَّعْرُوفًا **(۳۲)** وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا **(۳۳)**

ای همسران پیامبر شما مانند هیچ یک از زنان [دیگر] نیستید اگر سر پروا دارید پس **به ناز سخن مگویید** تا آنکه در دلش بیماری است طمع ورزد و گفتاری شایسته گویید (۳۲) و **در خانه‌هایتان قرار گیرید** و **مانند روزگار جاهلیت قدیم زینتهای خود را آشکار مکنید** و نماز برپا دارید و زکات

[54] او را نخستین مفسر اسلامی می دانند.

بدهید و خدا و **فرستاده‌اش را فرمان برید** خدا فقط می‌خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند (۳۳)

سوره ۳۳ (احزاب) آیه های ۲۸ و ۲۹

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُل لِّأَزْوَاجِكَ إِن كُنتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأُسَرِّحْكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا **(۲۸)** وَإِن كُنتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالدَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا **(۲۹)**

ای پیامبر به همسرانت بگو **اگر خواهان زندگی دنیا و زینت آنید بیایید تا مهرتان را بدهم** و [خوش و] خرم شما را رها کنم (۲۸) و اگر خواستار خدا و فرستاده وی و سرای آخرتید پس به راستی خدا برای نیکوکاران شما پاداش بزرگی آماده گردانیده است (۲۹)

آیه های بالا نشان میدهند زنان پیامبر از وضعیت مادی خود رضایت نداشته اند، و بنابراین ادعای اسلامگرایان در مورد اینکه پیامبر صرفاً برای پشتیبانی مادی، با زنان (البته با زنانِ زیبا و جوان خود[55]) ازدواج کرده است، دروغی بیش نیست. در این آیه ها خداوند جهان به کمک محمد آمده و همچون یک مشاور خانوادگی تلاش میکند مشکلات محمد را با وعده های دروغین یا تهدید، حل کند.

محمد از زنانش می خواهد که در خانه بمانند، زینتهایشان را آشکار نکنند، با هیچ کس جز از پشت پرده سخنی نگویند، فرمانبرداری محمد را بکنند، پس از مرگ وی با هیچ مردی ازدواج نکنند و ... . محمد از یک سو، به وسیله‌ی اسلام، همسرانش را مادر تمامی مؤمنان خطاب می‌کرد و به این شیوه، ازدواج دوباره اشان را بنا بر عرف اعراب ناممکن می‌ساخت و از سوی دیگر، به آن‌ها پیشنهاد طلاق هم می‌داد.

اما جالبتر از همه اینکه محمد برپایه آیه ۳۳ زنان خود را با فاحشه گان همسنگ نموده است. شاید برخی از ماله کشان اسلامی در اینجا یقه بدرانند که او تنها آنان را نهی از منکر کرده است. و پیشاپیش از آنان خواسته است که چنین کاری را نکنند. اما نگارنده مثالی می آورد.

---

[55] در بین همه زنان محمد، آیا یک زن زشت چهره یا فقیر و بینوا وجود داشته است؟ پاسخ تاریخ به این پرسش منفی است اما برخی از شارلاتان ها و ماله کشان اسلامی مانند علی شریعتی بارها گفته اند که زنان پیامبر بسیار پیر و فرتوت بوده اند و پیامبر برای اینکه وضعیت مالی آنها را بهتر کند و آنها را در پناه خود (!!!) بیاورد با آنها ازدواج کرده است!

مادری زمانی که فرزندش را برای نخستین بار به مدرسه می فرستد به فرزندش می گوید « ... فرزندم مبادا جیب معلمت را بزنی که این کاری بس زشت است ...». آیا می توان گفت که مادر این فرزند در حال ارشاد فرزندش است؟ یا اینکه باید به یکی از این دو نتیجه رسید که یا مادر از داشتن عقلی سالم معاف است و یا فرزندش را پیشینه دزدی در کارنامه.

تشخیص اینکه هدف الله از این آیه به کدام یک از نتایج "ابله بودن الله" یا "بدکاره بودن زنان محمد" منتهی می شود را به خواننده واگذار می کنم. تنها یک سخن دیگر چاشنی این قضیه می کنم که الله در قرآن آورده است: زنان محمد بر زنان جهان برتری داده شده اند[٥٦] و الله به این زنانِ برتری داده شده می گوید که فاحشه گری نکنند.

این قضیه را با توجه به مثالی که پیشتر آوردم چنین جمع بندی می کنم که این بار مادری نه به فرزند مدرسه ایش بلکه به فرزندش که معلم مدرسه است بگوید که « ... فرزندم مبادا جیب شاگردانت را خالی کنی که این کاری بس زشت است ...».

سوره ٣٣ (احزاب) آیه ٣٠

يَا نِسَاء النَّبِيِّ مَن يَأْتِ مِنكُنَّ **بِفَاحِشَةٍ** مُّبَيِّنَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيراً **(٣٠)**

ای همسران پیامبر هر کس از شما مبادرت به **فاحشه گری**[٥٧] آشکاری کند عذابش دو چندان خواهد بود و این بر خدا همواره آسان است (٣٠)

---

[٥٦] شیعیان با نادیده گرفتن این آیه معتقدند که فاطمه دختر پیامبر بر زنان جهان برتری داده شده است و نه زنان پیامبر. شیعیان از سویی دیگر، عایشه، یکی از همین زنان برگزیده (و البته زن سوگلی محمد) را یک فاحشه می دانند و حتی این نام را بر روی دختران خود نیز نمی گذارند.

[٥٧] در ترجمه های نگارش جدید ماله کشان اسلامی، بجای واژه "فاحشه گری" واژه "کار زشت" یا "کار خطا" آورده شده است. خواننده گرامی می تواند به خود کلمه عربی آیه دقت نماید.

نتیجه گیری

بر پایه آیه های آورده شده (دست کم در سوره احزاب) نتیجه شگفت انگیزی می توان گرفت:

پیامبر می تواند:

- بیش از چهار زن رسمی داشته باشد.
- افرادی که مهاجرت کرده اند بر وی حلالند.
- هر زن مومنه ای که خود را به محمد ببخشید، محمد می تواند بدون مهر و شهود با او همخوابه شود.
- از بکارگیری داد و تساوی میان زنان خود معاف است. نوبت هر کدام را می تواند به تاخیر اندازد و حتی می تواند زنی را ترک گوید.
- زنان وی حق تقاضای نفقه (خرج روزانه) بیشتر را ندارد و اگر داشتند پیشنهادشان برآورده نمی شود و زن معترض باید بین «ساختن و سوختن» یا «طلاق» یکی را برگزیند.
- زنانش باید فرمانبردار بی چون و چرای او باشند.
- هر زنی را که خواست و یا خواستگاری کرد بر سایر مومنان حرام است.
- پس از مرگش کسی حق ازدواج با زنانش (حتی عایشه هفده هیجده ساله یا صفیه بیست و چند ساله) را ندارد.

زنان محمد را باید بیچاره ترین زنان عالم دانست. آنها پس از مرگ محمد حق ازدواج نداشته اند. نوبت همخوابگیشان نیز هرگونه که محمد می خواست می توانست برهم خورد، حق درخواست نفقه بیشتر هم ندارند، حجاب کامل باید رعایت کنند و از پشت پرده با مردان دیگر سخن بگویند (حتی زمان سخن گفتن، شصت در دهان بدارند تا لحنشان نیز آنگونه نمایان شود که نیست!)، حق بیرون رفتنِ آزادانه از خانه را هم نداشته اند، ...!



فرتور ۸ – رضا شاه بزرگ در روز کشف حجاب

۳.۶- زید؛ پسرخوانده محمد

سوره ۳۳ (احزاب) آیه های ۳۶ تا ۳۸

وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَن يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَن يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا (۳٦) وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَن تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِّنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا (۳۷) مَّا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِن قَبْلُ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَّقْدُورًا (۳۸)

و هیچ مرد و زن مؤمنی را نرسد که چون خدا و فرستاده‌اش به کاری فرمان دهند برای آنان در کارشان اختیاری باشد و هر کس خدا و فرستاده‌اش را نافرمانی کند قطعا دچار گمراهی آشکاری گردیده است (۳٦) و آنگاه که به کسی که خدا بر او نعمت [اسلام] ارزانی داشته بود و تو به او نعمت داده بودی می‌گفتی همسرت را پیش خود نگاه دار [و طلاقش مده] و از خدا پروا بدار و آنچه

را که خدا آشکارکننده آن بود از ترس [مخالفت و سرزنش] مردم در ضمیر باطن خود امری را نهان می‌کردی با آنکه خدا سزاوارتر بود که از او بترسی؛ پس چون زید از آن [زن] کام برگرفت [و او را ترک گفت] وی را به نکاح تو درآوردیم تا [در آینده] در مورد ازدواج مؤمنان با زنان پسرخواندگانشان چون آنان را طلاق گفتند گناهی نباشد و فرمان خدا صورت اجرا پذیرد (۳۷) بر پیامبر در آنچه خدا برای او فرض گردانیده گناهی نیست [این] سنت‌خداست که از دیرباز در میان گذشتگان [معمول] بوده و فرمان خدا همواره به اندازه مقرر [و متناسب با توانایی] است (۳۸)

«زینب» زن «زید ابن حارثه» بود. زید را خدیجه در جوانی خرید و به محمد بخشید. محمد نیز او را آزاد کرد و آنگاه او را به فرزندی پذیرفت. فرزند خوانده در سنن اعراب حکم فرزند را داشته و تمام احکام «پدر–فرزندی» چون ارث و حرمت ازدواج با زن وی در مورد او جاری بوده است.

اطرافیان محمد زید را زید بن محمد می خواندند و زید افزون بر عنوان پسر خواندگی، یکی از یاران باوفا و فداکار محمد هم محسوب می شد. زینب (دختر امیمه بنت عبدالمطلب) دختر عمه محمد بود و خود محمد او را برای زید خواستگاری کرد و چون زید بندهء آزاد شده بود؛ نخست زینب و برادرش عبدالله از پذیرش این خواستگاری اکراه داشتند.

پس از آوردن آیه ۳٦ سوره احزاب، زینب و عبدالله به درخواست محمد گردن نهادند و زینب را برای زید، عقد کردند و آنها زن و شوهر شدند و زندگی مشترک آغاز نمودند. ولی پس از چند روز یا چندهفته ای، محمد که تا به آن روز زینب را بدون حجاب ندیده بود بر حسب اتفاق زمانی که به خانه زید می رود؛ چمشش بر زینبِ بی پوشش می افتد و مهر زینب در دلش می نشیند و سخن «... احسن الخالقین ...» را بر زبان می آورد.

به هر روی، زینب از دلبستگی محمد به خودش آگاه می شود و از آن پس شروع به گلایه و شکایت کرده و زید را آگاه می سازد که وی از این ازدواج ناراضی است؛ دلیلش نیز بدین موضوع برمی گشت که زینب، خود را از خانواده رسول میدانست و زید بنده ای بیش نبود.

پس از مدتی کشمکش، زید پیش محمد رفت و گفت که میخواهم از زنم جدا شوم. محمد از او پرسید که آیا اتفاقی افتاده است؟ زید جواب داد که نه؛ ولی او خود را برتر و شریفتر از من میداند و این امر مرا ناراحت کرده است.

از قرار معلوم محمد از یک سو به زید گفته است که « برو زن خود را نگه دار و طلاقش مده» و از سوی دیگر این آیه را نازل کرده که هم گواه بر نصیحت خود بوده و هم گواه بر آنچه در دل پنهان میداشته؛ در ادامه الله این راز دل محمد را آشکار میکند و میگوید: که تو (محمد) سزاوارتر بود که از الله بترسی تا از حرف مردم؛ پس الله به همین خاطر زینب را از زید طلاق گرفته و به عقد تو (محمد) درمی آورد تا از آن به بعد همه مومنان بتوانند با زنان پسر خوانده خویش ازدواج کنند.

خلاصه آنکه محمد طلاق آنها را جاری ساخت و خودِ زید را مامور کرد که برود و به زینب بگوید که الله او را به زنی به او یعنی محمد؛ داده است و خود را برای پذیرایی از محمد آماده کند.

در آیه ۲۳ سوره نساء، بر این امر "ازدواج با پسرخوانده" برای بار دوم پای فشرده شده است تا معلوم گردد که ریشه ازدواج محمد با عروسش به فرمان الله برمی گردد و محمد از هرگونه خطایی در این ماجرا بری است!

سوره ٤ (نسا) آیه ۲۳

حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَخَالاَتُكُمْ وَبَنَاتُ الأَخِ وَبَنَاتُ الأُخْتِ وَأُمَّهَاتُكُمُ اللاَّتِي أَرْضَعْنَكُمْ وَأَخَوَاتُكُم مِّنَ الرَّضَاعَةِ وَأُمَّهَاتُ نِسَآئِكُمْ وَرَبَائِبُكُمُ اللاَّتِي فِي حُجُورِكُم مِّن نِّسَآئِكُمُ اللاَّتِي دَخَلْتُم بِهِنَّ فَإِن لَّمْ تَكُونُواْ دَخَلْتُم بِهِنَّ فَلاَ جُنَاحَ عَلَيْكُمْ وَحَلاَئِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلاَبِكُمْ وَأَن تَجْمَعُواْ بَيْنَ الأُخْتَيْنِ إَلاَّ مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّ اللّهَ كَانَ غَفُورًا رَّحِيمًا **(۲۳)**

[نكاح اينان] بر شما حرام شده است مادرانتان و دخترانتان و خواهرانتان و عمه‌هايتان و خاله هایتان و دختران برادر و دختران خواهر و مادرهايتان كه به شما شير داده‌اند و خواهران رضاعى شما و اگر با زن مباشرت کرده باشید پس اگر دخول با زن نکرده ولی طلاق دهید باكى نيست كه با دخترش ازدواج كنيد و نيز حرام شد زن فرزندان صلبى **ولی نه زن پسرخوانده**؛ و جمع دو خواهر با همديگر مگر آنچه كه در گذشته رخ داده باشد كه خداوند آمرزنده مهربان است (۲۳)

۳.۷- معجزه نداشتن و غیب ندانستن محمد

سوره ۲۹ (عنکبوت) آیه ۵۰

وَقَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِّن رَّبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِندَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ **(۵۰)**

و گفتند **چرا بر او از جانب پروردگارش نشانه‌هایی [معجزه‌آسا] نازل نشده است** بگو آن نشانه‌ها پیش خداست و من تنها هشداردهنده‌ای آشکارم **(۵۰)**

سوره ۱۰ (یونس) آیه ۲۰

وَيَقُولُونَ لَوْلاَ أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِّن رَّبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلّهِ فَانْتَظِرُواْ إِنِّى مَعَكُم مِّنَ الْمُنتَظِرِينَ **(۲۰)**

و می‌گویند **چرا معجزه‌ای از جانب پروردگارش بر او نازل نمی‌شود** بگو غیب فقط به خدا اختصاص دارد پس منتظر باشید که من هم با شما از منتظرانم **(۲۰)**

سوره ۱۳ (رعد) آیه ۷

وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُواْ لَوْلاَ أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِّن رَّبِّهِ إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ **(۷)**

و آنان که کافر شده‌اند می‌گویند **چرا نشانه‌ای آشکار از طرف پروردگارش بر او نازل نشده است** [ای پیامبر] تو فقط هشداردهنده‌ای و برای هر قومی رهبری است (۷)

از سوره ۱۷ (اسراء) آیه های ۹۰ تا ۹۳

وَقَالُواْ لَن نُّؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الأَرْضِ يَنبُوعًا **(۹۰)** أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِّن نَّخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الأَنْهَارَ خِلالَهَا تَفْجِيرًا **(۹۱)** أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاء كَمَا زَعَمْتَ عَلَيْنَا كِسَفًا أَوْ تَأْتِيَ بِاللّهِ وَالْمَلآئِكَةِ قَبِيلاً **(۹۲)** أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِّن زُخْرُفٍ أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاء وَلَن نُّؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّى تُنَزِّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَّقْرَؤُهُ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي هَلْ كُنتُ إَلاَّ بَشَرًا رَّسُولاً **(۹۳)**

و گفتند تا از زمین چشمه‌ای برای ما نجوشانی هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد (۹۰) یا [باید] برای تو باغی از درختان خرما و انگور باشد و آشکارا از میان آنها جویبارها روان سازی (۹۱) یا چنانکه ادعا می‌کنی آسمان را پاره پاره بر [سر] ما فرو اندازی یا خدا و فرشتگان را در برابر [ما حاضر]

آوری (۹۲) یا برای تو خانه‌ای از طلا[کاری] باشد یا به آسمان بالا روی و به بالا رفتن تو [هم] اطمینان نخواهیم داشت تا بر ما کتابی نازل کنی که آن را بخوانیم بگو پاک است پروردگار من **آیا [من] جز بشری فرستاده هستم** (۹۳)

در سه آیه سوره های عنکبوت، رعد و یونس گفتاری آورده شده است که "چرا نشانه آشکار (معجزه) برای محمد نیامده است". اگر بر پایه ادعای ملاها که صدها و هزاران[۵۸] معجزه به محمد نسبت داده اند، محمد دارای معجزه بود، در این آیه ها باید چنین پاسخی می آمد که وی فلان یا بهمان معجزه را دارد. اما می بینیم که محمد «هشدار دهنده» بودن خودش را پیش کشیده است و غیرمستقیم گفته است که وی، معجزه ای ندارد.

در چهار آیه سوره اسراء محمد دربرابر هم معجزه های درخواستی (که انجام آنها ساده تر از معجزات نسبت داده شده به خودش مانند شق القمر کردن و به معراج رفتن است) نه تنها نگفته که دارای معجزه است و نه تنها نگفته که کارهایی را از این دست انجام داده و یا توانایی انجام کارهایی از این دست را دارد، بلکه تنها گفته است که «من تنها یک فرستاده هستم [و معجزه هم ندارم]».

سوره ٤٦ (احقاف) آیه ۹

قُلْ مَا كُنتُ بِدْعًا مِّنْ الرُّسُلِ وَمَا أَدْرِی مَا يُفْعَلُ بِی وَلَا بِكُمْ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَیَّ وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ (۹)

بگو من از [میان] پیامبران نودرآمدی نبودم و **نمی‌دانم با من و با شما چه معامله‌ای خواهد شد** جز آنچه را که به من وحی می‌شود پیروی نمی‌کنم و من **جز هشداردهنده‌ای آشکار [بیش] نیستم** (۹)

سوره ٦ (انعام) آیه ٥٠

قُل لاَّ أَقُولُ لَكُمْ عِندِی خَزَآئِنُ اللّهِ وَلا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّی مَلَكٌ إِنْ أَتَّبِعُ إِلاَّ مَا يُوحَى إِلَیَّ قُلْ هَلْ يَسْتَوِی الأَعْمَى وَالْبَصِيرُ أَفَلاَ تَتَفَكَّرُونَ (٥٠)

---

[۵۸] سید عباس قمی در نوشته های خود از ۹۹۹۹ معجزه که محمد انجام داده است نام برده؛ بسیاری از معجزاتی که امروزه به محمد نسبت می دهند جزو همین ۹۹۹۹ معجزه ای هستند که سید عباس قمی برای محمد ساخت و پرداخت نموده است.

بگو به شما نمی‌گویم گنجینه‌های خدا نزد من است و **غیب نیز نمی‌دانم** و به شما نمی‌گویم که من فرشته‌ام جز آنچه را که به سوی من وحی می‌شود پیروی نمی‌کنم بگو آیا نابینا و بینا یکسان است آیا تفکر نمی‌کنید **(۵۰)**

سوره ۱۱ (هود) آیه ۳۱

وَلاَ أَقُولُ لَكُمْ عِندِي خَزَآئِنُ اللّهِ وَلاَ أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلاَ أَقُولُ إِنِّي مَلَكٌ وَلاَ أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزْدَرِي أَعْيُنُكُمْ لَن يُؤْتِيَهُمُ اللّهُ خَيْراً اللّهُ أَعْلَمُ بِمَا فِي أَنفُسِهِمْ إِنِّي إِذاً لَّمِنَ الظَّالِمِينَ **(۳۱)**

و به شما نمی‌گویم که گنجینه‌های خدا پیش من است و **غیب نمی‌دانم** و نمی‌گویم که من فرشته‌ام و در باره کسانی که دیدگان شما به خواری در آنان می‌نگرد نمی‌گویم خدا هرگز خیرشان نمی‌دهد خدا به آنچه در دل آنان است آگاه‌تر است [اگر جز این بگویم] من در آن صورت از ستمکاران خواهم بود **(۳۱)**

سوره ۱۸ (کهف) آیه ۱۱۰

قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَى إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَمَن كَانَ يَرْجُو لِقَاء رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا **(۱۱۰)**

بگو **من هم مثل شما بشری هستم** و[لی] به من وحی می‌شود که خدای شما خدایی یگانه است پس هر کس به لقای پروردگار خود امید دارد باید به کار شایسته بپردازد و هیچ کس را در پرستش پروردگارش شریک نسازد **(۱۱۰)**

سوره ۷ (اعراف) آیه ۱۸۸

قُل لاَّ أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلاَ ضَرًّا إِلاَّ مَا شَاء اللّهُ وَلَوْ كُنتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لاَسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَاْ إِلاَّ نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ **(۱۸۸)**

بگو جز آنچه خدا بخواهد برای خودم اختیار سود و زیانی ندارم و **اگر از غیب آگاه بودم قطعا (برای خودم) خیر بیشتری می‌اندوختم** و هرگز به من آسیبی نمی‌رسید من جز بیم‌دهنده و بشارتگر برای گروهی که ایمان می‌آورند نیستم (۱۸۸)

در چند آیه بالا، محمد غیب ندانستن را به ناتوانی معجزه نداشتن خود افزوده است و درباره اینکه سرنوشت وی در جهان دیگر چگونه خواهد بود نیز اظهار بی اطلاعی کرده است. آیا اگر محمد براستی معصوم بود می توانست چنین ادعایی بکند که نمی داند با خودش چگونه رفتاری خواهد شد؟ البته در تمام این آیه ها محمد بر این موضوع نیز که وی بشری مانند دیگران است پای فشرده است. نکته بسیار افشاکننده ای که در جمله های "من هم بشری مانند شما هستم" گنجیده است این است که:

هدف محمد از این آیه ها این نبوده که بگوید من بشری مثل شما هستم و بنابراین مثلاً من هم مانند شما غذا می خورم، من هم مانند انسانها خشم، مهر، شهوت و ... دارم، من هم مانند شما دارای سایه هستم، من هم سردی و گرمی هوا را احساس می کنم، من هم باید لباس بپوشم و ... . هدف محمد از به میان آوردن این سخن چیز دیگری بوده است. اعراب، خود از این موضوعات آگاه بوده اند. منظور محمد از آوردن این آیه ها این بوده است که بگوید **وی از نظر** «**توانایی های بشری**» **مانند دیگران است و دارای قدرتی ماوراءالطبیه نیست؛** که البته خود این موضوع بیش از هر چیزی نداشتن معجزه را اثبات می کند.

سوره ٦ (انعام) آیه های ۱۰۹، ۱۱۰ و ۱۱۱

وَأَقْسَمُواْ بِاللّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِن جَاءتْهُمْ آيَةٌ لَّيُؤْمِنُنَّ بِهَا قُلْ إِنَّمَا الآيَاتُ عِندَ اللّهِ وَمَا يُشْعِرُكُمْ أَنَّهَا إِذَا جَاءتْ لاَ يُؤْمِنُونَ **(۱۰۹)** وَنُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَأَبْصَارَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُواْ بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَنَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ **(۱۱۰)** وَلَوْ أَنَّنَا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلآئِكَةَ وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَى وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلاً مَّا كَانُواْ لِيُؤْمِنُواْ إِلاَّ أَن يَشَاء اللّهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ **(۱۱۱)**

و با سخت‌ترین سوگندهایشان به خدا سوگند خوردند که اگر معجزه‌ای برای آنان بیاید حتماً بدان می‌گروند بگو معجزات تنها در اختیار خداست و **شما چه می‌دانید که اگر [معجزه هم] بیاید باز ایمان نمی‌آورند** (۱۰۹) و دلها و دیدگانشان را برمی‌گردانیم [در نتیجه به آیات ما ایمان نمی‌آورند] چنانکه نخستین بار به آن ایمان نیاوردند و آنان را رها می‌کنیم تا در طغیانشان سرگردان بمانند (۱۱۰) و اگر ما فرشتگان را به سوی آنان می‌فرستادیم و اگر مردگان با آنان به سخن می‌آمدند و هر چیزی

را دسته دسته در برابر آنان گرد می‌آوردیم باز هم ایمان نمی‌آوردند جز اینکه خدا بخواهد ولی بیشترشان نادانی می‌کنند (۱۱۱)

سوره الاسراء (۱۷) آیه ۱۷

وَمَا مَنَعَنَا أَن نُّرْسِلَ بِالْآيَاتِ إِلَّا أَن كَذَّبَ بِهَا الْأَوَّلُونَ وَآتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا بِهَا وَمَا نُرْسِلُ بِالْآيَاتِ إِلَّا تَخْوِيفًا (۱۷)

هیچ چیز مانع ما نبود که این معجزات (درخواستی بهانه جویان) را بفرستیم، **جز اینکه پیشینیان (که همین گونه درخواستها را داشتند و با ایشان هماهنگ بودند) آنها را تکذیب کردند** (از جمله) ما به (قوم ثمود ناقه دادیم (معجزاتی) که روشنگر بود، اما آنها بر آن ستم کردند (و ناقه را به هلاکت رساندند). ما معجزات را فقط برای تخویف (و اتمام حجت) می‌فرستیم. (۱۷)

منطق بسیار جالبی است! برای شما معجزه نمیفرستیم چون پیشتر معجزه فرستادیم و انکار شد! آیا واقعاً از خدای جهان انتظار میرود که چنین استدلالی بکند؟ با توجه به این آیه چنین به دیده می آید که الله از اشتباهات پیشین خود در حال درس گرفتن است: در گذشته معجزه میفرستاده و مردم آنرا نمی پذیرفته اند، و اکنون الله یاد گرفته است که معجزه فایده ای ندارد و به همین دلیل، او دیگر معجزه ای نمیفرستد. نتیجه بنیادینی که باید گرفته شود این است که "محمد توانایی انجام معجزه را نداشته است" و زمانی که بارها به مشرکان این را گفته و آنها کماکان از وی معجزه خواسته اند او هم طبق معمول دست به دامان الله شده و الله هم گفته که چون پیشینیان منکر معجزه شدند برای شما معجزه ای فرستاده نخواهد شد و بنابراین خیال محمد نیز می توانست از دست بهانه گیری های مشرکان راحت شود. به گمان نگارنده، این آیه روشن ترین آیه قرآن درباره معجزه ندانستن و معجزه نیاوردن محمد است و الله به صراحت در این آیه میگوید که هیچ معجزه ای را برای محمد ارسال نکرده است! مگر اینکه بپذیریم این الله نادان پس از آوردن این آیه، باز هم پشیمان شده و آنگاه تصمیمش را عوض کرده و برای محمد معجزه فرستاده است!

نکته دیگر اینکه، در آیه ۱۰۷ سوره انعام آمده است که «اگر الله می خواست مشرک نمی شدند»، پس روشن است که الله خواسته است که آنها مشرک شوند. خوب! بنده ضعیف با خواست الله توانا چه می تواند بکند؟ پس اگر اینگونه بوده، محمد هم قادر نبوده است که آنها را به اسلام بگرایاند.

بنابراین آنها معلولِ اراده الله هستند. اکنون باید پرسید، اگر اینگونه است، چرا الله آنها را به عذاب آخرت بیم می دهد؟ و اصلاً چرا برای دعوت آنها پیامبر می فرستد؟

این آیات نشان میدهند که محمد در هیچیک از این دوران ها، یعنی در دوران مکی اش و دستکم تا زمان سروده شدن سوره رعد، در مدینه معجزه ای انجام نداده است. معجزه خواهی و بهانه تراشی دشمنان (و گاهی دوستان) محمد طبق آنچه که در قرآن آمده است ۲۵ بار است. و محمد در برابر تمام این بهانه جویی ها یا سکوت کرده اند و یا گفته اند که من هم بشری مانند شما هستم با این تفاوت که الله به من وحی می کند و مامور تبلیغ الله هستم.

به هر روی، محمد با پاسخ های بی ربط و بی ارزشش از زیر بار انجام معجزه فرار میکرده و طفره میرفته است. محمد یقیناً معجزه ای نداشته است و الا پاسخش به درخواست مشرکین و کفاران این نمی بود که «من تنها یک هشدار دهنده هستم» (و هشدار دهنده نیاز به معجزه ندارد!) بلکه پاسخش این می بود که من برای شما فلان معجزه را انجام داده ام یا بهمان معجزه را انجام خواهم داد! افزون بر بهانه "هشدار دهنده" بودن، محمد بهانه های غیر معقول و سست پایه دیگری نیز برای انجام ندادن معجزات آورده است، مثلاً وقتی از او معجزه ای درخواست میشده است، او میگفته که الله خودش هرکس را که بخواهد هدایت میکند و هرکس را بخواهد گمراه می کند؛ منظور این است که مهم نیست من برای شما معجزه بیاورم یا نیاورم، مهم این است که خدا بخواهد شما مسلمان باشید یا کافر، یا بعبارت دیگر شما از خود اختیاری در این زمینه ندارید.

با تمام نشانه های روشنی که در خود قرآن درباره معجزه نداشتن محمد وجود دارد، دستاربندان، قرن هاست که خود دست بکار شده اند و برای محمد، انواع و اقسام معجزات را تراشیده و ساخته و پرداخته کرده اند. مثلاً:

> «چون پیغمبر صلی متولد شد، چند روز بی شیر بود. ابوطالب آن حضرت را به سینه خود افکند و الله در سینه او شیر جاری ساخت و تا چند روز پیغمبر از آن شیر می خورد تا آنگاه که ابوطالب، حلیمه سعدیه را پیدا کرد و پیغمبر را برای شیر خوردن بدو داد»[۵۹].

---

[۵۹] ابوجعفر کلینی در "اصول کافی" کتاب الحجه، باب مولدالنبی

محمد معراج نرفته است

یکی از بزرگترین معجزاتی که ملاها به محمد نسبت می دهند، موضوع معراج رفتن او و داستان های بی پایه این معراج است. اما بجز یک آیه از قرآن (که در آن گفته شده است که الله بنده اش را به خود خواند) هیچ چیزی درباره معراج پیامبر در این کتاب وجود ندارد و آنچه توسط ملایان گفته شده است داستانهای بی سر و تهی است که توسط این بیماران خردستیز گفته شده است و بس! هیچگونه شاهدی هم در مورد معراج پیامبر چه از یاران صدر اسلام پیامبر و چه خانواده اش یا کاتبان قرآن در این زمینه وجود ندارد و تنها زمانی که اعراب با فرهنگ ایرانی آشنا شدند و از جمله داستان ارداویراف نامه را که مربوط به زرتشتیان ایران بود را خواندند، به این اندیشه افتادند که چنین داستانی بسازند.

نگارنده در اینجا قصد شرح معراج محمد را ندارد که در اینباره بسیار گفته اند و نوشته اند اما کلیت داستان چنین است:

" ... شبی جبرئیل برای محمد، خرِ بالداری می آورد و وی را بر آن سوار کرده و به دروازه آسمان (؟!) که در **بیت المقدس** است می برد و از آنجا وی را به آسمانهای هفتگانه رهنمون می شود ... بسیاری از پاسبانان آسمانها از این سفر بی اطلاعند ولی راه بر محمد می گشایند و جبرئیل تا آسمان چهارم همراه محمد می رود و در آنجا چون مقام جرئیل حتی پایین تر از خر پیامبر است به وی اجازه صعود بیشتر داده نمی شود و محمد با خر بالدارش آسمانها را یکی یکی می پیماید تا اینکه به بهشت می رسد و در آنجا با الله گپ می زند و از جمله الله را متقاعد می کند که شمارگان ۵۰ نماز مشخص شده در روز برای مسلمانان را به ۵ نماز کاهش دهد و ... سپس بهشت و جهنم را به محمد نشان می دهند و وی می بیند که بیشتر جمعیت جهنم، زنان هستند ... از محمد پذیرایی نیز می شود و غذایی نیز بدو داده می شود (شیعیان معتقدند که در این ضیافت علی نیز میهمان بوده است) ... سپس خر بالدار، محمد را به زمین برمی گرداند ..."

فرای اینکه باید گفت این داستان برگرفته از استوره های ایرانی است و دارای هیچ پایه ای نیست، حتی اگر بپذیریم که محمد با خری که مقامش والاتر از جبرئیل بوده به معراج رفته است، کماکان جای دهها پرسش در این داستان بی پایه وجود دارد؛ از جمله:

با وجود وحی، رفتن به آسمان چرا؟ مگر راه آسمان از مسجدالاقصی است؟ مگر روز جهان آخرت شده است که به محمد بهشت و جهنم را نشان داده باشند و او مشاهده کرده باشد که بیشتر جهنمیان زنانند؟ چرا موکلان آسمانها (۷ آسمان) از آمدن محمد بی اطلاع بوده اند؟ آیا این قسمت داستان معراج هم منطقی است که الله از محمد ابتدا ۵۰ نماز بخواهد و محمد پس از مدتها چانه زنی این مقدار را به ۵ نماز کاهش بدهد؟ مگر محمد مامور جمع آوری مالیات (نماز) برای الله بود؟ اصلاً الله چرا نیازمند نماز مومنان است؟[۶۰]

۳.۸- رسالت محمد؛ تشریفات و صدقه برای محمد

آیه هایی که در این بخش آورده شده اند به ترتیبِ سال نزول این آیات هستند و مشخص می کنند که پس از ادعای رسالت محمد، تا زمان تصرف مکه بدست او و یارانش، در رفتار او و روند پیامبرشاهی او چه اتفاقاتی افتاده است:

سوره ۹۲ (لیل) آیه های ۱۷ و ۱۸

وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى (۱۷) الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى (۱۸)

و پاک‌رفتارتر[ین مردم] از آن دور داشته خواهد شد (۱۷) همان که **مال خود را می‌دهد [برای آنکه] پاک شود** (۱۸)

مسئله «پاک کردن» و یا به گفته دستاربندان، «حلال کردن» مال، یکی از آشکارترین گردنه گیری هایِ ملاها در درازای تاریخ بوده است. مردم ساده اندیش زمان انجام برخی از کارهای خود، بویژه زمان رفتن به سرقبر تازیان و یا انجام اعمال مذهبی ای که ریشه در تازی گری دارند با خود درگیر می شوند که: نکند مثلاً گریه ما برای حسین در عاشورا بی فایده گردد و یا نذر مُحرممان بی پیامد خوب باشد و یا سفر حجمان مورد رضای الله واقع نشود و یا حتی کمک مالی و معنویمان به فلان

[۶۰] برخی ملاها و ماله کشان اسلامی می گویند که الله نیازی به این عبادت ندارد و ما خود از روی سپاسگذاری چنین می کنیم! نخست اینکه نماز ستون دین اسلام است و الله در جهان آخرت ابتدا به «نماز خوان بودن» آن فرد می نگرد و اگر او نمازخوان نباشد تمام اعمال او را رد می کند. از آن گذشته الله خودش می گوید که انسان را برای عبادت کردنم آفریدم.

شخصِ مذهبی بی راه افتد و ....! در اینجاست که مردم ساده دل بجای رجوع به خِردشان، به ملا رجوع می کنند و ملا برای گارانتی دادن به آنها، مقداری از پول مشخص شده برای هریک از این کارها را از آن فلک زدهء ساده لو می ستاند تا با خرج کردن آن مال در راه درست (؟!) بقیه پول وی را حلال کرده و آن شخص فلک زده با خیال آسوده به انجام کار مورد نظرش بپردازد. مثالی می آورم: شخصی نذر کرده است که برای روز عاشورا هزینه ای برابر یک ملیون تومان نوشیدنی به مردم عزادار بدهد، ملا ممکن است بسته به کرمش (!؟) حتی تا نیمی از این پول را از آن شخص بستاند و به آن فرد بگوید که برو و با خیال راحت «آن کن که می خواهی»، زیرا الله عمل خیرت را خواهد پذیرفت[٦١]. به هر روی، بر پایه آیه های ۱۷ و ۱۸ سوره لیل کسی که چنین کاری بکند، «پاک رفتارترین» مردم است. نکته هم اینکه، هنوز در نوع و چگونگی پرداخت این هزینه دستوری وجود ندارد و محمد هنوز اجباری نیز برای آن مشخص نکرده است.

مزد رسالت

سوره ۳۸ (ص) آیه ٨٦

قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ **(٨٦)**

بگو **مزدی بر این [رسالت] از شما طلب نمی‌کنم** و من از کسانی نیستم که چیزی از خود بسازم و به خدا نسبت دهم (٨٦)

این سوره در سال ۸ هجری (زمانی که محمد هنوز در مکه بود) آورده شده است و محمد به روشنی گفته است که برای انجام رسالتش، هیچ مزدی را نمی خواهد، یعنی وی هیچ چشمداشتی از دیگران ندارد. البته بروارونه این ادعا، در ادامه خواهیم دید که، الله نظرش را برمی گرداند و به صورت غیرمستقیم از مسلمانان (و حتی غیر مسلمانان) می خواهد که به محمد، مزد رسالت بدهند. این مزد شامل خمس، زکات، غنایمی که بدون جنگ بدست آمده اند، خانه های خاله مانده شده، اموال مشرکان و ... می شده است.

[٦١] این گونه باج دهی به ملاها، پس از آشوب ۵۷ اندکی از رونق افتاده و جای خود را به موردهای دیگرگونه تر و مرموزتری در مواجهه با ملاها داده است.

سوره ۵۸ (مجادله) آیه های ۱۲ و ۱۳

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةً ذَٰلِكَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَأَطْهَرُ فَإِن لَّمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ **(۱۲)** أَأَشْفَقْتُمْ أَن تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَتَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ **(۱۳)**

ای کسانی که ایمان آورده‌اید هرگاه با پیامبر [خدا] گفتگوی محرمانه می‌کنید پیش **از گفتگوی محرمانه خود صدقه‌ای تقدیم بدارید** این [کار] برای شما بهتر و پاکیزه‌تر است و اگر چیزی نیافتید بدانید که خدا آمرزنده مهربان است (۱۲) آیا ترسیدید که پیش از گفتگوی محرمانه خود **صدقه‌هایی** تقدیم دارید و چون نکردید و خدا [هم] بر شما بخشود پس نماز را برپا دارید و زکات را بدهید و از خدا و پیامبر او فرمان برید و خدا به آنچه می‌کنید آگاه است (۱۳)

نزول این آیه به ۱/۵ سال پس از فرار محمد از مکه به مدینه برمی گردد و چون هنوز تا این زمان، دامنه غزوه ها چندان گسترده نبود و بنابراین وضعیت مالی مردم مدینه هم چندان خوب نمی بود، کم کم فقر بر مردم فشار آورد. این فقر محمد را نیز زیر فشار قرار داد و وی از مردم خواست تا هنگام ملاقات خصوصی با او، به وی پیشکشی بدهند. اما اوضاع اقتصادی مؤمنان مهاجر و انصار نیز بهتر از خود محمد نبود. از این رو، آن‌ها یا به پیامبر مراجعه نمی‌کردند و یا پس از مراجعه، از پرداخت صدقه سر باز می‌زدند. این موضوع صدقه گیری محمد، توسط برخی از اعراب به سخره گرفته شد تا اینکه الله دست به کار شد و هم برای جلوگیری از خفت بیشتر و هم برای تعطیل نشدن دکان دینداری، تبصره تازه ای به این قانون افزود (آیه ۱۳سوره مجادله) و در آن بیان نمود؛ با اینکه، صدقه دادن بهتر است ولی اگر صدقه هم ندادید، الله بر ندادن صدقه سخت نخواهد گرفت؛ و به گفته شاعری: « نی ز ما و نی ز تو ... رو دم مزن»

سوره ۵۹ (حشر) آیه های ٦ و ۷

وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَىٰ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ **(٦)** مَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ

وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاء مِنكُمْ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ **(٧)**

و آنچه را خدا از آنان **به رسم غنیمت عاید پیامبر خود گردانید** [شما برای تصاحب آن] اسب یا شتری بر آن نتاختید ولی خدا فرستادگانش را بر هر که بخواهد چیره می‌گرداند و خدا بر هر کاری تواناست (٦) آنچه خدا از [دارایی] ساکنان آن قریه‌ها عاید پیامبرش گردانید **از آن خدا و از آن پیامبر [او] و متعلق به خویشاوندان نزدیک [وی] و یتیمان و بینوایان و درراه‌ماندگان است** تا میان توانگران شما دست به دست نگردد و آنچه را فرستاده [او] به شما داد آن را بگیرید و از آنچه شما را باز داشت بازایستید و از خدا پروا بدارید که خدا سخت‌کیفر است (٧)

این آیه در سال چهارم هجری نازل شده است و به حدود یکسال پس از عقب نشینی الله و محمد برای دریافت صدقه از مسلمانان برمی گردد. محمد خود را در اینجا هم مالک غنایمی که بدون جنگ بدست آمده اند می داند و هم مالک دارایی های به غنیمت گرفته شده روستاییان. در ضمن به روشنی بیان شده است که یاران محمد از این پول هیچ سهمی ندارند بلکه نخست این مال به وی، سپس به فک و فامیلش و آنگاه اگر چیزی باقی ماند به یتیم و در راه مانده تعلق دارد. این عمل پیامبر پس از آشوب ۵۷ توسط خمینی و دار و دسته اش به خوبی پیروی شد و آنها ثروت و خانه های افراد فراری، هنرمندان، ارتشیان رده بالا، سیاستمداران شاه دوست یا میهن دوست و ... را که یا فراری بودند و یا توسط خود خمینی کشته شده بودند را تصرف نمودند و این مال نخست به خمینی، پسرش و عروسش (طباطبایی)، رفسنجانی و ... رسید، سپس سهمی از آن به میهن فروشان سرراهی و یا عرب های در ایران مانده (به گفته قرآن "درراه ماندگان") مانند تروریست های فلسطینی رسید.

ثروت رفسنجانی و دار و دسته اش که مشخصند، ردِ ثروت عرب های سرراهی را نیز می توانید در کشورهای عربی حوزه خلیج فارس پیدا کنید. این افراد که احتمالاً برخی از آنها دارای شناسنامه ایرانی نیز هستند مشغول ساخت و ساز در کشورهای عربی اند و به آبادانی این به اصطلاح کشورهای بی هویت همت گماشته و می گمارند تا این به اصطلاح کشورهای عربی، در پاسخ به این خدمت ها، گاه و بیگاه ما را متجاوز بخوانند، گاهی دگر، نام خلیج فارس را با واژه عرب جابجا نمایند، گاهی دگر بر خاک ما معترض شوند و ... .

سوره ٤٩ (حجرات) آیه های ١ تا ٥

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ **(١)** يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ **(٢)** إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِندَ رَسُولِ اللَّهِ أُوْلَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى لَهُم مَّغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ **(٣)** إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِن وَرَاء الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ **(٤)** وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ **(٥)**

ای کسانی که ایمان آورده‌اید **در برابر خدا و پیامبرش [در سخن و عمل] پیشی مجویید** و از خدا پروا بدارید که خدا شنوای داناست (١) ای کسانی که ایمان آورده‌اید **صدایتان را بلندتر از صدای پیامبر مکنید** و همچنانکه بعضی از شما با بعضی دیگر بلند سخن می‌گویید با او به صدای بلند سخن مگویید مبادا بی‌آنکه بدانید کرده‌هایتان تباه شود (٢) کسانی که پیش پیامبر خدا صدایشان را فرو می‌کشند همان کسانند که خدا دلهایشان را برای پرهیزگاری امتحان کرده است آنان را آمرزش و پاداشی بزرگ است (٣) کسانی که تو را از پشت اتاقها[ی مسکونی تو] به فریاد می‌خوانند بیشترشان نمی‌فهمند (٤) و اگر صبر کنند تا بر آنان درآیی مسلما برایشان بهتر است و خدا آمرزنده و مهربان است (٥)

مردم ساده لوح عرب که به آزادی خو گرفته بودند و اهل تشریفات نبودند، در آغاز کار، با رهبر خود بدون تکلف رفتار می کردند و جز پیروی از اوامر و نواهی قرآن، تکلیفی برای خود نمی پنداشتند و از همین روی، محمد را یکی چون خود می پنداشتند؛ محمد هم با توجه به گفتار "انا بشرا مثلکم" بر این دیدگاه اعراب مهر تایید نهاده بود؛ اما کم کم با قدرت گرفتن اسلامیون (و در نتیجه محمد)، رفتارِ با او نیز باید تغییر می کرد و بایسته بود که پیروان وی، با محمد رفتاری چون شاهان داشته باشند و تشریفاتی را در حضور او به انجام برسانند. آیه های یکم تا پنجم سوره حجرات یادآور چنین تشریفاتی برای اعراب است.

همچنین در آغاز آیه یکم، گفته شده است که «... در برابر الله و پیغمبرش پیشی مجویید ...»؛ بدیهی است که کسی نمی تواند بر الله (اگر فرض کنیم الله همان خدا باشد) پیشی جوید. پس در اینجا فقط منظور رسولِ الله است که نباید پیش از وی اظهار نظری کرد یا بدون اجازه وی به کاری دست یازید.

سوره ٢٤ (نور) آیه ٦٢

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَى أَمْرٍ جَامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّى يَسْتَأْذِنُوهُ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَکَ أُوْلَئِکَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِذَا اسْتَأْذَنُوکَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأْذَن لِّمَن شِئْتَ مِنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمُ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ **(٦٢)**

جز این نیست که مؤمنان کسانی‌اند که به خدا و پیامبرش ایمان دارند و **هنگامی که با او بر سر کاری اجتماع کردند (یعنی با او هستند) تا از وی کسب اجازه نکنند نمی‌روند** در حقیقت کسانی که از تو کسب اجازه می‌کنند آنانند که به خدا و پیامبرش ایمان دارند پس چون برای برخی از کارهایشان از تو اجازه خواستند به هر کس از آنان که میل داری اجازه ده و برایشان آمرزش بخواه که خدا آمرزنده مهربان است (٦٢)

این آیه به سال ششم هجری برمی گردد و در اینجا است که کم کم اعراب موظف به انجام کارهای رسمی تر در برابر محمد شده اند و حالات بی آلایشیِ محمد تغییر کرده و مانند شاهان، فرد همراهِ محمد، حتی بدون گرفتن اجازه نمی تواند به کاری بپردازد. البته این اجازه گرفتن تنها یک روی سکه است و محمد می تواند بدون هیچ ملاحظه کاری ای حتی به آن شخص پروانه انجام هیچ عملی را هم ندهد.

سوره ٨ (انفال) آیه ١

يَسْأَلُونَکَ عَنِ الأَنفَالِ قُلِ الأَنفَالُ لِلّهِ وَالرَّسُولِ فَاتَّقُواْ اللّهَ وَأَصْلِحُواْ ذَاتَ بِيْنِکُمْ وَأَطِيعُواْ اللّهَ وَرَسُولَهُ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ **(١)**

[ای پیامبر] از تو در باره غنایم جنگی می‌پرسند بگو **غنایم جنگی اختصاص به خدا و فرستاده [او] دارد** پس از خدا پروا دارید و با یکدیگر سازش نمایید و اگر ایمان دارید از خدا و پیامبرش اطاعت کنید (١)

در این آیه باز هم بر روی تعلق غنایم جنگی به محمد پای فشاری شده است. و اعتراض عرب نیز با تهدید ترساندن وی از الله پی گیری شده است. ایمان داشتن عرب نیز با اطاعت پذیری از محمد مشروط شده است.

سوره ۹ (توبه) آیه ۱۰۳

خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِم بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلاَتَکَ سَکَنٌ لَّهُمْ وَاللّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ **(۱۰۳)**

از اموال آنان **صدقه‌ای بگیر** تا به وسیله آن پاک و پاکیزه‌شان سازی و برایشان دعا کن زیرا دعای تو برای آنان آرامشی است و خدا شنوای داناست (۱۰۳)

در آیه ۱۰۳ سوره توبه، الله به مومنان می گوید که به محمد صدقه بدهند تا در عوض، وی هم آنها را دعا کند[۶۲]. از اینجا به بعد بود که زکات که بصورت نصف و نیمه رعایت می شد بصورت یک قانون پروپا قرص درآمد و مسلمانان را واداشت تا خواه ناخواه به پیامبر (و البته در دوره کنونی به ولایت فقیه) زکات بدهند. در قرآن ۳۲ بار سخن از زکات رفته است. محمد پرداخت زکات را برای مسلمانان آنچنان ضروری دانسته که در بسیاری از موارد، آنرا همسنگِ با نماز قرار داده است. نمونه این همسنگی را می تواند در آیه ۱۲ سوره مائده ببینید:

سوره ۵ (مائده) آیه ۱۲

وَلَقَدْ أَخَذَ اللّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَآئِيلَ وَبَعَثْنَا مِنهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا وَقَالَ اللّهُ إِنِّي مَعَكُمْ لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلاَةَ وَآتَيْتُمُ الزَّكَاةَ وَآمَنتُم بِرُسُلِي وَعَزَّرْتُمُوهُمْ وَأَقْرَضْتُمُ اللّهَ قَرْضًا حَسَنًا لَّأُكَفِّرَنَّ عَنكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَلأُدْخِلَنَّكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الأَنْهَارُ فَمَن كَفَرَ بَعْدَ ذَلِکَ مِنكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاء السَّبِيلِ **(۱۲)**

---

[۶۲] این همان کاری است که مردم امروزی ایران (که ادعای چند هزار سال تمدن دارند) انجام می دهند؛ مانند دادن پول به افرادِ به اصطلاح سید، برای درخواست دعا و یا حتی پرداخت پول به برخی آخوندها برای خواندن نماز و قرآن و طلب آمرزش برای مردگانشان.

در حقیقت‌خدا از فرزندان اسرائیل پیمان گرفت و از آنان دوازده سرکرده برانگیختیم و خدا فرمود من با شما هستم اگر نماز برپا دارید و زکات بدهید و به فرستادگانم ایمان بیاورید و **یاریشان کنید و وام نیکویی به خدا بدهید** قطعا گناهانتان را از شما می‌زدایم و شما را به باغهایی که از زیر [درختان] آن نهرها روان است در می‌آورم پس هر کس از شما بعد از این کفر ورزد در حقیقت از راه راست گمراه شده است (۱۲)

در اینجا گفته شده است که اگر بندگان به الله زکات بدهند، الله از گناهان آنان می گذرد و بهشت را به آنها ارزانی می دارد. پیداست که امکان زکات دادن به شخص الله که وجود ندارد و روشن است که باید به نماینده الله زکات داد؛ نماینده الله در زمان محمد، او بود و در زمان کنونی خمینی، رفسنجانی، خامنه ای، خاتمی، احمدی نژاد و ... .

۳.۹- محمد، پیش و پس از به قدرت رسیدن

پیش

سوره ۷۳ (مزمل) آیه های ۱۰ و ۱۱

وَاصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا **(۱۰)** وَذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ أُولِي النَّعْمَةِ وَمَهِّلْهُمْ قَلِيلًا **(۱۱)**

و بر آنچه می‌گویند شکیبا باش و از آنان با دوری گزیدنی خوش فاصله بگیر (۱۰) و **مرا با تکذیب‌کنندگان توانگر واگذار** و اندکی مهلتشان ده (۱۱)

سوره ٦ (انعام) آیه ۱۵۹

إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُواْ دِينَهُمْ وَكَانُواْ شِيَعًا لَّسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُواْ يَفْعَلُونَ **(۱۵۹)**

کسانی که دین خود را پراکنده ساختند و فرقه فرقه شدند **تو هیچ گونه مسؤول ایشان نیستی کارشان فقط با خداست** آنگاه به آنچه انجام می‌دادند آگاهشان خواهد کرد (۱۵۹)

پس

سوره ۲ (بقره) آیه ۱۹۱

وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُم مِّنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَلاَ تُقَاتِلُوهُمْ عِندَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ فَإِن قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِکَ جَزَاء الْكَافِرِينَ **(۱۹۱)**

و **هر کجا بر ایشان دست‌یافتید آنان را بکشید** و همان گونه که شما را بیرون راندند آنان را بیرون برانید [چرا که] فتنه [=شرک] از قتل بدتر است [با این همه] در کنار مسجد الحرام با آنان جنگ مکنید مگر آنکه با شما در آن جا به جنگ درآیند پس اگر با شما جنگیدند آنان را بکشید که کیفر کافران چنین است (۱۹۱)

بله! پیش از بعثت، محمد مسئولیتی برای ایمان آنها ندارد اما پس از آن، پیامبر هم مسئول ایمان مشرکان می شود و هم مسئول کشت و کشتارشان! بسیار شایسته است بگوییم که این روش و رفتار محمد تنها به روند قدرت گیری او بر می گشت. زیرا پس از گذشت یک سال از حضور او در مدینه و هنگامی که حمایت کامل دو قبیله بزرگ اوس و خزرج را بدست آورد، ورق بکلی برگشت و چهره صلح آمیز او و رفتار مماشات گرایانه او که برپایهء کناره گیری از مشرکان بود تغییری شگرف نمود و همانگاه بود که با یاران مکی خود و قدرتمندان مدنی خود، بازوی شمشیرزنی بدست آورد که آنانرا به کشتن، غزوه و لت و پارکردنِ قبیله های نامسلمان واداشت!

در آیه های آورده شده در سوره های مزمل و انعام، به محمد امر شده است چونکه وی در قبال مشرکان مسئولیتی ندارد، از آنان درگذرد و ایشان را به الله واگذار کند. چنین به دیده می آید که، الله پس از اینکه خودش نتوانست از عهده این مشرکان برآید، شمشیر مسلمانان را تیز نمود و به آنان پروانه کفارکُشی را پیشکش نمود. نمونه این رویکرد را در همین آیه ۱۹۱ سوره بقره می توان دید که الله چگونه به مسلمانان دستور می دهد که مشرکان را هرجا یافتند بکشند.

ملاها در ایران نیز همین رویکرد را داشته اند، آنها پیش از آشوب ۵۷ به حجره های خود خزیده بودند و غیر از یادگیری و یاددهی آدابِ غیض و غایت، شکیات، چگونگی به خلا رفتن و چگونگیِ بی عصمت دختر ۹ ساله و ...، عمل دیگری انجام نمی دادند و مشرکان (ایرانیان) را به حال خود رها کرده بودند؛ هرچند که گاهی نیز به دستبوسی شاه ایران همت می گماشتند.



فرتور ۹ – مماشاتِ شاه و ملا! فرحِ با حجاب (به کلاهش دقت کنید) به دیدار ملاها رفته!

اما کم کم زمانی که محمد رضا شاه به «حاج محمد رضا شاه» تغییر چهره داد و راه خرافه گری و خرد ستیزی را برای ملاها باز نمود و به اقدام های جاهلانه و خردستیزِ اسلامی دست یازید، ملاها از سوراخ های خود کم کم بیرون رفتند و آنگاه بود که اندک اندک محمدرضا شاه واداشته شد تا دولت را در دستان کثیف انگلستان و در نتیجه ملاها بنهد و سپس آنها این مشرکان (یعنی برخی ایرانیان) را بر پایه همین آیه، هر جا که یافتند، کشتند و زدند و بستند.

پیش

سوره ٦ (انعام) آیه ٦٨

وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُواْ فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَإِمَّا يُنسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلاَ تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرَى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (٦٨)

و چون ببینی کسانی [به قصد تخطئه یعنی خرده گیری و مسخره] در آیات ما فرو می‌روند **از ایشان روی برتاب** [و با آنان معاشرت نکن] تا در سخنی غیر از آن درآیند و اگر شیطان تو را [در این باره] به فراموشی انداخت[۶۳] پس از توجه [دیگر] با قوم ستمکار منشین (۶۸)

پس

سوره ۲ (بقره) آیه ۲۱۶

كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهٌ لَّكُمْ وَعَسَى أَن تَكْرَهُواْ شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَى أَن تُحِبُّواْ شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللّهُ يَعْلَمُ وَأَنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ **(۲۱۶)**

بر شما کشتار کردن (جهاد) واجب شده است هر چند که از آن کراهت داشتید و بسا از چیزی کراهت داشته باشید که خیرتان در آن است و بسا چیزی را دوست می‌دارید و آن برای شما بد است و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید (۲۱۶)

سوره ۲ (بقره) آیه های ۱۹۰

وَ**قَاتِلُواْ** فِي سَبِيلِ اللّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلاَ تَعْتَدُواْ إِنَّ اللّهَ لاَ يُحِبِّ الْمُعْتَدِينَ **(۱۹۰)**

و **در راه خدا با کسانی که با شما می‌جنگند بجنگید** ولی از اندازه درنگذرید زیرا خداوند تجاوزکاران را دوست نمی‌دارد (۱۹۰)

پیامبر پیش از فرار از مکه، نه تنها با مشرکان هیچ گاه بگونه ای مستقیم رودررو نشد بلکه حتی گاهی با مشرکان نشست و برخاست هم داشت. در نتیجه، اعراب گاهی وقت ها او را مسخره می کرده اند و یا از روی دلیل، آیات او را ناچیز داشته یا رد می کرده اند. اندک اندک که برتری مسلمانان بر نامسلمانان آشکار شد، آهنگ قرآن نیز تغییر یافت و آیه های رافت و مماشات با کفار، جای خود را به آیه های جنگ و کشتار آنان داد تا جاییکه برپایه آیه ۱۱۶ سوره بقره، این کشتار به امر واجبی

---

[۶۳] حتما شیطان، گاهی محمد را به فراموشی می انداخته است که الله به وی چنین گفته است؛ این خود البته دلیل دیگری بر معصوم نبودن محمد نیز می تواند باشد.

تبدیل شد. حتی از مسلمانان خواسته شده است که از این همنوع کشی کراهتی به دل راه ندهند! جای پرسش است که ملاها در برخورد با این قضیه برخوردی دوگانه داشته اند: آنها درباره ایرانیانی که با ریشه جهل به ستیز برخواسته اند، این عمل واجب آدم کشی را با بی رحمی هرچه تمامتر به انجام رسانده و می رسانند.



فرتور ۱۰ – خاتمی در ایتالیا

اما ملایان درباره متحدانشان و کاسه لیسان آسیایی و اروپایی که بر سر سفره غارت گری ایرانیان نشسته اند دیگرگونه عمل می نمایند. مثلاً احمدی نژاد نه تنها کشتار نامسلمانان روسیه ای را بر خود واجب نداشته بلکه برای دستبوسی از این کشورِ ایرانسوز همتی بزرگ به خرج داده و می دهد، آخوند خاتمی (رییس جمهور فریبکار ایران) نیز فرزندان خود را در قلب مسیحیت و تروریستگران اروپایی (ایتالیا) ساکن نموده و زمانی که خودش به این کشور سفر می کند نه تنها بر روی این

نامسلمانان شمشیر نمی کشد بلکه لباسِ ملایی را نیز برای چند روزی از روی خود برمی دارد، لباس انسانی به تن می کند و به نظاره دیار کفر و زنان و دخترکان بی حجابش اقدام می نماید. اینگونه رفتار ها جمهوری اسلامی را می توان در برخورد آنان با سرخپوستانِ بی دینِ آمریکای جنوبی و یا کمونیست های کوبایی و گداهای نامسلمان آفریقا مشاهده نمود.

ماجرای غرانیق

یکی از بزرگترین همراهی هایی که محمد (پیش از قدرت گرفتنش) با مشرکان به انجام رساند مربوط به زمانی است که محمد بنا به دلایلی و یا صلاحدیدهایی تصمیم گرفت که بتهای بزرگ کفار را به مهر بنوازد. از این روی ٤ آیه از طرف الله دراین باره نازل شد. ماجرای ستایش بت های مهم قریش توسط محمد به "غرانیق" شهرت دارد که در صفحه های ٨٨١ و ٨٨٣ جلد سوم تاریخ طبری به آن اشاره شده است.

سوره ٥٢ (حج) آیه های ١٨ تا ٢٢

لَقد رَای مِن آیاتِ ربهِ الکبری (١٨) اَفرایتم اللاتَ والعُزّی (١٩) ومناه الثلاِلثه الاخری (٢٠) تلک الغرانیق العلی(٢١) و ان شفاعتهن لتجری (٢٢)

ب راستی که [برخی] از آیات بزرگ الله خود را بدید (١٨) آیا ندیده ای لات و عزی را (١٩) و منات آن سومین دیگر (٢٠) آن بتها پرنده های بزرگند (٢١) و **همانا شفاعت آنها پذیرفته است** (٢٢)

پس از تدوین قرآن، برخی مسلمانان مدعی شدند که این آیات، از زبان الله گفته نشده اند و خواستار حذف آنان از قرآن شدند زیرا گروهی از آنان معتقد بوده اند که این آیه ها را شیطان بر زبان محمد جاری کرده است[٦٤]. با اینکه برخی مسلمانان حتی منکر این قضیه هستند اما آیه های زیر این واقعه را تایید می کنند که قضیه ای بنام غرانیق واقعاً وجود داشته است:

---

[٦٤] البته بسیاری دیگر از مسلمانان و ملاهای شیعه، اصلاً منکر چنین قضیه ای هستند و این آیه ها را از قرآن حذف نموده اند.

سوره ۲۲ (حج) آیه های ۵۲ و ۵۳

وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِکَ مِن رَّسُولٍ وَلَا نَبِیٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِی أُمْنِيَّتِهِ فَيَنسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِی الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ **(۵۲)** لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِی الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِّلَّذِينَ فِی قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِی شِقَاقٍ بَعِيدٍ **(۵۳)**

و پیش از تو [نیز] **هیچ** رسول و پیامبری را نفرستادیم **جز اینکه هر گاه چیزی تلاوت می‌نمود شیطان در تلاوتش القا می‌کرد** پس خدا آنچه را شیطان القا می‌کرد محو می‌گردانید سپس خدا آیات خود را استوار می‌ساخت و خدا دانای حکیم است (۵۲) تا آنچه را که شیطان القا می‌کند برای کسانی که در دلهایشان بیماری است و [نیز] برای سنگدلان آزمایشی گرداند و ستمگران در ستیزه‌ای بس دور و درازند (۵۳)

سوره ۱۷ (اسری) آیه ۷۳

وَإِن كَادُواْ لَيَفْتِنُونَکَ عَنِ الَّذِی أَوْحَيْنَا إِلَيْکَ لِتفْتَرِیَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ وَإِذًا لاَّتَّخَذُوکَ خَلِيلاً **(۷۳)**

و **چیزی نمانده بود که تو را از آنچه به سوی تو وحی کرده‌ایم گمراه کنند** تا غیر از آن را بر ما ببندی و در آن صورت تو را به دوستی خود بگیرند (۷۳)

در سه آیه بالا بیان شده است که محمد هم مانند دیگر پیامبران، از دست شیطان درامان نماده است و شیطان القائاتی را در آیه های الله داشته است. نمونه این القائات همین ماجرای دوانیق است که محمد را (بر پایه آیه ۷۳ سوره اسری) تا گمراهی پیش برده است و اگر الله خودش دست بکار نمی شد، محمد، الله را از اریکه پایین کشیده بود و دیگر بت های اعراب را جایگزین الله نموده بود.

سوره ۹ (توبه) آیه ۸٤

وَلاَ تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِّنْهُم مَّاتَ أَبَدًا وَلاَ تَقُمْ عَلَىَ قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُواْ بِاللّهِ وَرَسُولِهِ وَمَاتُواْ وَهُمْ فَاسِقُونَ **(۸٤)**

و هرگز بر هیچ مرده‌ای از آنان نماز مگزار و بر سر قبرش نایست چرا که آنان به خدا و پیامبر او کافر شدند و در حال فسق مردند (٨٤)

آیه بالا به ماجرایی بر می گردد که از این قرار است:

«عبدلله بن‌اُبی» که یکی از مخالفان سرسخت محمد بود، درگذشت. محمد برای آرامش و جذب هوادارانش در مراسم تدفین او شرکت کرد و بنا بر مصلحت، بر سر مزار او نماز میت گذاشت. اما میان هواداران پیامبر و نزدیکان ابن‌اُبی کار به زد و خورد کشید و مراسم خاک سپاری تبدیل به یک آشوب و آبروریزی برای محمد شد. سرانجام الله (بخوانید محمد) آیه‌ای را آورد که او را از شرکت در مراسم خاکسپاری منافقان منع کرد و مماشات با کافران را برای همیشه به بایگانی سپرد.

٣.١٠-آیا محمد، پیامبر صلح و رحمت بود؟

سوره ٨ (انفال) آیه ٦٧

مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَن يَكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّى يُثْخِنَ فِي الأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللّهُ يُرِيدُ الآخِرَةَ وَاللّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ **(٦٧)**

هیچ پیامبری را سزاوار نیست که [برای اخذ سربها از دشمنان] اسیرانی بگیرد تا در زمین **خون ناپاکان** را بریزد شما متاع دنیا را می‌خواهید و خدا آخرت را می‌خواهد و خدا شکست‌ناپذیر حکیم است (٦٧)

آیه بالا، پیش از جنگ بدر نازل شد و در آن، چهره نقاب دار الله نشان داده شده است که در آن خواسته است که بر هیچ پیامبری سزاوار نیست که برای گرفتن اسیر یا غنیمت، خون ناپاک به زمین بریزد. البته زمانی که جنگ بین مسلمانان و مکیان قطعی شد، الله طبق معمول تغییر عقیده داد و مسئله به شکل دیگری درآمد و ریختن خون این به اصطلاح ناپاکان، حلال شد و واجب.

۱- الله و جنگ بدر

سوره ۸ (انفال) آیه ۱۷

فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللّهَ رَمَى وَلِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلاء حَسَناً إِنَّ اللّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ **(١٧)**

و شما آنان را نکشتید بلکه **خدا آنان را کشت** و چون [ریگ به سوی آنان] افکندی تو نیفکندی بلکه **خدا افکند** [آری خدا چنین کرد تا کافران را مغلوب کند] و بدین وسیله مؤمنان را به آزمایشی نیکو بیازماید قطعا خدا شنوای داناست (۱۷)

(در جنگ بدر) در رابطه با تقسیم غنائم، میان مسلمانان کشمکشی آغاز شد که محمد آن‌را به وسیلهٔ آیه ۱۷ سوره انفال، منتفی کرد. کاروانی که موجب جنگ بدر شد برابر ۵۰ هزار دینار (= ۲۰۰ کیلو طلا) کالا داشت و جنس تجارتی حمل می کرده است. ۲۵۰۰ شتر نیز همراه این کاروان بوده اند که تمام آن طی یک غزوه بدست مسلمانان افتاد.

محمد هم مدعی شد که پیروزی در جنگ بدر بخاطر الله و همچنین فرشتگان او که به کمک مسلمانان آمده بودند بدست آمد، پس با این فرض، غنایم جنگی متعلق به الله و رسولش هستند.

۲- کشتار قبیله ای از یهودیان یا کافران؛ ماجرای بنی نظیر

یهودیان قبیله "بنی نظیر" که از ترور شدن یکی از روسای خود بنام "کعب ابن اشرف" توسط مسلمانان و به دستور محمد، خشمگین بودند آماده طغیان شدند ولی محمد دستور به کشتار آنان داد و آنان را محاصره کرده و نخلستان هایشان را نیز به آتش کشیدند و در پایان، آنان توسط مسلمانان غارت شدند و افراد آن قبیله تصمیم به ترک آن دیار گرفتند.

پس از محاصره‌ی طایفه‌ی بنی‌النظیر محمد برای تشدید فشار و مجازات یهودیان دستور تخریب نخلستان‌های آن‌ها را صادر کرد. اعراب اگرچه خوی تازش داشتند اما تا پیش از اسلام کمتر دیده شده بود که به درخت و کوه و بیابان تازش کنند و از دیگر سو، محمد در ماهی از سال دستور این

تازش را داد که جزو ماههای حرام اعراب بود و همین اعراب تازشگر، در این ماههایِ حرام دست از تازش برمی داشتند. از همین روی، این عمل محمد، برای اعراب یک سنت شکنی محض بود و موجب ناخوشنودی مسلمانان شد. مؤمنان هدف این خرابکاری را درک نمی‌کردند و از محمد خواهان توضیح بودند. پس الله آیه ای را بر محمد نازل کرد:

سوره ۵۹ (حشر) آیه های ۳، ٤ و ۵

وَلَوْلَا أن كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاء لَعَذَّبَهُمْ فِی الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِی الْآخِرَةِ عَذَابُ النَّارِ **(۳)** ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَن يُشَاقِّ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ **(٤)** مَا قَطَعْتُم مِّن لِّينَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَى أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَلِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ **(۵)**

اگر الله این **جلای وطن را بر آنان مقرر نکرده بود** قطعا آنها را در دنیا عذاب می‌کرد و در آخرت [هم] عذاب آتش داشتند (۳) این [عقوبت] برای آن بود که **آنها با الله و پیامبرش در افتادند** و هر کس با خدا درافتد [بداند که] خدا سخت‌کیفر است (٤) آنچه درخت‌خرما بریدید یا آنها را [دست نخورده] بر ریشه‌هایشان بر جای نهادید به فرمان خدا بود تا نافرمانان را خوار گرداند (۵)

سوره حشر را می توان رجزخوانی الله خواند. الله در این ماجرا سزای یهودیگری قبیله بنی نظیر را کف دستشان گذاشته و بیشتر این سوره را به رجزخوانی برای این قبیله پرداخته است و از همین روی است که ابن عباس، سوره حشر را سوره «بنی النظیر» می نامد.

در این قبیله، زن بسیار زیبایی بنام "صفیه" وجود داشت که وی همسر کنانه بن ربیع، یکی از بزرگان بنی نظیر بود. کنانه، برای نشان دادن محل مخفیِ یک گنجینه، بدستور پیامبر و توسط صحابی خاص پیامبر «زبیر بن العوام» آنقدر با آهن گداخته شکنجه شد که جان داد.

به هر روی، زمانی که صفیه را نزد محمد آوردند، پیامبر طبق سنت عربی، ردای خود را بروی او افکند و وی را صاحب شد. به نوشته ابن هشام، پیامبر در همان راه بازگشت به مدینه با او همبستر شد.

سه آیه زیر نیز در بیان همین غزوه است، و گویا الله شخصاً این غزوه را انجام داده است!

سوره ۳۳ (احزاب) آیه های ۲۵ تا ۲۷

وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَكَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيزًا **(۲۵)** وَأَنزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُم مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِن صَيَاصِيهِمْ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا **(۲۶)** وَأَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَدِيَارَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَأَرْضًا لَّمْ تَطَؤُوهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا **(۲۷)**

و خداوند آنان را که **کفر ورزیده‌اند** بی‌آنکه به مالی رسیده باشند **به غیظ [و حسرت] برگرداند** و **خدا [زحمت] جنگ را از مؤمنان برداشت** و خدا همواره نیرومند شکست‌ناپذیر است (۲۵) و کسانی از اهل کتاب را که با [مشرکان] همپشتی کرده بودند از دژهایشان به زیر آورد و در دلهایشان هراس افکند **گروهی را می‌کشتید** و **گروهی را اسیر می‌کردید** (۲۶) و زمینشان و خانه‌ها و اموالشان و سرزمینی را که در آن پا ننهاده بودید **به شما میراث داد** و خدا بر هر چیزی تواناست (۲۷)

آیه های ۲۵ تا ۲۷ سوره احزاب، درباره غزوه ای است که در زمان محمد روی داد و زمین ها و اموال این قوم که بسیار هم ثروتمند بودند توسط مسلمانان تاراج شد (یا به گفته قرآن، به آنها به میراث رسید!). برخی از افراد این قبیله کشته شدند و برخی دیگر اسیر گشتند، اما بیشتر آنها خانه و دیار خود را نهادند، ترک دیار کردند و جان به سلامت بردند. دلیل این قتل و غارت و تجاوز نیز در آغاز آیه ۲۵ آورده شده است که همان "کفر ورزیدن است". برخی از ملاها و ماله کشان اسلامی بسیار گفته اند و نوشته اند که تازش مسلمانها به ایران، در اصل، بر پایهء اصول ساختاری ای از خود اسلام نبوده است و یکی از به اصطلاح دلایلشان نیز این است که "در زمان محمد حمله ای به ایران صورت نگرفته است". در پاسخ به این ادعا نخست باید گفت که در زمان محمد هنوز «حکومت اسلامی» کاملاً ساختارمند نشده بود و کماکان تنها برای تازش های داخلی خود شبه جزیره عربستان توانمند بود. از دیگر سو، زمانی که خود محمد نه این قبیله بلکه قبیله هایی چند از یهودیان و مشرکان و غیره را با استناد به همین آیه ۲۵ مورد غزوه قرار داد و دلیلش نیز این بود که "چون آنها کفر ورزیده اند"؛ آیا مسلمانانی که به ایران تاختند، جز این کردند؟ دست کم یهودیان، دیندارانی هستند که دینشان در قرآن جزو دین هایی برشمرده شده است که الله پروانهء آنها را صادر کرده است و در چند آیه نیز الله گفته است که یهودیان برترین قوم روی زمیند. اکنون درنظر آورید که زرتشتیان ایران که به کل مجوس بودند! نه کتابشان به قرآن می ماند، نه فرهنگشان همخوانی با فرهنگ عربی

داشت، نه قتل و غارت اصول مذهبی اشان بود و نه مهمتر از همه، خدایشان، خدایِ مغرور و بی سواد و سادیسم داری بود که بندگان خوبش کسانی بودند که از وی می ترسیدند ... آیا این مردم شایسته این نبودند که به آنها تازش شود؟ در آیین های ایرانی زندگی دنیوی مبناست و شادزیوی پایه زندگانی است و البته هیچ کدام از اینها حتی جزو اصول خرده پای دین بیابانی اسلام نبوده اند. پس تازش اعراب به ایران نیز، نه تنها کار اشتباهی از اعراب نبوده است بلکه، برپایه اصول دینی اسلام و همسو با نگرش قرآن و این دین بوده است!

۳- ماجرای بنی قریظه

افراد قبیله بنی قریظه، یکی از قبیله هایی بودند که در یکی از غزوه های مسلمانان کشتار شدند. پس از پیروزی مسلمانان در این غزوه و بازگشایی قلعه یهودیان، قرار بر آن شد که همه مردان آن قبیله را گردن بزنند. تعداد افرادی که گردن زده شدند بین ۷۰۰ تا ۹۰۰ نفر بیان شده است[۶۵] و این گردن زدن تا پاسی از شب ادامه داشته است؛ هر سَر تازه ای نیز که بریده می شد، مسلمانان فریاد الله اکبر بر می داشتند. ... حتی یکی از زنان این قبیله نیز که با پرتاب سنگی از فلاخن، مسلمانی را کشته بود نیز گردن زده شد.

در جریان کشتار، آن زن با عایشه مشغول صحبت بود تا زمانی که او را فراخواندند. عایشه گفته است «... به الله قسم، هچوقت چهره آرام او را در لحظاتی که می دانست در چند قدمی مرگ است را فراموش نمی کنم.»

به روایت ابن اسحاق و ابن هشام، محمد در حضور ۱۰ ساله اش در مدینه، ٦۵ جنگ یا غزوه را انجام داد. او ۲۷ جنگ را شخصاً رهبری کرد و ۳۸ جنگ توسط رهبران منصوبی او رهبری شدند. در کتاب "از پرویز تا چنگیز" حسن تقی زاده، تعداد جنگ و غزوه های محمد ۷۵ و شمارگان غزوه هایی را که وی شخصاً عهده دار بوده را ٤۸ مورد بیان کرده است[٦٦].

---

[٦۵] این افراد توسط دو نفر از بزرگان اسلام که یکی از آنان علی ابن ابیطالب بود گردن زده شدند.

[٦٦] برای بدست آوردن اطلاعات بیشتری از این جنگ ها و غزوه ها می توانید به تفسیرهای مفسران بزرگ اسلامی ای مانند طبری، ثعالبی، زمخشری، شیخ طوسی، فخر رازی، ابن الفتوح رازی و ... رجوع کنید.

گرچه محمد با پیروزی خود در سال دهم هجری، بت ها را شکست اما آیین و آداب بت پرستی را از بین نبرد بلکه با دادن عنوان الهی/اسلامی به گونه ای جدید از بت پرستی، بسیاری از آن آیین و آداب را بصورت های دیگری و غالباً ناهمگونی وارد آیین تازهء خود کرد و برسمیت شناخت. آنچه محمد انجام داد ادامه سنتهای اجداد خود بود. او اعمال نابخردانه اعراب را به قانونهای مقدس تبدیل کرد و نام سنن اسلامی را بر آنها گذاشت.

۳.۱۱- یقه درانی الله برای محمد؛ آنهم در برابر چند انسان کوچک

قرآن افزون بر اینکه به خیال مسلمانان، دربردارنده همه چیز برای همه کس و مناسب برای هر زمانی است، جایگاه خصوصی پرونده های شخصی محمد با زنان، یاران، دوستان و دشمنان وی نیز است. پیشتر در همین فصل بخش هایی درباره پرونده های بحث های خانوادگی محمد آورده شد. در مورد دشمنان گروهی وی نیز کماکان آیه های بسیاری وجود دارد که برخی از آنان در همین فصل آورده شده اند. در مورد دوستی ها و دشمنی های فامیلی محمد نیز چندین و چند آیه و در جایی حتی یک سوره (ابولهب) در قرآن وجود دارد. جالبتر از همه اینکه، الله پشتیبانی از محمد را حتی در برابر (نه دشمنان بلکه) خرده گیرانِ بسیار ناچیز وی نیز رها نکرده است. در این قسمت، به چند نفر از این افراد که حتی دشمن وی نیز نبوده اند ولی سخنی گفته اند که وی را آزرده است، اشاره شده:

ظاهراً بنتل بن حارث در حضور گروهی، گفته بوده است: «محمد یک گوش بیشتر نیست، زیرا هرچه را بشنود باور می کند.» در پاسخ او، الله دست بکار شد و این آیه را نازل نموده:

سوره ۹ (توبه) آیه ٦١

وَمِنْهُمُ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنُ خَيْرٍ لَّكُمْ يُؤْمِنُ بِاللّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةٌ لِّلَّذِينَ آمَنُواْ مِنكُمْ وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (٦١)

و از ایشان کسانی هستند که پیامبر را آزار می‌دهند و می‌گویند او تنها گوشی است بگو که این گوش به هر حال خیری برای شماست به خدا ایمان دارد و [سخن] مؤمنان را باور می‌کند و برای کسانی از

شما که ایمان آورده‌اند رحمتی است و کسانی که پیامبر خدا را آزار می‌رسانند عذابی پر درد [در پیش] خواهند داشت (۶۱)

سوره ۱۰۸ (کوثر)

إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ (۱) فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ (۲) إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ (۳)

ما تو را [چشمه] کوثر دادیم (۱) پس برای پروردگارت نماز گزار و قربانی کن (۲) دشمنت‌خود ابتر خواهد بود (۳)

سوره کوثر کوتاهترین سوره قرآن است که از چند دیدگاه می تواند بررسی شود.

نخست موضوعِ آشفتگی و گسستگیِ کلامی ای است که در قرآن وجود دارد و حتی در این سورهٔ سه آیه ای هم پیدا می شود؛ زیرا از یک سو الله به محمد می گوید که چون ما چشمه کوثر را به تو دادیم تو هم باید برایمان نماز بخوانی و قربانی کنی. ولی آیه سوم مربوط به عاصی ابن دائل میشود که محمد را ریشخند می نمود و وی را ابتر (بدون نسل) می خوانده است؛ یعنی چون پسری ندارد نسل او ادامه نخواهد یافت.

دیدگاه دوم مربوط به خونخواهی الله است که به جای اینکه مثلاً به محمد بگوید درعوضِ دادن این حوض (!!!!) به تو، کار خیری انجام بده یا بیچاره ای را دست بگیر یا فقیری را پول بده یا وامانده ای را یاری کن، به او می گوید که برایش حیوان سر ببرد. و بی خود نیست که مسلمانان روز عیدی (!!!!) دارند بنام عید کشتار (قربان) که در همین روز تنها در عربستان سعودی سر چند ملیون حیوان را برای الله سر می برند و آنگاه دولت فخیمه عربستان نیز لاشه این حیوانات را در بیابانهای عربستان سعودی چال می کند و مسلمانان هم خرسند می شوند که عملی الله پسندانه انجام داده اند.

دیدگاه سوم هم مربوط به جانبداری الله از محمد است. اگر این کتابِ قرآن به گفته خود الله برای همه دوران است و مربوط به همه جهانیان، این موضوعِ شخصی ای که، فردی محمد را ابتر خوانده یا نه، چه ربطی به عالمیان دارد و یا کدام نکته علمی را می توان از این سوره قرآنی در آورد و اینکه فلان عربِ ۱۴۰۰ سال پیش بنام عاصی ابن دائل ابتر بوده و یا نبوده (که نبوده) است چه ربطی به تمام دوران های تاریخی ای دارد که این قرآن برای آن آمده است.

سوره ٦٨ (قلم) آیه های ١٠ تا ١٥

وَلَا تُطِعْ كُلَّ حَلَّافٍ مَّهِينٍ **(١٠)** هَمَّازٍ مَّشَّاءٍ بِنَمِيمٍ **(١١)** مَّنَّاعٍ لِّلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ **(١٢)** عُتُلٍّ بَعْدَ ذَٰلِكَ زَنِيمٍ **(١٣)** أَن كَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِينَ **(١٤)** إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ **(١٥)**

و از هر قسم خورنده **فرو مایه‌ای فرمان مبر** (١٠) [که] **عیبجوست** و برای **خبرچینی** گام برمی‌دارد (١١) **مانع خیر متجاوز گناه پیشه** (١٢) **گستاخ** [و] گذشته از آن **زنازاده** است (١٣) به صرف اینکه مالدار و پسردار است (١٤) چون آیات ما بر او خوانده شود گوید افسانه‌های پیشینیان است (١٥)

محمد، آیه هایی از قرآن را برای شخصی می خواند، این شخص مالدار است (مانند پیامبر) ولی دارای چندین پسر است (برخلاف محمد که تنها یک پسرخوانده داشته است). آن شخص پس از شنیدن این آیه ها، به محمد می گوید که سخنانش «افسانه های پیشینیان است». الله از کار این شخص چنان برمی آشوبد که در چهار آیهء کوتاه، ٨ ناسزا نثار آن شخص می کند و رافت و گذشت اسلامی و اینکه "لااکراه فی الدین" به چه معناست را به او نشان می دهد.

نگاهی به ناسزاهای الله به آن فرد می کنیم:

١- فرومایه؛ چون دارای اطلاعاتی تاریخی است و می داند که برخی از سخنان محمد قبلاً در کتاب ها یا فرهنگ های کشورهای دیگر، وجود یا نمود داشته اند.

٢- فرمان مبر؛ چونکه از محمد حرف شنوی ندارد.

٣- عیبجو؛ چون عیب سخنان محمد را به او گفته است.

٤- خبرچین؛ چون در حضور دیگران، محمد را سرافکنده کرده است.

٥- مانع خیر؛ زیرا جلوی اشاعه سخنانِ خیر قرآن را گرفته است!! اینکه این چگونه خیر، دین، قرآن و اسلامی است که یک نفر (با اینکه او اینهمه خصوصیات بد دارد!!) می تواند مانع آن شود، خود بحثی است؟!

٦- متجاوز؛ دلیل این ناسزاگویی بر نگارنده ناپیداست. شاید به این خاطر که تجاوز به حریم فحش پراکنی الله کرده است.

۷- گناه پیشه؛ چون پیروی اسلام نمی کند! و فردی پیرو و مقلد نیست.

۸- زنازاده؛ اگر قرآن کلام الله باشد پس باید گفت "الله چندان هم رازنگه دار نیست"و برسَر مخالفت یک شخص با پیامبرش، او را زنازاده خطاب کرده است. اگر هم بپذیریم که قرآن سخن خود محمد است (که هست)، پس چگونه محمد توانسته است که شخصی را اینچنین تهمتی بزند؟ اگر محمد دلیلی برای زناکار بودن آن شخص داشته است، که باید طبق قوانین اسلامی، آن شخص را شلاق می زده است یا سنگسار می کرده است. اگر هم اطلاعی نداشته است و فقط برای خرد کردن شخصیت مخالفش، چنین سخنی گفته است که دیگر خود معمایی است!

البته الله به "مالدار" و "پسردار" بودن آن شخص نیز به دیده تحقیر می نگرد.

به عنوان سخن پایانی این فصل، لازم است خط بطلانی بر یکی دیگر از ادعاهای بی پایه ملاها و ماله کشان اسلامی که حتی در این دوران نیز که «تکنولوژی» دنیا را درنوردیده اشاره کنم. آنها پیوسته گفته اند و به گوش مسلمانان خوانده اند که محمد هرگز با مخالفان خود از در جنگ وارد نشد و اصلاً او پیامبر رحمت بود. اینکه آیا او براستی پیامبر رحمت بوده است را می توانید در یکی از پژوهش های آقای سیاوش اوستا پیدا کنید که درباره ٦٠ تا ۷۰ جنگ و غزوه پیامبر و یاران وی پس از فرار وی به مدینه اشاره شده است (یعنی هرسالی ٦ یا ۷ جنگ یا غزوه). به جز چند مورد، در همه موارد، آغازگر جنگ یا غزوه مسلمانان بوده اند.

همچنین از رفتار پیامبر با زنانش که در همین فصل آورده شد نیز می توان عطوفت او را بیشتر ملاحظه نمود. درباره یافتن بخش های تازه تری از چگونگی رفتار او با دشمنان شخصی اش (که برخی از آنان نه شمشیر داشتند و نه قبیله جنگجو و تنها یک قلم بدست داشتند) می توانید به کتاب هایی مانند "صحیح بخاری"، "تاریخ طبری"، "سیرت رسول الله" و ... مراجعه کنید که تا دست کم ۱۵ تا ۲۰ نفر از دشمنان شخصی وی و نحوه ترور شدنشان بدست یاران نزدیک محمد مانند علی ابن ابیطالب را در آنها بیابید.

داستان های «خاکستر بر سر محمد ریختن» و غیره هم در حالی که تنها بخشی از آنها درستند به زمانی بر می گشتند که محمد نه از مکه فرار کرده بود، نه یاران قدرتمندی مانند عمر و عثمان

داشت، نه متفکرانی مانند سلمان ضد ایرانی و ابوبکر در خدمت او بودند و نه قدرتمندان مکه به او اجازه زورآزمایی می دادند. در این موقع او تنها از سوی سه چهار نفر (که البته ۲ نفر از آنها مانند ابولهب و زنش) که از فامیل های او بودند مورد آزار قرار گرفت و روشن است که محمد چاره ای جز خاموشی نداشت و الا او زمانی که قدرت گرفت و به مکه برگشت دستور داد تا دشمنان شخصی اش را حتی اگر به پرده خانه الله (کعبه) آویزان شده باشند بیابند و بکشند (مانند شخصی که او جزو کاتبان وحی بود و زمانی که پی برد آیه های قرآن سخنان خود محمد هستند از مسلمانان جدا شد، به مکه رفت و افشاگری ها نمود). محمد البته ابوسفیان و زنش (هنده) را که باعث کشتار برخی از یاران نزدیک وی شده بودند را به سبب نسبت فامیلی نزدیکی که با وی داشتند، بخشید.

۳.۱۲- الله همان محمد است!

۱- سراینده قرآن، الله است، محمد است یا هردو!؟

پدیدآورنده قرآن، نه الله است و نه هیچ خدای آسمانی یا زمینی دیگری. اصولاً هیچ وقت از آسمان چیزی فروی نیامده است که قرآن یکی از آنها باشد، تنها از آسمان باران، برف و ... می آید و البته گاهی هم سنگ های آسمانی بر زمین فرود می آیند. کلام قرآن در بسیاری از موارد بگونه ای است که فاعل و مفعول، و سرآینده و شنونده آن نامعلوم است. این چندگانگی چنان در قرآن نهادینه شده است که در برخی از آیه‌های قرآن دیگر اثری از رابطه‌ی گوینده (الله) و شنونده (پیامبر الله از طریق جبرئیل) یافت نمی‌شود. در برخی از آیه‌های قرآن، خود محمد به جای الله حکم می‌راند و سخن می‌گوید و از الله به صورت شخص سوم یاد می شود.

این نظریه که گویندهء قرآن، «الله و محمد بودنش نامعلوم است و درهم»، بر بررسی‌های دو تن از برجسته‌ترین پژوهش گران اسلام، یعنی **پطروشفسکی** و **رودی پارت** استوار است. برای نمونه رودی پارت از برخی سوره ها مانند سوره‌های آل‌عمران و التوبه نام می‌برد که در آنها، این موضوع کاملاً مشخص است. سوره فاتحه نیز یکی از سوره هایی است که آشکارا مشخص می کند که آیه ها

گفتار خود محمد است و نه الله. زیرا متن سوره، ستایش حق، اظهار بندگی به درگاه الله و تمنای هدایت و عنایت است. الله که نمی تواند برای خودش تمنای هدایت و عنایت آرزو کند؟!

سوره ۱ (حمد یا فاتحه) آیه های ۲ و ۷

الْحَمْدُ للّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۲) صِرَاطَ الَّذِينَ أَنعَمتَ عَلَيهِمْ غَيرِ المَغضُوبِ عَلَيهِمْ وَلاَ الضَّالِّينَ (۷)

ستایش خدایی را که پروردگار جهانیان (۲) راه آنان که گرامی‌شان داشته‌ای نه [راه] مغضوبان و نه [راه] گمراهان (۷) [٦٧]

آری، در قرآن، الله و محمد بهم درمی آمیزند. گاهی الله سخن می گوید و به محمد خطاب می کند که بگو! گاهی سیاق آیه جوری است که خود محمد سخن می گوید. گاهی در آیه ای هر دو سخن می گویند.

سوره ۵۳ (نجم) آیه ۲۳

إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاء سَمَّيْتُمُوهَا أَنتُمْ وَآبَاؤُكُم مَّا أَنزَلَ اللَّهُ بِهَا مِن سُلْطَانٍ إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنفُسُ وَلَقَدْ جَاءهُم مِّن رَّبِّهِمُ الْهُدَى (۲۳)

[این بتان] جز نامهایی بیش نیستند که شما و پدرانتان نامگذاری کرده‌اید [و] الله بر [حقانیت] آنها هیچ دلیلی نفرستاده است [آنان] جز گمان و آنچه را که دلخواهشان است پیروی نمی‌کنند با آنکه قطعا از جانب پروردگارشان هدایت برایشان آمده است (۲۳)

اینجا مثل این است که خود محمد سخن می گوید زیرا الله دوم شخص واقع شده است و درباره او سخن به میان آمده است. لهجه گوینده نیز همراه با عتاب و ملامت است.

[٦٧] در آیه ۲، گوینده الله است که از خودش سپاسگذاری می کند و در آیه ۷، گوینده محمد است که از الله درخواست می نماید.

در سال دهم هجری پیامبر در حال تدارک جنگی با رومیان بود. او از عربی پرسید که «آیا جهاد نمی کنی؟» و عرب پاسخ داد که «اجازه دهید شرکت نکنم و دچار فتنه نشوم زیرا من زن را زیاد دوست دارم و می ترسم با دیدن زنان رومی، اختیار از کف بدهم.» پس آیه زیر نازل شد:

سوره ۹ (توبه) آیه ٤۹

وَمِنْهُم مَّن يَقُولُ ائْذَن لِّي وَلاَ تَفْتِنِّي أَلاَ فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُواْ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ **(٤۹)**

و از آنان کسی است که می‌گوید مرا [در ماندن] اجازه ده و به فتنه‌ام میناداز هشدار که آنان خود به فتنه افتاده‌اند و بی‌تردید جهنم بر کافران احاطه دارد (٤۹)

معلوم است که آیه از زبان محمد جاری شده است و نه الله زیرا آن عرب (جدبن قیس) از «محمد» اجازه خواسته است که جهاد نکند و نه از «الله». اما الله آتش دوزخ را بر او گسیل داشته است.

۲- همتراز شدن جایگاه محمد با الله

البته قضیه همتراز شدن محمد با الله، در آغاز مورد توجه خود محمد نبوده است و حتی در آغاز، محمد جایگاه الله را چنان بالا قرار داده بود که تنها راه ارتباط بنده ای با الله یا ازطریق وحی بوده است یا از فراسوی پرده ای[٦٨]!؟ یعنی که اصلاً ارتباط مستقیم با الله غیرممکن است. آیه ٥١ سوره شورا درباره همین موضوع است:

سوره ٤۲ (شورا) آیه ٥١

وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَن يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِن وَرَاء حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاء إِنَّهُ عَلِيٌّ حَكِيمٌ **(٥١)**

[٦٨] آشکارا پیداست که یک مسلمان نمی تواند ادعا کند که زمان نماز خواندن، با الله صحبت می کند (زیرا نماز، نه وحی است نه پرده) و به خود الله هم بگوید که «بگو الله یکی است» (قُل هوالله احد). مگر الله از بندگان دستور می گیرد و یا خودش نمی داند و معترف نیست که یکی است؟ مسلمانها روزانه ملیون ها بار از الله می خواهند که بگوید الله یکی است.

و **هیچ بشری را نرسد که خدا با او سخن گوید** جز [از راه] وحی یا از فراسوی حجابی یا فرستاده‌ای بفرستد و به اذن او هر چه بخواهد وحی نماید آری اوست بلندمرتبه سنجیده‌کار (۵۱)

سوره ۵۳ (نجم) آیه های ۷، ۱۰، ۱۲، ۱۳، ۱٤ و ۱۷

وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى **(۷)** ... فَأَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى **(۱۰)** أَفَتُمَارُونَهُ عَلَى مَا يَرَى **(۱۲)** وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَى **(۱۳)** عِندَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى **(۱٤)** مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى **(۱۷)**

در حالی که **او در افق اعلی بود** (۷) ... آنگاه **به بنده‌اش آنچه را باید وحی کند وحی فرمود** (۱۰) آیا در آنچه دیده است با او جدال می‌کنید (۱۲) و قطعا **بار دیگری هم او را دیده است** (۱۳) **نزدیک سدرالمنتهی** (۱٤) دیده [اش] منحرف نگشت و [از حد] در نگذشت (۱۷)

ظاهراً الله از گفته خود عدول می کند و از خدعه خود (مبنی بر دیده نشدنش) پرده بر می دارد و بیان می کند که دوبار، یکبار در افق و بار دیگر نزدیک سدرالمنتهی (؟!) دیده شده است. پس کم کم فاصله بین الله و محمد کمتر شده است و محمد می تواند به غیر از ارتباط با جبرئیل، خود نیز مستقیماً الله را ببیند.

سوره ۸ (انفال) آیه ٤٦

وَأَطِيعُواْ اللّهَ وَرَسُولَهُ وَلاَ تَنَازَعُواْ فَتَفْشَلُواْ وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُواْ إِنَّ اللّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ **(٤٦)**

و از **خدا و پیامبرش اطاعت کنید** و با هم نزاع مکنید که سست‌شوید و مهابت‌شما از بین برود و صبر کنید که خدا با شکیبایان است (٤٦)

سوره ۳۳ (احزاب) آیه ۳٦

وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَن يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَن يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا **(۳٦)**

و هیچ مرد و زن مؤمنی را نرسد که چون **خدا و فرستاده‌اش** به کاری فرمان دهند برای آنان در کارشان اختیاری باشد و هر کس خدا و فرستاده‌اش را نافرمانی کند قطعا دچار گمراهی آشکاری گردیده است (٣٦)

مانند آیه ٣٦ سوره احزاب یا ٤٦ سوره انفال، آیه های مدنی زیادی وجود دارد که در آنها امتیاز دهی به الله و محمد یکسان است. مثلاً گفته شده که غنایم جنگی متعلق به الله و رسولش است، خانه های بی مالک متعلق به الله و رسولش است، زمین های متصرف شده بدون خونریزی متعلق به الله و رسول او و فک و فامیل او و ... هستند.

چندین نمونه هم مانند این سوره وجود دارد که در آن گفته شده که باید امر الله و رسولش پیروی شود و یا کسی را سزاوار نیست که بر روی حرف الله و محرسولشمد حرفی بزند. و بنابراین در این زمان جایگاه الله و محمد برابر شده است. در اینجا ممکن است ملاها یا ماله کشان اسلامی معترض شوند که چون سخنَ محمد همان سخن الله است، از همین روی، وی چنین چیزی گفته است. اگر ماله کشان و ملاها بتوانند ثابت کنند که این کتاب توسط ایمیل (یعنی جبرئیل) برای محمد آورده شده است که دیگر جای اعتراضی نیست واگر نه که قضیه الله بودن خود محمد (به قول ملاها) اظهر من الشمس است.[٦٩]

[٦٩] نگارنده با بکارگیری واژه ها و اصطلاحات ناب و گاهی خرد ستیز عربی در این نوشتارم مخالفم زیرا بیشتر شنوندگان چون از معنای واژه بی خبرند، چیزی از آن نخواهند فهمید و در اینجا کلید پذیرش این نوشتار را به دست تعصب خود می دهند و تعصب هم چون برای رد یا پذیرش یک مساله دینی، به خرد مجالی نمی دهد، در مسیر تحمیق شنونده موثر خواهد بود. و این دقیقاً همان موضوعی است که ملاها آنرا بخوبی می دانند. هدف من از بکارگیری گاه و بی گاه این واژه های عربی، دست آویز قرار دادن اینچنین واژه هایی است که ملاها قرن هاست با آنها بازی می کنند. "اظهر من الشمس" بودنِ موضوعی به معنای بسیار بسیار مشخص بودن ظاهر و باطن یک موضوع است.

فصل ٤

هر قوم، پیامبر خود را دارد

٤.١- آیا محمد، پیامبر همهء دنیا است؟

سوره ۷ (اعراف) آیه ۱۵۸

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّى رَسُولُ اللّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِى لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ لا إِلَهَ إِلاَّ هُوَ يُحْيِى وَيُمِيتُ فَآمِنُواْ بِاللّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِىِّ الأُمِّىِّ الَّذِى يُؤْمِنُ بِاللّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ **(۱۵۸)**

بگو ای مردم من پیامبر خدا **به سوی همه شما** هستم همان [خدایی] که فرمانروایی آسمانها و زمین از آن اوست هیچ معبودی جز او نیست که زنده می‌کند و می‌میراند پس به خدا و فرستاده او که پیامبر **امی** است که به خدا و کلمات او ایمان دارد بگروید و او را پیروی کنید امید که هدایت‌شوید (۱۵۸)

ملاها این آیه را همان سندی می دانند که بیان می کند، محمد پیغمبر همه دنیاست و از همین روی است که ملاها و ماله کش های اسلامی که در گوشه گوشه دنیا زندگی می کنند و زندگانی را بر دیگران سخت کرده اند می کوشند تا ارادت پیروان خود را به عربستان سعودی و تاریخ خردستیزش نمایان سازند و به برخی القاء کرده اند که پیامبر اسلام با اینکه عرب بود اما او به همه جهان تعلق داشت و آیین وی نیز به همه جهان تعلق دارد.

اما در همین آیه (با اینکه یکی از بزرگترین دستاویزهای ملاها برای نشان دادن محمد به عنوان پیامبر جهانی است) نه تنهادر آ« اشاره ای روشن به این موضوع نشده است بلکه از واژه «امی» برای محمد بهره گرفته شده است که نشان می دهد او صرفاً پیامبری برای بخش خاصی از عربستان بوده است و خود محمد هرگز چنین ادعایی که ملاها بر او بسته اند نداشته است و داستان های ساختگی ایران ستیزان در مورد نوشتن نامه از طرف محمد به چند شاه بزرگ آنروز، یاوه ای بیش نیست.

دلیل اینکه، خسرو پرویز که نیرومندترین شاه ساسانی بود را چنین توصیف کرده اند که راه یابی حتی افراد بزرگ کشوری ایران به دربار او و هم صحبت شدن با او در برخی از مواقع تغریباً امر محالی بوده است. وجود مراسمات درباری و اداری گونه او را در تمام تاریخ شاهنشاهی ایران بی مانند دانسته اند چنانکه امکان اینکه شهروندی معمولی بتواند در قصر وی با خسروپرویز هم صحبت بشود صفر بوده است. افزون بر آنچه گفته شد، دیار عربستان از دیرباز دیار بی قانونی،

کاروان زنی، تجاوز و ... به حساب می آمده است آنچنان که حتی لشکریان ساسانی برای تصرف یمن (که از بسیاری از جهات فرهنگی و اجتماعی از دیگر نقاط عربستان جایگاه والاتری داشته است) حاضر به فرستادن نیرو به آن دیار نشدند و تنها لشکری را از افرادی که به مرگ محکوم شده بودند را به آن محل فرستادند. اکنون با تمام آنچه گفته شد، یک گدای عرب با آن سر و وضع و آن لباس های ژنده ای که ملاها مدعی اند بر تن داشته است، چگونه می توانسته با خسروپرویز ملاقات داشته باشد و خسروپرویز، خود شخصاً نامه وی را بگشاید و آنگاه آنرا پاره کند؟!

در ادامهء این بخش نشان داده خواهد شد که نه تنها قرآن مدعی پیامبر همه گانی برای جهان نشده است بلکه الله آنچنان بر روی واژه پیامبر محلی برای هر قوم (و حتی نه برای هر ملت) پایفشاری کرده است که حتی بیان داشته، فرشتگان و جنیان نیز برای خود پیامبری از جنس خود داشته اند.

گفتنی است خود محمد در مواردی، روبروی فرضیه "پیغمبر برای هر قوم" موضع گیری کرده است.

٤.٢- هر قومی پیامبر خود را دارد

در ۳ کتاب مقدس دین های سامی (تورات، انجیل و قرآن) بر این اصل که خدا برای هر قومی، پیامبر خاص خود را فرستاده تاکید شده است. در این میان، در قرآن ۱۹ بار بر این موضوع تاکید شده است.

سوره ١٦ (نحل) آیه ٣٦

وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِی کُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولاً أَنِ اعْبُدُواْ اللّهَ وَاجْتَنِبُواْ الطَّاغُوتَ فَمِنْهُم مَّنْ هَدَی اللّهُ وَمِنْهُم مَّنْ حَقَّتْ عَلَیْهِ الضَّلالَةُ فَسِیرُواْ فِی الأَرْضِ فَانظُرُواْ کَیْفَ کَانَ عَاقِبَةُ الْمُکَذِّبِینَ **(٣٦)**

و در حقیقت **در میان هر امتی پیامبری برانگیختیم** [تا بگوید] خدا را بپرستید و از طاغوت [=فریبگر] بپرهیزید پس از ایشان کسی است که خدا [او را] هدایت کرده و از ایشان کسی است که گمراهی بر او سزاوار است بنابراین در زمین بگردید و ببینید فرجام تکذیب‌کنندگان چگونه بوده است (٣٦)

سوره ۱۰ (یونس) آیه ٤٧

وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولٌ فَإِذَا جَاء رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ وَهُمْ لاَ يُظْلَمُونَ **(٤٧)**

و **هر امتی را پیامبری است** پس چون پیامبرشان بیاید میانشان به عدالت داوری شود و بر آنان ستم نرود **(٤٧)**

سوره ۱۳ (رعد) آیه ۷

وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُواْ لَوْلاَ أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِّن رَّبِّهِ إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ **(۷)**

و آنان که کافر شده‌اند می‌گویند چرا نشانه‌ای آشکار از طرف پروردگارش بر او نازل نشده است [ای پیامبر] تو فقط هشداردهنده‌ای و **برای هر قومی رهبری است** (۷)

روشن است که الله مدعی است برای هر قومی یا امتی پیامبری قرار داده ایم و اگر آن پیامبرشان میانشان باشد، عدالت فراهم خواهد شد.

پیداست که چرا بیش از ۱٤۰۰ سال است که در ایرانِ اهوراییمان عدالت اگر هم برای مدت کوتاهی ظاهر شده، هرگز «برقرار» نبوده است. از دیگر سو، این بحث پیش می آید که اگر براستی اینگونه است که: هر قومی باید پیامبری از خودش داشته باشد (که احکام و معارف خدایی را به زبان همان قوم برای مردم بیان کند) چگونه است که محمد، خود یهودیها را بر اساس آیه ۲٤ سوره ۹ (توبه) تحت فشار قرار می دهد که یا باید به اسلام بگروند، یا نابود شوند و یا با خواری جزیه بدهند؟!

سوره ١٤ (ابراهیم) آیه ٤

وَمَا أَرْسَلْنَا مِن رَّسُولٍ إِلاَّ بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلُّ اللّهُ مَن يَشَاء وَيَهْدِي مَن يَشَاء وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ **(٤)**

و ما **هیچ پیامبری را جز به زبان قومش نفرستادیم** تا [حقایق را] برای آنان بیان کند پس خدا هر که را بخواهد بی‌راه می‌گذارد و هر که را بخواهد هدایت می‌کند و اوست ارجمند حکیم**(٤)**

سوره ۲۲ (حج) آیه های ۳٤ و ٦٧

وَلِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنسَكًا لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَى مَا رَزَقَهُم مِّن بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَإِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَلَهُ أَسْلِمُوا وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ **(۳٤)** لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنسَكًا هُمْ نَاسِكُوهُ فَلَا يُنَازِعُنَّكَ فِي الْأَمْرِ وَادْعُ إِلَى رَبِّكَ إِنَّكَ لَعَلَى هُدًى مُّسْتَقِيمٍ **(٦٧)**

و **برای هر امتی پرستشگاهی قرار دادیم** تا نام خدا را بر دامهای زبان‌بسته‌ای که روزی آنها گردانیده یاد کنند پس [بدانید که] خدای شما خدایی یگانه است پس به [فرمان] او گردن نهید و فروتنان را بشارت ده (۳٤) **برای هر امتی مناسکی قرار دادیم** که آنها بدان عمل می‌کنند پس نباید در این امر با تو به ستیزه برخیزند به راه پروردگارت دعوت کن زیرا تو بر راهی راست قرار داری (٦٧)

نه تنها برای قوم های گوناگون پیامبرهای گوناگون منصوب شده اند بلکه این پیغمبران باید از نظر زبان نیز همسنگ با آن قوم باشند یعنی هندوها باید پیامبر هندو زبان، چینی ها پیامبر چینی زبان، عرب ها پیامبر عرب زبان و لابد ایرانیان پیامبر ایرانی زبان داشته باشند. از این گذشته هر امتی دارای پرستشگاههای خاص خود و مناسک ویژه خود نیز است.

البته ادعای الله مبنی بر اینکه این مناسک و پرستشگاهها را وی مشخص کرده را می توان به پای یاوه گویی الله گذاشت زیرا اتفاقاً انسان ها هستند که پرستشگاه می سازند، مناسک می سازند، دین و مذهب می سازند و برای تمام ساخته هایشان هم، خدا می تراشند. خدا بدون شک چیزی است که انسان، وی را آفریده است و نه وی انسان را!

آیا فرشتگان و اجنه هم پیامبران خاص خودشان را دارند؟

خیر

سوره ۱۷ (اسراء) آیه ۹۵

قُل لَّوْ كَانَ فِي الأَرْضِ مَلآئِكَةٌ يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِم مِّنَ السَّمَاء مَلَكًا رَّسُولاً **(۹۵)**

بگو اگر در روی زمین فرشتگانی بودند که با اطمینان راه می‌رفتند البته **بر آنان [نیز] فرشته‌ای را بعنوان پیامبر از آسمان** نازل می‌کردیم (۹۵)

سوره ۱۲ (یوسف) آیه ۱۰۹

وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ إِلاَّ رِجَالاً نُّوحِي إِلَيْهِم مِّنْ أَهْلِ الْقُرَى أَفَلَمْ يَسِيرُواْ فِي الأَرْضِ فَيَنظُرُواْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَدَارُ الآخِرَةِ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ اتَّقَواْ أَفَلاَ تَعْقِلُونَ **(۱۰۹)**

و پیش از تو [نیز] جز مردانی از اهل شهرها را که به آنان وحی می‌کردیم نفرستادیم آیا در زمین نگردیده‌اند تا فرجام کسانی را که پیش از آنان بوده‌اند بنگرند و قطعا سرای آخرت برای کسانی که پرهیزگاری کرده‌اند بهتر است آیا نمی‌اندیشید (۱۰۹)

در آیه ۹۵ سوره اسراء گفته شده است که اگر بر روی زمین فرشته وجود داشت برایشان پیامبری [از جنس خودشان] می فرستادیم. می توان نتیجه گرفت، پس فرشتگان، پیامبر ندارند. در آیه ۱۰۹ سوره یوسف هم گفته شده، به کسانی که پیش از محمد، وحی نازل شده، انسان بوده اند و اهل شهرها بوده اند. اکنون در ادامه ببینید که الله به سبب حواس پرتی، بند را آب داده و مدعی می شود که برای جنیان و فرشتگان، پیامبر فرستاده است.

آری

سوره ٦ (انعام) آیه ۱۳۰

يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالإِنسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاء يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُواْ شَهِدْنَا عَلَى أَنفُسِنَا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَشَهِدُواْ عَلَى أَنفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُواْ كَافِرِينَ **(۱۳۰)**

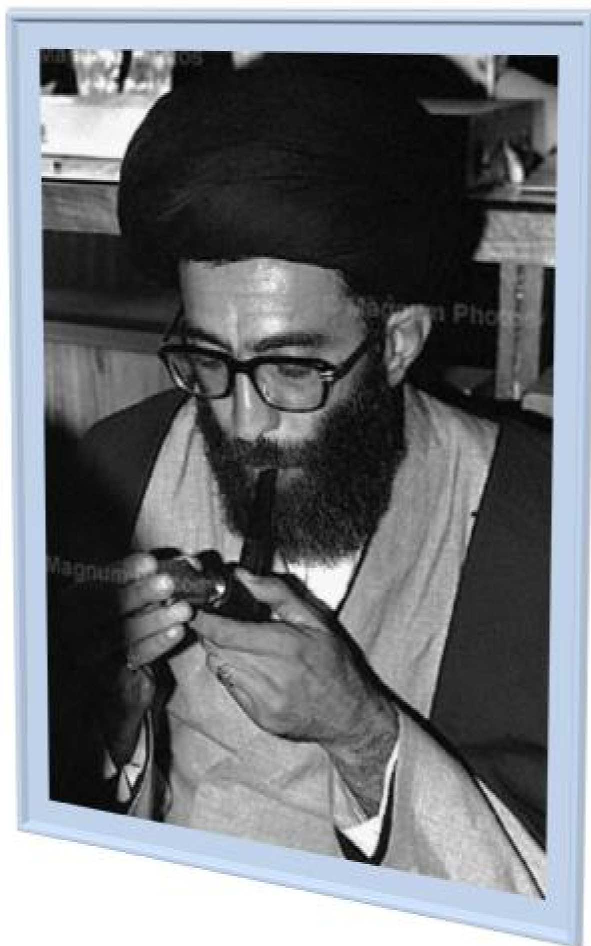
ای گروه **جن و انس آیا از میان شما فرستادگانی برای شما نیامدند** که آیات مرا بر شما بخوانند و از دیدار این روزتان به شما هشدار دهند گفتند ما به زیان خود گواهی دهیم [که آری آمدند] و زندگی دنیا فریبشان داد و بر ضد خود گواهی دادند که آنان کافر بوده‌اند (۱۳۰)

سوره ۲۲ (حج) آیه ۷۵

اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ **(۷۵)**

خدا از میان فرشتگان رسولانی برمی‌گزیند و نیز از میان مردم بی‌گمان خدا شنوای بیناست (۷۵)

دو آیه بالا به روشنی نشان می دهند که برای جنیان و فرشتگان، پیامبری از جنس خودشان فرستاده شده است؟!



فرتور ۱۱ – الله این شخص را بعنوان پیامبرِ حزب اللهی ها (از جنس حزب اللهی ها) از عربستان نازل کرده است!

شاید هنوز ماله کشان اسلامی برای ماله کشیدن بر روی این گفتارهای متناقض الله چیزی نتراشیده باشند؛ نگارنده اما برایشان پیشنهادی دارم که می توانند بگویند "محمد چون موجودی فرا زمینی بوده و دنیا برای او و کشورش (عربستان سعودی) آفریده شده است، الله به غیر از روح خود از جسم خود نیز در وی دمیده و محمد از نظر جسمی هم انسان است، هم فرشته، هم جن و هم الله. پس منظور از پیامبر جنیان و فرشتگان، همان محمد است" می توان از برخی از ملاهای بی امامه مانند سروش، گنجی، الهی قمشه ای، حتی شیرین عبادی و ... نیز کمک گرفت تا بتوانند از نظر عقلانی (!؟)، علمی، هنری (؟!) و ... ثابت کنند، مقاله و کتاب بنویسند و سخنرانی کنند که یک انسان می تواند هر یک از موارد بالا باشد (یعنی هم جن باشد، هم فرشته باشد، هم انسان باشد و ...).

٤.٣- قرآن و اسلام برای عرب زبانهای عربستان است (و نه برای جهانیان)

سوره ۱۲ (یوسف) آیه ۲

إِنَّا أَنزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَّعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۲)

ما **آن را قرآنی عربی نازل کردیم باشد که بیندیشید** (۲)

سوره ٤۳ (زخرف) آیه ۳

إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَّعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۳)

ما آن را قرآنی عربی قرار دادیم باشد که بیندیشید (۳)

سوره ٤۱ (فصلت) آیه ۳

كِتَابٌ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۳)

کتابی است که آیات آن به روشنی بیان شده **قرآنی است به زبان عربی برای مردمی که می‌دانند** (۳)

سوره ٤١ (فصلت) آیه ٤٤

وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا لَّقَالُوا لَوْلَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ أَأَعْجَمِيٌّ وَعَرَبِيٌّ قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَشِفَاء وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى أُوْلَئِكَ يُنَادَوْنَ مِن مَّكَانٍ بَعِيدٍ **(٤٤)**

و اگر [این کتاب را] قرآنی غیر عربی گردانیده بودیم قطعا می‌گفتند چرا آیه‌های آن روشن بیان نشده **کتابی غیر عربی و [مخاطب آن] عرب زبان** [؟] بگواین [کتاب] برای کسانی که ایمان آورده‌اند رهنمود و درمانی است و کسانی که ایمان نمی‌آورند در گوشهایشان سنگینی است و قرآن برایشان نامفهوم است و [گویی] آنان را از جایی دور ندا می‌دهند (٤٤)

در دو آیه نخست که در بالا آورده شده است، گفته شده که قرآن به این دلیل عربی نازل شده است که در آن بیندیشند. در آیه ۳ سوره فصلت گفته شده است که این قرآن برای مردمی است که زبان عربی می دانند. اگر بنا بود که بر پایه ادعای پوچ ملاها، قرآن برای همه جهان باشد و محمد پیامبر همه جهانیان، چرا گفته نشده است که مثلاً "... قرآنی است به زبان عربی برای همه مردم دنیا"، یا "... قرآنی است به زبان عربی برای مردمی که عربی می دانند یا نمی دانند". از این گذشته چه لزومی داشته که بر روی عربی بودن آن پایفشاری شود. اگر الله خدای همه مردم دنیا است، آیا او تنها زبان عربی می داند؟ البته الله اینبار پیش دستی کرده و برای اینکه اعراب از او خرده نگیرند که چرا این کتاب غیر عربی است، بنابراین تصمیم گرفته که آنرا به عربی بفرستد! عجب منطق قابل ستایشی!

در آیه ٤٤ سوره فصلت، هم گفته شده این کتاب عربی برای عرب زبان هاست و همچنین گفته شده اگر غیرعربی نازل می شد، مردم می گفتند چرا آیه های آن روشن بیان نشده. چه کسی می تواند روشن بودن یا نبودن یک نوشته را بفهمد؟ آیا فهم روشن بودن یا نبودنِ یک کتاب را جز کسی می تواند بسنجد که به زبان نوشتاری آن کتاب کاملاً آشناست؟ اگر بنا بود که قرآن برای جهانیان باشد، اصلاً احتیاجی به این آیه وجود نداشت.

در آیه های رویه بعد، بگونه دقیق تری نشان داده شده است که، آنهایی که قرآن و اسلام برایشان نازل شده است و خواه ناخواه باید بدان گردن بنهند، تنها و تنها مردم شبه جزیره عربستان هستند؛ آنهم نه همه مردم شبه جزیره بلکه تنها بخشی از آن، مانند مردم مکه، مدینه و قبایل چادرنشین اطراف آن:

سوره ٤٢ (شوری) آیه ٧

وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِّتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا وَتُنذِرَ يَوْمَ الْجَمْعِ لَا رَيْبَ فِيهِ فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ (٧)

و **بدین گونه قرآن عربی به سوی تو وحی کردیم تا [مردم] مکه و کسانی را که پیرامون آنند هشدار دهی** و از روز گردآمدن [خلق] که تردیدی در آن نیست بیم دهی گروهی در بهشتند و گروهی در آتش (٧)

سوره ٦ (انعام) آیه ٩٢

وَهَذَا كِتَابٌ أَنزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ مُّصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَهُمْ عَلَى صَلاَتِهِمْ يُحَافِظُونَ (٩٢)

و این مبارک کتابی است که ما آن را فرو فرستادیم [و] **کتابهایی را که پیش از آن آمده تصدیق می‌کند و برای اینکه [مردم]ام‌القری [=مکه] و کسانی را که پیرامون آنند هشدار دهی** و کسانی که به آخرت ایمان می‌آورند به آن [قرآن نیز] ایمان می‌آورند و آنان بر نمازهای خود مراقبت می‌کنند (٩٢)

سوره ٦٢ (جمعه) آیه ٢

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (٢)

اوست آن کس که **در میان امیین**[٧٠] (**= مکه، مدینه و اطراف آن) فرستاده‌ای از خودشان برانگیخت تا آیات او را بر آنان بخواند** و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت بدیشان بیاموزد و [آنان] قطعا پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند (٢)

سوره ٣٢ (سجده) آیه ٣

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِن رَّبِّكَ لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَاهُم مِّن نَّذِيرٍ مِّن قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ (٣)

---

[٧٠] در برخی از ترجمه های اسلامی، "امی" به اشتباه "بیسواد" معنی شده است.

آیا می‌گویند آن را بربافته است [نه چنین است] بلکه آن حق و از جانب پروردگار توست **تا قومی را که پیش از تو بیم‌دهنده‌ای برای آنان نیامده است هشدار دهی** امید که راه یابند (۳)

پیش از پرداختن به ٤ آیه بالا، باید گفت واژه «ام القری» که در چند جای قرآن آورده شده است به معنای مردم مکه و مدینه و پیرامون (اطراف) آن است. این واژه را برای مکانی که مرکزیت یا پایگاه نخستین یک اعتقاد نیز باشد بکار می برند. از همین روی است که ملاهای ایران، که سردمدار کنونی اسلام در جهانند، کشور قربانی شده ایران را «ام القری اسلام» می خوانند و پی آمدش نیز اینست که واژه ورجاوند «ایران» را با واژه ایران ستیز «اسلام» همسنگ نموده و نام کشورمان را «ایران اسلامی» گذاشته اند. عربستانی که پایگاه این دین بشمار می رود «عربستان اسلامی» نیست، پاکستان و افغانستان که پایگاه تربیت کنندگان راستین فرزندان اسلام هستند، «پاکستان و افغانستان اسلامی» نیستند. اندونزی که یکی از پایگاه های اسلام در خاور دور است، «اندونزی اسلامی نیست»، ترکیه که برای چند قرن وظیفه خطیر خلیفه سازی را در جهان اسلام برعهده داشته و اگر روشن اندیشی مانند «آتاترک» در آنجا زاده نشده بود اکنون وضعیتی بهتر از پاکستان و افغانستان نمی توانست داشته باشد، «ترکیه اسلامی» نیست. کشورهای صاحب تمدنی مانند سوریه و مصر که مکانهای ملاپرور اسلامی هستند و بسان ایران، تمدن خود را به آیینی بیابانی فروخته اند، «سوریه و مصر اسلامی» نیستند اما ایران که پس از ورود اسلام بدان، مردمش برای مدت ۲۰۰ سال حاضر به پذیرش اسلام نشدند و پس از آنکه به برده ای و غلامی مسلمانان درآمدند و پرداخت جزیه کمر آنها را شکست و پی درپی به دلیل مسلمان نبودنشان کشتار شدند، آنگاه با رضا و رغبت (!؟) به دین اسلام گرویدند و تاکنون ١٤٠٠ سال است که زخم ها از تازیانه های این دین برپیکر دارند و برای براندازی این آیین ایران ستیز قربانی هایی چون بابک، مازیار، ابن مقفع، سنباد، یعقوب لیث و ... داده اند، "ایران اسلامی" است. دور نیست که اگر مردم ایران، این دین را به پایگاه آن (عربستان) برنگردانند، ملاها نام ایران را نیز قلم بگیرند و نام کشور ما کشور «اسلام» بشود.

به هر روی در چهار آیه بالا بیان شده که اسلام برای هشداردهی مردم مکه و مدینه و اطراف آن نازل شده است. در جایی هم از امیین نام برده شده که به معنای مردم مکه و مدینه و اطراف آن که غیر یهودی هستند می باشد. همچنین آیه ۳ سوره سجده بخوبی نشان می دهد که این دین برای دقیقاً همین مردم مکه و مدینه است که پیامبر نداشته اند؛ زیرا در قرآن ادعا شده که سایر قوم های عربی عربستان (مانند لوط، عاد و ...) دارای پیامبر بوده اند.

سوره ۲۷ (نمل) آیه ۹۱

إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ رَبَّ هَذِهِ الْبَلْدَةِ الَّذِی حَرَّمَهَا وَلَهُ کُلُّ شَیْءٍ وَأُمِرْتُ أَنْ أَکُونَ مِنَ الْمُسْلِمِینَ **(۹۱)**

من مامورم که تنها پروردگار این شهر را که آن را مقدس شمرده و هر چیزی از آن اوست پرستش کنم و مامورم که از مسلمانان باشم (۹۱)

در آیه بالا نه تنها بگونه غیرمستقیم بر محلی بودن دین اسلام صحه گذاشته شده بلکه محلی بودن خدای این دین (همان الله) نیز نشان داده شده است. در این آیه گفته شده «... پروردگار این شهر ...»؛ اگر الله خدای همه مرم دنیا بود باید گفته می شد که «... پروردگار همه مردم دنیا ...» و نه تنها یک شهر!

سوره ۲۲ (حج) آیه ۲۵

إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا وَیَصُدُّونَ عَن سَبِیلِ اللَّهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِی جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاء الْعَاکِفُ فِیهِ وَالْبَادِ وَمَن یُرِدْ فِیهِ بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذَابٍ أَلِیمٍ **(۲۵)**

بی‌گمان کسانی که کافر شدند و **از راه خدا و مسجدالحرام** که آن **را برای مردم اعم از مقیم در آنجا و بادیه‌نشین** یکسان قرار داده‌ایم جلو گیری می‌کنند و [نیز] هر که بخواهد در آنجا به ستم [از حق] منحرف شود او را از عذابی دردناک می‌چشانیم (۲۵)

اینگونه پیداست که احکام مسجدالحرام تنها برای مردم مقیم مکه و بادیه نشینان می باشد؛ درغیر اینصورت، چرا نامی از مردم جهان برده نشده؟ چرا گفته نشده که این احکام برای عالمیان می باشد؟ هر چند نکته جالبتر درمورد این آیه آن است که بدانیم دین اسلام برآمده از دین یهود است زیرا آیین های مربوط به مسجدالحرام در اصل همان آیین های مربوط به یهود بوده است. البته این آیین ها بعدها با آیین های جاهلی عربستان بهم آمیخت، با افسانه ها و استوره ها کشورهای دیگر مانند ایران، یونان و ... بهم آمیخت و ... و نهایتاً اسلام کنونی از آن پدیدار شد.

سوره‌ء ٢٦ (شعرا) آیه های ١٩٢ تا ١٩٥ و ١٩٨ و ١٩٩

وَإِنَّهُ لَتَنزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ **(١٩٢)** نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ **(١٩٣)** عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ **(١٩٤)** بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُّبِينٍ **(١٩٥)** وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَى بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ **(١٩٨)** فَقَرَأَهُ عَلَيْهِم مَّا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ **(١٩٩)**

و راستی که این [قرآن] وحی پروردگار جهانیان است (١٩٢) روح الامین آن را بر دلت نازل کرد (١٩٣) تا از [جمله] هشداردهندگان باشی (١٩٤) به زبان عربی روشن (١٩٥) و **اگر آن را بر برخی از غیر عرب زبانان نازل می‌کردیم** (١٩٨) و **پیامبر آن را برایشان می‌خواند به آن ایمان نمی‌آوردند** (١٩٩)

یکی از پایه ای ترین آیه های قرآن که نشان می دهد قرآن برای عرب هاست و نه همه دنیا همین آیه های سوره شعرا هستند. الله خود گواهی می دهد که اگر این آیه ها را برای مردم غیر عرب نازل کند و حتی خود محمد این آیه ها را برای آن مردم بخواند، آنها ایمان نمی آورند.

این آیه ها از یک سو نشان می دهند که قرآن برای عرب ها نازل شده است و نه غیرعرب ها. از دیگر سو کشورهای متمدن آن زمان مانند ایران، مصر، هند، چین، یونان و ... از همه نظر (جز آدم کشی، زن بارگی، قتل و غارت و غزوه و سایر امورات غیر انسانی) از اعراب آن زمان جلوتر بودند و آیین و فرهنگ و دینشان نیز از همه نظر بر اسلام برتری داشته است[٧١]. و البته مسلم بود که اگر حتی خود محمد که پدیدآورنده اسلام و قرآن بود نیز برای آنان قرآن را می خواند آنها ایمان نمی آوردند. از همین روی بود که عمر، عثمان، علی، خلفای اموی و عباسی برای ایرانیان قرآن را نخواندند بلکه شمشیر را از رو بستند و آنها را بر سر ٣ راهی کشته شدن، ایمان آوردن و یا جزیه دادن قرار دادند.

[٧١] حتی دین و آیین همین کشورهای نام برده شده در آن زمان، از دین اسلامِ ماله کشیده شده در زمان کنونی که قرن هاست ملاها و ماله کشان اسلامی آنرا بزک کرده اند و عیب هایش را ماله کشیده اند و ... برتر بوده است.

٤.٤- ساختار قرآن، ساختاری قبیله ای محلی است

نمونه های ملموس دیگری را در مورد عربیت قرآن، می توان در نوع حیوانات و رستنی های نام برده شده در قرآن یافت که در عربستان بوده اند یا محلیِ عربستان به حساب می آیند. مثلاً در حالیکه در سراسر قرآن از حیواناتی چون ببر، پلنگ نامی برده نشده، و از شیر و فیل نیز تنها یکبار نام برده شده است. در عوض، ده ها مورد به ملخ، سوسمار، موش صحرایی و بخصوص چهارپای بومی عربستان (یعنی شتر) اشاره شده است.

اهمیت شتر تا جایی است که حتی یکی از نشانه های آخر شدن دنیا است (در سوره تکویر). حتی در این قرآن به موارد دیگری (مانند زنده به گور کردن دختران) نیز اشاره شده است که این امر تنها در عربستان وجود داشته است.

در مورد رستنی ها نیز، عملاً در میان صدها نوع میوه و رستنی موجود در دنیا، در قرآن تنها به انواع بومی عربستان مانند انار، انجیر، انگور، زیتون و خرما اشاره شده است.

در مورد عناصر طبیعی، مانند باد، باران، طوفان، رعد، زلزله و غیره نیز همین موضوع صادق است؛ زیرا مثلاً هیچ سخنی از برف و یخ (که در عربستان ناشناخته بوده اند) در قرآن به میان نیامده است.

در قرآنی که مسلمانان ادعا دارند برای همه مردمان و همه زمان هاست، در همان حالی که بزرگترین اقوام آنروز (و امروز) روی زمین چون مردم چین و هند نادیده گرفته شده اند، و از ایران، یکبار آنهم بصورت غیر مستقیم و از امپراطوری روم هم تنها یک بار نام برده شده، اقوام ذره بینی جزیره العرب و رویدادهای افسانه ای آنان به دقت مورد بررسی قرار گرفته اند؛ نام برخی از این اقوام از این قرارند:

«اصحاب الاخدود»، «اصحاب الحجر»، «اصحاب الرس»، «اصحاب الرقیم»، «اصحاب السبت»، «اصحاب الفیل»، «اصحاب المدین»، «اصحاب القریه»، «اصحاب الکهف»، «قوم التبع»، «قوم عاد»، «قوم ثمود»، «شعیب»، «صالح»، «ذوالکفل» و ... .

گوشزد مشابه ای را در مورد قبیله قریش می توان داد، زیرا در حالیکه قبایل و اقوام زیادی در عربستان وجود داشته است که نقش و اهمیت بسیار بیشتری از قریش داشته اند، اما قبیله قریش از

آنروی که محمد بدان منتسب بوده چنان جایی برجسته در اسلام داشته است که یک سوره خاص بدین قبیله (سوره ۱۰٦) ویژگی داده شده است.

«گولد تسیهر» در اشاره ای به این مشی کلی می پرسد: «آیا می باید پنداشت که این مقررات به همه جهانیان مربوط می شوند یا تنها به ساکنان شبه جزیره عربستان؟ زیرا که محتوای آنها اختصاصاً مناطق و سرزمین های گرم آفتابی این شبه جزیره و مسایل روزمره صحرانشینان آنرا در بر می گیرد و هیچ محلی در آن برای ساکنان مناطق سردسیر و غیرآفتابی کره زمین که ممکن است مسلمان شوند منظور نشده است.»

علم منطق می گوید که از یک فرض نادرست، هیچگاه نتیجه درست به بار نخواهد آمد.

فصل ۵

نگاهی به قرآن و معجزاتش

۵.۱- نگاهی به قرآن

قرآن از کلمه «قرء» بمعنی خواندن مشتق شده است. کتاب امروزیِ قرآن، در زمان عثمان (و به درخواست مادر عثمان) گردآوری و تدوین شد و راویان و کاتبان قرآن پس از سالها تلاش و ممارست در این کار (و با پذیرش برخی آیات و رد کردن برخی دیگر)، قرآن یگانه ای بوجود آوردند و نوشته های متفاوت با قرآنِ مورد تصویب را سوزاندند. در آغاز، این قرآن به خاطر احترام به مادر عثمان، قرآن مادر نامیده می شد.

کتاب قرآن از ۱۱٤ سوره، ٦۲۳٦ آیه ۷۷٦۳۹ کلمه (یا ۷۷۹۳٤ کلمه)، ۳۲۳۰۱۵ حرف (یا ۳۲۳٦۲۱ حرف) تشکیل شده است.

۱- حروف مقطعء قرآن

برخی از آیه های قرآن با حروفِ ناپیوسته ای آغاز می شوند که هنوز پس از گذشت بیش از ۱٤۰۰ سال، هنوز دستاربندان و تازی پرستان نتوانسته اند دستاویزی برای این حروف بیابند و آنچه در این زمینه گفته شده است بیشتر جنبه تفریحی البته تفریحی از نوع خودآزار می باشند.

یکی از مقبول ترین دیدگاهها درباره این حروف در جهان اسلام همان چیزی است که توسط «زید بن ثابت» ارایه گردیده است:

پس از مرگ محمد، زید بن ثابت به دستور خلیفه وقت، درصدد گردآوری سوره ها و آیه های قرآن و ویرایش آنها برآمد. او برای این کار به افرادی که قسمت هایی از قرآن را از بر داشتند و یا آنرا بروی چیزی نوشته بودند مراجعه می نمود. حروف یا حرف آمده در پیش از این گونه سوره ها نماینده نام افرادی است که زید بن ثابت، آن قسمت از قرآن را از آن شخص یا اشخاص دریافت کرده است. برای نمونه حرف "ص" نماینده نام حفصه، حروف "کاف" نماینده نام ابوبکر، "نون" نماینده نام عثمان و غیره می باشد.

۲- آیه های قرآن از دیدگاه مفهومی

قرآن دارای هیچ گونه نظم و ترادف موضوعی، منطقی یا فلسفی نیست. برای مثال سوره جن بیشتر از آنکه درباره جن باشد، از مسجد بحث می کند و پرستش الله یکتا. سوره روم درباره شکست ایرانیان از رومیان و خوشحالی مومنان و الله از شکست ایرانیان، آغازِ سخن می کند، سپس درباره نماز حکم می دهد، آنگاه سخن از زنده کردن مردگان در جهان آخرت به میان می آید و سپس بحث درباره باد و باران تغییر پیدا می کند. سوره شعرا که ۲۲٦ آیه دارد، درباره تنها چیزی که سخن نمی گوید شعر و شاعری است. این سوره درباره قوم نوح، فرعون، موسی، لوط و قهر الله و شاهکارهای او در هلاک کردن بندگانش سخن می گوید و تنها در ٤ آیه آخر است که در نکوهش شعر و شاعری سخنی به میان می آید. سوره نحل که معنی «زنبور عسل» می دهد و دارای ۱۲۷ آیه است تنها در ۲ آیه آن (آیه های ٦۸ و ٦۹) از زنبور عسل سخن به میان آورده است.

۳- رستگاران از دیدگاه قرآن

داستانهای وحشتناک قرآن و مطالبی که درباره خشم و غضب الله و مجازات بندگانش آمده، مغز و قلب خواننده را از خلوص و محبت خالی می کند. همچنین مطالب غیرمنطقی و نامعقولانه قرآن درباره برخی علوم مانند علم ستاره شناسی، انسان را به شگفتی می اندازد.

تمام کتاب های دینی غیر سامی در دنیا مانند نوشته های مربوط به زرتشت، کتاب های دینی هندوان، مصریان قدیم و چینیان و ... معمولاً خدا را موجودی پرمحبت، صمیمی و پرگذشت می دانند که در همه حال خیر بندگانش را می خواهد، او را هرگز به حال خود باقی نمی گذارد، و به دلیل اینکه این خدایان بسیار دانا هستند هرگز نیازی به آزمایش بندگانشان ندارند.

اما در قرآن، الله که همان خدای دین اسلام است، دارای وجودی قهار، مکار، غیرمنطقی، خودخواه، انتقام جو، ترسناک و ... است. او به میل خود، بندگانش را خوب و بد می آفریند و سپس بَدان را به عذابی ابدی رهنمون می کند.

هرگز در قرآن آیه ای نیست که بگوید: انسان ها به دنبال آگاهی بروید، به دنبال سواد بروید، به آزاداندیشی روی بیاورید، نوآوری را ملکه ذهن خود کنید و یا حتی انسان باید بدنبال سرخوشی و شادزیوی برای خود و دیگران باشد! به بیانی دیگر، قرآن بجای اینکه پیروانش را به پیروی از اعمال خِردورز رهنمون سازد، آنها را از خشم و غضب خود می ترساند و بس! در قرآن بارها گفته شده آنکس که ذکات می دهد و قرآن می خواند رستگار است. آنکس که نماز به پای دارد رستگار است. آنکس که روزه می دارد رستگار است. آنکه از الله می ترسد رستگار است و ... . پس باید سفاک بزرگی چون خمینیِ گجستک را بزرگترین رستگار اسلامی دانست زیرا او بر اساس قرآن، ذکات داد و نماز خواند و قرآن خواند و ...؛ و چون انجام همین عمل ها رستگاری بهمراه می آورد می توان گفت اعمال الله پسندی که از خمینی سرزده او را رستگار کرده و مهم نیست که دستان خمینی چه اندازه به خون ایرانیان آغشته شده است. اینکه چگونه خمینی، کشور ایرانی که می رفت برای همیشه از دست جهل و خرافه رهایی یابد را چگونه دیگرباره به منجلاب بدبختی و کهنه پرستی و خرافات بازگرداند اصلاً موضوعی نیست که بتواند مانع رستگاری او شود.

۵.۲- همه چیز در قرآن آمده هست

سوره ٦ (انعام) آیه ۲۵

وَعِندَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لاَ يَعْلَمُهَا إِلاَّ هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِى الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِن وَرَقَةٍ إِلاَّ يَعْلَمُهَا وَلاَ حَبَّةٍ فِى ظُلُمَاتِ الأَرْضِ وَلاَ رَطْبٍ وَلاَ يَابِسٍ إِلاَّ فِى كِتَابٍ مُّبِينٍ **(٥٩)**

و کلیدهای غیب تنها نزد اوست جز او [کسی] آن را نمی‌داند و آنچه در خشکی و دریاست می‌داند و هیچ برگی فرو نمی‌افتد مگر [اینکه] آن را می‌داند و هیچ دانه‌ای در تاریکیهای زمین و **هیچ تر و خشکی نیست مگر اینکه در کتابی روشن [ثبت] است** (٥٩)

سوره ٦ (انعام) آیه ۳۸

وَمَا مِن دَآبَّةٍ فِى الأَرْضِ وَلاَ طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلاَّ أُمَمٌ أَمْثَالُكُم مَّا فَرَّطْنَا فِى الكِتَابِ مِن شَىْءٍ ثُمَّ إِلَى رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ **(۳۸)**

و هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست و نه هیچ پرنده‌ای که با دو بال خود پرواز می‌کند مگر آنکه آنها [نیز] گروه‌هایی مانند شما هستند **ما هیچ چیزی را در کتاب [قرآن] فروگذار نکرده‌ایم** سپس [همه] به سوی پروردگارشان محشور خواهند گردید (۳۸)

در این دو آیه بالا و چند آیه دیگر در قرآن گفته شده است که قرآن همه چیز را در خود بیان نموده است و هیچ چیزی نیست که فرو گذاشته باشد و به گفته ملاها «قرآن چراغ آیندگان است». بر نگارنده پیدا نیست که چرا هر جای دنیا که این «چراغ»، پا گذاشته، جهل، فقر، فساد و عقب افتادگی به همراه آورده و باعث تاریکی در آنجا شده است و هر جای دنیا که این چراغ در آنجای روشن نشده، ثروت و خوشبختی و در اصل، روشنی وجود داشته است. البته ملاها چنین می گویند که « ... مسلمانان آیین اسلام را صد در صد اجرا نمی کنند پس خشم الله برانگیخته می شود و پیامد کار، همین عقب ماندگی است و غیرمسلمانان از اینرو زندگی بهتری دارند که الله آنها را به خود واگذاشته تا در این دنیا خوش باشند و در [جهان ناپیدای آخرت] هیزم جهنم بشوند ...». نگارنده آرزو می کند که روزی الله کشور ما را هم به حال خود وابگذارد!

۵.۳- قرآن فصیح و شیوا است!

سوره‌ء ۲٦ (شعرا) آیه های ۱۹۲ تا ۱۹۵

وَإِنَّهُ لَتَنزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ (١٩٢) نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ (١٩٣) عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ (١٩٤) بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُّبِينٍ (١٩٥)

و راستی که این [قرآن] وحی پروردگار جهانیان است (۱۹۲) روح الامین آن را بر دلت نازل کرد (۱۹۳) تا از [جمله] هشداردهندگان باشی (۱۹٤) به زبان عربی **روشن** (۱۹۵)

سوره ۳۸ (زمر) آیه ۲۸

قُرآنًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَّعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ (٢٨)

قرآنی عربی بی‌هیچ کژی باشد برای اینکه آنان راه تقوا پویند (۲۸)

سوره ۲۷ (نمل) آیه های ۱ و ۲

طس تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَكِتَابٍ مُّبِينٍ **(۱)** هُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ **(۲)**

طا سین این است آیات قرآن و [آیات] **کتابی مبین [بیان کننده و روشنگر]** (۱) که [مایه] هدایت و بشارت برای مؤمنان است (۲)

سوره ۲ (بقره) آیه ۱۸۵

شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِيَ أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ فَمَن شَهِدَ مِنكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ ... **(۱۸۵)**

ماه رمضان [همان ماه] است که در آن قرآن فرو فرستاده شده است [کتابی] که مردم را راهبر و **[متضمن] دلایل آشکار هدایت** و [میزان] تشخیص حق از باطل است پس هر کس از شما این ماه را درک کند باید آن را روزه بدارد ...

سوره ٥٤ (قمر) آیه های ۱۷، ۲۲، ۳۲ و ٤۰

وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِن مُّدَّكِرٍ

و قطعا قرآن را برای پندآموزی **آسان** کرده‌ایم پس آیا پندگیرنده‌ای هست

سوره ١٦ (نحل) آیه ۱۰۳

وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُّبِينٌ **(۱۰۳)**

و نیک می‌دانیم که آنان می‌گویند جز این نیست که بشری به او می‌آموزد [نه چنین نیست زیرا] زبان کسی که [این] نسبت را به او می‌دهند غیر عربی است و این [قرآن] به زبان عربی **روشن** است **(۱۰۳)**

در تمام آیه های بالا گفته شده است که قرآن فصیح و روشن است و آسان بیان گردیده است تا هدایتگر مردم باشد. پس اگر قرآن مبنای اسلام باشد باید پرسید که مفسر قرآن برای چیست؟ البته باید بدانید؛ زمانی که امری مجهول یا ناقص یا نادرست باشد آنگاه حتماً نیاز به مفسر است. اگر ملاها می گویند حتماً باید مفسر وجود داشته باشد پس آنها بر وارونه دستور قرآن عمل کرده اند.

البته از دیدگاه دیگری هم می توان به این موضوع نگاه کرد که قرآن نه روشن است نه فصیح است نه مبین است و نه ...، پس ملاها برای ماله کشی مطالب آن مجبور شده اند که به ت«فسیر قرآن»، بیش از «خود قرآن» بها دهند. جالب است بدانید که برخی از این تفسیرها (لابد به سبب فصیح بودن قرآن) کاملاً در تضاد با هم نیز هستند.

افزون بر آنچه گفته شد، به آیه های زیر از سوره حجر نیز نظری بیفکنید که قرآن حتی مفسرین خود را به عذاب تهدید کرده است. اگر واقعاً باید مفسر، قرآن را برای مردم بگوید یا بخواند، چرا اینهمه «یا ایها الناس»، «یا ایها المومنون»، «یا ایها الذین آمنو» و ... در قرآن آمده است و به جای این واژه ها نیامده: «یا ایها المفسرون»، «یا ایها العالمون» یا «یا ایها المراجع التقلید»؟

سوره ۱۵ (حجر) آیه های ۹۰ تا ۹۳

كَمَا أنزَلْنَا عَلَى المُقْتَسِمِينَ **(۹۰)** الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ **(۹۱)** فَوَرَبِّکَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِيْنَ **(۹۲)** عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ **(۹۳)**

همان گونه که [عذاب را] بر تقسیم‌کنندگان نازل کردیم (۹۰) همانان که قرآن را جزء جزء کردند (۹۱) پس سوگند به پروردگارت که از همه آنان خواهیم پرسید (۹۲) از آنچه انجام می‌دادند (۹۳)

۵.٤- برخی از معجزات قرآنی!

۱- شق القمر کردنِ محمد

سوره (قمر) آیات ۱ تا ۱۲

اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانشَقَّ الْقَمَرُ [٥٤-١]

قیامت نزدیک شد و ماه از هم شکافت.

وَإِن يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ

و هر گاه نشانه و معجزهای را ببینند اعراض کرده می‌گویند: این سِحری است مستمر!

...

فَتَوَلَّ عَنْهُمْ يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ إِلَىٰ شَيْءٍ نُّكُرٍ

بنابراین از آنها روی گردان و روزی را به یادآور که دعوت کننده الهی مردم را به امر وحشتناکی دعوت می‌کند (دعوت به حساب اعمال).

خُشَّعًا أَبْصَارُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُّنتَشِرٌ

آنها از قبرها خارج می‌شوند در حالی که چشمهایشان از وحشت به زیر افتاده و (بی هدف) همچون ملخهای پراکنده به هر سو می‌دوند!

مُّهْطِعِينَ إِلَى الدَّاعِ يَقُولُ الْكَافِرُونَ هَٰذَا يَوْمٌ عَسِرٌ

در حالی که (بر اثر وحشت و اضطراب) به سوی این دعوت کننده گردن می‌کشند و کافران می‌گویند امروز روز سخت و دردناکی است.

...

وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَىٰ أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ

و زمین را شکافتیم و چشمه‌های زیادی بیرون فرستادیم، و این دو آب به اندازه‌ای که مقدر بود با هم درآمیختند.

آیه ای که مسلمانان آنرا مرتبط با شق القمر میدانند آیه یکم این سوره است، یکبار دیگر به این آیه توجه کنیم:

اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانشَقَّ الْقَمَرُ

قیامت نزدیک شد و ماه از هم شکافت.

این آیه میگوید «الساعه» نزدیک شد، و ماه از هم شکافت. آیت الله مکارم شیرازی، ساعه را به قیامت ترجمه کرده است. به چه دلیل؟ به دلیل اینکه تقریباً هرجای قرآن که واژه الساعه آمده است منظور قیامت بوده است (برای نمونه نگاه کنید به الأنعام: ۳۱، الأعراف: ۱۸۷ ، یوسف: ۱۰۷ ، الحجر: ۸۵، النحل: ۷۷ ، مریم: ۷۵ ، الحج: ۵۵ ،الروم: ١٤ ،غافر: ٤٦ ،فصلت: ٤٧ ،الشوری: ۱۷ ،الزخرف: ۸۵، النازعات: ٤٢ ،محمد: ۱۸ ،الجاثیة: ۲۷) و از این گذشته آیات ۷ و ۸ نیز به روشنی به این اشاره دارند که مرده ها از قبرها بیرون می آیند و کافران فرار میکنند و غیره که تماماً نشانه های روز قیامت است، افزون بر این در آیه ٤٦ همان سوره نیز دوباره به الساعه اشاره میکند، اینبار روشن است که منظور قیامت است:

بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ أَدْهَىٰ وَأَمَرُّ

(علاوه بر این) رستاخیز موعد آنها است و مجازات قیامت هولناکتر و تلختر است.

نتیجه آنکه ترجمه آیت الله مکارم شیرازی ترجمهء درستی است، این آیه میگوید قیامت نزدیک شد و ماه دو پاره شد! حال اگر این آیه به معجزه شق القمر محمد اشاره داشته باشد، باید این دو اتفاق هردو در یک زمان انجام شده باشند، یعنی هم ماه شکافته شده باشد و هم قیامت نزدیک شده باشد، حال آنکه اکنون تقریباً ۱٤۰۰ سال از زمانی که این آیه سروده شده است میگذرد و هنوز قیامتی رخ نداده است! در نتیجه شق شدن ماه اساساً مربوط به معجزه محمد نیست بلکه توصیفی است از روز قیامت که در آن قرار است ماه دو پاره شود، زیرا در روز قیامت قرار است ماه بی نور شود و خورشید و ماه در یکجا جمع شوند[۷۲] و غیره! سوره قیامت به این مسئله اشاره دارد:

سوره (قیامه) آیات ۸ و ۹

وَخَسَفَ الْقَمَرُ؛ وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ.

و ماه بینور گردد؛ و خورشید و ماه یکجا جمع شوند.

[۷۲] الله چون خبری از میلیاردها سیاره و ستاره دیگر نداشته گفته است که ماه و خورشید در یکجا جمع می شوند. روشن نیست که سایر کهکشانها، سیاره ها و ستاره ها کجا جمع می شوند و یا اینکه اصلاً جایی جمع نمی شوند و بر پایه سخن قرآن، چون آنها چراغ های آسمان هستند، الله اصولاً دکمه پاور آنها را می زند و آنها را خاموش می کند!!

روشن است که اگر محمد شق القمر را انجام داده بود، در برابر درخواست های مشرکان برای معجزه همیشه بهانه جویی نمی کرد، بلکه میگفت من برای شما معجزه کردم و ماه را دونیم کردم! در هیچ کجای قرآن چنین چیزی نیامده است. قرآن پیوسته تلاش میکند با دلایل واهی همچون ترساندن مردم و تشویق آنها به درس گرفتن از سرنوشت مردمانی که پیامبرانشان را پیروی نکردند و نابود شدند، مردم را قانع کند که از محمد پیروی کنند. اکنون آیا ممکن است که محمد شق القمر کرده باشد و قرآن به صراحت به آن اشاره نکند؟ قرآن هرگز به این معجزه اشاره ای نداشته است، همچنین در قرآن آمده است که خود قرآن کافی است تا نشان دهد که محمد یک پیامبر است (سوره عنکبوت آیه ۵۱)، حال اگر قرار است محمد معجزه دیگری نیز داشته باشد، آنگاه خود قرآن حرف خود را نقض کرده است یعنی در جایی میگوید خود قرآن کافی است و در جایی دیگر میگوید محمد معجزه ای دیگر نیز داشته است و این بدان معنی است که "خود قرآن کافی نیست"!

افزون بر این، اگر ماه واقعاً در ۱۴۰۰ سال پیش دو نیم شده باشد، افزون بر آثار باستانی و تاریخی که انتظار میرود مردم در این مورد از خود بجای گذاشته باشند، باید انتظار اسناد علمی را نیز داشته باشیم؛ چندان برای دانشمندان دشوار نیست که بفهمند آیا ماه در گذشته به دو قسمت تقسیم شده است یا نه. جالب اینجاست که برخی از مسلمانان اسنادی در این ارتباط را نیز ارائه میدهند؛ به نمونه زیر توجه کنید:

> روزنامه ی کیهان (در تاریخ ١٤ / ١١/ ١٣٨٢ ، رویه ١ ، به نقل از خبرگزاری قرآنی ایران، و آن خبرگزاری هم به نقل از پایگاه خبری kuwait chat) نوشته است: «فضانوردان آمریکائی در آخرین تحقیقات زمین شناسی خود به این نتیجه رسیده اند که کرهء ماه در گذشته به دو نیم تقسیم شده و سپس در یک فعل و انفعال، دوباره به هم پیوند خورده است. این مطلب که در یک میزگرد تلویزیونی و از زبان یک گروه فضائی اعلام گردید، از آن جا آشکار شد که فضانوردان قصد داشتند پرچم آمریکا را بر فراز ماه نصب کنند اما موفق به این کار نشدند. برای جستجوی علت این مسأله، فضانوردان به تحقیقات زمین شناسی روی آوردند و در نتیجه برای آنان روشن شد که کره ی ماه سالها پیش، به دو نیم تقسیم شده و سپس دوباره به هم پیوند خورده است . ... »

روزنامه کیهان البته یقیناً یکی از معتبرترین روزنامه های جهان به شمار میرود(!) خوب بود نویسنده از خبرگزاری جهانی حوزه علمیه قم و سایر منابع علمی و معتبر جهانی هم نامی ذکر میکرد. اما این داستان واقعاً شگفت آور به نظر میرسد، کاملاً آثار مغز بیمار اسلامی را در این داستان میتوان دید. فیلمی که در آن پرچم آمریکا در خاک ماه به زمین زده میشود موجود است، به نظر نمی آید در انجام اینکار فضانورد آمریکایی نیل آرمسترانگ به مشکلی برخورده باشد.

برخی از مسلمانان پا را فراتر گذاشته اند و گفته اند نیل آرمسترانگ در فضا صدای اذان را شنیده است و نفهمیده است این صدای چیست، اما وقتی به زمین بازگشته است فهمیده است که این صدا صدای اذان بوده است و سپس مسلمان شده است! خود نیل آرمسترانگ که اکنون نزدیک هشتاد سال سن دارد در کنفرانسی که در سال ۲۰۰۵ در مالزی انجام شد شرکت کرد و این قصه های اسلامی را تکذیب کرد. وی همچنین در مصاحبه ای رادیویی شرکت کرد و این ماجرا را به کلی نادرست خواند، در جایی دیگر تلویزیون الجزیره دانشمند مسلمانی را دعوت کرده است که میگوید نیل آرمسترانگ اثبات کرده است که کعبه در وسط زمین قرار دارد.

مسلمانان بهتر است دست از تحریف و یاوه گویی بردارند و اسناد معتبر و قابل اتکایی را ارائه کنند، شنونده ها و پیروان علمای اسلامی اکثراً پامنبری ها و افراد ناآگاه هستند و این داستانها ممکن است آن افراد را تحت تاثیر قرار دهد ولی یقیناً نمیتواند روی افراد فهمیده تر تاثیری بگذارند و این سخنان تنها باعث میشوند که مسلمانان، افراد نادانی به نظر برسند و ناآگاهی مستور آنان هویدا گردد.

۲- واژه یوم

در توجیه دین از دیدگاه دین سالاران، رجوع به عقل و خرد، خودکشی (دین کشی) به شمار می آید و برخی ناگزیر به جای مطرح کردن دلایل علمی، منطقی، اخلاقی یا ... به معجزه متوسل می شوند.

یکی از کشفیات اعجازگونه اینان، به واژه "یوم" برمی گردد به این شکل که این واژه در قرآن ۳٦٥ بار (به تعداد روزهای سال) تکرار شده است. و یا تعداد واژه های روز و شب به صورت مساوی در قرآن آمده است و یا واژه امام در قرآن ۱۲ بار آمده است.

اما با کمال تاسف برای تازی پرستان و ماله کشان اسلامی، باید گفت که امروزه با استفاده از کامپیوتر بسیاری از این ارقام و اعداد مورد پژوهش قرار گرفته اند و بر روی تمام این ادعاهای پوچ و بی پایه خط بطلان کشیده شده است.

نه واژه امام ۱۲ بار تکرار شده است و نه تکرار واژه های زن و مرد برابرند و نه تعداد کلمه های روز و شب!

واژهء «یوم» نیز بدون پیشوند و پسوند، ٢٦٩ بار تکرار شده است . همچنین این واژه در حالت های ترکیبی ٤٧٤ بار تکرار شده است. و ظاهراً این دو عدد برابر ٣٦٥ نیستند! مگر اینکه دانشمندان مسلمان (!) به فرمولی ریاضی دست پیدا کنند که بگوید: ٣٦٥ = ٢٦٩ یا ٣٦٥ = ٤٧٤ است!

از اینها گذشته، فرض کنیم که مثلاً تعداد تکرار واژه یوم در قرآن ٣٦٥ می بود. آیا این براستی معجزه است؟ از این گذشته اینکه این واژه ٣٦٥ بار تکرار شده باشد (که نشده) چه دردی را تیمار می کند؟ کدام قانون علمی را برملا می سازد؟ کدام مشکل مسلمانان را حل کرده و می کند؟ آیا این به آگاهی و دانسته های ما چیزی می افزاید؟

ایرانیان و چینیانِ ٤ یا ٥ هزار سال پیش، به این شناخت رسیده بودند که تعداد روزها ٣٦٥ است؛ یعنی ٢٦٠٠ یا ٣٦٠٠ سال پیش از به کتابت درآمدن قرآن!

۳- گسترش یافتن کائنات

سوره ٥١ (ذاریات) آیه ٤٧

وَالسَّمَاء بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ **وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ** (٤٧)

[ترجمه مکارم شیرازی] و آسمان را به قدرت خود برافراشتیم و بی‌گمان **ما [آسمان]گستریم** (٤٧)

البته طبق معمول و براساس آنچه در معجزات علمی قرآن گفته شد، این (گسترش یافتن آسمان) هم نوعی معجزه است. پیش از پرداختن به بن مایه این موضوع، بهتر است بگویم که بسیاری از مترجم های قرآن (ایرانی یا خارجی) آیه را به گونه ای متفاوت با این معنا، ترجمه کرده اند. به عنوان

نمونه به چند ترجمه فارسی و انگلیسی زیر از چند نفر از دستاربندهای معروف اسلامی التفات بنمایید:

- عبدالحمید آیتی

و آسمان را به نیرو برافراشتیم و حقی که ما توانمندیم:

- یوسف علی

With power and skill did We construct the Firmament: for it is We Who create the_ vastness of pace.

به چم «... ما این گستره را آفریدیم»

- پیکتال

We have built the heaven with might, and We it is Who make the vast extent.

به چم «... ما این گستره عظیم را ساختیم»

- شکیر

And the heaven, We raised it high with power, and most surely We are the makers of things ample.

به چم «... ما بوجود آورنده این گونه [مانند آسمان] چیزهاییم»

پندار اینکه قرآن از "گسترش یافتن" سخنی گفته باشد، بر مبنای ۵ رویکرد، بی پایه است:

نخست اینکه؛ همانگونه که مشخص است، تنها ترجمه های افراد شیادی مانند مکارم شیرازی است که از وسعت بخشیدن سخن می گوید. این لابد از مبین بودن قرآن است که معلوم نیست قرآن چه می گوید و بین یک ترجمه ساده از قرآن (و نه تفسیر آن) این همه تفاوت وجود دارد.

دوم اینکه؛ اگر به ترجمه های قرآنی پیش از آشوب آخوندی/انگلیسی ایران (که از آن با نام انقلاب یاد می شود) برگردیم، معناهای اینچنینی (مانند ترجمه های مکارم شیرازی یا قمشه ای را) در آن ترجمه ها نمی توان یافت. این موضوع همچنین جای پرسش دارد که آیا اذهانِ باز و پویای

آخوندهای با عمامه و بدون عمامه این معنا را به تازگی پدید آورده است یا سفارش انگلستان به ایشان، پیامدی اینچنینی داشته است؟

سوم هم اینکه؛ کلمه ای که از آن به معنی گسترش "سوء معنی" شده است به معنای «غنی کردن» است. مثلاً این کلمه در آیه ۲۳۶ در سوره ۲ (بقره) نیز به کار رفته است و ترجمه همین مکارم شیرازی از آن کلمه، "گسترش دادن" یا "وسعت یافتن" نیست:

لاَّ جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِن طَلَّقْتُمُ النِّسَاء مَا لَمْ تَمَسُّوهُنُّ أَوْ تَفْرِضُواْ لَهُنَّ فَرِيضَةً وَمَتِّعُوهُنَّ عَلَى **الْمُوسعِ** قَدَرُهُ وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدْرُهُ مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ **(۲۳۶)**

اگر زنان را مادامی که با آنان نزدیکی نکرده و بر ایشان مهری [نیز] معین نکردهاید طلاق گویید بر شما گناهی نیست و آنان را به طور پسندیده به نوعی **بهره‌مند کنید** توانگر به اندازه [توان] خود و تنگدست به اندازه [وسع] خود [این کاری است] شایسته نیکوکاران (۲۳۶)

چهارم؛ اکنون فرض می کنیم که معنای "موسعون" همان گسترش دادن باشد (که نیست). نکته آن است آنچیزی که حتی در ترجمه مکارم شیرازی نیز آمده است دقیقاً آن چیزی نیست که برخی ملاها یا ماله کشان می خواهند به مردم بقبولانند زیرا آنچه که توسط مترجمان قرآن درون کروشه می آید نه معنی خود قرآن بلکه توضیحی اضافی از مترجم است که برای روشن کردن معنای آن آیه قرآنی می آید[۷۳].

پس اگر قسمت درون کروشه را برداریم معنا چنین می شود: " ... ما گستریم". اکنون شما خواننده گرامی خود بسنج که معنیِ " ... ما گستریم" کجا و "... ما آسمان را گسترش می دهیم" کجا! شاید شما خواننده ارجمند بگویید که با توجه به اینکه در آغاز آیه، از آسمان سخن رفته پس این گسترانیدن هم باید مربوط به همان آسمان باشد. اما این فرض زمانی درست می بود که آیه های قرآنی (چه کوچک و چه بزرگ) از نظر موضوعی و معنایی، یک دست بودند (که نیستند). در قرآن بسیار می بینیم که : در آغازِ آیه ای از حیض شدن زنان سخن گفته می شود و در ادامه از برتری مردان، آیه ای با دستور کشتار شروع می شود و با درخواست خمس به پایان می رسد، آیه ای درباره ستون های آسمانی سخن آغاز می کند و درباره داستان موسی سخن به پایان می برد، آیه ای از

---

[۷۳] و لابد این هم از مبین بودن قرآن است که روخوانی ساده آن نیز بدون این اضافه نویسی ها گنگ و درهم برهم است.

آفرینش موجودات به صورت جفت سخن آغاز می کند و درباره نبریدن از خویشاوندن سخن به پایان می رساند و ...!

پنجم؛ فرض کنیم آنچه که در چهار دلیل پیشین آمد نادرست باشند (که نیستند) و قرآن واقعاً گفته باشد که آسمان گسترده می شود. اما آنچه که «نظریه هابل»[٧٤] می گوید این نیست که «آسمان» دارد از هم باز می شود بلکه این است که «فاصله اجرام آسمانی» دارد از هم زیاد می شود. بر اساس نظریه هابل، در بیرون از محدوده هر سیاره ای، مفهوم "آسمان" چیز بی پایه ای است.

٤- تنگ شدن نفس در هنگام پرواز

یکی از ادعاهای باطل که در مورد معجزات علمی قرآن مطرح میشود، این است که در قرآن به این نکته اشاره شده است که اگر شخصی بخواهد در آسمانها صعود کند دچار تنگی نفس میشود، در این نوشتار به بررسی این ادعا خواهیم پرداخت.

آیه ای که از آن برای اثبات این ادعا استفاده میشود از این قرار است:

سوره ٦ (انعام) آیه ١٢٥

فَمَن يُرِدِ اللّهُ أَن يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلإِسْلاَمِ وَمَن يُرِدْ أَن يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاء كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ.

در زیر چند ترجمه و تفسیر از این آیه آورده شده است:

آیتی: هر کس را که خدا خواهد که هدایت کند دلش را برای اسلام می گشاید، و هر، کس را که خواهد گمراه کند قلبش را چنان فرو می بندد که گویی می خواهد که به آسمان فرا رود بدین سان خدا به آنهایی که ایمان نمی آورند پلیدی می نهد.

[٧٤] پس از ارایه نظریه هابل مبنی بر "فاصله گرفتن اجرام آسمانی از یکدیگر" و نه "گسترش یافتن آسمان" بود که دستاربندان ترجمه های تازه خود را به دکان دین فروشی گسیل داشتند.

مکارم: آن کس را که خدا بخواهد هدایت کند، سینه‌اش را برای [پذیرش] اسلام، گشاده می سازد؛ و آن کس را که بخاطر اعمال خلافش بخواهد گمراه سازد، سینه‌اش را آنچنان تنگ می‌کند که گویا می‌خواهد به آسمان بال برود؛ این گونه خداوند پلیدی را بر افرادی که ایمان نمی‌آورند قرار می‌دهد!

خرمشاهی : بدینسان هر کس که خداوند هدایتش را بخواهد دلش را به پذیرش اسلام می‌گشاید، و هر کس را که بخواهد بیراه وا گذارد، دلش را تنگ و تاریک می‌گرداند، (چنانکه) گویی می‌خواهد به آسمان بپرد (و نمی‌تواند)؛ خداوند این چنین عذاب را بر کسانی که ایمان نمی‌آورند، می‌گمارد.

فولادوند: پس کسی را که خدا بخواهد هدایت نماید، دلش را به پذیرش اسلام می‌گشاید؛ و هر که را بخواهد گمراه کند، دلش را سخت تنگ می‌گرداند؛ چنانکه گویی به زحمت در آسمان بالا می‌رود. این گونه، خدا پلیدی را بر کسانی که ایمان نمی‌آورند قرار می‌دهد.

به نظر نمیرسد «تنگ شدن سینه ها» برابر یا هم معنا با «تنگی نفس» باشد. باید به یاد داشت که یکی از خطاهای فاحش قرآن این است که الله یا محمد می پندارد که انسان با قلبش فکر میکند (که در فصل هفتم این نسک به آن پرداخته شده است)، و معمولاً منظور قرآن از سینه واقعاً سینه نیست بلکه قرآن در مورد «گنجایش فکری افراد» سخن میگوید. تفسیر المیزان در این مورد توضیحات کاملتری آورده است :

« ... « اضلال» معنای مقابل « هدایت» است ، و به همین جهت اثرش هم مقابل اثر آن است ، و آن این است که دل گنجایش حق و صدقه را نداشته و از داخل شدن حق و صدق در آن امتناع داشته باشد، لذا دنبال کلمه « ضیقا» کلمه «حرجا» را که همان امتناع داشتن است ذکر فرمود. کلمه « حرج» بطوری که صاحب مجمع البیان گفته به معنای تنگترین تنگ است. و در مفردات گفته: « حرج» و « حراج» در اصل به معنای آن فاصله تنگی است که در هنگام اجتماع دو چیز در میان آن دو مشاهده می شود و به همین جهت هر فضای تنگی را حرج می نامند و گناه را هم حرج می خوانند. »

و بنا به گفته وی جمله « حرجا کانما یصعد فی السماء» به منزله تفسیری است برای کلمه «ضیقا» و اشاره است به اینکه «امتناع دلهای گمراهان از پذیرش حق مانند است به امتناع ظرفی که بخواهند چیزی را که حجمش بیشتر از حجم ظرف است در آن جای دهند.»

بنابر این قرآن اساساً در مورد موضوعی دیگر صحبت میکند و منظور قرآن تنگی نفس نیست. اما اگر هم فرض کنیم این آیه واقعاً به بالارفتن و صعود انسانها در آسمان ارتباط داشته باشد بازهم نمیتوان آنرا معجزه نامید، زیرا میدانیم محمد خود برای عبادت یا هر منظور دیگری به کوه نور میرفته است، در تاریخ و احادیث بسیاری از به کوه رفتن محمد سخن گفته شده است، بعنوان مثال او حتی چند بار به دلیل بیماری روحیِ خود به بالای کوه رفته است تا خودکشی کند.

هرکس اهل کوه نوردی باشد میداند که بالا رفتن از کوه، هم به دلیل تحرکی که صورت میگیرد و هم به دلیل تغیر فشار هوا موجب تنگتر شدن نفس و دشواری نفس کشیدن میشود، از همین رو است که برخی از کوهنوردان امروزه با خود کپسولهای اکسیژن حمل میکنند تا در بالای کوه ها دچار مشکلات تنفسی نشوند. آیه ای که این "معجزه" از آن استخراج شده است میتواند به این قضیه اشاره داشته باشد، بویژه اینکه اگر منظورش براستی صعود در آسمان بود میتوانست از کلمه پرواز کردن «طیر» استفاده کند. کسی که از کوه بالا میرود در عین حال در حال صعود به آسمانها نیز هست! بنابر این دانستن این مطلب که از کوه بالا رفتن تنگی نفس می آورد چندان دشوار نیست و به هیچ عنوان نمیتوان دانستن این موضوع یا بازگویی آنرا یک اعجاز دانست.

۵- پدید آمدن موجودات از آب

دریاها همیشه و همچنان از شگفتی های جهان حساب میشوند، عمق دریاها و دامنه گسترده اشان و ناتوانی بشر در دریافتن حقایق آنها (تاکنون) همیشه باعث شده است که دریاها مادر افسانه ها و اسطوره ها باشند و داستانها و افسانه های زیادی درباره دریاها و موجودات درون آن از روزگاران پیشین تا به امروز وجود داشته است. «ندانستن و ندیدن» همواره عامل پیدایش خدایان و موجودات افسانه ای بوده است و بسیاری از ادیان باستانی برای دریا، خدای جداگانه ای در نظر میگرفتند. حتی در برخی از جاهایی که دریاچه ای وجود داشته است مردم روستایی و بومی آن ادعا میکرده اند که در آن دریاچه اژدهایی یا موجودی وجود دارد و دریاچه هایشان اسرار آمیز است. این اسرار آمیز بودن و جالب بودن دریاها و گستردگی دریاها نظر بشر را همیشه به خود جلب کرده است و بشر را به این نتیجه رسانده است که دریا باید منشع حیات و اسرار هستی باشد. این اندیشه به قرآن هم راه یافته است.

به هر روی، امروز دانش نیز این قضیه را تایید میکند که منشع حیات آب است و موجودات زنده از آب پدید آمده اند. از این گذشته همه انسانهای روی زمین میدانند که بدون آب هیچ موجودی نمیتواند زندگی کند و موجودات زنده بدون وجود آب خواهند مرد، بنابر این شاید نخستین منشعی که انسانهای متمدن اولیه میتوانستند برای جانوران در نظر بگیرند، آب بوده است. از این گذشته مقدار زیادی از حجم بدن انسان را مایعات و آب تشکیل میدهد که این خود دلیل دیگری بر این بوده است که دانشمندان زیادی پندار کنند که انسانها از آب پدید آمده اند.

مسلمانان ادعا میکنند که این موضوع در قرآن مطرح شده است و از آنجا که هیچ کس در آن دوران این موضوع را نمیدانسته است پس معجزه علمی قرآن است و پیش دستی اسلام بوده است که امروزه صحیح از آب در آمده است. البته ادعای مسلمانان مبنی بر اینکه قرآن بدین مسئله اشاره میکند درست است و بر خلاف سایر ادعاهای اسلامگرایان در مورد معجزات علمی قرآن، این مورد بطور دقیق و شفاف در قرآن چندین بار از جمله در (سوره ۱۱ آیه ۷، سوره ۲۱ آیه ۳۰، سوره ۲۵ آیه ۵٤، سوره ۲٤ آیه ٤۵) آمده است. اما آیا واقعاً این قرآن است که این معجزه را انجام داده است؟ آیا پیش از نوشته شدن قرآن کسی از این قضیه خبر نداشته است؟

قطعاً اینگونه نیست. تالس فیلسوف و دانشمند یونانی شخصی است که بیش از ۱۰۰۰ سال پیش از محمد زندگی میکرده است. بسیاری معتقدند تالس نخستین دانشمند حقیقی تاریخ بشر است که برای نخستین بار علوم را از استوره ها جدا کرد و دانش راستین، یعنی بررسی دنیا بدون باور به اینکه خدایان و جانوران متافیزیکی بر آن تاثیری دارند را بنا نهاد. در مورد زندگی وی اطلاعات زیادی در دست نیست جز اینکه او قطعا در سال ۵۸۵ پیش از میلاد زنده بوده است زیرا کسوفی را که در ۲۸ام ماه می آن سال انجام گرفته را با موفقیت پیش بینی کرده بود. تالس یک تاجر بود و علوم مختلفی را جمع آوری کرد و به یونان معرفی کرد، از جمله علومی که او در آن شهرت دارد هندسه است. در هندسه هنوز هم قضیه ای به نام تالس وجود دارد مبنی بر اینکه خطوطی که دو خط موازی را قطع کنند، اندازه های متناسب پدید می آورند. وی همچنین اولین کسی است که ثابت کرده است یک قطر، دایره را به دو قسمت تقسیم میکند. از قضیه تالس در دوران حیات او برای یافتن ارتفاع اهرام مصر و امروزه برای یافتن ارتفاع کوه ها استفاده میشود.

امروز از تالس هیچ کتابی باقی نمانده است اما اندیشه های او در کتابهای سایر اندیشمندان یونانی از جمله کتاب متافیزیک ارسطو باقی مانده است. تالس معتقد بود که زمین همانند یک سیلندر و یا دیسک است و خورشید و ماه دایره وار دور آن چرخش میکنند، این دقیقاً دیدگاهیست که بعدها در ادیان نیز راه یافت و ادیان سامی از جمله اسلام بر اساس این دیدگاه شکل گرفتند که در آنها زمین مرکز کائنات است. این دیدگاه حدود ۲۰۰۰ سال، یعنی تا زمان انقلاب کوپرنیکوسی در بسیاری از اندیشه ها نفوذ کرده بود. البته تالس نخستین دانشمند شناخته شده است که چنین چیزی را بیان کرده بود، و الا باور بر این است که خود این ایده آموخته شده از مصریان و بابلیهای باستان است. از جمله سایر اندیشه های تالس، اندیشه تکاملیِ بود که او آنرا بنیاد گذاشته بود. وی معتقد بود "موجودات از آب بوجود آمده اند" و حیوانات برتر از حیوانات فروتر، و انسان هم همچون سایر جانوران نتیجه تکامل است، وی معتقد بود انسان از ماهی بوجود آمده است. همچنین وی باور داشت که جهان بطور کلی از عناصر چهارگانه ای بوجود آمده است. و چقدر جالب است قرآن نیز هروقت میخواهد بگوید چیزی از چیز دیگری بوجود آمده است از همان عناصر استفاده میکند، شیطان از آتش بوجود آمده است و انسان از خاک. بنابر این تالس و پس از او دانشمندان زیادی باور داشتند که حیات از آب آغاز شده است، در واقع دانشمندان ماتریالیست همچون تالس به سختی میتوانستند برای حیات منشع دیگری بجز آب در نظر بگیرند و این عقیده تا امروز نیز باقی مانده است. تالس معتقد بود نخستین عنصر آب بوده است و این دیدگاه را با مشاهده سنگواره ها گسترش داده بود.

اما افزون بر دانشمندان و فیزیک دانان باستانی، در ادیان نیز این عقیده که موجودات زنده از آب بوجود آمده اند ریشه ای بسیار کهن دارد. یکی از قدیمی ترین ادیانی که هنوز هم طرفداران بسیاری دارد بودائیسم است. پیروان این دین بیخدا هستند و به هیچ نوع خدایی معتقد نیستند، هرچند به روح و تناسخ روح معتقدند. بودا نیز بیش از هزار سال قبل از محمد زندگی میکرده است و در کتاب پیدایش یا خلقت آگانا سوتا (Aganna Sutta) آیه ۱۱ بطور مشخص به این قضیه که موجودات از آب بوجود آمده اند و غیر از آب هیچ چیز در ابتدا وجود نداشته است اشاره میکند. بنابر این اسلام حتی نخستین دینی هم نیست که به این قضیه اشاره مستقیم دارد.

نکته قابل توجه دیگر این است که به دلیل اینکه قرآن کتاب محکم و کاملی نیست واقعاً نمیتوان دانست که حرف قرآن در مورد یک قضیه چیست. بوجود آمدن موجودات از آب که قضیه ای روشن است و در تضاد با علم نیست نیز، خود در تناقض جدی است با سایر آموزه های اسلام است.

همانطورکه میدانیم قرآن بر اساس فرضیه باطل خلقت (اینکه آدم توسط خدا ساخته شده و بصورت انسان به زمین فرستاده شده و سایر انسانها از نسل نخستین انسان یعنی آدم هستند) که خود کپی برداری شده از اعتقادات یهودیت و در آنجا نیز کپی شده از آثار زرتشتی است، بنا نهاده شده است. قرآن که دم از آفرینش دو انسان نخستین به نام آدم و حوا میزند چطور میتواند همزمان معتقد باشد که انسانها، هم به شکل خلقتِ آدم و حوا بوجود آمده اند و هم، همه موجودات از آب بِدر آمده اند؟

مشخص است که پدید آمدن و "متکامل شدن انسانها از آب" و "خلقت یکباره انسانها" دو قضیه کاملاً متناقض هستند و جمع آنها باطل است. چنانکه امروزه دو تئوری خلقت و تکامل همواره روبروی هم قرار گرفته اند و مذهبیون بسیاری بطوری مضحکی تکامل را همچنان رد میکنند. البته دینداران در سطوح جهالتِ مختلفی بسر میبرند، مثلاً کلیسای کاتولیک برای جلوگیری از آبروریزی بیشتر برای دکان دینشان بالاخره اعلام کرد که تئوری تکامل را پذیرفته است، و داستانهای کتاب مقدس و داستان آدم و حوا میتوانند تنها داستانهای آموزنده و استوره ای باشند. اما برخی مسلمانان که در مسابقه جهالت همواره رتبه نخست را دارند هرگز آنرا نپذیرفته اند. چنین به دیده می آید که پیامبر اسلام در مورد این قضیه دچار گیجی شده است و نتوانسته است حکم روشنی را در این مورد صادر کند بنابر این اقدام به «دوپهلو صحبت کردن» کرده است و هردو تئوری را بیان کرده و بعبارتی هر آنچه می شنیده است را به الله بیچاره چسبانده است.

٦- معجزه تولد محمد

برخی از دستاربندان دروغ هایی درباره زاده شدن محمد به هم بافته اند که در زمان زاده شدن محمد دریاچه ای خشکید، طاق کسری شکاف برداشت و آتشکده فارس خاموش شد. تاریخِ زیست شناسی منکر خشک شدن دریاچه مرده در آن سالهاست. طاق کسری پس از حمله وحشیانه تازیان به آن، شکاف برداشت و آتشکده فارس نیز در آن تاریخ خاموش نشده است.

از همه مهمتر، اگر به مهمترین کتاب مرجع مسلمین یعنی قرآن برگردیم می بینیم که حتی یک آیه در مورد چنین واقعه های بزرگ و شگرف (اگر اتفاق افتاده بودند هم) وجود ندارد.

دلیل مطرح کردن چنین دروغی توسط دستاربندان به این موضوع برمی گردد که احتمالاً الله می خواسته است در آن زمان اخطاری به جهانیان بدهد که پیامبری در راه است! باید پرسید که اگر چنین می بود، چرا این شکاف در خانه کعبه (که محل انباشت بیش از ۳۰۰ بت سنگی بود) روی نداد؟ مگر غیر از این بود که زرتشتیان خدا می پرستیدند و این آتش را هم به عنوان آیتی از خدا می دانستند؟ یا چرا چنین معجزه ای رخ نداد که فروغی به دل ایرانیان بتابد تا آنها به اسلام ایمان آورند و تازیان عزیز به زحمت نیفتند و مجبور نشوند که برای مسلمان کردن و مسلمان نگاه داشتن ایرانیان، برای قرن ها آدم بکشند؟

۵.۵- سخن پایانی درباره معجزه نبودن قرآن

در کتاب «آیا قرآن کلام آفریدگار است» نوشته «خاموش»، از چند دیدگاه ویژه، به قرآن نگاه شده است تا نشان داده شود که آیا قرآن کتابی کامل است یا نه:

۱- مانند نداشتن قرآن: این ادعا را هر نویسنده ای می تواند داشته باشد که به احتمال فراوان هم، این ادعا می تواند درست هم باشد. آیا کسی می تواند مانند گلستان سعدی، یا دیوان حافظ، شاهنامه فردوسی، دیوان مولوی، یا رباعیات خیام و ... کتابی بیاورد؟ پس حال که چنین نیست، آیا این کتاب ها از آسمان آمده اند؟

۲- معیارهای یک کتاب کامل علمی: این کتاب باید دارای متنی کامل، جامع، بدون اشکال، بدون تکرارهای بیجا، بدون تناقض و ... باشد. اکنون می پرسم که چند بار داستان موسی و یا آیت الله ناقه بیان شده است (البته تفاوت داستان ها که بماند)، چندین نظریه علمی بیجا و پوچ در قرآن بیان شده است؟ چندین مورد تناقض، تنها در این نسک درباره قرآن آورده شده است؟ و ...!

۳- یک دست بودن مطالب: این موضوع یکی از پایه ای ترین بن مایه های حتی یک کتاب رمان است چیزی که اصلاً در قرآن وجود ندارد. تنها به یک مورد اشاره می کنم و بس: نوشتارهایِ غالباً صلح آمیز، کوتاه و دارای مضامین کم و بیش پذیرفتنی با نوشتارهای مدنیِ جبر آمیز و تهدید کننده و دارای کشش کلامی بسیار خسته کننده، آیا همسو هستند؟

تا سرانجام چه از پرده درآید، کامروز ..... دور پرورارى عمامه و قطر شکم است! (صائب تبریزی)

فصل ٦

ضد و نقیض گویی در قرآن

اگر خدایی برای جهان بپنداریم، فرای اینکه این خدا باید در منتهای کمال باشد، این خدا باید دارای ضعف های انسانی نیز نباشد. از جمله: این خدا نباید دچار فراموشی یا حواس پرتی بشود و هر بار درباره یک موضوع، گویش متفاوتی را بکار ببرد، و گاهی وقت ها یک داستان ساده را کاملاً متفاوت با بار پیش تعریف کند یا ضد و نقیض گویی در کلام او آشکار باشد یا بدتر از آن گاهی وقت ها سخن پیشین خود را نیز رد نماید و ... .

انسانِ کم توان (از دیدگاه تجربی و آینده نگری) با توجه به مقدار توانایی اش در مواجهه با مشکلات، دشواریها، خوبی ها، بدهی ها، و شادی ها یا غم ها ممکن است دو گونه یا چند گونه حالت (یا واکنش) را از خود بروز بدهد که برخی از این حالت ها کاملاً با هم در تضاد باشند. اما بر اساس ادعای قرآن، که بیان می کند هیچ چیزی بر الله پوشیده نیست و او در همه چیز مطلق است و بر اراده اش، رادع و مانعی نیست. چگونه است که او هم مانند یک انسان به ضد و نقیض گویی پرداخته است؟

گرفتن تصمیمی و عدول از آن یا در پیش گرفتن روشی و سپس تغییر دادن آن روش، برای انسانها امری عادی است زیرا آنها نه از همه چیز آگاهند و نه از کنه هر چیزی مطلع؛ زیرا دامنه اندیشه انسان محدود است پس ممکن است خطایی کند (دست به تجربه ای بزنند) و آنگاه با گذشت زمان درست آن چیز را دریابد و تغییر روشی را در سخن یا کارش در پیش بگیرد. آیا دامنه اندیشه الله نیز محدود است؟

قرآن که به ظاهر نوشتهء خامهء[۷۵] الله (اگر الله، خدا باشد) است آنچنان دارای تناقضات آشکاری است که هر انسان خردمندی را به شگفتی وا می دارد. در این فصل به برخی از این ضد و نقیض گویی ها که ملاها از آن بنام «ناسخ و منسوخ» یاد می کنند نگاهی می افکنیم:

---

[۷۵] قلم

٦.١- آفرینش جهان در چند روز بود؟

٦ روز:

سوره ١٠ (یونس) آیه ٣

إِنَّ رَبَّكُمُ اللّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ فِي **سِتَّةِ أَيَّامٍ** ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الأَمْرَ مَا مِن شَفِيعٍ إِلاَّ مِن بَعْدِ إِذْنِهِ ذَلِكُمُ اللّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَفَلاَ تَذَكَّرُونَ **(٣)**

پروردگار شما آن خدایی است که آسمانها و زمین را در **شش روز**[٧٦] آفرید سپس بر عرش استیلا یافت کار [آفرینش] را تدبیر می‌کند شفاعتگری جز پس از اذن او نیست این است‌خدا پروردگار شما پس او را بپرستید آیا پند نمی‌گیرید **(٣)**

سوره ٧ (اعراف) آیه ٥٤

إِنَّ رَبَّكُمُ اللّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ فِي **سِتَّةِ أَيَّامٍ** ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ أَلاَ لَهُ الْخَلْقُ وَالأَمْرُ تَبَارَكَ اللّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ **(٥٤)**

در حقیقت پروردگار شما آن خدایی است که آسمانها و زمین را در **شش روز** آفرید سپس بر عرش [جهانداری] استیلا یافت روز را به شب که شتابان آن را می طلبد می‌پوشاند و [نیز] خورشید و ماه و ستارگان را که به فرمان او رام شده‌اند [پدید آورد] آگاه باش که [عالم] خلق و امر از آن اوست فرخنده خدایی است پروردگار جهانیان **(٥٤)**

---

[٧٦] برخی ماله کشان اسلامی در ترجمه های جدید قرآنی، بجای واژه ٦ روز، "٦ هنگام" را آورده اند. در متن عربی آیه "سِتَّةِ أَيَّامٍ" آمده است که در آن واژه "ایام" است که معنی روزها را می دهد و نه هنگام ها. دلیل این ماله کشی ملاهای بی عمامه این است که با توجه به موضوع "انفجار بزرگ" که آغاز هستی گرفتن گیتی است، قضیه آفرینش جهان و خورشید و ماه و ... در ٦ روز و استراحت الله در روز هفتم کاملا بی پایه شده است؛ ایشان نیز برای ماله کشی این قضیه به این "خدعه" روی آورده اند.

هر چند که در اصل ماجرای گفته شده در قرآن نمی تواند تغییری بوجود بیاورد و این داستان کماکان مرغِ پخته را نیز به خنده وا می دارد.

سوره ۱۱ (هود) آیه ۷

وَهُوَ الَّذِی خَلَق السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ فِی **سِتَّةِ أَیَّامٍ** وَکَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاء لِیَبْلُوَکُمْ أَیُّکُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً وَلَئِن قُلْتَ إِنَّکُم مَّبْعُوثُونَ مِن بَعْدِ الْمَوْتِ لَیَقُولَنَّ الَّذِینَ کَفَرُواْ إِنْ هَذَا إِلاَّ سِحْرٌ مُّبِینٌ **(۷)**

و اوست کسی که آسمانها و زمین را در **شش روز** آفرید و عرش او بر آب بود تا شما را بیازماید که کدام‌یک نیکوکارترید و اگر بگویی شما پس از مرگ برانگیخته خواهید شد قطعا کسانی که کافر شده‌اند خواهند گفت این [ادعا] جز سحری آشکار نیست **(۷)**

سوره ۲۵ (فرقان) آیه ۵۹

الَّذِی خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَیْنَهُمَا فِی **سِتَّةِ أَیَّامٍ** ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ الرَّحْمَنُ فَاسْأَلْ بِهِ خَبِیراً **(۵۹)**

همان کسی که آسمانها و زمین و آنچه را که میان آن دو است در **شش روز** آفرید آنگاه بر عرش استیلا یافت رحمتگر عام [اوست] در باره وی از خبره‌ای بپرس [که می‌داند] **(۵۹)**

سوره ۵۰ (ق) آیه ۳۸

وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَیْنَهُمَا فِی **سِتَّةِ أَیَّامٍ** وَمَا مَسَّنَا مِن لُّغُوبٍ **(۳۸)**

و در حقیقت آسمانها و زمین و آنچه را که میان آن دو است در **شش روز** آفریدیم و **خسته هم نشدیم** (۳۸)

۸ روز:

سوره ٤١ (فصلت) آیه های ۹ تا ۱۲

قُلْ أَئِنَّکُمْ لَتَکْفُرُونَ بِالَّذِی خَلَقَ الْأَرْضَ فِی یَوْمَیْنِ وَتَجْعَلُونَ لَهُ أَندَادًا ذَلِکَ رَبُّ الْعَالَمِینَ(۹) وَجَعَلَ فِیهَا رَوَاسِیَ مِن فَوْقِهَا وَبَارَکَ فِیهَا وَقَدَّرَ فِیهَا أَقْوَاتَهَا فِی أَرْبَعَةِ أَیَّامٍ سَوَاء لِّلسَّائِلِینَ(۱۰)ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاء

وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ اِئْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ(١١) فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَى فِي كُلِّ سَمَاء أَمْرَهَا وَزَيَّنَّا السَّمَاء الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَحِفْظًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ **(١٢)**

بگو آیا این شمایید که واقعاً به آن کسی که زمین را در **دو** روز آفرید کفر می‌ورزید و برای او همتایانی قرار می‌دهید این است پروردگار جهانیان (٩) و در [زمین] از فراز آن [لنگرآسا] کوهها نهاد و در آن خیر فراوان پدید آورد و مواد خوراکی آن را در **چهار** روز مقدر کرد [که] برای خواهندگان‌درست [و متناسب با نیازهایشان] است (١٠) سپس آهنگ [آفرینش] آسمان کرد و آن بخاری بود پس به آن و به زمین فرمود خواه یا ناخواه بیایید آن دو گفتند فرمان‌پذیر آمدیم (١١) پس آنها را [به صورت] هفت آسمان در **دو** روز مقرر داشت و در هر آسمانی کار [مربوط به] آن را وحی فرمود و آسمان [این] دنیا را به چراغها آذین کردیم و [آن را نیک] نگاه داشتیم این است اندازه‌گیری آن نیرومند دانا (١٢)

- مجموع این روزها میشود: ٢روز+٤روز+٢روز= ٨روز

الله در چندین آیه، بیان داشته است که دنیا را در ٦ روز آفریده، خسته هم نشده (؟!) است، سپس به عرش خود که بر روی آب بوده رفته و ... . از کارهای شگفت آوری که الله انجام داده است یکی هم، پایان دادن به تعقیب و گریزِ روز و شب است، که در پی هم بوده اند (آیه ٥٤ سوره اعراف). او همچنین ماه و ستارگان که وحشی شده بودند را نیز رام نمود!

از نکات خردستیزتر اینکه وی بیان داشته است «... در شش روز آفرید و عرش او بر آب بود **تا شما را بیازماید** ...»؛ چه بیان شگفتی! الله حتی **پیش** از آفریدن انسان ها نیز از آنها آزمون می گیرد! مانند آن است که معلمی در یک مدرسه آزمونی برگزار کند اما آن مدرسه نه تنها دانش آموزی ندارد بلکه هنوز مدرسه راه اندازی نیز نشده است! اینکه، کجای این ماجرا برای آزمودن بوده است، **ملاهُ اعلم**[٧٧]!

---

[٧٧]ملاها و ماله کشان اسلامی زمانی که در پاسخ به پرسش های خردمندانه درباره دین اسلام، الله و ... باز می مانند برای ماله کشی موضوع و برای تفره رفتن از گفتن «پاسخِ نداشته اشان» به واژه «الله اعلم» به معنای «الله می داند» پناه می برند. دلیل بکارگیری این واژه توسط ملاها به این خاطر است که به پرسش کننده بگویند: **"**همین است که هست و تو را فضولی در کار ملا و زیر زره بین بردن کارهای ملا و الله نیامده!**"** شوربختانه گاه گاهی این واژه از زبان بسیاری از مردم ایران نیز شنیده می شود. نگارنده نیز در اینجا خواسته است این معمایی را که حتی الله از پاسخش درمی ماند را به ملاها بسپارد.

٦.٢- آیا زمین زودتر آفریده شده است یا آسمان؟

آسمان

سوره ۷۹ (النازعات) آیه های ۲۷ تا ۳۰

أَأَنتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمِ السَّمَاء بَنَاهَا **(۲۷)** رَفَعَ سَمْكَهَا فَسَوَّاهَا **(۲۸)** وَأَغْطَشَ لَيْلَهَا وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا **(۲۹)** وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا **(۳۰)**

آیا آفرینش شما دشوارتر است‌یا **آسمانی** که [او] آن را برپا کرده است (۲۷) **سقفش را برافراشت** و آن را [به اندازه معین] درست کرد (۲۸) و شبش را تیره و روزش را آشکار گردانید (۲۹) و **پس** از آن **زمین** را با **غلتانیدن** گسترد (۳۰)

زمین

سوره ۲ (بقره) آیه ۲۹

هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُم مَّا فِي الأَرْضِ جَمِيعاً ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاء فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ **(۲۹)**

اوست آن کسی که آنچه در **زمین** است همه را برای شما آفرید **سپس** به [آفرینش] **آسمان** پرداخت و هفت آسمان را استوار کرد و او به هر چیزی داناست (۲۹)

به واژه های "پس" و "سپس" دقت کنید که راه را بر هرگونه ماله کشی بسته اند و بروشنی مشخص است که: الله یکبار زمین را **زودتر** از آسمان آفریده و دیگر بار همین زمین را **دیرتر** از آسمان آفریده است! آفرینش زمین هم ظاهراً مانند چرخش یک گلوله برفی بر روی سطحی برفی بوده است و الله اینقدر آنرا غلتانده است تا به این وضعیت درآمده است.

۶.۳- انسان از چه چیزی آفریده شده است؟

آب

سوره ۲۴ (نور) آیه ۴۵

وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِن مَّاء فَمِنْهُم مَّن يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ وَمِنْهُم مَّن يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْنِ وَمِنْهُم مَّن يَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاء إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ **(۴۵)**

و خداست که **هر جنبنده‌ای را از آبی آفرید** پس پاره‌ای از آنها بر روی شکم راه می‌روند و پاره‌ای از آنها بر روی دو پا و بعضی از آنها بر روی چهار [پا] راه می‌روند خدا هر چه بخواهد می‌آفریند در حقیقت‌خدا بر هر چیزی تواناست (۴۵)

سوره ۲۱ (انبیاء) آیه ۳۰

أَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاء كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ **(۳۰)**

آیا کسانی که کفر ورزیدند ندانستند که آسمانها و زمین هر دو به هم پیوسته بودند و ما آن دو را از هم جدا ساختیم و **هر چیز زنده‌ای را از آب پدید آوردیم** آیا [باز هم] ایمان نمی‌آورند (۳۰)

خون بسته یا علق

سوره ۹۶ (علق) آیه ۲

خَلَقَ الْإِنسَانَ مِنْ **عَلَقٍ (۲)**

انسان را از **علق** آفرید (۲)

گل خشک شده

سوره ۵۵ (الرحمن) آیه ١٤

خَلَقَ الْإِنسَانَ مِن **صَلْصَالٍ** كَالْفَخَّارِ **(١٤)**

انسان را از **گل خشکیده‌ای** سفال مانند آفرید (١٤)

سوره ۱۵ (حجر) آیه ٢٦

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الإِنسَانَ مِن **صَلْصَالٍ** مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ **(٢٦)**

و در حقیقت انسان را از **گلی خشک** از گلی سیاه و بدبو آفریدیم (٢٦)

خاک

سوره ۳۰ (روم) آیه ۲۰

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُم مِّن **تُرَابٍ** ثُمَّ إِذَا أَنتُم بَشَرٌ تَنتَشِرُونَ **(٢٠)**

و از نشانه‌های او این است که **شما را از خاک آفرید** پس بناگاه شما [به صورت] بشری هر سو پراکنده شدید (٢٠)

سوره ۳۵ (فاطر) آیه ۱۱

وَاللَّهُ خَلَقَكُم مِّن **تُرَابٍ** ... **(١١)** و خدا[ست که] شما را از **خاکی** آفرید ... (١١)

آفرینش انسان ها مانند گیاه

سوره ۷۱ (نوح) آیه ۱۷

وَاللَّهُ **أَنبَتَكُم** مِّنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا **(١٧)** و خدا[ست که] شما را [مانند] گیاهی از زمین **رویانید** (١٧)

پیدا کنید پرتقال فروش را! بالاخره ما از آب آفریده شده ایم یا خاک، یا علق، یا گل خشکیده، یا از زمین رویانده شده ایم؟[۷۸] پیوسته بودن زمین و آسمان هم که در آیه ۳۰ سوره انبیاء آورده شده است برای نگارنده نامفهوم است!

٦.٤- چند خاور (مشرق) و باختر (مغرب) وجود دارد؟

یک مشرق و یک مغرب

سوره ٢٦ (شعراء) آیه ٢٨

قَالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِن كُنتُمْ تَعْقِلُونَ **(٢٨)**

[موسی] گفت پروردگار **خاور و باختر** و آنچه میان آن دو است اگر تعقل کنید (٢٨)

سوره ٧٣ (مزمل) آیه ٩

رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا **(٩)**

[اوست] پروردگار **خاور** و **باختر** خدایی جز او نیست پس او را کارساز خویش اختیار کن **(٩)**

- دو مشرق و دو مغرب:

سوره ٧٠ (معراج) آیه ٤٠

فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ إِنَّا لَقَادِرُونَ **(٤٠)**

[هرگز] به پروردگار **دو خاور و دو باختر** سوگند یاد می‌کنم که ما تواناییم (٤٠)

---

[۷۸] شاید ضرب المثل "پای بوته سبز شدن" بر پایه همین آیه باشد زیرا اگر انسان بتواند مثل بوته نیز سبز شود می تواند پای بوته نیز سبز شود!

سوره ۵۵ (الرحمن) آیه ۱۷

رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ **(۱۷)**

پروردگار **دو خاور** و پروردگار **دو باختر** (۱۷)

سوره الرحمن(بخشایشگر۵۵) امینِ سوره های قرآن و از سوره های مدنی قرآن است که هم این آیه عجیب غریب در آن آمده است و هم اگر این سوره را مطالعه بفرمایید خواهید دید که الله افزون بر دو مغرب و دو مشرق (آیه ۱۷) به دو دریا که پیش راند تا به هم رسیدند (آیه ۱۹)، به دو مروارید و مرجان که از آن بیرون می آید (آیه ۲۲)، دو بهشت (آیه ٤٦)، دو چشمه که در آن دو بهشت جاری است (آیه ۵۰)، دو نوع میوه (آیه ۵۲)، دو بهشت دیگر (آیه ٦۲)، دو درخت و دو میوه (آیه ٦۸) سخن می گوید و مشخص و روشن است که سوزنِ الله روی عدد **دو** گیر کرده است و همه چیز؛ دریا، بهشت، میوه، درخت و باقی را دوتا دوتا میبیند و میتوان گفت مشرق و مغرب نیز دچار این ادبیات الله شده اند. احتمالاً اگر قرار بود الله چیزهای دیگری را هم توصیف بکند آنها را دو تا دوتا طبقه بندی میکرد. بنابر این میتوان گفت دلیل اینکه دست کم در این آیه، به دو مشرق و دو مغرب اشاره شده است این است که این آیه در سوره الرحمن آمده است و در سوره الرحمن خداوند همه چیز را دو تا دوتا می بیند.

- چند مشرق و چند مغرب:

سوره ۳۷ (الصافات) آیه ۵

رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَرَبُّ **الْمَشَارِقِ (۵)**

پروردگار آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو است و پروردگار **خاورها** (۵)

شاهکار آیه های بالا را باید در آیه ۵ سوره صافات دید که در آن شرق نه یکیست، نه دوتاست، بلکه بیش از این صحبت هاست. ادعای مسلمانان مبنی بر اینکه خداوند از گرد بودن زمین خبر میدهد را تنها میتوان با همین آیه رد کرد. افزون بر اینکه باید پرسید چرا الله در قرآن تنها از شرق و غرب نام

برده است؟ گویا او از وجود شمال و جنوب خبر نداشته است!؟ و البته که، باید پرسید: اگر دو شرق و غرب یا چندین مشرق وجود داشته باشد آیا به همان تعداد هم شمال و جنوب وجود دارد!؟

٦.٥- آیا شیطان از [گروه] اجنه است یا فرشتگان؟

اجنه

سوره ١٨ (کهف) آیه ٥٠

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ **مِنَ الْجِنِّ** فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاء مِن دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا **(٥٠)**

و [یاد کن] هنگامی را که به فرشتگان گفتیم آدم را سجده کنید پس [همه] جز ابلیس سجده کردند که **از [گروه] جن بود** و از فرمان پروردگارش سرپیچید آیا [با این حال] او و نسلش را به جای من دوستان خود می‌گیرید و حال آنکه آنها دشمن شمایند و چه بد جانشینانی برای ستمگرانند (٥٠)

فرشتگان

سوره ٧ (اعراف) آیه ١١

وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا **لِلْمَلآئِكَةِ** اسْجُدُواْ لآدَمَ فَسَجَدُواْ إِلاَّ إِبْلِيسَ لَمْ يَكُن مِّنَ السَّاجِدِينَ **(١١)**

و در حقیقت‌شما را خلق کردیم سپس به صورتگری شما پرداختیم آنگاه به **فرشتگان** گفتیم برای آدم سجده کنید پس [همه] سجده کردند جز ابلیس که از سجده‌کنندگان نبود (١١)

سوره ٢ (بقره) آیه ٣٤

وَإِذْ قُلْنَا **لِلْمَلاَئِكَةِ** اسْجُدُواْ لآدَمَ فَسَجَدُواْ إِلاَّ إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ **(٣٤)**

و چون **فرشتگان** را فرمودیم برای آدم سجده کنید پس بجز ابلیس که سر باز زد و کبر ورزید و از کافران شد [همه] به سجده درافتادند (٣٤)

در دو آیه بالا، موضوعی مطرح شده است که نشان می دهد ابلیس از گروه فرشتگان است (دلیل سجده نکردنش نیز کبر او بوده است) ولی در آیه **٥٠** سوره کهف، دلیل اینکه ابلیس به انسان سجده نکرده است، این است که او از جنیان بوده است. پرسش این است که آیا جن ها پیش از آفرینش انسان، آفریده شده بوده اند که ابلیس یکی از آنان بوده است؟

٦.٦- آفرینش آدم و عیسی

سوره سوم (آل عمران) آیه ٥٩

إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِندَ اللّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِن تُرَابٍ ثِمَّ قَالَ لَهُ كُن فَيَكُونُ **(٥٩)**

در واقع مثل عیسی نزد خدا همچون مثل [خلقت] آدم است [که] او را از خاک آفرید سپس بدو گفت باش پس وجود یافت (٥٩)

همانگونه که می دانیم آفرینش آدم مانند آفرینش عیسی نبوده است. زیرا الله گفته است که مریم از خویشان خود دوری گزید و آنگاه روح القدس را به صورت جوانی زیبا روی بر او عرضه داشتیم و آنگاه مریم باردار شد. و این موضوع بر وارونه معنای این آیه است که قرآن می گوید: آدم را از گل (یا خاک) بسرشتیم و سپس به او گفتیم بشو و شد.

یا باید پذیرفت که الله، عیسی را مانندِ آدم آفریده است و موضوع های حامله شدن مریم و زاییدن عیسی و غیره همه یاوه خواهند بود. و یا اینکه باید پذیرفت موضع باردار شدن مریم از روحِ الله و زاده شدن عیسی از مریم صحیح است و آنچه که در این آیه آمده است یاوه ای بیش نیست.

٦.٧- آیا یاران عیسی مسلمان بودند؟

سوره ٣ (آل عمران) آیه ٥٢

فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنصَارِى إِلَى اللّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنصَارُ اللّهِ آمَنَّا بِاللّهِ وَاشْهَدْ بِأَنَّا **مُسْلِمُونَ (٥٢)**

چون عیسی از آنان احساس کفر کرد گفت‌یاران من در راه خدا چه کسانند حواریون گفتند ما یاران [دین] خداییم به خدا ایمان آورده‌ایم و تو گواه **مسلمانی** ما باش (٥٢)

تا آنجایی که نگارنده می داند و حتی با توجه به اعتقادات خود ملاها، یاران عیسی «مسیحی» هستند نه مسلمان. از دیگر سو در خود قرآن به محمد گفته شده است که وی نخستین مسلمان قرار داده شده است و سنی ها معتقدند که پس از محمد، ابوبکر، خدیجه و علی مسلمان شدند و شیعیان معتقدند که دومین و سومین مسلمانان علی و خدیجه بوده اند. پس یا شماره بندی مسلمانان نادرست است و یا الله در این آیه، دچار حواس پرتی شده است!

٦.٨- آیا مسیح مرده است یا نمرده است؟

نمرده است

سوره ٤ (نساء) آیه های ١٥٧ و ١٥٨

وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِن شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُواْ فِيهِ لَفِى شَكٍّ مِّنْهُ مَا لَهُم بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلاَّ اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا **(١٥٧)** بَل رَّفَعَهُ اللّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللّهُ عَزِيزاً حَكِيمًا **(١٥٨)**

و گفته ایشان که ما مسیح عیسی بن مریم پیامبر خدا را کشتیم و حال آنکه آنان او را نکشتند و مصلوبش نکردند لیکن امر بر آنان مشتبه شد و کسانی که در باره او اختلاف کردند قطعا در مورد آن

دچار شک شده‌اند و هیچ علمی بدان ندارند جز آنکه از گمان پیروی می‌کنند و یقینا او را نکشتند (۱۵۷) بلکه خدا او را به سوی خود بالا برد و خدا توانا و حکیم است (۱۵۸)

مرده است

سوره ۳ (آل عمران) آیه ١٤٤

وَمَا مُحَمَّدٌ إِلاَّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِن مَّاتَ أَوْ قُتِلَ انقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَن يَنقَلِبْ عَلَىَ عَقِبَيْهِ فَلَن يَضُرَّ اللّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللّهُ الشَّاكِرِينَ **(١٤٤)**

و محمد جز فرستاده‌ای که **پیش از او [هم] پیامبرانی [آمده و] مرده اند** نیست، آیا اگر او بمیرد یا کشته شود از عقیده خود برمی‌گردید و هر کس از عقیده خود بازگردد هرگز هیچ زیانی به خدا نمی‌رساند و به زودی خداوند سپاسگزاران را پاداش می‌دهد (١٤٤)

در آیه بالا به مسلمانان گفته شده که محمد حتماً خواهد مرد (یعنی زندگی جاوید در دنیا نخواهد داشت). دلیلِ آورده شده نیز این است که همه پیامبرانِ پیش از او نیز مرده اند. اگر همهء پیامبران پیش از محمد مرده اند پس آیه هایی از قرآن که بر زنده بودن عیسی دلالت دارند چه می گویند؟

البته شیعیان پا را از الله نیز فراتر گذاشته اند و موجود موهومی بنام امام زمان ساخته اند که تاکنون نزدیک به ۱۰۰۰ سال است که زنده است و به این زودی ها هم بمیر نیست! اکنون بسنجید عیسی را و امام زمان را! شیعیان برای امام زمان محل زندگی ای نیز ساخته و پرداخته اند که همان چاه جمکران در نزدیکی های قم است؛ اما عیسی نزد خود الله است. ملاها می گویند که امامان و پیامبر هم نزد الله هستند. این چگونه منطقی است که هم عیسی نزد الله است، هم امامان شیعه و هم محمد؛ اما تنها یکی از آنها «زنده» نزد الله است و دیگران مرده اند (یا به گفته ملاها شهید شده اند)!؟ اصلاً این چگونه زنده بودنی برای مسیح است، در حالی که دستش از دنیا کوتاه است و دست مردم دنیا نیز از او کوتاه می باشد؟ دست کم امام زمان خیالی مسلمانان قرن هاست که دستی در امور این دنیا نیز داشته است!!

البته امام زمان پس از آشوب ۵۷، در ایران گرفتاری های زیادی داشته که از جمله آنان می توان به موارد زیر اشاره کرد:

- خواندن نامه های شیعیان که ته چاه انداخته می شوند
- تایید کردن انتخاباتِ ملاها در ایران
- مهر کردن سندهای انتخاباتی ملاها در ایران
- همکاری با خاتمی جهت ساخت مدینه فاضله اسلامی و جامعه مدنی/اسلامی خاتمی گونه
- ساخت و ارائه هاله نور برای احمدی نژاد
- اداره مملکت ایران اسلام زده و کمک رسانی به ملاهایِ با لباس ملایی و بی لباس ملایی
- هم اندیشی و تبادل نظر با احمدی نژاد و اطرافیان او
- حضور در سر میز غذای حزب اللهی ها[۷۹]
- و ...

۶.۹- آیا الله با کسی گفتگو می کند؟

آری

سوره ۳ (نساء) آیه ١٦٤

وَرُسُلاً قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِن قَبْلُ وَرُسُلاً لَّمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا **(١٦٤)**

و پیامبرانی [را فرستادیم] که در حقیقت [ماجرای] آنان را قبلا بر تو حکایت نمودیم و پیامبرانی [را نیز برانگیخته‌ایم] که [سرگذشت] ایشان را بر تو بازگو نکرده‌ایم و **خدا با موسی آشکارا سخن گفت** (١٦٤)

[۷۹] چند سال است که برخی حزب اللهی های خردباخته، بشقاب و قاشق و چنگال اضافی را سر میز غذای خود قرار می دهند و یک صندلی خالی نیز بر سر این میز می گذارند تا امام زمان در این محفل نورانیِ (!!) حزب اللهی ها شرکت کند و با آنها غذا میل بنماید!

خیر

سوره ٤٢ (شورا) آیه ٥١

وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَن يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِن وَرَاء حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاء إِنَّهُ عَلِيٌّ حَكِيمٌ (٥١)

و **هیچ بشری را نرسد که خدا با او سخن گوید** جز [از راه] وحی یا از فراسوی حجابی یا فرستاده‌ای بفرستد و به اذن او هر چه بخواهد وحی نماید آری اوست بلندمرتبه سنجیده‌کار (٥١)

الله در جایی می گوید هیچ بشری را نرسد که (بصورت مستقیم) با وی سخن بگوید و از دیگر سو آشکارا با موسی سخن گفته است! تنها پاسخی که ماله کشان اسلامی برای ماله کشیدن به این پرسش دارند این است که بگویند، «موسی بشر نبوده است»!! و بدین ترتیب منطق "سخن نگفتن الله با هیچ بشری" کماکان سرپا بماند. البته خود این پاسخ هم دارای نوعی تناقض خواهد بود زیرا خود محمد که به ادعای ملاها، دنیا برای او بوجود آمده است و برترین خلایق از ازل تا ابد است، بارها در قرآن گفته است که «انا بشر مثلکم» که به چم «من بشری مانند شما هستم» می باشد. پس اگر بهترین بنده الله، تنها یک بشر است، موسی هرگز نمی توانسته است چیزی فرابشری باشد!

٦.١٠- سرنوشت انسان ها بدست خودشان است یا الله؟

سوره ١٣ (رعد) آیه ١١

لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِّن بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللّهِ إِنَّ اللّهَ لاَ يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُواْ مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلاَ مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُم مِّن دُونِهِ مِن وَالٍ (١١)

برای او فرشتگانی است که پی در پی او را به فرمان خدا از پیش رو و از پشت‌سرش پاسداری می‌کنند در حقیقت**خدا حال قومی را تغییر نمی‌دهد تا آنان حال خود را تغییر دهند** و **چون خدا برای قومی آسیبی بخواهد هیچ برگشتی برای آن نیست** و غیر از او حمایتگری برای آنان نخواهد بود (١١)

از زبان بسیاری از ایرانیان شنیده ام که می گویند «این بلای ایرانسوز "جمهوری اسلامی" را خودمان بر سر خودمان نازل نمودیم. و البته تا خودمان هم نخواهیم و در مسیر براندازی این دجالان اسلامی بپانخیزیم، اوضاع همینگونه که هست باقی می ماند و بدبختی ما ایرانیان ادامه خواهد داشت». این سخنِ درستی است؛ اما زمانی که مسلمانان متعصب یا ملاپرستان بی امامه این سخن را بکار می برند بلافاصله گوشزد می کنند که این سخن از آنِ الله است و در قرآن هم آمده است!

بودن این سخن در قرآن درست است و در آیه ۱۱ سوره رعد این سخن آورده شده است اما شگفت آور است بدانید که نه حتی در آیه ای دیگر بلکه در همین آیه، الله متذکر می شود که آسیبی که بر قومی فرود می آید، از این روی است که «الله می خواهد» و چون وی چنین می خواهد، هیچ برگشتی بر آن (یعنی برضدِ خواسته الله) نیست. باید توجه داشت که، این تضاد بزرگ در "یک آیه" آورده شده است و از آن می توان نتیجه گرفت که الله خودش برای ایرانیان، آسیب خواسته و چه ایرانیان این آسیب را بخواهند و چه نخواهند، هیچ تاثیری بر پیشگیری یا جبران عمل نخواهد داشت. و چه ایرانیان بخواهند و چه نخواهند که از این منجلاب خارج شوند، باز تاثیری بر این موضوع نخواهد داشت زیرا فعلاً الله است که خواسته، آسیبی را به ایرانیان وارد بکند.



فرتور ۱۲ – احمدی نژاد و سفیر انگلیس؛ فرمانپذیری را در چشم های احمدی نژاد ببینید!

در دو آیه زیر، الله بر بی اراده بودن مردم یک ملت یا شهر برای سرنوشتشان سخن به میان آورده است. شگفت انگیز اینکه، زمانِ نازل شدن بلا و مصیبت بر مردم هم، پیشاپیش مشخص شده است و نه تنها کسی نمی تواند مانع آن بشود بلکه حتی زمان این فاجعه را نیز نمی توان تغییر داد. نگارنده با استناد بر این چند آیه به این نتیجه می رسد که خمینی نه تنها نماینده انگلیس، فرانسه، اسرائیل و برخی دیگر از کشورهای اروپایی و البته خود آمریکا در ایران بود که ماموریت داشت ایران را به پرتگاه سقوط ببرد (که برده است) بلکه، ایشان نماینده خود الله هم هست؛ زیرا او در مسیر ایرانسوزیِ کشورمان که (هدف الله بوده است) گام برداشته است.

سوره ۱۷ (اسراء) آیه ۱٦

وَإِذَا أَرَدْنَا أَن نُّهْلِکَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُواْ فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيراً **(١٦)**

و **چون بخواهیم شهری را هلاک کنیم** خوشگذرانانش را وا می‌داریم تا در آن به انحراف [و فساد] بپردازند و در نتیجه عذاب بر آن [شهر] لازم گردد پس آن را [یکسره] زیر و زبر کنیم **(١٦)**

آیه های ٤ و ٥ سوره ١٥ (حجر)

وَمَا أَهْلَكْنَا مِن قَرْيَةٍ إِلاَّ وَلَهَا كِتَابٌ مَّعْلُومٌ **(٤)** مَّا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ **(٥)**

و هیچ شهری را هلاک نکردیم مگر اینکه برای آن اجلی معین بود (٤) **هیچ امتی از اجل خویش نه پیش می‌افتد و نه پس می‌ماند** (٥)

٦.١١- باید چند بار در روز نماز خواند؟

۲ بار

سوره ۲۰ (طه) آیه ۱۳۰

فَاصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا وَمِنْ آنَاء اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّکَ تَرْضَى **(١٣٠)**

پس بر آنچه می‌گویند شکیبا باش و **پیش از بر آمدن آفتاب** و **قبل از فرو شدن آن** با ستایش پروردگارت [او را] تسبیح گوی و برخی از ساعات شب و حوالی روز را به نیایش پرداز باشد که خشنود گردی (۱۳۰)

سوره ۱۷ (اسرا) آیه ۷۸

أَقِمِ **الصَّلاَةَ** لِدُلُوکِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا **(۷۸)**

نماز را از **زوال آفتاب تا نهایت تاریکی** شب[۸۰] برپادار و **[نیز] نماز صبح را** زیرا نماز صبح همواره [مقرون با] حضور [فرشتگان] است (۷۸)

۳ بار

آیه ۱۱٤ سوره ۱۱ (هود)

وَأَقِمِ **الصَّلاَةَ** طَرَفَيِ النَّهَارِ وَزُلَفًا مِّنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِکَ ذِكْرَى لِلذَّاكِرِينَ **(۱۱٤)**

و در **دو طرف روز** [=اول و آخر آن] و **نخستین ساعات شب** نماز را برپا دار زیرا خوبیها بدیها را از میان می‌برد این برای پندگیرندگان پندی است (۱۱٤)

الله جایی گفتگو از دو نماز می کند در جای دیگر، سه نماز! در زمان معراج محمد گفتگو از ۵۰ رکعت نماز به میان می آید و پس از چانه زنی بسیار توسط محمد، تعداد رکعت های نماز کاهش می یابد و سرانجام نیز نمازهای پنج گانه ایرانی/مانوی (!!) بصورت نهایی پذیرفته شدند.

آنچه که مسلمانها بعنوان نماز بپا می دارند برگرفته شده از نماز مانویان بوده است. مانویان نماز خود را با توجه به طلوع و غروب خورشید بپا می داشتند زیرا در آیین های ایرانی خورشید دارای

[۸۰] ظاهرا چنین به دیده می آید که یکی از نمازهای مسلمانان باید دست کم نمازی یک ساعته باشد که از نزدیک غروب آغاز می شود و تا کاملاً تاریک شدن هوا ادامه می یابد! جالب است بدانید که مسلمانان هرگز نمازی ندارند که به این شکل خوانده شود و بنابراین نگارنده از ملاها درخواست می کند که این دستور الله را هرچه زودتر فرمان برند و نماز تازه ای را پایه گذاری کنند و صوابی که هر روزه در کارنامه هر مسلمان نوشته می شود را افزونتر بدارند!

جایگاه ورجاوندی بوده است و حتی گاهی وقت ها خورشید بعنوان نماد خدایگان نیز مورد ستایش قرار می گرفته است.

پرسش اینجاست که اگر در دین اسلام تنها یک خدا وجود دارد و این خدا همه جا هست و همیشه هست، پس چرا زمان خواندن نمازهایشان با خورشید و حرکت خورشید پیوند داده شده است؟ اگر صحبت از اتحاد و یکپارچگی بین مسلمانان در نمازخواندن است که باید گفت با توجه به زمان های متفاوت کشورهای مسلمان (بر اساس ساعت گرینویچ)، ممکن است در نقطه ای از زمین، مسلمانی در حال خواندن نماز صبح باشد و مسلمان دیگری در نقطه دیگری در حال خواندن نماز شب. بنابراین ادعای ملاها مبنی بر اینکه «دلیل خواندن نمازهای مسلمانان در زمان های خاص برای این است که یکپارچگی بین آنها وجود داشته باشد» دلیل پوچی است! دست کم اگر الله در زمان کنونی می زیست، می توانست زمان خواندن نماز را بر اساس ساعت گرینویچ تنظیم کند تا همه مسلمانان در یک زمان یکتا، همه با هم نماز بخوانند و آنوقت یکپارچگی واقعی بینشان بوجود بیاید!

البته یک پرسش بسیار بزرگتر در مورد تنظیم نماز مسلمانان با غروب و طلوع خورشید این است که در قطب که خورشید برای مدت ٦ ماه همیشه پیداست و در مدت ٦ ماه ناپیدا، نمازخواندن چگونه خواهد بود؟ آیا پاسخ این پرسش جز این می تواند باشد که الله، جز سرزمین عربستان و پیرامون آن، جایی را نمی شناخته است و با اینکه زمین و زمان را آفریده (؟!) از وجود قطب (آنهم ۲ قطب) بر روی زمین بی خبر بوده است؟

لازم به توضیح است که تغریباً همه اجزای نماز (مانند وضو، نیت، قنوت، رکوع و سجود) از آیین مانوی برگرفته شده است؛ حتی اینکه «اگر آب برای وضو پیدا نشود می توان به خاک تیمم کرد» هم از آیین مانی گرفته شده است. تفاوت بزرگ بین نماز مسلمانان با مانویان در این است که مانویان در نمازشان از گفتارهای پارسی/پهلوی استفاده می کردند ولی نماز مسلمانان دارای کلامی عربی است. زیرا خدای عرب تنها زبان عربی را می فهمد و بس!

٦.١٢- با زناکار چه باید کرد؟

سوره ٢٤ (نور) آیه ٢

الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِئَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُم بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلْيَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ **(٢)**

به هر زن زناکار و مرد زناکاری **صد تازیانه** بزنید و اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید در [کار] دین خدا نسبت به آن دو دلسوزی نکنید و باید گروهی از مؤمنان در کیفر آن دو حضور یابند (٢)

سوره ٤ (نساء) آیه ١٥

وَاللاَّتِي يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ مِن نِّسَآئِكُمْ فَاسْتَشْهِدُواْ عَلَيْهِنَّ أَرْبَعةً مِّنكُمْ فَإِن شَهِدُواْ فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّىَ يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللّهُ لَهُنَّ سَبِيلاً **(١٥)**

و از زنان شما کسانی که مرتکب زنا می‌شوند چهار تن از میان خود [مسلمانان] بر آنان گواه گیرید پس اگر شهادت دادند **آنان [=زنان] را در خانه‌ها نگاه دارید تا مرگشان فرا رسد** یا **خدا راهی برای آنان قرار دهد** (١٥)

با توجه به اینکه اسلام دینی بیابانی است دارای اصولی بیابانی نیز می باشد که این اصول، کمتر دارای ساختاربندی یا حد و حدود روشن هستند. از همین روی است که بین گروههای متفاوت مسلمانان، حتی برای بزرگترین فریضه دینشان مانند نماز و وضو گرفتن هم اختلاف وجود دارد.

اکنون برای نمونه تنها به همین ٢ آیه نگاه کنید: از یکسو ١٠٠ تازیانه و از دیگر سو زندانی کردن زناکار در خانه! از آن گذشته گفته شده «... الله راهی برای آنان قرار دهد». آخر الله چگونه می تواند راهی برای آنان قرار دهد؟

این اصول و قوانین درهم و برهم بیابانی باعث می شود که ملا بتواند هرگونه که خواست قوانین را تفسیر کند و آنانرا در خدمت خود درآورد؛ مثلاً در همین مورد زناکردن؛ مثلاً اگر فرد زناکار از آشنایان یک ملا بود، ملا می تواند وی را آزاد کند و بگوید «الله راهی برای او قرار داد تا آزاد شده و توبه کند» و احتمالاً ملاباقرِ مجلسی دوم بشود! و یا اگر شخص رابطه ای نصف و نیمه با یک

ملا داشته باشد و یا ملا را با پرداخت فدیه راضی کرده باشد ملا تنها حکم ۱۰۰ ضربه شلاق را می دهد و قضیه تمام است. اگر شخص زناکار دارای هیچ کدام از این خصوصیات نباشد ملا می تواند یا حکم اعدام وی را صادر کند و یا دستور حبس خانگی او را بدهد!

٦.١٣- آیا در پذیرش دین اسلام اکراه هست یا نیست؟

کمتر مسلمان یا مسلمان زاده ای است که اصطلاح «لا اکراه فی الدین» را نشینده باشد. بارها به مسلمانان گفته شده است که چون در پذیرش اسلام، اجباری نیست پس این خود نشانه آغوش گسترده و دیدِ باز این دین (برای مسلمان بودن یا نبودن) است. یا برخی از ماله کشان اسلامی مانند علی شریعتی پا را از این هم فراتر گذاشته و معتقدند که با بودن چنین شعاری در اسلام (؟!) اینکه مسلمانان، ایرانیان و دیگر مردم جهان را با شمشیر مسلمان کردند، دروغی بیش نیست!

حقیقت اما چیزی فرای تعصبات شریعتی و دیگر ماله کشان اسلامی است. پیش از بیان هر سخنی از این ماله کشان و ملاهای سرورشان می پرسم که: اگر در پذیرش اسلام اجباری نیست، چگونه است که برگشتن از دین اسلام، حکمش ارتداد است و سزایش مرگ!؟ مگر نه اینست که خود شما می گویید که در اصول دین، تقلید جایز نیست؟ پدر و مادر نگارنده مسلمانند و شیعه مذهب، اما اینجانب پس از پژوهش ها و مطالعات و ... که در دین اسلام و بویژه خود قرآن داشتم، اکنون نه مسلمانم، نه به الله معتقدم و نه به رسولش! اما بنا به گفته خیام، زهره ابراز نظر در این مورد را ندارم؛ لابد زیرا، اجباری در دین اسلام نیست!

اصلاً نام این دین (اسلام) که به چم «تسلیم شدن» است از اجبار می آید. نمازش اجبار است زیرا اگر نخوانی بهشت را از دست می دهی، روزه اش نیز اجبار است زیرا اگر نگیری، جرمش ٦٠ برابر می شود. زکات و خمسش نیز اجبار است، زیرا اگر ندهی نفرین خواهی شد و برکت از زندگیت می برد و جزو بهترین بندگان الله نخواهی بود و ... .

زمانی می توان گفت در امری اجباری نیست که انجام ندادنش باعث خسران و ضرر یک فرد نشود.

افزون بر آنچه گفته شد، باید گفت که این آیه و چندین و چند آیه دیگر که کفار را در داشتن دین خودشان آزاد گذاشته و یا در پذیرش اسلام اجباری قرار نداده، نزولشان تنها به زمانی برمی گشت که محمد نه قدرتی داشت و نه ارتشی که بتواند دیگران را به اجبار به دین اسلام درآورد. در زیر نمونه هایی چند از این دوگانگی رفتاری (اجبار در اسلام یا ...) بررسی شده است:

آیات متشابه:

سوره ۲ (بقره) آیه ۲۵۶

لاَ إِكْرَاهَ فِی الدِّینِ قَد تَّبَیَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَیِّ فَمَنْ یَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَیُؤْمِن بِاللّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىَ لاَ انفِصَامَ لَهَا وَاللّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ **(۲۵٦)**

در دین هیچ اجباری نیست و راه از بیراهه بخوبی آشکار شده است پس هر کس به طاغوت کفر ورزد و به خدا ایمان آورد به یقین به دستاویزی استوار که آن را گسستن نیست چنگ زده است و خداوند شنوای داناست **(۲۵٦)**[۸۱]

سوره ۱۱ (هود) آیه ۱۲۱

وَقُل لِّلَّذِینَ لاَ یُؤْمِنُونَ اعْمَلُواْ عَلَى مَكَانَتِكُمْ إِنَّا عَامِلُونَ **(۱۲۱)**

و به کسانی که ایمان نمی‌آورند بگو **بر حسب امکانات خود عمل کنید** که ما [هم] عمل خواهیم کرد **(۱۲۱)**

سوره ۳۹ (هود) آیه ٤۱

إِنَّا أَنزَلْنَا عَلَیْكَ الْكِتَابَ لِلنَّاسِ بِالْحَقِّ فَمَنِ اهْتَدَى فَلِنَفْسِهِ وَمَن ضَلَّ فَإِنَّمَا یَضِلُّ عَلَیْهَا وَمَا أَنتَ عَلَیْهِم بِوَكِیلٍ **(٤۱)**

ما این کتاب را برای [رهبری] مردم به حق بر تو فروفرستادیم پس هر کس هدایت‌شود به سود خود اوست و هر کس بیراهه رود تنها به زیان خودش گمراه می‌شود و **تو بر آنها وکیل نیستی** (٤۱)

[۸۱] نلدکه و برخی دیگر از پژوهشگران معتقدند که این آیه، آیه ای مکی بوده است که در سوره ای مدنی جای داده شده است.

متضاد آیات:

سوره ۹ (توبه) آیه ۵

فَإِذَا انسَلَخَ الأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُواْ الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدتُّمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَاحْصُرُوهُمْ وَاقْعُدُواْ لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ فَإِن تَابُواْ وَأَقَامُواْ الصَّلاَةَ وَآتَوُاْ الزَّكَاةَ فَخَلُّواْ سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ **(۵)**

پس چون ماه‌های حرام سپری شد **مشرکان را هر کجا یافتید بکشید** و آنان را دستگیر کنید و به محاصره درآورید و در هر کمینگاهی به کمین آنان بنشینید پس **اگر توبه کردند و نماز برپا داشتند و زکات دادند راه برایشان گشاده گردانید** زیرا خدا آمرزنده مهربان است (۵)

سوره ۹ (توبه) آیه ۲۹

قَاتِلُواْ الَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَلاَ بِالْيَوْمِ الآخِرِ وَلاَ يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَلاَ يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُواْ الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُواْ الْجِزْيَةَ عَن يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ **(۲۹)**

کسانی را از اهل کتاب که به خدا و روز بازپسین ایمان نمی‌آورند و چیزهایی را که خدا و پیامبرش حرام کرده است حرام نمی‌دارند و و دین حق را نمیپذیرند را **بکشید تا آنگاه که با [کمال] خواری به دست‌خود جزیه دهند** (۲۹)

سوره ۲ (بقره) آیه ۱۹۱

وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُم مِّنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَلاَ تُقَاتِلُوهُمْ عِندَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ فَإِن قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاء الْكَافِرِينَ **(۱۹۱)**

هرجا که آنها را بیابید بکشید و از آنجا که شما را رانده اند، برانیدشان، که فتنه از قتل بدتر است. و در مسجد الحرام با آنها مجنگید مگر آنکه با شما بجنگند. و چون با شما جنگیدند بکشیدشان که این است پاداش کافران (۱۹۱)

سوره ۲ (بقره) آیه ۱۹۳

وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لاَ تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلّهِ فَإِنِ انتَهَواْ فَلاَ عُدْوَانَ إِلاَّ عَلَى الظَّالِمِينَ **(۱۹۳)**

با آنان بجنگید تا دیگر فتنه‌ای نباشد و **دین مخصوص خدا شود** پس اگر دست برداشتند تجاوز جز بر ستمکاران روا نیست **(۱۹۳)**

همانطور که ملاحظه می کنید مشخص نیست مسلمانان در مقابل کسانی که بدین اسلام ایمان نیاوردند (مشرک – کافر – اهل ذمه – زندیق – مجوس – ملحد) باید چه عکس العملی نشان دهند. باید با آنان جنگ و قتال کنند یا آنها را بحال خود رها کنند؟

محمد تا زمانی که در مکه بود و هنوز به قدرت نرسیده بود آیه هایی مانند آیه های سوره هود را می آورد که در آنها از وی خواسته می شد که کافران را بگذار به راه خود باشند و محمد و یارانش به راه خود. البته بیش از همه از محمد خواسته می شد که فقط به آنها اخطار داده و آنها را به دین اسلام بخواند.

اما پس از هجرت در سوره هایی مانند بقره، آل عمران، توبه و ... از محمد چیزی دیگرگونه خواسته می شود. در این آیه ها نه تنها دیگر کسی از مشرکان به اسلام فراخوانده نمی شود بلکه آنها را بر سر ۲ راهی انتخابی قرار می دهد که یا مسلمان بشوند و یا به قتل برسند.

در چند آیه بالا، بر موضعِ دوگانه الله در اینکه آیا باید کسانی که قصد برگرداندن مسلمانان از اسلام را دارند کشت یا بخشید، سخنی آورده شده است. نگارنده می اندیشد که شاید هم، الله با این دوگانه گویی «قضاوت و تصمیم گیری» را به خود ملاها واگذار کرده و گفته هر زمان که خواستید از آنان درگذرید و یا هر زمان که خواستید آنان را بکشید.

جمهوری اسلامی نیز این عمل را به نحو شایسته ای انجام داده و می دهد. به عنوان نمونه، بسیاری از ایرانیان در سالهای ٦٠ تا ٦٨[۸۲] به خاطر نداشتن اعتقادات دینی (و احتمالاً تبلیغ عقاید خود) توسط سربازان امام زمان پرپر شدند ولی بسیار از فرزندان همین ملاها و ماله کشان اسلامی در سرزمین هایی زندگی می کنند و پول این مردم اسلام زدهء فلک زده را به باد می دهند که نه تنها

[۸۲] اینکه در اینجا از این دوره تاریخی نام برده ام نه به این معناست که جمهوری اسلامی در دیگرسالها، کاری بجز این انجام داده است. بلکه دلیل این است که در این دوران، کشت و کشتارهای عقیدتی بصورت واضح تری نسبت به امروز انجام می گرفت. سالهاست که جمهوری اسلامی، افراد برگشته از دین یا ضداسلامی/ضدحکومتی را با جرم های ساختگیِ مانند جابجایی مواد مخدر یا اوباش گری و غیره به چوبه دار می سپارد.

اسلام در آن سرزمین ها جایگاهی ندارد بلکه اصول مدنیت آن کشورها بر "بی دینی" است و "جلوگیری از تبلیغات دینی".

خاتمی نمونه ای از این ملاهاست که بجای فرستادن فرزندانش به عربستان صعودی (مهد اسلام) برای فراگیری بهتر اصولِ دین مبین (؟!) آنها را به دیار کفر (ایتالیا) فرستاده و یا خود خمینی مدت ها در پاریس (عروس شهرهای دنیا) در تبعید (؟!) بود و یا فرزندان رفسنجانی پیوسته به جمهوری اسلامی انگلیس رفت و آمد می کنند یا حتی پسرخامنه ای برای فرزنددار شدن، دست به دامن مردان کشور انگلیس می شود!

در برابر این بی دینان و کافران، هیچ کدام از فرامین قرآنی مانند گردن زدن و قتال هرگز انجام نگرفته است!!



فرتور ۱۳ – خمینی! پاسبانِ غیرمستقیمِ منافع آمریکا، اسراییل و برخی از کشورهای اروپایی (بویژه انگلیس)

آیا کسانی که قصد برگرداندن مسلمانان از اسلام را دارند باید بخشید یا کشت؟

باید بخشید

سوره ۲ (بقره) آیه ۱۰۹

وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُم مِّن بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّاراً حَسَدًا مِّنْ عِندِ أَنفُسِهِم مِّن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْفُواْ وَاصْفَحُواْ حَتَّى يَأْتِيَ اللّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ **(۱۰۹)**

بسیاری از اهل کتاب پس از اینکه حق برایشان آشکار شد از روی حسدی که در وجودشان بود آرزو می‌کردند که شما را بعد از ایمانتان کافر گردانند **پس عفو کنید و درگذرید** تا خدا فرمان خویش را بیاورد که خدا بر هر کاری تواناست (۱۰۹)

باید کشت

سوره ٤ (نساء) آیه ۸۹

وَدُّواْ لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُواْ فَتَكُونُونَ سَوَاء فَلاَ تَتَّخِذُواْ مِنْهُمْ أَوْلِيَاء حَتَّىَ يُهَاجِرُواْ فِي سَبِيلِ اللّهِ فَإِن تَوَلَّوْاْ فَخُذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدتَّمُوهُمْ وَلاَ تَتَّخِذُواْ مِنْهُمْ وَلِيًّا وَلاَ نَصِيرًا **(۸۹)**

همان گونه که خودشان کافر شده‌اند آرزو دارند [که شما نیز] کافر شوید تا با هم برابر باشید پس زنهار از میان ایشان برای خود دوستانی اختیار مکنید تا آنکه در راه خدا هجرت کنند پس اگر روی برتافتند **هر کجا آنان را یافتید به اسارت بگیرید و بکشیدشان** و از ایشان یار و یاوری برای خود مگیرید(۸۹)

٦.١٤- آیا نامسلمانان را امیدی هست یا نه؟

آری

سوره ۳ (عمران) آیه ۸۵

وَمَن يَبْتَغِ غَيْرَ الإِسْلاَمِ دِينًا فَلَن يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ **(۸۵)**

و هر که جز اسلام دینی [دیگر] جوید هرگز از وی پذیرفته نشود و وی در آخرت از زیانکاران است **(۸۵)**

خیر

سوره ۲ (بقره) آیه ٦٢

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُواْ وَالَّذِينَ هَادُواْ وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحاً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ وَلاَ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلاَ هُمْ يَحْزَنُونَ **(٦٢)**

در حقیقت کسانی که [به اسلام] ایمان آورده و کسانی که یهودی شده‌اند و ترسایان و صابئان هر کس به خدا و روز بازپسین ایمان داشت و کار شایسته کرد پس اجرشان را پیش پروردگارشان خواهند داشت و **نه بیمی بر آنان است** و **نه اندوهناک خواهند شد** (٦٢)

سوره ۵ (مائده) آیه ٦٩

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُواْ وَالَّذِينَ هَادُواْ وَالصَّابِؤُونَ وَالنَّصَارَى مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ وعَمِلَ صَالِحًا فَلاَ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلاَ هُمْ يَحْزَنُونَ **(٦٩)**

کسانی که ایمان آورده و کسانی که یهودی و صابئی و مسیحی‌اند هر کس به خدا و روز بازپسین ایمان آورد و کار نیکو کند پس **نه بیمی بر ایشان است** و **نه اندوهگین خواهند شد** (٦٩)

آیه های بالا یکی از عجیب غریب ترین تناقض گویی های الله را نشان می دهند. او در آیه هایی چند از قرآن، هم بر برتر بودن مسلمانان پایفشاری کرده، هم اسلام را بهترین دین می داند، هم

بسیاری از آداب و سنن دیگر دین ها و آیین ها را دیگرگونه داشته است و هم از همه مهم تر در آیه ای ادعا کرده که در جهان آخرت، نخستین پرسش در مورد نماز است، اگر پذیرفته شد همه اعمال پذیرفته می شوند و اگر نه، همه رد می شوند. در آیه ۸۵ سوره عمران هم به روشنی از عدم پذیرش دیگر دینها سخن به میان آورده است. با توجه به آنچه گفته شده، اکنون چگونه می توان با دیدن آیه های ٦٢ بقره و ٦٩ مائده شگفت زده نشد؟

٦.١٥- چند فرشته، روح انسان را (در هنگام مرگ) می ستانند؟

یک فرشته

سوره ۳۲ (السجده) آیه ۱۱

قُلْ يَتَوَفَّاكُم **مَّلَكُ** الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَى رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ (۱۱)

بگو **فرشته مرگی** که بر شما گمارده شده جانتان را می‌ستاند آنگاه به سوی پروردگارتان بازگردانیده می‌شوید (۱۱)

چند فرشته

سوره ٤٧ (محمد) آیه ۲۷

فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمْ **الْمَلَائِكَةُ** يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ (۲۷)

پس چگونه [تاب می‌آورند] وقتی که **فرشتگان [عذاب] جانشان را می‌ستانند** و بر چهره و پشت آنان تازیانه می‌نوازند (۲۷)

سفارش اینجانب به ماله کشان اسلامی این است که بگویند " ... هر دو مورد صحیح است، ابتدا بر بالین شخصِ در آستانه مرگ، ۲ فرشته بنام های نکیر و منکر می روند و پس از لختی گرزکاری و انجام پرسش و پاسخ و ... جان آن شخص را می گیرند، سپس این جان را به فرشته دیگری که به

فرشتهء پستچی معروف است می دهند و آن فرشته هم جان را به جانان می رساند". با این توضیحات می توان نتیجه گرفت که الله اصلاً در این آیه ها به پرت و پلاگویی دچار نشده است.

٦.١٦- آیا در جهان آخرت، شفاعتی وجود دارد؟

خیر

سوره ٢ (بقره) آیه ١٢٣

وَاتَّقُواْ يَوْماً لاَّ تَجْزِي نَفْسٌ عَن نَّفْسٍ شَيْئاً وَلاَ يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلاَ تَنفَعُهَا شَفَاعَةٌ وَلاَ هُمْ يُنصَرُونَ **(١٢٣)**

و بترسید از روزی که هیچ کس چیزی [از عذاب خدا] را از کسی دفع نمی‌کند و نه بدل و بلاگردانی از وی پذیرفته شود و **نه او را میانجیگری سودمند افتد** و نه یاری شوند (١٢٣)

سوره ٨٢ (انفطار) آیه های ١٨ و ١٩

ثُمَّ مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الدِّينِ **(١٨)** يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِّنَفْسٍ شَيْئًا وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ **(١٩)**

باز چه دانی که چیست روز جزا (١٨) روزی که **کسی برای کسی هیچ اختیاری ندارد** و در آن روز فرمان از آن خداست (١٩)

آری

سوره ٤٣ (الزخرف) آیه ٨٦

وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَن شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ **(٨٦)**

و کسانی که به جای او می‌خوانند [و می‌پرستند] اختیار شفاعت ندارند **مگر آن کسانی که آگاهانه به حق گواهی داده باشند** (٨٦)

سوره ۲۰ (طه) آیه ۱۰۹

يَوْمَئِذٍ لَّا تَنفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا **(۱۰۹)**

در آن روز شفاعت [به کسی] سود نبخشد **مگر کسی را که [خدای] رحمان اجازه دهد** و سخنش او را پسند آید (۱۰۹)

فرای اینکه بخواهم چیزی درباره این دوگانه گویی الله بنویسم، نخست به بیان نکته ای دارای اهمیت در مذهب شیعه می پردازم:

با اینکه الله می گوید نخستین پرسش درباره نماز است و سایر کارهای مهمی که ممکن است انسان را به بهشت رهنمون سازند زکات دادن و خمس دادن و روزه گرفته، جهاد کردن و به حج رفتن و ... است، اما «ملای شیعه» به پیرو خود می گوید، در جهان آخرت، علی و فک و فامیلش آنجا حضور دارند و با پارتی بازی و ریش گرو گذاشتن و تو بمیری من بمیرم، سفارش شیعیان را به الله می کنند تا الله از خیر کارهای بد آنان بگذرد و چشم بر بدکاری های آنان ببندد و قانون خود را لگدمال کند. گرفتن پروانه این پارتی بازی امامان شیعه هم بسیار آسان است. یک مسلمان شیعه می تواند تنها در مراسمات عزاداری، قمه زنی، ضجه زنی، سیاه پوشی و ... این امامان شرکت کند و امامان هم به گرامیداشت این حضور، (و البته نه بخاطر خوب بودن آن فرد یا انجام کاری بشردوستانه بدست آن فرد و ...) سفارش آن بنده را به الله می کنند.

پیش از آشوب ۵۷، بودند بسیاری از لات ها و چاقوکش ها، قمه کش ها، عرق خورها، عربده کش ها و ... که در ۱۱ ماه و ۲۰ روز از سال به هر عملی دست می زدند؛ و ناگهان یکباره در دهه محرم آتش بیار معرکه عزاداری و قمه زنی و شله زرد پزی و ... می شدند. حضور این افراد را در برخی مراسمات دیگر مانند چهل و هشتم حسین، درگذشت و تولد علی و ... نیز می شد دید؛ این افراد همهء این کارها را در معیت و رکاب ملا انجام می دادند و از همین روی هم بود که بسیاری از این افراد، پس از آشوب ۵۷ به عوامل رده بالای رژیم (در سِمت هایی مانند پایه گذاران سپاه، زندانبانان و اعدامچیان، و برخی از سرداران کنونی سپاه) بکارگرفته شدند.

فرای پرداختن به اینکه آیا سرایی جز این دنیا وجود دارد یا نه و اینکه اگر این دنیا و آن سرای را خدایی باشد، قطعاً این خدا، موجودی احمق بنام الله نیست؛ خودِ قضیه پارتی بازی امامان شیعه، حتی

با منطق خود شیعه گری هم سازگار نیست اما شوربختانه قرآن، خود وجود این پارتی بازی در آن دنیا را (در آیه هایی مانند ۱۰۹ طه یا ۸٦ زخرف) در دهان ملا انداخته است[۸۳].

٦.۱۷- آیا در جهان آخرت، افراد از هم پرسش می کنند یا نه (گفتگویی دارند یا نه)؟

می پرسند

سوره ۳۷ (صافات) آیه ۲۷

وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءلُونَ **(۲۷)**

و بعضی روی به بعضی دیگر می‌آورند [و] **از یکدیگر می‌پرسند** (۲۷)

سوره ۵۲ (طور) آیه ۲۵

وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءلُونَ **(۲۵)**

و برخی‌شان رو به برخی کنند [و] **از هم پرسند** (۲۵)

نمی پرسند

سوره ۲۳ (موءمنون)

فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءلُونَ **(۱۰۱)**

---

[۸۳] لازم به توضیح است که این "پارتی بازی" تنها منحصر به شیعه گری نیست، بلکه در تمام مذهب های اسلامی از سنی گری گرفته تا یزیدیان و بهاییان به این پارتی بازی اعتقاد دارند و تنها شخص واسط است که عوض می شود. این شخص، گاهی محمد است، گاهی علی است، گاهی ابوحنیفه، گاهی عطاءالله و ...! تنها چون این رویکرد در شیعه گری بسیار گسترده تر از سایرین است و همچنین بلای شیعه گری بیش از همه، کشور ایران را به باد داده، از این روی بیشتر به آن پرداخته ام.

پس آنگاه که در صور دمیده شود [دیگر] میانشان نسبت‌خویشاوندی وجود ندارد و **از یکدیگر نمی‌پرسند** (۱۰۱)

آیه های آورده شده مربوط به قسمت هایی از قرآن است که درباره آخرت صحبت کرده اند و خواننده گرامی می تواند خود به قرآن رجوع کند و آیه های پیشین این آیه های آورده شده را بررسی نماید. و مشخص است که در آن دنیا هم مردم از همدیگر می پرسند و هم نمی پرسند! هم بینشان گفتگو هست و هم گفتگو نیست!

وفا و عهد نکو باشد ار بیاموزی ..... وگرنه هر که تو بینی ستمگری، داند (حافظ)

فصل ۷

برخی اشتباههای علمی قرآن

۷.۱- آغاز سخن

الله همه چیز را می داند و دینش بر هر چیزی شامل است!

ملاها و ماله کشان اسلامی برای اینکه نشان بدهند که اسلام چقدر به فکر علم و دانش بوده است و چه اندازه آنرا اجر می نهاده است، دروغ های شاخداری گفته اند و روایت های دروغ بسیاری ساخته اند که عقل در حیرت می ماند. از جمله "پیامبر به مسجدی وارد شد و در آنجا دو گروه را مشاهده نمود که یکی مشغول عبادت و دیگری مشغول بحث در مورد علم بودند، پیامبر به گروه دوم ملحق شد."

نخست اینکه، این روایت جزو روایت های نامعتبر اسلامی است. از دیگر سو اگر حتی بپذیریم که چنین چیزی حقیقت داشته باشد، هنوز نشانه ای برای علم پروری اسلام و پیامبرش کشف نشده است. ما انسانها شاید در گروهها و محافل بسیار زیادی حضور بیابیم که نه از حضورمان رضایت کافی داریم و نه با رویکردهای افراد آن محفل موافقیم. از طرفی باید دانست که آن محفل علمی درباره چه چیزی صحبت می کرده اند؟ مگر عرب بیابانگرد هم علم می دانسته است؟ اصلاً از دیدگاه اسلام، علم به چه معناست؟! همانگونه که پیشتر توضیح داده شد علم در اسلام چیزی بیش از حدیث و صرف و نحو و ... نیست! عبادت هم که در اسلام معمولاً به معنای نماز است. بنابر این می توان داستان را اینگونه گفت:

"محمد وارد مسجد شد؛ گروهی را دید که مشغول خواندن نماز بودند و گروهی دیگر را دید که مشغول بحث علمی درباره صرف و نحو و شکیات نماز بودند. پیامبر خواست با عبادت کنندگان هم صحبت شود اما چون در اسلام، فردِ در حال عبادت نمی تواند با دیگری وارد گفتگو شود، محمد به گروه دیگری پیوست."

اگر دین اسلام «علم» را به عنوان یک گوهر شناخته بود، چگونه بود که نه محمد و نه هیچکدام از خلفای راشدین، دستور ساخت یک دانشگاه یا حتی برپایی یک کتابخانه را ندادند. نگارنده اگر بپرسد که "چرا خود محمد پس از به قدرت رسیدن، زمانی را به کسب دانش اختصاص نداد؟"

متعصبین بی درنگ، یقه می درانند که "وی علم لدنی[۸۴] داشته و احتیاجی به یادگیری نداشته است!"؛ بنابراین نگارنده می پرسد که چرا محمد به اطرافیانش نکته ای درباره علم آموزی نگفته است؟ اصلاً چرا در قرآن درباره دانش و علم آموزی چیزِ روشنی گفته نشده است؛ در همان قرآنی که درباره تجاوز به زنان و قتل و غارت غیرمسلمانان آیه های بسیاری وجود دارد.

ماله کشان اسلامی برای توجیه این قضیه، بیان می دارند که «در آنزمان شرایط مناسبی وجود نداشته است [!!] ... اما [سپس] امامان شیعه به تعلیم علوم پرداختند.».

درباره امامان شیعه هم باید گفت: علی که بیشتر عمرش را به جنگ و غزوه سپری کرد و با وجود داشتن دست کم ۷ زن رسمی و نزدیک به ۳۶ فرزند، وقتی برای یادگیری یا یاددهیِ علم نداشته است! حسن نیز که در زن گرفتن چنان نام بلندی دارد که تاریخ گواه آن است. سجاد نیز بخشی از عمرش را به بیماری و آوارگی گذراند و بخشی را نیز به امورات خانوادگی! امام دوازدهم شیعیان هم که در چاه جمکران به سر می برد و تنها کسانی مانند احمدی نژاد و دیگر دیوانه های زنجیری معتقدند که از وی کسب فیض کرده اند. علوم این آقایان نیز که خود مشخص و روشن است. امام یازدهم شیعیان نیز که در ۲۸ سالگی مرده است و نه هیچ کتابی توسط وی نوشته شده است و نه هیچ شاگردی بدو منتسب شده است. امامانی مانند رضا نیز که بخشی از عمر خود را در سفر و حکومت داری گذرانده اند و هیچ نشان علمی ای از آنها وجود ندارد. از تمام این امامان می توان ۲ فرد را نام برد (محمد باقر و جعفر صادق) که ملاها برایشان پیشینه های علمی دست و پا کرده اند و از بین این دو نفر، صادق دارای جایگاه ویژه ای است. این امام بر پایه مهملات آخوندی، دارای حوزه علمیه ای بوده است که ۴/۰۰۰ شاگرد داشته است و او برای مدت ۴۰ سال به تدریس این افراد همت گماشته است. حتی برخی از ماله کشان اسلامی، حیا را خورده اند و با شیادی هرچه تمامتر معتقدند که یکی از دانشمندان ایرانی از حضور صادق فیض برده است![۸۵] بسیار عجیب است که این امام دانشمند نه حتی یک اختراع یا اکتشاف علمی انجام داده است و نه هیچیک از شاگردان وی چنین کارهایی انجام داده اند! حتی یک نظریه علمی نیز در تمام دستورات این امام یا سایر امامان

---

[۸۴] البته وجود این علم لدنی را در همین فصل و در رویکردهای علمی (!!) قرآن به چالش خواهیم کشاند.

[۸۵] البته این انتصاب از نظر تاریخی همخوانی ندارد و دانشمندان ایرانی نه از نظر زمانی و نه مکانی با حوزه علمیه صادق، همسنگی نداشته اند! مگر آنکه در این زمینه هم معجزه ای وجود داشته است که تنها ملاها آنرا درک کرده اند!

نمی توان یافت جز اینکه بسیاری از نوشته های روایت گونه این امامان به موضوعاتی مانند: "چگونگی زیاد کردن قوه جماع، چگونگی همخوابگی با زنان و دختران، چگونگی انتخاب زن برای داشتن همخوابه، چگونگی جن گیری، چگونگی دروغگویی (تقیه) و ... " بر می گردد و بس!

البته برخی از روایت های به اصطلاح علمی این امامان مربوط به دستوراتی مانند "با دروغگو دوست نشوید، با آدم غیرخانواده دار ازدواج نکنید، با فلان اشخاص همراز نشوید و ... " است که همه آنها، موضوع های مشخص و واضحی هستند و احتمالاً حتی یک آدم دروغگو هم حاضر نیست با دروغگویی دیگر دوست شود یا حتی یک فرد بی آبرو هرگز دنبال ازدواج با یک بی آبروی دیگر نیست. بیان این نظریه ها توسط امامان شیعه مانند این است که شخصی درباره موضعی که برای همه روشن است و همه مردم آنرا انجام می دهند اظهار نظر بکند؛ مثلاً کسی بگوید "روز روشن است و شب تاریک!". این موضوع را هر کسی می داند و بیان آن توسط هر شخصی باشد، نمی تواند نشانه "علم لدنی داشتن" آن شخص باشد!

برای حسن ختام این موضوع نکته بسیار مهمی باید یادآوری شود. اگر همه موارد گفته شده بالا نادرست باشند (که نیستند) باز هنوز بحث دیگری باقی می ماند که نشان دهد علم، اگر هم برای این اعراب دارای جایگاه والایی بوده است، هرگز آن معنایی که دیگر فرهنگ ها برای علوم قائلند، آن چیزی نیست که اسلام و قرآن از پیروان خود درباره علم می خواهند. معنی علم در عربی گسترده تر از آن است که امروزه در فارسی «دانش» و یا در انگلیسی Science خوانده میشود. علم در زبان عربی هر دانسته ای را شامل میشود. این است که توصیه اسلام به علم را نمیتوان لزوماً توصیه اسلام به آموختن ریاضیات، جبر، هندسه، فیزیک، شیمی، طب، روانشانسی، جامعه شناسی و فلسفه دانست، بلکه باید از منابع اسلامی پاسخ این پرسش را یافت که منظور از علم چه بوده است. اگر اسلام آنقدر توصیه به "علم" به معنای دانش امروزی کرده است چرا حوزه های "علمیه" قم و نجف تاکنون هیچ کشف علمی نداشته اند، یا اینکه چرا علمای اهل سنت تاکنون هیچ وسیله و ابزار جدیدی اختراع نکرده اند؟

اینجاست که پی میبریم منظور منابع اسلامی از علم، احتمالاً چیز دیگری است. حدیثی از پیامبر اسلام وجود دارد که میگوید: «علم دو تا است، علم ادیان و علم ابدان (یعنی علم شریعت و علم

پزشکی)»[۸۶]. البته پیامبر اسلام در این حدیث، کمی به علم پزشکی لطف کرده است و آن را جزو علوم به حساب آورده است. البته باید بدانیم که این پزشکی با پزشکی که ما میشناسیم فاصله اش از زمین تا آسمان است و احتمالاً همان علوم پزشکی است که صادق و رضا به دنبالش رفته اند، ولی ما در اینجا از این بحث میگذریم.

«پیغمبر: در تحصیل علم بکوشید که فرا گرفتن آن حسنه و گفتگویش تسبیح و کاوش در آن جهاد و آموختن او به جاهل صدقه و نشرش موجب قربت است؛ زیرا علم راهنمای حلال و حرام است، طالب خود را به بهشت می‌کشد... علم وسیله طاعت و عبادت و شناسائی خداست، با علم به یگانگی خدا پی برند، به خویشاوندان احسان کنند، حلال و حرام را باز شناسند و بالاخره علم چراغ راه عقل است»[۸۷]

همچنین به دو سخن صادق (که از دیدگاه شیعیان بالاترین جایگاه علمی در بین امامان را دارد) توجه کنید:

« علم فقط علمی است که رضای الله در آن باشد زیرا هر علمی مایه نجات نیست و علمی که منحصر به نجات بشود منحصر به توحید، امامت و علومی است که از حضرت رسول و ائمه اطهار به ما رسیده است و آنچه نرسیده، اندیشیدن در آنها شایسته نیست. از سایر علوم نیز آنچه برای فهمیدن کلام اهل بیت رسالت لازم است (مانند **زبان عربی**، صرف، نحو و منطق) باید خوانده شود و غیر آن یا لغو یا بی فایده و تضییع عمر و یا احداث **"**شبهه در نفس**"** است که بیشتر موجب کفر و **ضلالت** می شود.»

« دانش مردمان را در چهار خصلت یافتم: اول آنکه: پروردگارت را بشناسی، دوم آنکه: کار خدا را با خود بدانی، سوم آنکه: بدانی خدا از تو چه می‌خواهد و چهارم آنکه: بدانی چه چیز تو را از دینت بیرون می‌کند. شارح اصول کافی در ادامه می افزاید: و خلاصه علم مفید

---

[۸۶] گنجینه معارف شیعه(ترجمه کنز الفوائد و التعجب). ابو الفتح کراجکی.مترجم: محمد باقر کمره‌ای. تهران. ناشر: چاپخانه فردوسی. چ اول. بی تا. ج۲ ص:۱۱٤.

[۸۷] تحف العقول. ابن شعبه حرانی.مترجم: احمد جنتی. تهران. امیر کبیر. چ اول:۱۳۸۲ ش. ص:**۵۵**.

از نظر قرآن و پیغمبر و امام صادق در اطراف همین مطالب دور میزند و علوم دیگر در آنها زیادیست چنانچه در این حدیث پیغمبر فرموده: بود و نبودش سود و زیانی ندارد»[88]

اکنون، به درونمایه علمی خود قرآن می پردازیم اما پیش از آن، به دو آیه زیر که بر روی کامل بودن قرآن و مشتمل بودنش بر همه چیز تکیه دارد، توجه نمایید.

در برخی از آیه ها، الله به مساله هفت آسمان و مرکزیت زمین در عالم اشاره می فرمایند که بطلمیوس قرن ها پیش از قرآن، آن را به نام خود نوشته بود، اما در این آیات چنین به دیده می آید که این ها در اصل گوشه ای از دانش خداوندی بوده اند. البته بعد ها منجمینِ از الله بی خبر گفتند که زمین مرکز عالم نیست و هفت آسمان هم وجود ندارد!

در آیه هایی، الله به چراغ فروزان اشاره می کند که مراد همان خورشید است که در مدار خود می گردد و هروقت بالا می آید در زمین روز می شود و هر وقت پایین می رود شب می آید. البته چراغ های دیگری هم داریم که همان ستارگان هستند که خداوند آن ها را برای تزئین آسمان و همچنین پیدا کردن راه کشتی ها و راه مکه توسط حاجی هایی که در شب سفر می کنند آفریده است.

شوربختانه مانند سایر ادعاهای مسلمانان در مورد معجزات علمی قرآن، علومِ مربوط به این موضوع نیز تنها در نزد مسلمانان است و مثلاً فقط مسلمانان میدانند با کدامین قوانین هندسی یا جغرافیایی ای در یک کره می تواند، دو مشرق و دو مغرب وجود داشته باشد (هندسه و یا جغرافیای اسلامی). باید توجه داشت که، هنر آشنایی با یک عده از علوم تنها نزد مسلمانان است مانند قضیه بزرگ هیکل بودن و جلو بودن سن بلوغ در زنان عربستان (بیولوژی اسلامی) در ۱٤۰۰ سال پیش که هیچ بیولوژیستی از آن اطلاع ندارد، یا قضیه فواید روزه و آب و غذا نخوردن برای بدن انسان (پزشکی اسلامی) و یا قضیه هفت آسمان (کیهان شناسی اسلامی) و هزاران مسئله دیگر.

[88] اصول کافی. شیخ کلینی.مترجم: حاج سید جواد مصطفوی. تهران. ناشر: کتاب فروشی علمیه اسلامیه. چ اول. بی تا. ج۱ ص: ۳۸.

سوره ٦ (انعام) آیه ٥٩

وَعِندَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لاَ يَعْلَمُهَا إِلاَّ هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِن وَرَقَةٍ إِلاَّ يَعْلَمُهَا وَلاَ حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الأَرْضِ وَلاَ رَطْبٍ وَلاَ يَابِسٍ إِلاَّ فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ **(٥٩)**

و کلیدهای غیب تنها نزد اوست جز او [کسی] آن را نمی‌داند و آنچه در خشکی و دریاست می‌داند و هیچ برگی فرو نمی‌افتد مگر [اینکه] آن را می‌داند و هیچ دانه‌ای در تاریکیهای زمین و نه هیچ تر و خشکی وجود دارد مگر اینکه در کتاب مبین (=روشن) [ثبت] است **(٥٩)**

سوره ٢٧ (نمل) آیه ٧٥

وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاء وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ **(٧٥)**

و هیچ پنهانی در آسمان و زمین نیست مگر اینکه در کتابی روشن [درج] است (٧٥)

الله در این آیه ها و برخی دیگر از سوره های قرآن مدعی شده است که وی همه چیز را می داند، او از کنه وجود یک ذره، از چگونگی افتادن برگی، از هر آنچه که در تاریکی و روشنی است، از هر تر و خشکی و ... نه تنها آگاه است بلکه آنها را پیشاپیش در کتاب قرآن نیز ثبت کرده است. قرآن اما، خود چراغ روشنگری (!!) است که ذهن نادان و کوچک الله را برملا ساخته است و بس.



فرتور ١٤ – سربازانِ گمنامِ امام زمان در حال شلاق زدن به یک روزه خوار هستند

با هر گامی که دانش به پیش برمی دارد، پرده از چهره اللهِ بی خرد به کنار و کنارتر می رود و مسلمانان متعصب، ملاها و ماله کشان اسلامی مجبورند که برای هر نظریه به اصطلاح علمی قرآن به هزار و یک دروغ و مغلطه و سفسطه روی بیاورند. ناپلئون می گوید «دین و مذهب از یک سو و تاریخ و دانش از دیگر سو، دشمنان سوگند خورده یکدیگرند». در این فصل برخی از دیدگاههای علمی الله که هیچ پیوندی با دانش و خرد ندارند، بررسی می شوند:

۷.۲- حوا از دنده چپ آدم ساخته شده است

سوره ٤ (نساء) آیه ۱

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُواْ رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُم مِّن نَّفْسٍ وَاحِدَةٍ **وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا** وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالاً كَثِيراً وَنِسَاء وَاتَّقُواْ اللّهَ الَّذِي تَسَاءلُونَ بِهِ وَالأَرْحَامَ إِنَّ اللّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا **(۱)**

ای مردم از پروردگارتان که شما را از نفس واحدی آفرید و **جفتش را [نیز] از او آفرید** و از آن دو مردان و زنان بسیاری پراکنده کرد پروا دارید و از خدایی که به [نام] او از همدیگر درخواست می‌کنید پروا نمایید و زنهار از خویشاوندان مبرید که خدا همواره بر شما نگهبان است (۱)

دین های سامی (یهود، مسیحیت و اسلام) دین های زن ستیزند و در این زمینه اسلام، غافله سالار این دین ها است، به گونه ای که در این دین، زن موجود دوم است، برای آسایش مرد و برآوردن نیازهای سکسی مرد و بچه زاییدن و بچه شیردادن آفریده شده، عقلش ناقص است، از خود هیچ اختیاری ندارد، اصلاً به بهشت نمی رود، شهادتش در بهترین وضعیت برابر شهادت یک مرد نیمه عاقل است و ... .

برپایه اعتقادات دینی دین های سامی، الله نخست آدم را آفرید و سپس بجای آفرینش مستقیم حوا، یکی از دنده های چپ آدم را جدا کرد و بر آن گوشت نهاد و وی را به حوا تبدیل کرد. تا همین جای کار ۲ پرسش جای پرسیدن دارد؛ آیا الله نمی توانست مستقیماً انسان دیگری بیافریند که مجبور شد مدل ساخته شده اولیه (یعنی آدم) را مبنا قرار دهد و بر اساس آن حوا را بسازد؟ پرسش دوم

اینکه آیا تعداد دنده های چپ مرد از راستش کمتر است؟[89] داستان اینگونه ادامه پیدا می کند که الله آنها را از خوردن میوه ای یا گندمی بازمیدارد و شیطان، حوا را می فریبد و وی نیز آدم را؛ و ... هر دو از بهشت اخراج می شوند و از همین روی، در اسلام، همواره به زن به عنوان موجود فتنه گر نگاه می شود.

به هر روی آیه بالا سندی بر این موضوع است که حوا از آدم آفریده شده است.

۷.۳- همه را بصورت جفت (نر و ماده) آفریدیم

سوره ٤٣ (زخرف) آیه ١٢

وَالَّذِی خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا وَجَعَلَ لَكُم مِّنَ الْفُلْكِ وَالْأَنْعَامِ مَا تَرْكَبُونَ **(١٢)**

و همان کسی که **همه را بصورت جفت آفرید** و برای شما از کشتیها و دامها [وسیله‌ای که] سوار شوید قرار داد **(١٢)**

قرآن در این آیه و چندین آیه دیگر از قرآن، مدعی است که همه را بصورت جفت آفریده است. هر چند که واژه «همه» برای نگارنده نامفهوم است، اما باید گفت که: دانش این ادعا را به کلی رد نموده است. در دنیا موجودات زنده زیادی هستند که یک جنسی هستند و به تک جنسی معروفند. از موجودات تک جنسی می توان جلبرگ ها را نام برد. همچنین برای برخی از گیاهان و یا درختان نیز، جفتی وجود ندارد. مثلاً جفت درخت زردآلو کدام است؟ از این گذشته موجوداتی نیز وجود دارند که هم دارای جنسیتی نر و هم جنسیتی ماده (بصورت همزمان) هستند؛ مانند کرم خاکی.

از این گذشته، در این مورد، خود قرآن نیز با خودش درگیری دارد. زیرا مثلاً فرشتگان موجوداتی هستند که مونث یا مذکر نمی باشند و از همین روی است که قادر به تولید نسل نیستند. پس با این

---

[89] ملاهای اسلامی تا چندصد سال پیش معتقد بودند که تعداد دنده های چپ مرد یکی کمتر از تعداد دنده های راست مرد است اما کالبد شکافی، این داستان را رد نمود و پس از آن بود که ماله کشان اسلامی وارد گود شدند و مدعی شدند که در آغاز آفرینش، دنده های چپ مرد یکی بیشتر از راست بوده اند و پس از جدا شدن یکی از دنده های چپ، تعدادشان برابر شده است.

حساب که قرآن می گوید «همه را بصورت زوج آفریدیم»، باید پرسید که زوج فرشتگان چه چیز یا چه کس می باشد؟ و از طرفی آیا اصلاً از روز نخست، فرشتگان زوج داشته اند و آنها از بین رفته اند یا ...؟

آنچه که می توان استنباط کرد این است که یا خود الله، زوجِ فرشتگان است و یا فرشتگان را الله نیافریده است و احتمالاً، الله پس از انجام چند غزوه برضد فرشتگان، توانسته است به آسمان آنها راه پیدا کند و آنگاه آیه ۲۲ سوره توبه را برایشان خوانده و فرشتگان مجبور شده اند برای مدت ۲۰۰ سال به الله جزیه بدهند. در پایان نیز فرشتگان با فراق خاطر و از روی خلوص و با آزادی هرچه تمامتر (؟!) به دین مبین اسلام گرویده اند و تحت فرمان الله در آمده اند.

۷.٤- آیا آسمان، جسم است و ستون دارد؟

سوره ۷۰ (معراج) آیه ۸

يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاء كَالْمُهْلِ **(٨)**

روزی که آسمانها چون **فلز** گداخته شود (۸)

سوره ۳۱ (لقمان) آیه ۱۰

خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَن تَمِيدَ بِكُمْ وَبَثَّ فِيهَا مِن كُلِّ دَابَّةٍ وَأَنزَلْنَا مِنَ السَّمَاء مَاء فَأَنبَتْنَا فِيهَا مِن كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ **(١٠)**

آسمانها را بی‌هیچ ستونی که آن را ببینید خلق کرد و در زمین کوههای استوار بیفکند تا [مبادا زمین] شما را بجنباند و در آن از هر گونه جنبنده‌ای پراکنده گردانید و از آسمان آبی فرو فرستادیم و از هر نوع [گیاه] نیکو در آن رویانیدیم (۱۰)

سوره ۱۳ (رعد) آیه ۲

اللّهُ الَّذِی رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَیْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِی لأَجَلٍ مُّسَمًّى يُدَبِّرُ الأَمْرَ يُفَصِّلُ الآيَاتِ لَعَلَّكُم بِلِقَاء رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ **(۲)**

خدا کسی است که **آسمانها را بدون ستونهایی که آنها را ببینید** برافراشت آنگاه بر عرش استیلا یافت و خورشید و ماه را رام گردانید هر کدام در وقت خاص (برای مدتی معین) به گردش در ما آیند [خداوند] در کار [آفرینش] تدبیر می‌کند و آیات [خود] را به روشنی بیان می‌نماید امید که شما به لقای پروردگارتان یقین حاصل کنید (۲)

سوره ۲ (بقره) آیه ۲۸

هُوَ الَّذِی خَلَقَ لَكُم مَّا فِی الأَرْضِ جَمِیعاً ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاء فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ **(۲۹)**

اوست آن کسی که هر آنچه در زمین است همه را **برای شما** آفرید سپس به [آفرینش] آسمان پرداخت و **هفت آسمان** را استوار کرد و او به هر چیزی داناست **(۲۹)**

پرسش: اگر همه موجودات برای انسان خلق شده اند، موجوداتی که میلیونها سال پیش از آفرینش انسان نسلشان منقرض شده است برای چه خلق شده اند؟ از سویی دیگر با توجه به اینکه، انسان یکی از جوانترین مخلوقات این کُره می باشد، چگونه موجوداتی میلیونها و شاید میلیاردها سال زودتر برای او آفریده شده اند. مسئله ۷ آسمان هم از ادعاهای بی سر و ته الله است، زیرا اصولاً موجودیتی بنام آسمان معنایی ندارد و آسمان مثلاً فضایی است بین جو یک سیاره و خود آن سیاره، و بیرون از جو یک سیاره، معنای آسمان تعریف نشده است. پس اگر قرار باشد آسمان طبقه داشته باشد این طبقه ها باید در همین جو زمین باشند که ظاهراً هنوز کشف نشده اند!

سوره ۲۲ (حج) آیه ٦٥

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِی الْأَرْضِ وَالْفُلْكَ تَجْرِی فِی الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَيُمْسِكُ السَّمَاء أَن تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَؤُوفٌ رَّحِیمٌ **(٦٥)**

آیا ندیده‌ای که خدا آنچه را در زمین است به نفع شما رام گردانید (یعنی در اختیار تو قرار داده است) و کشتیها در دریا به فرمان او روانند و **آسمان را نگاه می‌دارد تا [مبادا] بر زمین فرو افتد** مگر به اذن خودش [باشد] در حقیقت‌خداوند نسبت به مردم سخت رئوف و مهربان است (٦٥)

از دید قرآن، آسمان جسمی بسیار بزرگ و حجیم است و الله بدان افتخار می کند که چگونه شعبده بازی کرده است و این جسم بزرگ و حجیم را بگونه ای ساخته که با اینکه ستون ندارد (یا ستون هایش نادیدنی هستند) بر روی زمین فرو نمی افتد. شگفت آور است بدانید: یکی از نشانه های آخرت این است که این جسم بزرگ، ذوب شده و احتمالاً بر روی زمین فرو می ریزد.

۷.۵- آسمانها و زمین به هم پیوسته بودند!

سوره ۲۱ (انبیاء) آیه ۳۰

أَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاء كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ (۳۰)

آیا کسانی که کفر ورزیدند ندانستند که **آسمانها و زمین هر دو به هم پیوسته بودند** و ما آن دو را از هم جدا ساختیم و هر چیز زنده‌ای را از آب پدید آوردیم آیا [باز هم] ایمان نمی‌آورند (۳۰)

کلمه عربی ای که به پیوسته بودن برگردان (ترجمه) شده است زمانی در زبان عربی بکار گرفته می شوند که دو چیز که از نظر جنسیتی با هم همگون هستند بهم درآمیزند. گویا زمین و آسمان هم زمانی دورتر در هم ریخته بوده اند و الله زمین را از آسمان جدا می کند و سپس آسمان را بدون داشتن ستون، بالای سر زمین قرار می دهد. نکته خردستیز دیگری که در این آیه وجود دارد این است که الله از کفار می پرسد که «چون آنها از بهم پیوستگی زمین و آسمان خبر دارند چرا کفر می ورزند»! نه تنها کفار بلکه هیچ کس دیگری (بجز ملاها و ماله کشان اسلامی) از این بهم پیوستگی خبر نداشته اند.

٧.٦- برج و باروی الله و شهاب!

سوره ١٥ (الحجر) آیه های ١٦ تا ١٨

وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاء بُرُوجًا وَزَيَّنَّاهَا لِلنَّاظِرِينَ **(١٦)** وَحَفِظْنَاهَا مِن كُلِّ شَيْطَانٍ رَّجِيمٍ **(١٧)** إِلاَّ مَنِ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ مُّبِينٌ **(١٨)**

و به یقین ما **در آسمان برجهایی قرار دادیم** و آن را برای تماشاگران[٩٠] آراستیم (١٦) و آن را از هر شیطان راندهشده‌ای حفظ کردیم (١٧) مگر آن کس که دزدیده گوش فرا دهد که **شهابی روشن او را دنبال می‌کند** (١٨)

سوره ٣٧ (صافات) آیه های ٧ تا ١٠

وَحِفْظًا مِّن كُلِّ شَيْطَانٍ مَّارِدٍ **(٧)** لَا يَسَّمَّعُونَ إِلَى الْمَلَإِ الْأَعْلَى وَيُقْذَفُونَ مِن كُلِّ جَانِبٍ **(٨)** دُحُورًا وَلَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ **(٩)** إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ **(١٠)**

و [آن را] از هر شیطان سرکشی نگاه داشتیم (٧) [به طوری که] **نمی‌توانند به انبوه [فرشتگان] عالم بالا گوش فرا دهند** و از هر سوی پرتاب می‌شوند (٨) با شدت به دور رانده می‌شوند و برایشان عذابی دایم است (٩) مگر کسی که [از سخن بالاییان] یکباره استراق سمع کند که **شهابی شکافنده از پی او می‌تازد** (١٠)

سوره ٧٢ (جن) آیه های ٨ و ٩

وَأَنَّا لَمَسْنَا السَّمَاء فَوَجَدْنَاهَا مُلِئَتْ حَرَسًا شَدِيدًا وَشُهُبًا **(٨)** وَأَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَن يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شِهَابًا رَّصَدًا **(٩)**

و ما **بر آسمان دست‌یافتیم** و آن را **پر از نگهبانان توانا و شهاب یافتیم** (٨) و در [آسمان] برای شنیدن به کمین می‌نشستیم [اما] اکنون هر که بخواهد به گوش باشد **تیر شهابی در کمین خود می‌یابد** (٩)

---

[٩٠] هنوز بلیط این تماشاخانه به فروش عمومی گذاشته نشده است!

الله پس از آنکه تصمیم گرفت به فرمانروایی دنیا برسد، برپایه گفته خودش، بر آسمان دست می یابد. آسمان نگهبانان بسیاری داشته است! یکی از این گروه نگهبان ها شهاب بوده است. الله پس از بحث و گفتگو (؟!) همه را به فرمان خود درمی آورد. او سپس در آسمان برج و بارویی ساخته است، زیرا ظاهراً خود وی نیز از دست آفریده نافرمانش (شیطان) در امان نبوده است. او در اطراف این برج و بارو، فرشتگان بسیار زیادی گماشته است تا نه تنها اجازه ورود به درگاه الهی و احتمالاً فریب دادن الله به آنها داده نشود بلکه شیطانها نتوانند به سخن های داخلی الله با فرشتگانش گوش فرا دهند و اگر احیاناً یکی از این شیطان ها بخواهد مخفیانه گوش فرا دهد، توسط سانتریفوژ الله به اطراف پرتاب می شود.

یا اگر کسی بتواند گوش فرا بدهد، الله برای او شهاب پرتاب می کند! پس نتیجه آنکه شهابی که در آسمان می بینیم آن چیزی نیست که علم درباره آن می گوید بلکه دیدن یک شهاب در آسمان به این معناست که لحظاتی پیش، فرشته ای توانسته است به برج و باروی الهی راه پیدا کند و سخنی را بشنود و الله هم پس از افکندنِ او به بیرون، شهابی نیز بسویش پرتاب نموده است.

۷.۷- دلیل آفرینش ستارگان، شب و روز و هلال ماه؟

سوره ۳۷ (صافات) آیه ٦

إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاء الدُّنْيَا بِزِينَةٍ الْكَوَاكِبِ (٦)

ما آسمان این دنیا را با ستارگان زینت کردیم (٦)

سوره ٦ (انعام) آیه ۹۷

وَهُوَ الَّذِى جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُواْ بِهَا فِى ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ قَدْ فَصَّلْنَا الآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۹۷)

و اوست کسی که ستارگان را برای شما قرار داده **تا به وسیله آنها در تاریکیهای خشکی و دریا راه یابید** به یقین ما دلایل را برای گروهی که می‌دانند به روشنی بیان کرده‌ایم (۹۷)

با توجه به آیه ٦ سوره صافات، معلوم است که ستارگان چراغ آسمانند!

تاکنون ٤ میلیارد کهکشان در گیتی شناخته شده اند و بطور متوسط هرکدام دارای ٤ میلیارد ستاره هستند. بعضی از این ستاره ها آنقدر از ما دورند که میلیونها سال طول می کشد تا نور آنها به ما برسد. آیا پذیرفتنی است که الله، آنها را برای راهنمایی ما در بیابان ها و دریاها آفریده و به آنها روشنایی (!!) داده است؟

سوره ۲ (بقره) آیه ۱۸۹

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الأهِلَّةِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوْاْ الْبُيُوتَ مِن ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَأْتُواْ الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَاتَّقُواْ اللّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ **(۱۸۹)**

در باره هلالها[ی ماه] از تو می‌پرسند بگو **آنها برای تعیین اوقات برای مردم و [موسم] حج‌اند** و نیکی آن نیست که از پشت‌خانه‌ها درآیید بلکه نیکی آن است که کسی تقوا پیشه کند و به خانه‌ها از در آنها درآیید و از خدا بترسید باشد که رستگار گردید **(۱۸۹)**

نوری که ما در ماه میبینیم، نوری است که از خورشید در آن منعکس می شود پس ما تنها آن قسمت از ماه را که نور خورشید در آن انعکاس می یابد را می بینیم.

آیه بالا را از سه دیدگاه می توان مورد بررسی قرار داد:

دیدگاه نخست: پیش از کنکاش در معنای جمله های این آیه، به انسجام و همگونی (؟!) آن توجه کنید: الله پس از سخن گفتن از علت بدر وهلال ماه بلافاصله می گوید نیکو کاری به این نیست که از پشت دیوار به خانه در آیید. این دو چه پیوندی باهم دارند؟[۹۱]

دیدگاه دوم: آیا کرهء ماه و زمین، میلیارد ها سال پیش از اینکه انسان بر روی این قاره به چنین شکلی درآید، برای تعیین ایام حج و معاملات آفریده شده اند؟ اگر چنین باشد پس می توان نتیجه گرفت که اصلاً ماه برای مسلمانان آفریده شده است و آمریکا هم اشتباه کرده است که فضانورد به ماهِ مسلمانان فرستاده است و آنجا را به گام های یک نامسلمان آلوده داشته است. در همین جا هم از دولت آمریکا خواسته می شود که بخاطر قدم گذاشتن در ماه (ماهی که برای حج مسلمانان، یعنی

[۹۱] آیات اینچنینی در قرآن فراوانند

جایی که هیچ نامسلمانی را بدان راه نیست[92] آفریده شده است) از همه ملاها و مسلمانهای جهان پوزش بخواهد.

دیدگاه سوم: در این آیه ها، همچنین گفته شده است که هلال ماه برای تعیین اوقات است. امروز می دانیم که چینش "اوقات" بر اساس حرکت ماه، از سال گرفته تا روز، امری نابخردانه و مُلاخور است. گرچه که شوربختانه بسیاری از مسلمانان روزهایی از همین سال (قمری) را با نام های تولد و شهادت، روزه، امور عبادی و ... به عنوان بخش های ثبت شده در تقویم پذیرفته اند. گو اینکه بسیاری از تولدها و درگذشت های امامان و پیامبر و ... نه تنها دست تراش ملاهاست بلکه با توجه به چرخش این روزها (که مثلاً یک امام ممکن است در همه روزهای سال بدنیا بیاید و یا بمیرد) امر ابلهانه ای است. از این ها گذشته مسلمان ها حتی تا یکی دو قرن پس از تازش به ایران، تاریخ و تاریخ نگاری را امری نابخردانه و پست می دانستند و به آن نمی پرداختند و تنها در برخی از مواقع دانشمندان ایرانی این کار را برای مسلمانان عرب انجام می دادند. به عنوان نمونه به مورد زیر توجه نمایید:

> «ابوموسی اشعری به عمر نوشت که نامه هایی که از تو به ما می رسد تاریخ ندارد. عمر از همراهان [خود] پرسید که تاریخ نهادن چیست؟ یکی برخاست و گفت: چیزی است که عجمان (ایرانیان) کنند، و نویسند در ماه فلان از سال فلان. عمر گفت: چیزی نیکو است. برخی گفتند به تاریخ رومیان بنویسید؛ گفته شد که آنها از روزگار ذوالقرنین آغاز کنند و این دراز است. برخی دیگر گفتند به تاریخ پارسیان بنویسید ... و [سرانجام به پیشنهاد ابوبکر] چنین بود که سال را از هجرت نبوی آغاز کردند.»[93]

سوره ۱۰ (یونس) آیه ٦٧

هُوَ الَّذِی جَعَلَ لَكُمُ اللَّیْلَ لِتَسْكُنُواْ فِیهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ فِی ذَلِكَ لآیَاتٍ لِّقَوْمٍ یَسْمَعُونَ (٦٧)

---

[92] هیچ نامسلمانی نمی تواند به قسمتی که کعبه در آن قرار دارد وارد شود و خود این موضوع نشان می دهد که این خدای اسلام باید خدای اختصاصی ای برای مسلمانان باشد که تنها مسلمانان را به خانه خود راه می دهد. پس بی سبب نیست که نگارنده می گوید، آمریکاییان هرگز نباید پای به ماه می گذاشتند.

[93] تاریخ طبری، ج ۳، ص ۹۲۳

اوست کسی که برای شما **شب را قرار داد تا در آن بیارامید** و روز را روشن [گردانید] بی گمان در این برای مردمی که می‌شنوند نشانه‌هایی است **(٦٧)**

آیا الله نمی داند که در بعضی از جاهای این کرهُ خاکی ٦ ماه شب و شش ماه روز است؟ هیچ انسانی تاکنون وجود نداشته است که بتواند شبِ این سرزمین ها (یعنی ٦ ماه) را در خواب باشد و روز این دیار را در تلاش و کوشش. مگر اینکه بپنداریم این آیه برای برخی حیواناتِ زمستان خوابِ آن سرزمین ها مانند خرس قطبی نازل شده است.

٧.٨- آیا خورشید به دور زمین می چرخد؟

سوره ٢١ (انبیاء) آیه ٣٣

وَهُوَ الَّذِی خَلَقَ اللَّیْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ فِی فَلَكٍ یَسْبَحُونَ **(٣٣)**

و اوست آن کسی که شب و روز و خورشید و ماه را پدید آورده است **هر کدام از این دو در مداری [معین] می چرخند** (٣٣)

گرچه درباره این موضوع، پنجاه شصت سالی است که ملاهای ایرانی و ماله کشان اسلامی آنان سکوت اختیار کرده اند، اما هنوز ملاهای بسیاری در کشورهای مصر، عربستان، پاکستان و غیره هستند که هر از گاهی یقه می درانند و به میان گود آمده و دانشمندان دنیا را به ناسزا می گیرند که «... این چه دروغ است که می بافید؟ زمین ثابت است و خورشید است که بدور آن می چرخد ...سندش هم همین قرآن ماست». البته باید کاملاً به آنها حق داد (؟!). در قرآن هرگز درباره این که زمین حرکتی داشته باشد سخنی به میان نیامده بلکه بارها گفته شده، در زمین میخ کوبیدیم (کوه آفریدیم) تا زمین تکان هم نخورد. اما در همین قرآن چندین بار بر حرکت خورشید و چرخشش صحه گذاشته شده است؛ مانند آیه بالا که بروشنی این موضوع را بیان داشته است.

و اما فتوای مفتی اعظم عربستان که چند سال پیش داده شد از اینقرار است :

اعتقاد به چرخش زمین باطل است و کسی که به این فرضیه باور داشته باشد کافر است**!!** برای اینکه این فرضیه با قرآن کریم و «**الجبال اوتادا**» **و قوله جل و علا** «**والی الارض کیف سطحت**» منافات دارد.

تفسیر روشن **آیه** این است که **زمین کروی نیست و نمی چرخد** و این روشن است. البته زمین تنها در صورت غضب خداوند می تواند چرخش یا حرکت داشته باشد ......

و خداوند در قرآن فرموده است : **ما زمین را با کوهها میخکوب کرده ایم تا به حرکت در نیاید و آرامش مردم بر هم نخورد.**

«**و قد ذکر الله سبحانه ان الشمس و القمر یجریان فی الفلک**» یعنی خداوند از حرکت خورشید و ماه خبر داده است. و اگر زمین نیز بر محور خود میچرخید خداوند از آن خبر میداد اما خداوند از حرکت کردن زمین خبری نداده است .....

۷.۹- منزل های ماه و خورشید و چرخش خورشید!

سوره ۳۶ (یس) آیه ۳۹

وَالْقَمَرَ قَدَّرْنَاهُ مَنَازِلَ حَتَّى عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ (۳۹)

و برای ماه منزلهایی معین کرده‌ایم تا چون شاخک خشک خوشه خرما برگردد (۳۹)

سوره ۱۰ (یونس) آیه ۵

هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاء وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَّرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُواْ عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ مَا خَلَقَ اللّهُ ذَلِكَ إِلاَّ بِالْحَقِّ يُفَصِّلُ الآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۵)

اوست کسی که خورشید را روشنایی بخشید و ماه را تابان کرد و **برای آن منزلهایی معین کرد** تا شماره سالها و حساب را بدانید خدا اینها را جز به حق نیافریده است نشانه‌ها[ی خود] را برای گروهی که می‌دانند به روشنی بیان می‌کند (۵)

با توجه به آیه های بالا، می توان به این نتیجه رسید که خورشید و ماه دارای منزل هستند. بیشتر موجودات زنده دارای منزلی هستند که پس از تلاش و کوشش روزانه (یا شبانه) به آن منزل خود بر می گردند و در آنجا آرام می گیرند. خورشید و ماه هم پس از یک روز یا شب از تلاششان، باید منزلی داشته باشند تا بتوانند بدان آرام یابند؛ الله هم لطف نموده و برایشان منزلهایی آماده داشته است. البته در قرآن معلوم نشده که منزل ماه کجاست ولی منزل خورشید مشخص شده است که در ادامه بدان می پردازیم:

سوره ۱۸ (کهف) آیه های ۸۳ تا ۸۶ و ۹۰

وَيَسْأَلُونَكَ عَن ذِي الْقَرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُو عَلَيْكُم مِّنْهُ ذِكْرًا **(۸۳)** إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَآتَيْنَاهُ مِن كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا **(۸٤)** فَأَتْبَعَ سَبَبًا **(۸۵)** حَتَّى إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَوَجَدَ عِندَهَا قَوْمًا قُلْنَا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِمَّا أَن تُعَذِّبَ وَإِمَّا أَن تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْنًا **(۸٦)** ... حَتَّى إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطْلُعُ عَلَى قَوْمٍ لَّمْ نَجْعَل لَّهُم مِّن دُونِهَا سِتْرًا **(۹۰)**

و از تو در باره ذوالقرنین می‌پرسند بگو به زودی چیزی از او برای شما خواهم خواند (۸۳) ما در زمین به او امکاناتی دادیم و از هر چیزی وسیله‌ای بدو بخشیدیم (۸٤) تا راهی را دنبال کرد (۸۵) تا آنگاه که **به غروبگاه خورشید رسید** به نظرش آمد که [خورشید] **در چشمه‌ای گل‌آلود و سیاه غروب می‌کند** و نزدیک آن طایفه‌ای را یافت فرمودیم ای ذوالقرنین [اختیار با توست] یا عذاب می‌کنی یا در میانشان [روش] نیکویی پیش می‌گیری (۸٦) ... تا آنگاه که به **جایگاه برآمدن خورشید** رسید [خورشید] را [چنین] یافت که بر قومی طلوع می‌کرد که برای ایشان در برابر آن پوششی قرار نداده بودیم **(۹۰)**

کاملاً مشخص است که از دیدگاه قرآن و اسلام، خورشید در یک چشمه غروب میکند و ذوالقرنین در مسافرتی که داشته از این چشمه عبور کرده، این دقیقا همان نوع برخوردیست که انسانهایی که در گذشته میگفتند «زمین صاف است» با آن داشتند. برخی از پیشینیان می پنداشتند که خورشید در

چشمه، پشت کوه و ... غروب میکرده است. برخی از سرخپوستهای مقیم آمریکای جنوبی معتقد بودند خورشید برای استراحت به پشت کوه ها میرود و پس از اینکه استراحت کرد، از آنسو در می آید، و البته خورشید ممکن است گاهی قهر کند و در نیاید و برای اینکه خورشید قهر نکند قلب انسان زنده ای را هر روز غروب در می آوردند و به سوی خورشید میگرفتند و قربانی میکردند تا فردا هم خورشید بازگردد.

در این آیه ها الله تمام امکانات خود را برای شخصی بنام ذوالقرنین[٩٤] آماده می کند و وی نیز پس از تلاش بسیار، هم جایگاه غروب خورشید (منزل خورشید) را می یابد و هم محل برآمدنش را.

سوره ٣٦ (یس) آیه ٣٨ تا ٤٠

وَالشَّمْسُ تَجْرِی لِمُسْتَقَرٍّ لَّهَا ذَٰلِکَ تَقْدِیرُ الْعَزِیزِ الْعَلِیمِ **(٣٨)** وَالْقَمَرَ قَدَّرْنَاهُ مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ کَالْعُرْجُونِ الْقَدِیمِ **(٣٩)** لَا الشَّمْسُ یَنبَغِی لَهَا أَن تُدْرِکَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّیْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَکُلٌّ فِی فَلَکٍ یَسْبَحُونَ **(٤٠)**

و خورشید بر **مدار معین خود [به قرارگاه ویژه خود] روان است** تقدیر آن عزیز دانا این است (٣٨) و برای ماه منزلهایی معین کرده‌ایم تا چون شاخک خشک خوشه خرما برگردد (٣٩) **نه خورشید را سزد که به ماه رسد** و نه شب بر روز پیشی جوید و **هر کدام در مداری معینی شناورند** (٤٠)

افزون بر آیه ۵ سوره یونس، در آیه ٣٨ سوره یس نیز بر حرکت خورشید مُهر تایید زده شده است. از دیدگاه الله: هم خورشید می چرخد، هم ماه، هم شب و هم روز! البته با تدبیر حکیمانه الله، این چهار موجود، بر روی چهار مدار جداگانه در حال حرکتند تا بهم درنیامیزند و بخصوص شب و روز با هم مخلوط نشوند. البته چنین به دیده می آید که در ایران (بر اثر بی توجه ای الله) بیش از ٣٠ سال است که شب و روز مردم این سرزمین بهم ریخته است!

آیه ٤٠ سوره یس، به خوبی برملا می کند که الله و یا محمد هیچ اطلاعی از این موضوع نداشته اند که شب و روز مانند ماه و خورشید نیستند تا زمانی که از منزل خود بیرون می آیند، روشنی و تاریکی با خود بیاورند؛ شب و روز پیامد حرکت زمین به دور خورشید هستند.

[٩٤] در باره ذوالقرنین، در فصل ١١ توضیحاتی آورده شده است.

۷.۱۰- کوهها مانند میخ هستند

سوره ۷ آیه ۷۸ (نبا)

وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا **(۷)**

و کوهها را **[چون] میخهایی** (۷)

سوره ۲۱ (انبیاء) آیه ۳۱

وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَن تَمِيدَ بِهِمْ وَجَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجًا سُبُلًا لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ **(۳۱)**

و در زمین کوههایی استوار نهادیم تا **مبادا [زمین] آنان [=مردم] را بجنباند** و در آن **راههایی فراخ پدید آوردیم** باشد که راه یابند (۳۱)

سوره ۱۶ (نحل) آیه ۵

وَأَلْقَى فِي الأَرْضِ رَوَاسِيَ أَن تَمِيدَ بِكُمْ وَأَنْهَارًا وَسُبُلاً لَّعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ **(۱۵)**

و در زمین کوههایی استوار افکند تا **شما را نجنباند** و **رودها و راهها** [قرار داد] تا شما راه خود را پیدا کنید (۱۵)

کوهها مانند میخ هایی هستند که الله آنها را با چکش جادویی خود بر زمین کوبیده و زمین را کاملاً ثابت داشته است تا زمین نه بچرخد و نه حتی تکانی بخورد. تا اینجای کار که این آیه ها موجبات آزرده شدن هر خرد بیداری را فراهم آورده است. این فرضیه علمی (؟!) الله زمانی به سبزه نیز آراسته می شود که وی می گوید راهها و رودها را بوجود آوردم تا شما راه خود را بیابید. رودها مسیر حرکت آب از سرچشمه به جایی است که از نظر ارتفاع پایین تر از سرچشمه قرار دارد و می تواند دریا یا اقیانوس باشد. همچنین هیچ **راهی** توسط هیچ خدایی ساخته نشده است و انسان ها، خود، راهها را ساخته اند.

به توضیحات بالا باید پرسشی را افزود که چرا اینقدر محمد تاکید می داشته که «حرکت ماه برای پیدا کردن راه است، وجود رودها برای پیدا کردن راه است، راههای سطح زمین را نیز الله ساخته و ...

و ...»؟ پاسخ این است که، اعراب به دلیل نداشتن یا ندانستن استفاده از نقشه، عقب ماندگی علمی در زمینه استفاده از ستارگان (مانند ستاره قطبی) برای پیدا کردن راه در کویرها، نبودن کاروانسرا و همچنین وجود صحرای بی آب و علفِ یکدست بیابان که پیدا کردن راه در آن بسیار مشکل بود، از چند فاکتور برای پیدا کردن مسیر خود در بیابان ها و احتمالاً حواشی رودهای فصلی و کم آب عربستان بهره می بردند؛ که آنها عبارت بودند از: مسیر حرکت کاروانها در مناطق نیمه کویری، موقعیت خورشید و ماه در آسمان و مسیر خشکیده برخی رودخانه ها. محمد برای اینکه وجود چنین فاکتورهایی را نیز به نفع خود و الله اش تمام کند این آیه ها را آورد تا نشان دهد که نه تنها الله برای امور زندگی راهنمای خوبی است (؟!) بلکه ستارگان، خورشید، ماه، رودخانه، راه و ... که مسلمانان برای پیدا کردن مسیرهای روزانه مبنا قرار می دادند نیز متعلق به وی هستند و بلکه هدف از آفرینششان نیز این بوده که عرب ها بتوانند برای پیدا کردن مسیرهای خود از آنان بهره ببرند.

از نظر علمی، کوهها معمولاً بر اثر حرکتهای افقی و عمودی پوسته زمین بوجود می آیند یا بر اثر آتشفشان. این حرکت ها در محدوده های زمانیِ چند صد هزار یا چندین ملیون سال پیش یا بیشتر به وقوع می پیوندند و منجر به شکل گیری کوه می شوند. چگونگی تشکیل کوهها را به ۳ دسته کلی می توان تقسیم نمود:

- بلند شدن پوسته زمین به علت چین خوردن، جابجا شدن و یا انحنا پیدا کردن آن
- تغییرات فرسایشی زمین
- آتش فشانها و انفجارات زمین

نکته اینکه «کوه» مانند باران نیست که از بالاتر از سطح زمین به زمین بیفتد و بتوان گفت که آنها میخ های زمین هستند بلکه بوجود آمدن کوه، **از** سطح زمین آغاز می شود و **به** سمت آسمان بالا می رود. البته اگر الله کمی درباره زمین شناسی اطلاعات داشت می توانست دست کم بگوید کوهها را مانند میخ از زمین **بیرون کشیدیم**. از اینها گذشته این **"**به اصطلاح میخ ها**"** یکباره ساخته نشده اند که الله بتواند حتی چنین ادعایی را بنماید. برای ساخت برخی از کوهها هزاران سال وقت لازم بوده است.

۷.۱۱- کوه طور، کِی بوجود آمده است؟

سوره ۲ (بقره) آیه ۶۳

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُواْ مَا آتَيْنَاكُم بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُواْ مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ **(۶۳)**

و چون از شما پیمان محکم گرفتیم و [کوه] طور را بر فراز شما افراشتیم [و فرمودیم] آنچه را به شما داده‌ایم به جد و جهد بگیرید و آنچه را در آن است به خاطر داشته باشید باشد که به تقوا گرایید (۶۳)

کوه طور کوه مقدس و خرافه ایِ یهودیان است. از عمر این کوه دست کم صدها هزار سال و شاید ملیون ها سال است که می گذرد. الله مدعی شده است که از یهودیان پیمانی می گیرد و پس از آن برایشان یک کوه می سازد و از آنان می خواهد که این موضوع را به جد و جهد بگیرند. یهودیان برمبنای کتاب مقدسشان معتقدند از عمر دنیا حدود ۶۰۰۰ سال می گذرد. به احتمال فراوان این قضیهء پیمان الله با یهودیان و آفرینش کوه طور نمی توانسته است بلافاصله پس از آغاز آفرینش انسان باشد پس می توان گفت که عمر کوه طور حتماً کمتر از ۶۰۰۰ سال است**!!**

ماله کشان اسلامی ای که درباره زیست شناسی مدرک خریده اند[۹۵] می توانند درباره این موضوع توضیحات علمی بهتر و کاملی داشته باشند.

---

[۹۵] در کشور ما، ملاها و ماله کشان اسلامی بسیاری وجود دارند که پس از زاده شدن فرزندانشان، برای آنان پست حکومتی یا ماله آماده می کنند و آنها را با پول مردم اسلام زده ایران، برای کسب علوم به دیار کفر (غرب) می فرستند. نگارنده خود شاهد بوده ام که این آقازاده ها بجای درس خواندن و یادگیری دانش، عمر خود را در خارج از ایران، از یک سو به عیاشی و از دیگر سو به دخالت و فتنه افکنی در کار دیگر ایرانیان که با آنان همصدا نبوده اند پرداخته اند. این آقازاده ها پس از گذراندن دوره شارلاتانیسمی خود در خارج، یکباره با مدرک های دهان پر کنی که پیش از اعزامشان به خارج، آماده شده اند به ایران بازمی گردند و راه پدران انیرانی خود را در پیش می گیرند.

۷.۱۲-آیا از کوه، تگرگ می بارد؟

سوره ٢٤ (نور) آیه ٤٣

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُزْجِي سَحَابًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَامًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاء مِن جِبَالٍ فِيهَا مِن بَرَدٍ فَيُصِيبُ بِهِ مَن يَشَاء وَيَصْرِفُهُ عَن مَّن يَشَاء يَكَادُ سَنَا بَرْقِهِ يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ **(٤٣)**

آیا ندانسته‌ای که خدا[ست که] ابر را به آرامی می‌راند سپس میان [اجزاء] آن پیوند می‌دهد آنگاه آن را متراکم می‌سازد پس دانه‌های باران را می‌بینی که از خلال آن بیرون می‌آید و [خداست که] از آسمان **از کوههایی [از ابر یخ‌زده] که در آنجاست تگرگی فرو می‌ریزد** و هر که را بخواهد بدان گزند می‌رساند و آن را از هر که بخواهد باز می‌دارد نزدیک است روشنی برقش چشمها را ببرد (٤٣)

در قسمتی از ترجمه آیه که ضخیم شده است، آمده است که « از کوههایی که در آنجاست تگرگی فرو می‌ریزد»**!** ماله کش اسلامیِ ایران ستیز (الهی قمشه ای) اما دست بکار شده و واژه «از ابر یخ زده» را در کروشه آورده است تا معنای آیه را دیگرگونه کند تا این قانون زیست شناسی (**!!**) الله، ماله کشی شود:

از آسمان از کوههایی **[از ابر یخ‌زده]** که در آنجاست تگرگی فرو می‌ریزد.

اینکه مترجم محترم، واژه های «ابر یخ زده» را از کجا استخراج کرده است را می توان از وی یا دیگر مفسران (یا ماله کشان) قرآن پرسید. آخر مگر الله که اینهمه گفته قرآنش فصیح و مبین است نمی توانسته جمله را بگونه ای بیاورد که احتیاج به ماله کش نداشته باشد؟! آیا از دید الله، «کوه» و «یخ» هردو یکی هستند**!**؟

۷.۱۳- «باد»، نام موجودی است که منزل دارد[۹۶]

سوره ٣٤ (سبا) آیه ١٢

وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ غُدُوُّهَا شَهْرٌ وَرَوَاحُهَا شَهْرٌ وَأَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ وَمِنَ الْجِنِّ مَن يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَمَن يَزِغْ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنَا نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ (١٢)

و باد را برای سلیمان [رام کردیم] که **رفتن آن بامداد یک ماه** و **آمدنش شبانگاه یک ماه [راه] بود** و معدن مس را برای او ذوب [و روان] گردانیدیم و برخی از جن به فرمان پروردگارشان پیش او کار می‌کردند و هر کس از آنها از دستور ما سر برمی‌تافت از عذاب سوزان به او می‌چشانیدیم (١٢)

این آیه دارای چنان معنای درهم آمیخته و خردستیزی است که می توان از چندین زاویه بدان نگریست:

نخست: نگارنده هرچقدر اندیشه می کند نمی تواند دریابد که چرا الله بسان کابوهای آمریکایی که برخی از آنان بخش بزرگی از وقتشان را به رام کردن اسبان می پردازند، به رام کردن عالم و آدم پرداخته است. او خورشید را رام می کند، ماه را رام می کند، ابر را رام می کند، شب را رام می کند، روز را رام می کند، باد را رام می کند. کاش الله اندکی خرد به خرج می داد و برخی از انسان نماهای آفریده خودش (مانند خمینی که بسان یک خوناشام افسارگسیخته به ایران آمد و برای یک دهه ایرانیان را به خاک و خون کشاند[۹۷]) را رام می کرد تا دنیا به صلح و صفا می رسید. کاش الله دست کم برخی از این سربازان امام زمان را که جز خیانت به این آب و خاک پیشه ای نمی دانند را رام می نمود.

دوم: چنین به دیده می آید که باد هم مانند خورشید و ماه دارای منزلی است و فاصله این منزل تا کاخ سلیمان یک ماه زمان است. باد، از بامدادِ ماهی به منزل عزیمت می کند و در شبانگاهِ ماهی به کاخ سلیمان برمی گردد. اینکه در این فاصله زمانی، باد کجا بوده و چه می کرده، خود معمای

[۹۶] بشر امروزی هنوز موفق به پیدا کردن شماره پلاک خانهء باد نشده است!

[۹۷] جانشینان راستین خمینی پس از مرگ وی به خوبی ستیز خود را با ایرانیان، ادامه داده اند و می دهند؛ و کاش الله که نتوانست خمینی را رام کند، دستکم آنها را رام می کرد.

بی پاسخی است. گویا الله خبر نداشته که باد بجایی نمی رود و از جایی هم نمی آید بلکه حرکت توده های هوا که مثلاً ممکن است بخاطر برخورد دو توده گرم و سرد باشد، بوجودآورنده باد هستند و جالب تر اینکه این باد، همیشه حضور داشته و دارد و تنها شدت این وزش ممکن است چنان باشد که برای انسان های معمولی قابل تشخیص باشد یا نباشد.

سوم: کارگاه «ذوبِ مس» الله احتمالاً حدود سه یا چهارهزار سال پیش راه اندازی شده است. البته ناپیداست که چرا هیچ دانشمندی یا دانش پژوهی یا حتی شاهدی بر این کارخانه وجود نداشته است و ردی از این کارخانه در جایی یافت نشده است. نگارنده خوب می داند که ماله کشیِ این موضوع نیز بر ماله کشان اسلامی سخت نیست؛ آنها می توانند بگویند، این کارگاه در یکی از آسمانهای هفت گانه بوده و فرشتگان سنگ مس ها را به کارگاه مس ذوب کنی در بهشت می برده اند و مس ذوب شده را به زمین برمی گردانده اند. اصلاً می توانند بگویند به سلیمان «علم لدنی» داده شده بوده است و وی بدون استفاده از هیچ وسیله ای می توانسته از درون خاک، مس استخراج کند و آنرا ذوب کند. حتی آنها می توانند بگویند این یک معجزه بوده و چگونگی اش را «الله و اعلم». لازم به توضیح است که از دید ملاها، «علم لدنی»، یک «بسته علمی» است که الله آنرا زمان زاده شدنِ امامان معصوم بصورت یکباره و ناشناخته ای در مغز آنها سرازیر می نموده و این امامان در تمام علوم، علامه دهر می شده اند. اینکه چرا این امامان که سرشار از علم لدنی بوده اند حتی یک اختراع یا اکتشاف سودمند برای بشریت نداشته اند و تمام علومشان و نوشته های باقی مانده اشان به آداب همخوابگی با زنان و دخترکان نابالغ و اینکه با چه کسی دوست شوید یا نشوید و ... خلاصه شده است، خود جای پرسش دارد.

چهارم: بحث وجود جن، و خدمت این موجود موهوم به سلیمان، انسان را به یاد فیلم ارباب حلقه ها می اندازد (در فصل یازدهم بصورت کلی به جن پرداخته شده است).

پنجم: الله عجب صعه صدری دارد و چه رفتار مسلمان گونه ای با مخالفان خود دارد! وی در پایان این آیه می گوید، هر کس از آنان از دستور ما سر بر می تافت از عذاب سوزان به او می چشاندیم. چنین به دیده می آید که الله همهء هست و نیست خود را در اختیار سلیمان قرار داده بوده است تا وی شاهی کند و الله هم با همکاری سلیمان، نافرمانان را بشناسد و آنها را عذاب بچشاند.

۷.۱٤- رعد چیست؟

سوره ۱۳ (رعد) آیه ۱۲

هُوَ الَّذِی يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنْشِئُ السَّحَابَ الثِّقَالَ **(۱۲)**

اوست کسی که **برق را برای بیم و امید به شما می‌نمایاند** و ابرهای گرانبار را پدیدار می‌کند (۱۲)

بر مبنای شواهد تاریخی، محمد از برخی از حوادث طبیعی بسیار می ترسید که ازجمله خورشید گرفتگی و ماه گرفتگی را می توان نام برد. به خاطر همین ترس هم بود که مسلمانان را مجبور کرده است تا زمان ماه گرفتگی و خورشیدگرفتگی، نماز وحشت بخوانند. آخر مگر خورشید و ماه گرفتن امر ترسناکی است؟

در چهار تا پنج هزار سال پیش، برخی از مردمان، ماه گرفتگی یا خورشیدگرفتگی را ناشی از خشم خدایان می دانستند. بعدها جوامع پیشرفته تری مانند یونانیان، گره از راز این معما گشودند.

در جامعه عربی زمان محمد، حتی رعد (یا برق) را نشانه ای از خشم الهی می دانستند و این آیه هم بجای اینکه به مردم توضیح دهد که برق، پیامد برخورد دو ابر است، آنرا نماینده الله برای بیم و امید دانسته است. گویا خود الله از ترغیب مردم به ترسیدن از خود، کوتاهی کرده است و او برگ برنده دیگری را رو کرده و گفته است که رعد را هم برای ترساندن از خودش گسیل داشته است.

۷.۱۵- بهم پیوستن دو دریای شیرین و شور

سوره فرقان (۲۵) آیه ۵۳

وَهُوَ الَّذِی مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا وَحِجْرًا مَّحْجُورًا **(۵۳)**

و اوست کسی که دو دریا را موج‌زنان به سوی هم روان کرد این یکی شیرین [و] گوارا و آن یکی شور [و] تلخ است و میان آن دو مانع و حریمی استوار قرار داد (۵۳)

هیچ دریایی به سوی دریای دیگر نمی رود! هیچ دریایی به جایی روان نمی تواند بشود! این دریای شیرین کجاست؟ دریای شور و تلخ کدامست؟ مانع و حریم کدام است؟

چنین به دیده می آید که الله در این آیه دوباره مدعی شده که دو دریا را رام کرده است. دریاها سرکشی کرده و به سوی هم سرازیر می شوند، الله پیش دستی می کند و قبل از اینکه آنها بهم برسند، مانعی بینشان بوجود می آورد و آنها را رام می کند.

۷.۱۶- سایه ها برای تعظیم به الله آفریده شده اند

سوره ۱٦ (نحل) آیه ٤٨

أوَ لَمْ يَرَوْاْ إِلَى مَا خَلَقَ اللّهُ مِن شَيْءٍ يَتَفَيَّأُ ظِلاَلُهُ عَنِ الْيَمِينِ وَالْشَّمَآئِلِ سُجَّدًا لِلّهِ وَهُمْ دَاخِرُونَ **(٤٨)**

آیا به چیزهایی که خدا آفریده است ننگریسته‌اند که [چگونه] سایه‌هایشان از راست و [از جوانب] چپ می‌گردد و برای خدا در حال فروتنی سر بر خاک می‌سایند (٤٨)

یکی از نشانه های الله، عقده خودبزرگ بینی او و اشتهای سیری ناپذیرش برای عبادت شدن است. او حتی سایه را نیز برای این آفریده که سر بر خاک بمالد و فروتنی خود را به الله نمایان سازد.

۷.۱۷- مالیدن خاک به صورت چه پیام بهداشتیِ دارد؟

سوره ٤ (نساء) آیه ٤٣

... أَوْ عَلَى سَفَرٍ أَوْ جَاء أَحَدٌ مِّنكُم مِّن الْغَآئِطِ أَوْ لاَمَسْتُمُ النِّسَاء فَلَمْ تَجِدُواْ مَاء فَتَيَمَّمُواْ صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُواْ بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ إِنَّ اللّهَ كَانَ عَفُوًّا غَفُورًا **(٤٣)**

... [یا] اگر بیمارید یا در سفرید یا یکی از شما از قضای حاجت آمد یا با زنان آمیزش کرده‌اید و **آب نیافته‌اید** پس بر خاکی پاک تیمم کنید و صورت و دستهایتان را مسح نمایید (به خاک بکشید) که خدا بخشنده و آمرزنده است (٤٣)

تیمم یکی از اصول به خلوص رسیدن در دین اسلام است. مثلاً زمانی که یک مسلمان نتواند برای وضو آبی بیابد، وی باید دست خود را بر خاک یا جسمی که خاک بر آن می تواند نشست، بکشد و دستانش را به صورت خود بمالد و آنگاه دستان آلوده خود را برهم بکشد. در این آیه تاکید شده است که ... اگر با زنان خود آمیزش کرده اید یا از قضای حاجت آمده اید، تیمم کنید تا پاک شوید! شوربختانه هنوز هیچ شاخه ای از علوم نتوانسته است ثابت کند که این خاک بازی چه سودی برای بدن دارد و چگونه باعث مطهر شدن یک شخص می شود. امید است که ماله کشان اسلامی بتوانند کلید این معما را بیابند یا دست کم برای آن کلیدی بسازند. در ضمن توجه داشته باشید که به مستراب رفتن و با زنان همبستر شدن، به یک اندازه انسان[٩٨] را نجس می کند!

٧.١٨- شکل گیری جنین در شکم مادر چگونه است؟

سوره ٢٣ (مومنون) آیه ١٤

ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ (١٤)

آنگاه نطفه را به صورت **علقه**[٩٩] درآوردیم پس آن علقه را [به صورت] **مضغه**[١٠٠] گردانیدیم و آنگاه مضغه را استخوانهایی ساختیم بعد استخوانها را با گوشتی پوشانیدیم آنگاه [جنین را در] آفرینشی دیگر پدید آوردیم آفرین باد بر خدا که بهترین آفرینندگان است (١٤)

---

[٩٨] نوشته ام «انسان»، زیرا از دید الله، زن دارای جایگاه انسانی نیست و کالایی است که مردی صاحب آن می شود. مثلاً در همین آیه نمی توانید سخنی را بیابید که گفته باشد زنان هم اگر به مستراب رفتند یا با شوهران خود همبستر شدند، باید تیمم کنند.

[٩٩] علقه به چه معناست؟ چرا مترجم، معنای فارسی آنرا ننوشته است؟

[١٠٠] مضغه به چه معناست؟ چرا مترجم، معنای فارسی آنرا ننوشته است؟

از دید قرآن شکل گیری نوزاد اینگونه است که ابتدا ماده ژل مانندی در رحم وجود دارد، سپس این ماده تبدیل به استخوان می شود، آنگاه بر روی استخوانها، گوشت رویانده می شود و در ادامه (حتماً) پوست بر این گوشت ها افزون می شود.

البته یا تشکیل جنین در زمان صدراسلام (یا دست کم در عربستان) متفاوت با تشکیل جنین در سایر نقاط دنیا در زمان کنونی بوده است، یا اینکه، الله درباره تشکیل جنین، داستانِ علم تخیلی فرموده اند! همچنین مترجم محترم از معنا کردن واژه های "علقه" و "مضغه" خودداری نموده است تا دست کم در نیمی از معنای این آیه، ماله کشی صورت گرفته باشد.

۷.۱۹-عرب ها با قلبشان فکر می کرده اند!

سوره ۲۲ (حج) آیه ٤٦

أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ **قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ** بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ **(٤٦)**

آیا در زمین گردش نکرده‌اند تا **دلهایی**[۱۰۱] **داشته باشند که با آن بیندیشند** یا گوشهایی که با آن بشنوند در حقیقت چشمها کور نیست لیکن دلهایی که در سینه‌هاست کور است (٤٦)

الله در این آیه چنین می گوید که آنها دارای گوش و چشم هستند ولی چون نمی توانند با قلبشان بیندیشند، (داشتن چشم و گوش سودی ندارد و) آنها کور دل هستند. تا جاییکه به علم مربوط است انسان با مغزش فکر می کند و نه با قلبش. هرچند در تاریخ چندین هزار ساله گذشته بشریت، انسانها از نظر ساختار فیزیکی دارای تغییرات اندکی بوده اند بنابراین بعید به نظر می رسد که انسانهای دوره محمد، با قلبشان فکر می کرده اند. مگر اینکه اعراب اینگونه بوده اند!

---

[۱۰۱] قلب در اصل و ریشه، در عربی به معنی همان دل و عضو گوشتی است

۷.۲۰- تقسیم بندی ماههای سال توسط انسانها صورت گرفته نه الله

سوره ۹ (توبه) آیه ۳۶

إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِندَ اللّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَات وَالأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلاَ تَظْلِمُواْ فِيهِنَّ أَنفُسَكُمْ وَقَاتِلُواْ الْمُشْرِكِينَ كَآفَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَآفَّةً وَاعْلَمُواْ أَنَّ اللّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ **(۳۶)**

در حقیقت**شماره ماه‌ها نزد خدا** از روزی که آسمانها و زمین را آفریده در کتاب [علم] خدا **دوازده ماه است** از این [دوازده ماه] **چهار ماه [ماه] حرام است این است آیین استوار** پس در این [چهار ماه] بر خود ستم مکنید و همگی با مشرکان بجنگید چنانکه آنان همگی با شما می‌جنگند و بدانید که خدا با پرهیزگاران است (۳۶)

نه تنها انسان، بلکه برخی حیوانات نیز از گردش سال ها و فصل فصل بودن یک سال باخبر هستند. البته انسان های نخستین زمانی که قصد گشایشِ معمای چرخش سال را داشتند، دریافتند که خورشید در آفرینش این فصل ها نقش اصلی را دارد. هزاران سال پس از آن طول کشید تا در چند هزار سال پیش از محمد، مردمان کشورهای متمدن مانند چین، هند، ایران و یونان، «سال» را به فصل و آن را به شمارنده دیگری (یعنی ماه) تقسیم نمودند.

در کشورهای نیمه متمدن و گاه وحشی آنزمان این قضیه کماکان حل نشده بود و برخی از آنان (مانند اعراب) مبنای وجود سال ها را، «ماهِ آسمان» قرار دادند. این سال بندی را قمری می گویند و یکی از ابلهانه ترین پس آوردهای اسلامی است که شوربختانه در برخی از کشورهای اسلامی مبنای روزشماری است. بخاطر چرخش روزهای سال های قمری، هر یک از مناسبت های اسلامی/عربی در هرزمانی از سال می تواند قرا بگیرد مثلاً روز زاده شدن یک تازی، ممکن است اول فروردین باشد، دوم فروردین باشد، ... اول مهر باشد، دوم مهر باشد، بیست و نهم امرداد باشد و ...!

الله در آیه ۳۶ سوره توبه مدعی است که شماره ماه ها نزد اوست [این جمله چه معنایی دارد، ملاه اعلم] و البته شماره این ماهها ۱۲ است! اگر سال واقعی (که بر مبنای گردش زمین به دور خورشید است) را مبنا قرار دهیم و آنرا با ماههای قمری مقایسه کنیم، درمی یابیم که شماره ماههای قمری در

سال، **۱۲ نیست بلکه ۱۲ ماه و ۱۰ روز است!** از آن جالب تر اینکه، اعراب که بیشتر عمر خود را به غزوه و جنگ و کشتار سپری می کردند، چهار ماه را بنام ماه حرام مشخص کرده بودند و در آن ماهها جنگ و غزوه نمی کردند. الله این آیین عربی را، هم از یک سو به خودش نسبت داده و هم از دیگر سو آنرا آیینی استوار (برای جهانیان) شناختگری کرده است. از دید این آیه، این آیین عربی باید برای تمام مردم دنیا و یا دست کم برای تمام مسلمانان دنیا مورد پذیرش قرار بگیرد.

۷.۲۱- «سایه»، «تن پوش» و «کشتی» را الله نیافریده!

سوره ١٦ (نحل) آیه های ٨٠ و ٨١

وَاللّهُ جَعَلَ لَكُم مِّن بُيُوتِكُمْ سَكَنًا وَجَعَلَ لَكُم مِّن جُلُودِ الأَنْعَامِ بُيُوتًا تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَيَوْمَ إِقَامَتِكُمْ وَمِنْ أَصْوَافِهَا وَأَوْبَارِهَا وَأَشْعَارِهَا أَثَاثًا وَمَتَاعًا إِلَى حِينٍ **(٨٠)** وَاللّهُ جَعَلَ لَكُم مِّمَّا خَلَقَ ظِلاَلاً وَجَعَلَ لَكُم مِّنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا وَجَعَلَ لَكُمْ سَرَابِيلَ تَقِيكُمُ الْحَرَّ وَسَرَابِيلَ تَقِيكُم بَأْسَكُمْ كَذَلِكَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ **(٨١)**

و خدا برای شما خانه‌هایتان را مایه آرامش قرار داد و **از پوست دامها برای شما خانه‌هایی ساخت** که آن[ها] را در روز جابجا شدنتان و هنگام ماندنتان سبک می‌یابید و **از پشمها و کرکها و موهای آنها وسایل زندگی** که تا چندی مورد استفاده است [قرار داد] (۸۰) و خدا از آنچه آفریده به سود شما **سایه‌هایی فراهم آورده** و از کوهها برای شما پناهگاه‌هایی قرار داده و **برای شما تن‌پوشهایی مقرر کرده** که شما را از گرما [و سرما] حفظ می‌کند و تن‌پوشها [=زره‌ها]یی که شما را در جنگتان حمایت می‌نماید این گونه وی نعمتش را بر شما تمام می‌گرداند امید که شما [به فرمانش] گردن نهید (۸۱)

سوره ٤٣ (زخرف) آیه ١٢

وَالَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا وَجَعَلَ لَكُم مِّنَ الْفُلْكِ وَالْأَنْعَامِ مَا تَرْكَبُونَ **(١٢)**

و همان کسی که همه را بصورت جفت آفرید و **برای شما از کشتیها** و دامها [وسیله‌ای که] سوار شوید **قرار داد (۱۲)**

این چه قرآنی است که به گفته ملاها تاریخ مصرف ندارد[۱۰۲] اما مدعی است که از پوست دامها برای بندگانش، خانه ساخته؟ این اعراب بودند که از پوست دام، خانه (یا همان چادر) می ساختند. در تاریخ کنونی، حتی در سرزمین عربستان که مهد دین اسلام است دیگر خانه ها را با پوست دام نمی سازند، آنها را با مرمر و آجری می سازند که از پول نفت و پول حاج بدست آمده است. همچنین باید پرسید آیا الله است که خانه می سازد؟ آیا اوست که پشم و کرک و مو و وسایل زندگی پدید می آورد؟ آیا او لباس برای انسان می دوزد؟ آیا همه لباس ها از پشم، کرک و مو بافته می شوند؟ یا اینکه باید بپذیریم الله خبری از ساخت مواد اولیه های گوناگون برای لباس را در آینده نداشته اند و یا اینکه به قول ملاها «مضاح فرموده اند».

درباره لباس باید گفت، بشر اولیه زمانی که از اجداد خود (میمون) جدا شد، هزاران سال عریان زندگی کرد و پس از آغاز دوره های شهرنشینی یا سکونت در مناطق سردسیری بود که بشر ترغیب شد یا وادار شد که لباس بر تن خود بپوشاند. اگرچه که هنوز اقوام نیمه وحشی ای در جنگل های آمازون یا برخی مناطق آفریقا وجود دارند که مردمانشان لباسی به تن نمی پوشند و قرن هاست که منتظر الله هستند تا او برایشان لباس دوزی و خانه سازی کند.

همچنین باید گفت: تا آنجا که نگارنده می داند، کشتی نیز از دست ساخته های بشر است و الله آنرا نیافریده است.

تنها پاسخی که توسط ماله کشان اسلامی می تواند برای این مسائل کشتی سازی، لباس دوزی و خانه سازی الله به میان بیاید این است که: چون همه چیز توسط الله ساخته شده و انسان نیز برای ساخت کشتی از آهن و چوبِ الله و از اندیشه خود که ساختِ الله است و ... و .. که ساخت الله هستند بهره می برد، الله منظورش آن بوده است که آنها هم بصورت غیرمستقیم ساخته وی هستند و احتمالاً اینگونه خواسته است تا سخن نغزی گفته باشد و از مسلمانان دلبری بنماید!؟

[۱۰۲] "تاریخ مصرف نداشتن" یعنی اینکه سخنان و اصول آن برای همه زمان و همه مردمان از گذشته تا آینده از دیدگاه کاربردی یکسان است.

۷.۲۲-الله چهارپایان را برای «سواری» آفرید

سوره ۱٦ (نحل) آیه ۸

وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً وَيَخْلُقُ مَا لاَ تَعْلَمُونَ (۸)

و اسبان و استران و خران را [آفرید] تا بر آنها سوار شوید و [برای شما] تجملی [باشد] و آنچه را نمی‌دانید می‌آفریند (۸)

انسان امروزی با پشت کردن بر این آفریده های الله که برای سواری ساخته شده اند، بر ماشین، قطار، هواپیما و ... سوار می شود و احتمالاً اگر قرار باشد همین آیه را مبنا قرا دهیم باید چنین استنباط کرد که ساخت وسیله ای غیر از اسب و شتر و خر، برای سواری، نافرمانی محض الله است. همچنین آفرینش این موجودات برای تنها این دلیل که به انسان سواری بدهند هم می تواند لطف الله را به این موجودات نشان بدهد و بس!

۷.۲۳- آهن چیست و برای چه آفریده شده است؟

سوره ۵۷ (حدید) آیه ۲۵

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَنصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ **(۲۵)**

به راستی [ما] پیامبران خود را با دلایل آشکار روانه کردیم و با آنها کتاب و ترازو را فرود آوردیم تا مردم به انصاف برخیزند و آهن را پدید آوردیم (= فرستادیم) که **در آن ترسی (=خطری) سخت و سودهایی [نیز]** برای مردم است تا خدا معلوم بدارد چه کسی در نهان او و پیامبرانش را یاری می‌کند آری خدا نیرومند شکست ناپذیر است (۲۵)

خوب به بی سر و ته بودن معنی این آیه بنگرید. او آهن را آفریده یا فرو فرستاده (یعنی از بهشت فرستاده) که با آن برخی را بترساند و برای برخی سود داشته باشد. چرا اگر الله کتابش را برای همه

زمان (از ازل تا ابد) فرستاده از این موضوع خبر نداشته است که آهن فقط برای شمشیرسازی کاربرد ندارد و زمانی آهن به ابزار خام اصلیِ صنعت تبدیل خواهد شد و آن ترس و سودِ مدنظر او برای همان عرب های ۱٤۰۰ سال پیش است و نه مردم امروزی.

جالب اینکه الله، آهن را با این شرایط فرو فرستاده تا بداند چه کسی در نهان، او و رسولش را یاری می کند! آیا الله اگر نیازمند نبود، احتیاجی به یاری پنهانی فردی داشت؟ وجود ترازو و کتاب برای پیامبران الله نیز از آن داستانهاست. بسیاری از این به اصطلاح پیامبران، مانند یوسف، یونس، ابراهیم، اسماعیل و ... و ... نه ترازو داشته اند و نه کتاب. مگر اینکه اینگونه پندار کنیم که شاید آنها اصلاً پیامبران الله نبوده اند و از همین روی بوده که دارای ترازو و کتاب نبوده اند!!

۷.۲٤- چهار چیزی که انسان نمی تواند آنها را پیش بینی کند

سوره ۳۱ (لقمان) آیه ۳٤

إِنَّ اللَّهَ عِندَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ (۳٤)

در حقیقت‌خداست که علم [به] قیامت نزد اوست و **باران را فرو می‌فرستد** و **آنچه را که در رِحم‌هاست می‌داند** و کسی نمی‌داند **فردا چه به دست می‌آورد** و کسی نمی‌داند **در کدامین سرزمین می‌میرد** در حقیقت‌خداست [که] دانای آگاه است (۳٤)

امروزه بشر خود می تواند باران مصنوعی ایجاد کند. همچنین علم پزشکی به درجه ای رسیده است که می تواند آنچه که در رحم مادر است را بداند و تشخیص دهد که آن جنین، جنینِ موجودی مونث است یا مذکر. حتی فراتر از اینها، در سال ۱۹۹٦ دانشمندان اسکاتلندی گوسفندی را شبیه سازی کردند. و به زودی انسان شبیه سازی شده نیز توسط خود انسان به جهانیان عرضه خواهد شد. پس گویا فرمایش الله نادرست است و ایشان مانند همیشه اندکی دچار حواس پرتی شده اند.

به مردی که ملک سراسر زمین ..... نیرزد که خونی چکد بر زمین (سعدی)

فصل ۸

سنجش مسلمانان و نامسلمانان و جهاد و کشتار

۸.۱- نابرابری مسلمان با نامسلمان

سوره ۳ (عمران) آیه ۸۵

وَمَن يَبْتَغِ غَيْرَ الإِسْلاَمِ دِينًا فَلَن يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِی الآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۸۵)

و هرکه جزاسلام دینی[دیگر]جویدهرگز از وی پذیرفته نشودو وی درآخرت از زیانکاران است (۸۵)

سوره ۵۳ (نجم) آیه ۲۹

فَأَعْرِضْ عَن مَّن تَوَلَّى عَن ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا (۲۹)

پس از هر کس که از یاد ما روی برتافته و جز زندگی دنیا را خواستار نبوده است روی برتاب (۲۹)

یکی از ادعاهای بی پایه مسلمانان درباره اسلام این است که، الله همه را آزاد آفریده و هر کس می تواند هر دینی که خواست برگزیند. یکی از دستاویزهای مسلمانان در این باره همان آیه «... لا اکراه فی الدین ...» است که در فصل های پیشین، بی پایه بودن این سخن و شعارگونه بودن آن نشان داده شد. آیه ۸۵ سوره عمران، خط بطلانی است بر تمام سخنان مسلمانان مبنی بر حقِ داشتن انتخاب آزاد برای اسلام است. الله تنها و تنها دین اسلام را می پذیرد و بس! پس هر کس از مردم دنیا که مسلمان نیست منحرف است و الله در آیه ۲۹ سوره نجم به محمد دستور می دهد که از کسانی که از الله روی برتابیده اند روی بتاباند!

این دو آیه بروشنی نشان می دهند که یک مسلمان با یک نامسلمان برابر نیست و الله بندگان خودش را با دو چشم نگاه می کند. نکته در این است که اعتقادات و بخصوص تعصبات مذهبی، همان پندارهای بازدارنده ای هستند که انسان ها در سنین نوجوانی و جوانی بدان دچار می شوند و به سختی می توان آنها را از ذهن آن انسان بیمار بیرون کرد. همچنین بسیاری از افراد (مانند انسان های جهان سوم) در شرایطی نیستند که بتوانند در خصوص علم و مذهب به مطالعه یا پژوهش بپردازند، و گرفتار عقب ماندگی های اجتمالی، اقتصادی، بی سوادی، بی فرهنگی و ... می باشند و نتیجه اینکه بسیاری از این افراد نه می دانند و نه می توانند شرایطی برای خود فراهم کنند تا اعتقادات خود را دستخوش تغییر کنند. اکنون لابد می توان نتیجه گرفت که همه مسلمانان پس از اینکه پی بردند، دین اسلام دین برابری (!؟) و برادری است بدان گرویده اند! الله اما انسان هایی را که به دین اسلام

نگرویده اند را در جهان آخرت به زیان دچار می کند. آفرین بر این همه برابری در اسلام که خودِ خدایش اینچنین برابرانه به بندگانش می نگرد.

۱- پادافره کافران و نابرابری آن با حقوق بشر

سوره ٦٠ (ممتحنه) آیه ۱۳

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَئِسُوا مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَئِسَ الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ **(۱۳)**

ای کسانی که ایمان آورده‌اید مردمی را که خدا بر آنان خشم رانده **به دوستی مگیرید** آنها واقعا از آخرت سلب امید کرده‌اند همان گونه که کافران اهل گور قطع امید نموده‌اند (۱۳)

سوره ۹ (التوبه) آیه ۲۸

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلاَ يَقْرَبُواْ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَـذَا وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللّهُ مِن فَضْلِهِ إِن شَاء إِنَّ اللّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ. **(۲۸)**

ای کسانی که ایمان آورده اید، **مشرکان نجسند** و از سال بعد نباید به مسجد الحرام نزدیک شوند، و اگر از بینوایی میترسید، خدا اگر بخواهد به فضل خوش بی نیازتان خواهد کرد. زیرا خدا دانا و حکیم است. **(۲۸)**

سوره ٤٨ (فتح) آیه ۱۳

وَمَن لَّمْ يُؤْمِن بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَعِيرًا **(۱۳)**

و هرکس به خدا وپیامبر او ایمان نیاورده است[بداند که] ما **برای کافران آتشی سوزان آماده کرده‌ایم (۱۳)**

سوره ۱۳ (رعد) آیه ۳۱

لَّهُمْ عَذَابٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ الآخِرَةِ أَشَقُّ وَمَا لَهُم مِّنَ اللّهِ مِن وَاقٍ **(۳٤)**

برای آنان در زندگی دنیا عذابی است و قطعا عذاب آخرت دشوارتر است و برای ایشان در برابر خدا هیچ نگهدارنده‌ای نیست (٣٤)

سوره ١٥ (حجر) آیه ٢

رُّبَمَا یَوَدُّ الَّذِینَ کَفَرُواْ لَوْ کَانُواْ مُسْلِمِینَ (٢)

چه بسا کسانی که کافر شدند آرزو کنند که **کاش مسلمان بودند** (٢)

از دید دین اسلام کسی که افزون بر الله، به خدای دیگر یا خداهای دیگری باورمند است «مشرک» است. «کافر» کسی است که اصلاً به الله معتقد نیست و یک کافر در پیشگاه الله بسی سرافکنده تر از یک مشرک است. همچنین باید دانست که مشرک نجس است[١٠٣]. با این مشرکان نباید دوستی کرد و الله برایشان آتشی فراهم داشته تا آنان افسوس بخورند که کاش مسلمان بودند تا دست کم بهره ای از غارت گری های ایران نیز بدانان می رسید! بنابراین زمانی که وضعیت مشرکان که دست کم الله را به عنوان یک خدا پذیرفته اند، اینگونه است، وای به روزگار کافران! بیهوده نیست که عرب های مسلمان، شمشیر کشان بر ایران تاختند. عذاب مشرک توسط الله داده می شود و عذاب کافر توسط خود مسلمان!

٢- کافران و مشرکان بدترین آفریدگان هستند

سوره ٩٨ (بینه) آیه ٥

إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْکِتَابِ وَالْمُشْرِکِینَ فِی نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِینَ فِیهَا أُوْلَئِکَ هُمْ شَرُّ الْبَرِیَّةِ (٦)

کسانی از اهل کتاب که **کفر ورزیده‌اند** و **[نیز] مشرکان** در آتش دوزخند [و] در آن همواره می‌مانند اینانند که **بدترین** آفریدگانند (٦)

[١٠٣] روایتی است که اگر با مشرکی دست دادید و یکی از دستان شما دوطرف مرطوب باشد، آن مسلمان نجس می شود و باید بدنش را آب کشیده و خودش را پاکیزه گرداند. اینکه چگونه مثلا برادران بی دین روسی، چینی، کوبایی، ونزوئلایی و ... با احمدی نژاد در هم می آمیزند و او نجس نمی شود، ملاه اعلم!

سوره ۸ (انفال) آیه ۵۵

إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِندَ اللّهِ الَّذِينَ كَفَرُواْ فَهُمْ لاَ يُؤْمِنُونَ **(۵۵)**

بی‌تردید **بدترین** جنبندگان پیش خدا کسانی‌اند که **کفر ورزیدند** و ایمان نمی‌آورند **(۵۵)**

با مبنا قرار دادن دست کم دو آیه بالا می توان دریافت که اگر خمینی، خامنه ای، رفسنجانی، خاتمی و ... که دست کم تا این زمان ۳۰ سال است که در به باد دادن فرهنگ، آبرو، ثروت و نام این مملکت چه ها که نکرده اند و دستشان به خون چه گلهایی از ایران که آلوده نیست، اگر جزو بندگان مقرب الله نباشند جزو بدها نیستند زیرا بدترین ها مشرکان هستند (و نه آدم کشان، غارتگران، دروغگویان و یا روان به اهریمن فروختگان). از دید قرآن تنها کسی که برای الله شریک مشخص کند یا به او کفر ورزد، بدترین است.

احتمالاً معنای این دو آیه اگر هم ربطی به آیه «... لا اکراه فی الدین ...» داشته باشد، چگونگی این پیوند برای نگارنده هنوز نامشخص است و ماله کشان اسلامی هنوز این سِر را درنیافته اند که چگونه **هرکسی می تواند به دین خود باشد ولی هرکسی به دین اسلام نباشد بدترین است؟!**

۸.۲- نابرابری مسلمان ها در پیشگاه الله

در بخش پیشین نشان داده شد که مسلمان با نامسلمان برابر نیست.[۱۰۴] هر چند این یکی از مواردی است که با حقوق بشر برابر نیست و با اینکه بسیاری از ماله کشان بی امامه و بی لچک جمهوری اسلامی (مانند اکبر گنجی، ابراهیم نبوی، محسن سازگارا، شیرین عبادی، کدیور و ...) برای سالهاست که با ماله کشی خود کوشش دارند به جهانیان نشان بدهند که اسلام با حقوق بشر در ستیز نیست، اما خود این آیات چیز دیگری را فریاد می زنند.

[۱۰۴] بر پایه همین قانون الهی، تا یکی دوسال پیش حتی خون بهای یک مسلمان با یک نامسلمان برابر نبود همانگونه که درباره زنان اینگونه نابرابری وجود داشت. ملاها برای ماله کشی این موضوع، به قرآن خودشان هم پشت پا زدند و دست کم بصورت ظاهری این خون بها را برابر قرار دادند.

البته برابر نبودن یک مسلمان با نامسلمان برای خود مسلمانان و حتی مسلمانانِ به ظاهر نواندیش، چیز جاافتاده ایست و در آن بحثی نیست! اما جالبتر اینکه از دیدگاه قرآن (در آیه های زیر)، نه تنها مسلمان با نامسلمان برابر نیست بلکه خود مسلمانان نیز دارای درجه بندی هستند و با هم برابر نیستند و لابد این هم یکی دیگر از نشانه های برابری و برادری در اسلام است!

سوره (اسراء) آیه ۲۱

انظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَلَلآخِرَةُ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَأَكْبَرُ تَفْضِيلاً **(۲۱)**

ببین چگونه **بعضی از آنان را بر بعضی دیگر برتری داده‌ایم** و قطعا درجات آخرت و برتری آن بزرگتر و بیشتر است **(۲۱)**

سوره ۱۶ (نحل) آیه ۷۱

وَاللّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الْرِّزْقِ فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُواْ بِرَآدِّي رِزْقِهِمْ عَلَى مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَهُمْ فِيهِ سَوَاء أَفَبِنِعْمَةِ اللّهِ يَجْحَدُونَ **(۷۱)**

و خدا **بعضی از شما را در روزی بر بعضی دیگر برتری داده است** و[لی] **کسانی که فزونی یافته‌اند روزی خود را به بندگان خود نمی‌دهند تا در آن با هم مساوی باشند** وگرنه آیا باز نعمت‌خدا را انکار می‌کنند **(۷۱)**

سوره ۱۶ (نحل) آیه ۷۶

وَضَرَبَ اللّهُ مَثَلاً رَّجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمُ لاَ يَقْدِرُ عَلَىَ شَيْءٍ وَهُوَ كَلٌّ عَلَى مَوْلاهُ أَيْنَمَا يُوَجِّههُّ لاَ يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَن يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ **(۷۶)**

خدا مثلی [دیگر] می‌زند دو مردند که یکی از آنها لال است و هیچ کاری از او برنمی‌آید و او **سربار خداوندگارش** می‌باشد هر جا که او را می‌فرستد **خیری به همراه نمی‌آورد** آیا او با کسی که به عدالت فرمان می‌دهد و خود بر راه راست است یکسان است **(۷۶)**

الله خودش هم در این نابرابری کارگردان بزرگی است و اصلاً خود اوست که برابری و نابرابری می آفریند. او در آیه ۲۱ سوره اسراء اعتراف می کند که برخی را بر برخی دیگر برتری داده است[۱۰۵]. او حتی سفارشاتی برای این بندگان برتر خود نیز دارد و از آنان می خواهد که مبادا از آنچه که باعث برتریشان است به دیگران بدهند[۱۰۶].

آیه ۷٦ سوره نحل، چهره نافرخنده الله را نمایان تر می سازد. او یک فرد لال را سربار خود می خواند. خوانندگان گرامی احتمالاً پدر و مادرانی می شناسند که دارای فرزندان کر و لال باشند. کمتر دیده شده است که حتی این پدر و مادرها (و البته نه الله)، فرزند کر و لال خودشان را سربار خود بدانند. اینکه چرا الله آنان را سربار می داند شاید یک دلیلش مربوط به این باشد که آنها زبان در دهان ندارند تا بتوانند مدام حمد و ثنای الله را بگویند و الله اشتباهی آنها را آفریده است. زیرا خود الله گفته است انسان را برای این آفریده که او را عبادت کنند! انسان لال که زبان ندارد تا الله را ستایش و عبادت کند.

پرسش مهم دیگری که هنوز از سوی ماله کشان اسلامی بی پاسخ مانده است این است که چرا الله بنده ای آفریده است که سربارِ خودش باشد؟ آیا یک بندهء عاقل کاری می کند که پیامدش سربار شدن شخصی یا موضوعی برای وی باشد؟ پس چگونه است که الله خودش برای خودش سربار درست می کند! آیا او به مرض خودآزاری دچار است؟

سیدها برترینند

سوره ۳ (آل عمران) آیه ۳۳

إِنَّ اللّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ (۳۳)

به یقین خداوند **آدم**، **نوح**، **خاندان ابراهیم** و **خاندان عمران** را بر مردم جهان برتری داده است (۳۳)

---

[۱۰۵] این موضوع یکی از دلایل وجود «جبر» در دین اسلام است زیرا الله نگفته است برخی، خود را برتر از دیگران (به سبب تلاش بیشتر، موقعیت اجتماعی، علمی یا فرهنگی بهتر و ...) کردند؛ او گفته خودِ وی چنین کرده است.

[۱۰۶] ملاها معتقدند که علی ابن ابیطالب جایی گفته است که زکات علم، یاد دادن آن است! به نظر می رسد که اگر این روایت درست باشد (که نیست)، علی از مسلمانان خواسته است که از این آیه سربپیچانند.

سوره ۲ (بقره) آیه ٤٧

يَا بَنِی إِسْرَائِيلَ اذْكُرُواْ نِعْمَتِیَ الَّتِی أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّی فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ **(٤٧)**

ای **فرزندان اسرائیل** از نعمتهایم که بر شما ارزانی داشتم و [از] اینکه من شما را بر جهانیان برتری دادم یاد کنید (٤٧)

در چندین جای قرآن، الله گفته است که ما فلان قوم را بر جهانیان برتری دادیم؛ اینجا هم گفته است که فرزندان اسرائیل را برتری دادیم. آیا این گفتارها، گونه ای نژادپرستیِ محض از سوی الله نیست؟ این گفته چه تفاوتی با گفته هیتلر دارد که نژاد آریا را برترین نژادها می دانست؟ دست کم، هیتلر چند دلیل [البته بی پایه] برای ادعای خود داشت، الله چطور؟

از این گذشته جای پرسش است که چرا الله یکباره از گفته خود عدول کرد و پیامبرش (محمد) را به جنگ این برتریان فرستاد!؟

نکته مهم آنکه الله تنها اقوام سامی ساکن عربستان را بر جهانیان برتری داده است و خبری از دیگر انسانها نیست! این اقوام برتر همه از قوم های سامی (شامل یهودیان و عرب ها) هستند. گفته حسین ابن علی مبنی بر برتر بودن عرب ها بر ایرانیان و لزوم گرفتن غلام و کنیز از این ایرانیان، بر مبنای همین آیه ها بوده است[۱۰۷].

۸.۳- دوستی نکردن با نامسلمانان؛ اسلام، دین رحمت!!

ملاها پیوسته در گوش مسلمانان خوانده اند که اسلام دین دوستی و محبت است (!!) و محمد را پیامبر رحمت یا حتی رحمت عالمیان می نامند. ملاها پس از قادسیه دوم (آشوب ۵۷) که بار دیگر بر تخت نشستند، سال به سال آیین های بیابانی/اسلامی را در جامعه اهورایی ایران گسترش داده اند و روز به روز مردم را به سوی جهل، خرافه و دروغ، کینه، دشمنی، تعصب و نفاق پیش برده اند. دانشگاهها را به نکبتِ حوزه های علمیه خود آلوده کرده اند، هنر را یا بر آتش سوزاندند و یا به

---

[۱۰۷] صفحه ١٦٩ کتاب منتهی الامال نوشته قمی

نکبت روضه و حوزه آلودند و چیزی تعریف نشده بنام هنراسلامی پدید آوردند. ورزش را دست آویزِ ملاییِ خود نموده و چه بسیار ورزشکاران روان به اهریمن فروخته که به تبلیغ ملا و آخوند پرداختند و مایه نکبت ایران در جهان شدند و ... و ... .

باید پرسید که چگونه ملاها مردم را به این سوی راندند؟ پاسخ را باید در انواع و اقسام لوازم مخ شویی ملاها مانند کتاب های مذهبی اشان «از دبستان تا دانشگاه» را نام برد، می توان از روزنامه ها و مجله های اسلامیشان مانند کیهان یاد نمود یا نظری به ماله کشان اسلامی که به اصطلاح «روشنفکرِ مذهبی» نیز نامیده شده اند افکند.

یکی از بزرگترین این ابزارهای فشار را باید رادیو تلوزیون ملاها دانست. این دو رسانه، سال به سال و روز به روز چهره کثیف تری به خود گرفته اند و از مخ شویی، دروغگویی، جفنگ بافی، خرافه سازی، موهوم گویی و ... آنها نیز هرچه بگوییم کم است!

برنامه های ساختار یافته ملاها برای مخ شویی تا جایی است که چندسال است هیچ برنامه ای را نیز بدون صلوات آغاز نمی کنند و غالباً با اصطلاحاتی مانند «سلام و صلوات بر محمد، پیامبر مهر و رحمت و خاندان پاکش!» آغاز می کنند. ملاها معتقدند که دنیا برای محمد آفریده شده است. پس نتیجه گیری آسان است: محمد صددرصد بهشتی خواهد بود!! اکنون اگر بپنداریم او بهشتی باشد، چندان ضروری به نظر نمی رسد که انسان ها در روی زمین، روزی میلیون ها بار بر او صلوات بفرستند؛ اما به هر روی آنها ممکن است مدعی باشند که با این کار، صواب می برند یا ارادت خود را به محمد نشان می دهند. خب! به هر روی می پذیریم! تا اینجا ظاهراً مشکلی نیست.

اما نگارنده قصد دارد بخشی از جمله بالا که اشاره به "خاندان پاک محمد" دارد را به بحث بگذارد. برخی از این خاندان پاک، یا ملاهای ایران ستیز و ایران سوز بوده اند و یا ماله کش های اسلام و پادوهای آشکار و پنهان ملاها. نام برخی از این افراد در زیر آمده است:

سید خراسانی، سید رضی، سید طباطبایی، سید عباس قمی، سید روح الله موسوی خمینی و فک و فامیلش، سید علی خامنه ای و فک و فامیلش، سید محمد خاتمی و فک و فامیلش، سید محسن سازگارا، سیدعطاءالله مهاجرانی، سید ابراهیم نبوی و ...!

پس باید از مسلمانانِ ایرانی عزیز پرسید که چرا با وجود اینکه از خرد بهره دارند، هر روزه با کمال خرسندی درود و سلام نثار این خاندان می کنند. البته لازم به توضیح است کسانی که مدعی هستند از خاندان محمد هستند را نمی توان تنها به سبب این ادعا محکوم کرد یا به مبارزه طلبید؛ بلکه هدف نگارنده این است که نشان دهد خاندان محمد، چندان هم پاک نبوده و نیستند و مانند مردم دیگر می توانند خوب یا بد باشند! پس صلوات فرستادن برای این خاندان زمانی می تواند درست باشد که از همین رسانه ملی، به همهء خاندانِ ایرانی صلوات فرستاده شود. مثلاً برنامه ها با این سخنان آغاز شوند(!!):

> "سلام بر محمد و خاندان پاکش، آذری ها و خاندان پاکشان، لرها و خاندان پاکشان، کردها و خاندان پاکشان، بلوچ ها و خاندان پاکشان، سیستانی و بلوچستانی ها و خاندان پاکشان، جنوبی ها و خاندان پاکشان، شمالی ها و خاندان پاکشان، یزدی ها و خاندان پاکشان، کرمانی ها و خاندان پاکشان، شیرازی ها و خاندان پاکشان، خوزستانی ها و خاندان پاکشان و ... و ... ."[۱۰۸]

آیا مگر این ایرانیان بردهء خاندان محمدند که آنها از قلم افتاده اند؟ آیا آنها نیز نمی توانند خاندان پاک داشته باشند؟ از همه مهمتر تاریخ نشان داده است که ایرانیان و همین اقوام ایرانی جزو صلح دوست ترین و بخشنده ترین انسانهای تاریخ بوده اند و این را می توان در سیمای برخی از شاهانشان نیز جستجو نمود. پس چگونه است که آنها شایسته سلام نمی باشند؟

تاریخ البته بروشنی نشان داده است که محمد نه پیامبر صلح و رحمت بلکه پیامبر جنگ و خونریزی بوده است. این چگونه پیامبر صلح و رحمتی است که در ۱۳ سال از عمرش در حدود ۷۰ جنگ و غزوه داشته است؟ یا دشمنان شخصی اش را پس از به قدرت رسیدنش بدون هیچ بخششی کشته است؟ یا در قرآنی که سند اصلی مسلمانان است پیوسته آوایِ قتل و کشتار و جهاد به گوش می رسد؟ آیا مسلمانان ایران دینی را سراغ دارند که در کتاب مقدس آن دین به اندازه قرآن، سخن از جنگ و خونریزی گفته شده باشد؟

---

[۱۰۸] هدف نگارنده این نیست که بیان کند حتماً زین پس برنامه ها باید اینگونه آغاز شوند (که البته خود این موضوع یک فکاهی تمام عیار خواهد بود)، بلکه می خواهد دون پایه بودن این کارِ ملاها را پرده برداری کند.

در این فصل (و البته در دیگر فصل های کتاب) نمود عینی این دین رحمت برملا گشته است. قرآن پیوسته در سوره‌های متفاوت به مسلمانان هشدار می‌دهد و حتا آن‌ها را تهدید می‌کند که مبادا با کافران، منافقان و مؤمنانِ به ادیان دیگر دوستی کنند. در ادامه چند آیه بررسی می شوند:

سوره ۳ (آل عمران) آیه ۲۸

لاَّ يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاء مِن دُوْنِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَن يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللّهِ فِي شَيْءٍ إِلاَّ أَن تَتَّقُواْ مِنْهُمْ تُقَاةً وَيُحَذِّرُكُمُ اللّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللّهِ الْمَصِيرُ **(۲۸)**

مؤمنان **نباید کافران را به جای مؤمنان به دوستی بگیرند** و هر که چنین کند در هیچ چیز [او را] از [دوستی] خدا [بهره‌ای] نیست مگر اینکه از آنان به **نوعی تقیه** کند و خداوند شما را از [عقوبت] خود می‌ترساند و بازگشت [همه] به سوی خداست. **(۲۸)**

سوره ٤ (نساء) آیه ١٤٤

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لاَ تَتَّخِذُواْ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاء مِن دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَتُرِيدُونَ أَن تَجْعَلُواْ لِلّهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا مُّبِينًا **(١٤٤)**

ای کسانی که ایمان آورده‌اید به جای مؤمنان، **کافران را به دوستی خود مگیرید** آیا می‌خواهید علیه خود حجتی روشن برای خدا قرار دهید. **(١٤٤)**

در دو آیه بالا محمد از مسلمانان خواسته است که با کافران دوست نشوند و حتی اگر مجبور به دوستی شدند با دروغگویی (تقیه) دوستی خود را کمرنگ یا کاملاً ظاهری کنند. خب! تا اینجای کار می توان نتیجه گرفت که دین اسلام و محمد، رحمتی بر عالمیان هستند به جز برای کافران!

سوره ۵ (مائده) آیه ۵۱

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لاَ تَتَّخِذُواْ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاء بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاء بَعْضٍ وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللّهَ لاَ يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ **(۵۱)**

ای کسانی که ایمان آورده‌اید **یهود و نصاری را دوستان [خود] مگیرید** [که] بعضی از آنان دوستان بعضی دیگرند و هر کس از شما آنها را به دوستی گیرد از آنان خواهد بود آری خدا گروه ستمگران را راه نمی‌نماید **(۵۱)**

در آیه بالا از مسلمانان خواسته شده است که با یهود و نصارا نیز دوست نشوند. زمانی که خود قرآن از مسلمانان خواسته است با پیروان ادیانی که خودِ الله مدعی آسمانی بودن آنهاست دوست نباشند، پس تکلیف دیگر ادیان مانند زرتشتی ها و حتی بی دینان که دیگر مشخص است! پس تا اینجای کار می توان نتیجهء دیگری گرفت که دین اسلام و محمد، رحمت عالمیان هستند به جز برای کافران و پیروان برخی از دیگر دین ها!

سوره ۳ (آل عمران) آیه ۱۱۸

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لاَ تَتَّخِذُواْ بِطَانَةً مِّن دُونِكُمْ لاَ يَأْلُونَكُمْ خَبَالاً وَدُّواْ مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاء مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الآيَاتِ إِن كُنتُمْ تَعْقِلُونَ **(۱۱۸)**

ای کسانی که ایمان آورده‌اید از **غیر خودتان** [دوست و] همراز مگیرید [آنان] از هیچ نابکاری در حق شما کوتاهی نمی‌ورزند آرزو دارند که در رنج بیفتید دشمنی از لحن و سخنشان آشکار است و آنچه سینه‌هایشان نهان می‌دارد بزرگتر است در حقیقت ما نشانه‌ها[ی دشمنی آنان] را برای شما بیان کردیم اگر تعقل کنید**(۱۱۸)**

در آیه بالا از مسلمانان خواسته شده است که اصلاً با غیرخودشان دوست و همراز نشوند! پس نتیجه پایانی اینکه: دین اسلام و محمد، رحمت عالمیان نیستند و تنها رحمت مسلمان هستند!!

اینکه امروزه مسلمانان دنیا در هرجایی که هستند جزو کشورهای کم سواد، فقیر، عقب مانده، کم فرهنگ و ... هستند، لابد نمود عینی این رحمت، برای خود مسلمانان است! ممکن است که برخی از ماله کشان اسلامی یا ملاها چنین بگویند که عقب ماندگی مسلمانان از این روی است که از دستورات اسلام دور افتاده اند. اما اگر اسلام و محمد "رحمت برای مسلمانان هستند"؛ مهر و رحمت که دیگر تجارت نیست که از مسلمانان خواسته شود، فلان کار را بکنند تا رحمت بر آنها نازل کنند! (این که دیگر می شود بده بستان، رحمت یعنی بخششِ بی چشمداشت) بنابراین الله

می توانست رحمتی و مهری به دل این مسلمانان بیندازد تا دست کم اگر در برابر نامسلمانان دست به آدم کشی می زنند، دیگر درباره خودشان این عمل را انجام ندهند!

مهر و رحمتِ راستین، در وجود مادری است که هیچگاه فرزندش را (هر چه باشد، هرجا باشد و در هر وضع که باشد) از مهر خود محروم نمی دارد.

سوره ٤٧ (محمد) آیه ٣٥

فَلَا تَهِنُوا وَتَدْعُوا إِلَى السَّلْمِ وَأَنتُمُ الْأَعْلَوْنَ وَاللَّهُ مَعَكُمْ وَلَن يَتِرَكُمْ أَعْمَالَكُمْ **(٣٥)**

پس سستی نورزید و **[کافران را] به آشتی مخوانید** [که] شما برترید و خدا با شماست و از [ارزش] کارهایتان هرگز نخواهد کاست (٣٥)

اوج رحمت عالمیان را می توان در آیه بالا یافت که (افزون بر آیه های پیش که دوستی با نامسلمانان را نکوهیده است) از آنها خواسته که حتی با کافران **آشتی** نیز نکنند. روشن نیست که چرا خود محمد این آیه قرآن را نادیده گرفت و چندجا با کافران از درِ آشتی درآمد که آخرین مورد آن زمان تصرف مکه بود. عمال جمهوری اسلامی نیز به پیروی از پیامبر اسلام با برخی از کشورهای نامسلمانِ ایران سوز و ایران ستیز مانند کشورهای عربی، روسیه، چین، انگلیس، ونزوئلا و ... نه تنها آشتی نموده، نه تنها دوستی می کند بلکه هست و نیست ایرانیان را نیز به دامن دولت های ناپاک این کشورهای ریخته است!

٨.٤- غنیمت گیری در اسلام

در قرآن آیه های بسیاری درباره غنیمت گرفتن از نامسلمانان (مانند ایرانیان) و اینکه این عمل چقدر «الله پسند» است وجود دارد. غنیمت گرفتن را شاید بتوان بزرگترین عاملی دانست که عمر را (با معاونت علی) به گشایش جنگ های خانمانسوز برضد ایرانیان واداشت و عثمان و علی نیز این راه را

ادامه دادند و هنوز هم که هنوز است این غنیمت گیری از ایران، توسط ملاهای ولایت فقیه ادامه دارد. با استناد به همین آیه ها بود که اعراب بیابانگرد را به تاراج ایران واداشت.

همچنین شگفت آور است بدانید که تاراج در اسلام آنقدر والامرتبه است که در قرآن حتی سوره ای نیز به نام «غنیمت جنگی» وجود دارد. در سوره انفال (غنیمت جنگی) نه تنها درباره غنیمت گیری از نامسلمانان سخن رفته است بلکه حتی چگونگی و قانون تقسیم غنایم نیز آورده شده است.

معروف است که سرداران اسلام پیش از هر پیکاری این سوره را برای سربازان خود می خواندند تا شور و حرارت آنان را به حد کمال برسانند و آنها را برای انجام تازش آماده تر و خونخوارتر کنند.

اکنون به نمونه های زیر توجه بنمایید:

سوره ۸ (انفال) آیه های ۱، ٤۱ و ٦۹

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الأَنفَالِ قُلِ الأَنفَالُ لِلّهِ وَالرَّسُولِ فَاتَّقُواْ اللّهَ وَأَصْلِحُواْ ذَاتَ بِيْنِكُمْ وَأَطِيعُواْ اللّهَ وَرَسُولَهُ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ (۱) وَاعْلَمُواْ أَنَّمَا غَنِمْتُم مِّن شَيْءٍ فَأَنَّ لِلّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِن كُنتُمْ آمَنتُمْ بِاللّهِ وَمَا أَنزَلْنَا عَلَى عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ وَاللّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (٤۱) فَكُلُواْ مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلاَلاً طَيِّبًا وَاتَّقُواْ اللّهَ إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (٦۹)

[ای پیامبر] از تو در باره غنایم جنگی می‌پرسند بگو غنایم جنگی اختصاص به خدا و فرستاده [او] دارد پس از خدا پروا دارید و با یکدیگر سازش نمایید و اگر ایمان دارید از خدا و پیامبرش اطاعت کنید (۱) و بدانید که هر چیزی را به غنیمت گرفتید یک پنجم آن برای خدا و پیامبر و برای خویشاوندان [او] و یتیمان و بینوایان و در راه‌ماندگان است اگر به خدا و آنچه بر بنده خود در روز جدایی [حق از باطل] روزی که آن دو گروه با هم روبرو شدند نازل کردیم ایمان آورده‌اید و خدا بر هر چیزی تواناست (٤۱) پس از آنچه به غنیمت برده‌اید حلال و پاکیزه بخورید و از خدا پروا دارید که خدا آمرزنده مهربان است (٦۹)

نکته آنکه بسیاری از دستاربندان سنی، خمس را مردود دانسته و فقط ذکات را به رسمیت شناخته اند و وصول آنرا نیز به عهده دولت وقت گذاشته اند. دستاربندان شیعی، هم خمس و هم زکات را به رسمیت شناخته اند و هم وظیفه سنگین [!] جمع آوری آنرا نیز، خود به عهده گرفته اند.

تفسیر آخوندی مانند خمینی از آیه ٤١ سوره انفال را در زیر بخوانید که مشخص کرده است این هزینه های غنیمت گیری، در زمان کنونی چگونه باید تقسیم شوند و به چه کسانی باید داده شوند: « .... سیدهای فقیر، سیدهای یتیم، سیدهای در سفرمانده و مجتهد جامع الشرایط ...»![۱۰۹]

سوره ٤٨ (فتح) آیه های ١٩ تا ٢١

وَمَغَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا **(١٩)** وَعَدَكُمُ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَّلَ لَكُمْ هَذِهِ وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنكُمْ وَلِتَكُونَ آيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ وَيَهْدِيَكُمْ صِرَاطًا مُّسْتَقِيمًا **(٢٠)** وَأُخْرَى لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بِهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا **(٢١)**

و [نیز] غنیمتهای فراوانی خواهند گرفت و خدا همواره نیرومند سنجیده‌کار است (١٩) و **خدا به شما غنیمتهای فراوان [دیگری] وعده داده و بر شماست که در آن شتاب کنید** و این را برای شما پیش انداخت و دستهای مردم را از [سر] شما کوتاه ساخت و تا برای مؤمنان نشانه‌ای باشد و شما را به راه راست هدایت کند (٢٠) **و [غنیمتهای] دیگر[ی نیز هست] که شما بر آنها دست نیافته‌اید** [و] خدا بر آنها نیک احاطه دارد و همواره خداوند بر هر چیزی تواناست (٢١)

با آورده شدن آیه های بالا، محمد پیروانش را به جهاد و جنگ و غنیمت تشویق نمود. اعراب هم، از یک سو در نهاد خود آدمکشی ، قتل و غارت و راهزنی را به حد کمال پرورانده بودند و هم از دیگر سو پروانه این کار را از قرآن گرفتند. در آیه ٢١، الله به بندگانش می گوید که **غنیمت های دیگری** نیز وجود دارد. شاید منظور الله همان ایرانیان و غنایم بسیار آنان برای اعراب بوده است.

سوره ٥٩ (حشر) آیه های ٦ و ٧

وَمَا أَفَاء اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَى مَن يَشَاء وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ **(٦)** مَّا أَفَاء اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى

[۱۰۹] مسئله ١٨٣٤ کتاب توضیح المسایل خمینی

وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاء مِنكُمْ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ **(۷)**

و آنچه را خدا از آنان **به رسم غنیمت عاید پیامبر خود گردانید** [شما برای تصاحب آن] اسب یا شتری بر آن نتاختید ولی خدا فرستادگانش را بر هر که بخواهد چیره می‌گرداند و خدا بر هر کاری تواناست (٦) آنچه خدا **از [دارایی] ساکنان آن قریه‌ها عاید پیامبرش گردانید از آن خدا و از آن پیامبر [او] و متعلق به خویشاوندان نزدیک [وی]** و یتیمان و بینوایان و درراه‌ماندگان است تا میان توانگران شما دست به دست نگردد و آنچه را فرستاده [او] به شما داد آن را بگیرید و از آنچه شما را باز داشت بازایستید و از خدا پروا بدارید که خدا سخت‌کیفر است (۷)

"غنیمت گیری" امری بود که تا آنزمان در هیچ آیین توحیدی یا غیرتوحیدی دیگری سابقه نداشت. البته در عربستان، غنیمت و غارت، سنتی دیرینه بود ولی این بار اسلام آنرا پاداشی برای مجاهدین درآورد و این عمل نکوهیده را به یک قانون الهی تبدیل نمود.

مفهوم کلمه الله و رسول در آیه های بالا و مفهوم اینکه یک مسلمان چگونه می تواند به الله خمس بدهد، یک برآورد دارد و آن اینست که محمد خود را با الله یکی می داند و مسلمانان می توانند خمس مال خود را به رسولِ الله، یعنی محمد بدهند[۱۱۰]. همچنین اصل پارتی بازی نیز در اینجا به خوبی رعایت شده است زیرا، غنایم در درجه نخست به الله و محمد تعلق دارند و سپس به فک و فامیل محمد. دقیقاً مانند تقسیم اموال ایرانیان بین افراد جمهوریِ اسلامی؛ این اموال در درجه نخست متعلق به خامنه ای، احمدی نژاد، خاتمی، موسوی، کروبی، عسکراولادی، رفسنجانی، شورای نگهبان، خبرگان، نمایندگان مجلس و غیره دارد و سپس متعلق به فک و فامیل این افراد است!

در تقسیم غنایم در دوران پیش از اسلام، سهم خاص رییس قبیله همواره منظور می شد اما این سهم، یک چهارم بود که در اسلام، این سهم به یک پنجم تغییر یافت. در کتاب مشترک آیت الله مشکینی و جنتی (هزار و یک سخن؛ نصایح و سخنان چهارده معصوم) نقل قولی از جعفرصادق است که: «ابتکار این تغییر در اصل از عبدالمطلب است و رسول الله از آن پیروی کرده است.»

[۱۱۰] در زمان کنونی که از مرگ محمد بیش از ۱٤۰۰ سال است که می گذرد، ملایان در کشورهای اسلامی مانند ایران، پاکستان، عربستان، سودان، مصر، افغانستان و ... این وظیفه سختِ [!] دریافت خمس را به عهده گرفته اند. الله خیرشان بدهد!

۸.۵- دریافت جزیه (مالیاتِ نامسلمانی)

سوره (توبه) آیه ۲۹

قَاتِلُواْ الَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَلاَ بِالْيَوْمِ الآخِرِ وَلاَ يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَلاَ يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُواْ الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُواْ **الْجِزْيَةَ** عَن يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ **(۲۹)**

کسانی را از اهل کتاب که به خدا و روز بازپسین ایمان نمی‌آورند و چیزهایی را که خدا و پیامبرش حرام کرده است حرام نمی‌دارند و و دین حق را نمیپذیرند را **بکشید** تا آنگاه که **با [کمال] خواری به دست‌خود جزیه دهند** (۲۹)

آیه بالا از آیه هایی است که ماجراهای بسیاری را با خود به همراه آورده است.

- زمانی که محمد قصد تازش به یهودیان (یعنی اهل کتابی که به الله اعتقاد نداشتند) را داشت، این آیه یکی از آیه هایی بود که اعراب را به «نامسلمان کشی» دعوت می کرد. البته نامسلمانان می توانستند با پرداخت جزیه از کشته شدن خود جلوگیری کنند[۱۱۱].
- پیش از تازش بزرگ اسلامیان عرب به ایران در زمان عمر، نامه هایی چند بین ایرانیان و اعراب رد و بدل شد که از جملهء آنها نامه ای از عمر به رستم فرخ زاد بود که در آن عمر با استناد به همین آیه به رستم گفت که ایرانیان در برابر اعراب ۳ راه بیشتر ندارند؛ پذیرش اسلام، جنگیدن و کشته شدن بدست مسلمانان، یا پرداخت ذلیلانهء جزیه.
- یکی از بزرگترین دلیل هایی که ایرانیان پس از مبارزه ۲۰۰ ساله خود با مسلمانان در جهت نپذیرفتن اسلام و بالاخره پذیرش این دین داشتند، همین پرداخت جزیه های سنگین و البته خفت بار به اعراب بود که اعراب آنرا با استناد به همین آیه به انجام می رساندند. و البته زمانی که دیگر هیچ راهی برای ایرانیان نماند، آنهابه قول علی شریعتی با فراق بال و با آغوش باز (!!) به پیشواز این دین رفتند و آنرا پذیرفتند.

---

[۱۱۱] جزیه پولی است که یک فرد نامسلمان که در دیاری زندگی می کند که حکومت اسلامی دارد باید بپردازد. مقدار این پول توسط حاکم اسلامی (اعراب) مشخص می شود و شخص نامسلمان باید برای پرداخت سالانه این پول، پیش شخص عرب زانو زده و درحالی که از او سیلی بر پشت سرش نواخته می شود، شروع به شمارش پول برای عرب کند و این عمل تا جایی ادامه بیابد که عرب بگوید "بس".

نکته پایانی درباره این آیه اینکه، در برخی از ترجمه های تازه قرآن توسط ماله کشان خبره تر (مانند الهی قمشه ای) کلمه "قَاتِلُواْ" که به معنای "کشتن" است به "کارزار کردن" ترجمه شده است.

۸.٦- جهاد و آدم کشی در راه الله؛ دستورهای کشتار[۱۱۲]

۱- کشتار و جهاد، در اسلام امر واجبی است

سوره ۸ (انفال) آیه ٦٥

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِن يَكُن مِّنكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُواْ مِئَتَيْنِ وَإِن يَكُن مِّنكُم مِّئَةٌ يَغْلِبُواْ أَلْفًا مِّنَ الَّذِينَ كَفَرُواْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لاَّ يَفْقَهُونَ **(٦٥)**

ای پیامبر مؤمنان را **به کشتار** [=جهاد] **برانگیز** اگر از [میان] شما بیست تن شکیبا باشند بر دویست تن چیره می‌شوند و اگر از شما یکصد تن باشند بر هزار تن از کافران پیروز می‌گردند چرا که آنان قومی‌اند که نمی‌فهمند (٦٥)

سوره ۸ (انفال) آیه ۳۹

وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لاَ تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلّه فَإِنِ انتَهَوْاْ فَإِنَّ اللّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ **(۳۹)**

و **آنان را بکشید** تا فتنه‌ای بر جای نماند و **دین یکسره از آن خدا گردد** پس اگر بازایستند قطعا خدا به آنچه انجام می‌دهند بیناست **(۳۹)**

«جهاد» ابزار و انهدام فتنه و شرک در جهان می باشد، و هدف هر دولت اسلامی از آغاز تاکنون بوده است. دوران جهاد زمانی به پایان می‌رسد **که ادیان همه یکسره ویژه‌ی الله شوند**. مجاهدان در این نبرد چیزی برای از دست دادن ندارند. غنائم دنیوی و پاداش اخروی دست مزدهایی هستند که برای نبرد در راه خدا، یعنی فی‌سبیل الله کسب می‌کنند.

---

[۱۱۲] آیه های کشتار را اصطلاحا آیه های قتال نیز می گویند.

با توجه به اینکه قرآن برای همه دوره ها آمده و مسلمانان باید مو به موی آنرا به انجام برسانند. نه در ۱٤۰۰ سال پیش بلکه امروز هم باید همه اعمال آنرا مانند «جهاد» به مرحله اجرا برسانند. بر اساس جهاد، یک مسلمان باید بلافاصله خون مخالفین الله یا رسول را بر زمین بریزد. البته اگر آن نامسلمانان حاضر شود به مسلمانان فدیه یا جزیه بدهند، احتمال دارد مسلمانان (دست کم برای مدتی) از کشتن آن افراد دست بکشند.

حکم جهاد به روشنی از دو آیه زیر برگرفته شده است؛ در این آیه ها، الله جهاد را بر مسلمانان واجب کرده است و همچنین از پیروان خود خواسته است که از آدم کشی نیز کراهت نداشته باشند؛ زیرا **خیر آنان در همین جهاد و آدم کشی است**[۱۱۳]:

سوره ٦٦ (تحریم) آیه ۹

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ **(۹)**

ای پیامبر **با کافران و منافقان جهاد کن** و بر آنان سخت گیر [که] جای ایشان در جهنم خواهد بود و چه بد سرانجامی است (۹)

سوره ۲ (بقره) آیه ۲۱٦

كُتِبَ عَلَيْكُمُ **الْقِتَالُ** وَهُوَ كُرْهٌ لَّكُمْ وَعَسَى أَن تَكْرَهُواْ شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَى أَن تُحِبُّواْ شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللّهُ يَعْلَمُ وَأَنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ **(۲۱٦)**

بر شما **کشتار کردن (جهاد)** واجب شده است هر چند که از آن کراهت داشتید و **بسا از چیزی کراهت داشته باشید که خیرتان در آن است** و بسا چیزی را دوست می‌دارید و آن برای شما بد است و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید (۲۱٦)

---

[۱۱۳] این جمله یکی از افشاکننده ترین جملات قرآن درباره اسلام است، زیرا اگر آدم کشی و جهاد نبود، اسلام به هیچ کشوری نمی رفت و هیچ کشوری به این آیین بیابانی روی نمی آورد و از دیگر سو، این ۱٤۰۰ سالِ سیاه که لکه ننگی بر چهره تاریخ جهان است و البته بزرگترین صلاح و خیر را برای هر شارلاتان، تازی پرست، ملا، ماله کش اسلامی و غیره به همراه آورده است، را هرگز بوجود نمی آورد.

بر مبنای قاعده جهاد، هر مسلمانی موظف است در برابر هر نامسلمان وارد جنگ بشود و هر کسی که در راه الله جهاد کند، بکشد یا کشته شود جایگاهی والا در نزد الله دارد و به بهشت می رود. اگر این شخص نامسلمانی را بکشد، کاری بزرگ کرده و اجر بزرگی برای او در بهشت فراهم خواهد بود. اگر غنیمت گیری کند، که این غنیمت گوارای وجود او خواهد بود و اگر کشته شود هم، شهید[۱۱۴] به حساب خواهد آمد.

سوره ۳ (آل عمران) آیه ۱۶۹

وَلاَ تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُواْ فِي سَبِيلِ اللّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاء عِندَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ (۱۶۹)

هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند مرده مپندار بلکه زنده‌اند که نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند (۱۶۹)

از آیه بالا می توان نتیجه گرفت که بجز شهیدان، سایر مردم مرده اند. اگر چنین چیزی درست باشد، موضوع برزخ هم داستان بی پایه ای بیش نیست. زیرا دین های سامی معتقدند که "انسان ها پس از مرگ بدنی، روحشان زنده می ماند و در جهان دیگری بنام برزخ زندگی می کنند. برپایه درجه خلوص این افراد در دین خودشان، جهان برزخ می تواند حکم پیش زمینه ای برای جهنم و بهشت برای فرد مورد نظر داشته باشد." نکته بسیار شگفتی که در این جهان برزخ، عدالت الله را برملا می کند درباره زمان محاکمه و روز حساب در جهان آخرت است و آن زمانیست که همه انسان ها مرده اند و اصرافیل در صور خود می دمد. اما الله پیش از انجام این دادگاه، بنده های خود را در جهان برزخ عذاب می کند یا مورد لطف قرار می دهد. یعنی الله پیش از محاکمه کردن شخصی، او را عذاب می دهد!! این عملی است که از آغازِ پایه ریزی حکومت ایران ستیز «جمهوری اسلامی» در کشور ما انجام گرفته است؛ در این حکومت، شخصی را برای جرمی دستگیر می کنند، شکنجه می دهند، اعتراف می گیرند و حتی گاهی وقت ها می کشند، و سپس برای آن شخص دادگاه می گیرند و یا پس از کشتن وی، برایش حکم می دهند. برخی مواقع، خود قاتلان برای همدردی به تشییع جنازه شخص کشته شده نیز می روند.

---

[۱۱۴] از دیدگاه اسلامی در جهان آخرت ، شهید بدون پرسش و پاسخ، به بهشت فرستاده می شود.

سوره ٤ (نساء) آیه ٧٤

فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللّهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالآخِرَةِ وَمَن **يُقَاتِلْ** فِي سَبِيلِ اللّهِ **فَيُقْتَلْ** أَو يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا **(٧٤)**

پس باید کسانی که زندگی دنیا را به آخرت سودا می‌کنند در راه الله **بکشند** و هر کس در راه خدا **بکشد** و **کشته** یا پیروز شود به زودی پاداشی بزرگ به او خواهیم داد (٧٤)

آیه بالا یکی از دهها آیه ای از قرآن است که در آن بروشنی از مسلمانان خواسته شده است که در راه الله آدم (یا به سخنی دیگر، نامسلمان) بکشند[١١٥]. نکته آنکه برخی از مترجمین قرآن برای ماله کشیِ این «دستور واضح آدم کشی» آیه را چنین معنا کرده اند:

> پس باید کسانی که زندگی دنیا را به آخرت سودا می‌کنند در راه خدا **بجنگند** و هر کس در راه خدا **بجنگد** و **کشته** یا پیروز شود به زودی پاداشی بزرگ به او خواهیم داد.

سوره ٤ (نساء) آیه ٧٦

الَّذِينَ آمَنُواْ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُواْ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُواْ أَوْلِيَاء الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا **(٧٦)**

کسانی که ایمان آورده‌اند در راه خدا کشتار می کنند و کسانی که کافر شده‌اند در راه طاغوت کشتار می کنند پس یاران شیطان را بکشید، که نیرنگ شیطان [در نهایت] ضعیف است (٧٦) [١١٦]

[١١٥] این نمونه آیه ها نشانه وجود سادیسم در درون الله است که اینچنین، بنده ای از خود را به کشتن بنده ای دیگر از خودش اجبار می کند.

[١١٦] پس از آنکه دستاربندان ماله کشیِ ترجمه این آیه را به پایان بردند معنی آن اینچنین تغییر یافت

کسانی که ایمان آورده‌اند در راه خدا کارزار می‌کنند و کسانی که کافر شده‌اند در راه طاغوت می‌جنگند پس با یاران شیطان بجنگید که نیرنگ شیطان [در نهایت] ضعیف است (٧٦)

سوره ۱۷ (اسراء) آیه ۳۳

وَلاَ تَقْتُلُواْ النَّفْسَ الَّتِی حَرَّمَ اللّهُ إِلاَّ بِالحَقِّ وَمَن قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَانًا فَلاَ يُسْرِف فِّی الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا **(۳۳)**

و **نفسی را که خداوند حرام کرده است جز به حق مکشید** و هر کس مظلوم کشته شود به سرپرست وی قدرتی دادهایم پس [او] **نباید در قتل زیادهروی کند** زیرا او [از طرف شرع] یاری شده است[۱۱۷] (۳۳)

با توجه به آیه ۷٦ سوره نساء، چنین به دیده می آید که دنیا اصلاً برای کشتار است و انسان ها برای کشتار آفریده شده اند؛ تنها تفاوت در این است که مسلمانان در راه الله کشتار می کنند و نامسلمانان در راه طاغوت! در این آیه از مسلمانان خواسته شده است با توجه به اینکه ایمان آورده اند، حتماً کشتار بکنند (ایمان آوردن و کشتار کردن، در اسلام شرط های مکملند). البته الله در آیه ۳۳ سوره اسراء (لابد با توجه به مهرورز بودنش) از بندگانش خواسته که در کشتار زیاده روی نکنند!

سوره ٤ (نساء) آیه ۸۹

وَدُّواْ لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُواْ فَتَكُونُونَ سَوَاء فَلاَ تَتَّخِذُواْ مِنْهُمْ أَوْلِيَاء حَتَّىَ يُهَاجِرُواْ فِی سَبِيلِ اللّهِ فَإِن تَوَلَّوْاْ فَخُذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدتَّمُوهُمْ وَلاَ تَتَّخِذُواْ مِنْهُمْ وَلِيًّا وَلاَ نَصِيرًا **(۸۹)**

همان گونه که خودشان کافر شدهاند آرزو دارند [که شما نیز] کافر شوید تا باهم برابرباشید پس زنهار از میان ایشان برای خود دوستانی اختیار مکنید تاآنکه در راه خدا هجرت کنند **پس اگر روی برتافتند هرکجا آنانرا یافتید به اسارت بگیرید و بکشیدشان** و از ایشان یار و یاوری برای خود مگیرید (۸۹)

[۱۱۷] به بی سر و ته بودن و بی معنی بودن سوره نیز توجه بکنید!

سوره ٤ (نساء) آیه ٩١

سَتَجِدُونَ آخَرِينَ يُرِيدُونَ أَن يَأْمَنُوكُمْ وَيَأْمَنُواْ قَوْمَهُمْ كُلَّ مَا رُدُّوَاْ إِلَى الْفِتْنِةِ أُرْكِسُواْ فِيِهَا فَإِن لَّمْ يَعْتَزِلُوكُمْ وَيُلْقُواْ إِلَيْكُمُ السَّلَمَ وَيَكُفُّوَاْ أَيْدِيَهُمْ فَخُذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثِقِفْتُمُوهُمْ وَأُوْلَئِكُمْ جَعَلْنَا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا مُّبِينًا **(٩١)**

به زودی گروهی دیگر را خواهید یافت که می‌خواهند از شما آسوده خاطر و از قوم خود [نیز] ایمن باشند هر بار که به فتنه بازگردانده شوند سر در آن فرو می‌برند پس اگر از شما کناره‌گیری نکردند و به شما پیشنهاد صلح نکردند و از شما دست برنداشتند **هر کجا آنان را یافتید به اسارت بگیرید و بکشیدشان** آنانند که ما برای شما علیه ایشان تسلطی آشکار قرار داده‌ایم (٩١)

سوره ٢ (بقره) آیه های ١٩٠ تا ١٩٣

وَقَاتِلُواْ فِي سَبِيلِ اللّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلاَ تَعْتَدُواْ إِنَّ اللّهَ لاَ يُحِبِّ الْمُعْتَدِينَ **(١٩٠)** وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُم مِّنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَلاَ تُقَاتِلُوهُمْ عِندَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ فَإِن قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاء الْكَافِرِينَ **(١٩١)** فَإِنِ انتَهَوْاْ فَإِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ **(١٩٢)** وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لاَ تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلّهِ فَإِنِ انتَهَواْ فَلاَ عُدْوَانَ إِلاَّ عَلَى الظَّالِمِينَ **(١٩٣)**

و در راه خدا، کسانی که شما را می کشند **بکشید** ولی از اندازه درنگذرید زیرا خداوند تجاوزکاران را دوست نمی‌دارد (١٩٠) و **هر کجا بر ایشان دست‌یافتید آنان را بکشید** و همان گونه که شما را بیرون راندند آنان را بیرون برانید [چرا که] فتنه [=شرک] از قتل بدتر است [با این همه] در کنار مسجد الحرام با آنان جنگ مکنید مگر آنکه با شما در آن جا به جنگ درآیند پس اگر با شما جنگیدند آنان را بکشید که کیفر کافران چنین است (١٩١) و اگر بازایستادند البته خدا آمرزنده مهربان است (١٩٢) و **آنان را بکشید** تا دیگر فتنه‌ای نباشد و **دین مخصوص خدا شود** پس اگر دست برداشتند تجاوز جز بر ستمکاران روا نیست (١٩٣)

در سه آیه بالا از مسلمانان خواسته شده است هرجایی که مشرک یا کافر را دیدند، آنها را یا اسیر کنند و یا بکشند. این دستور آدم کشی هم البته برای این است که "دین، مخصوص الله گردد".[۱۱۸]

برخی از ماله کشان اسلامی و ملاها، زمان برخورد به این آیه ها مدعی می شوند که این آیه ها دارای شان نزول هستند. تمام آنچه که نگارنده در این نسک خواسته است بگوید (و تاکنون نویسندگان بسیاری آنرا گفته اند) همین است که قرآن برای زمان خاص و شرایط خاص و مکان خاصی بوده است؛ این زمان خاص، ۱۴۰۰ سال پیش است، شرایط خاص، فرهنگ قتل و غارت و غزوه است و مکان خاص، همان شبه جزیره عربستان است. تنها اگر بپذیریم که قرآن و آیات آن برآوردِ این سه شرط هستند و به گفته ملاها دارای شان نزول است؛ پرسش هایی پیش می آید که آیا اکنون ما ایرانیان در عربستان زندگی می کنیم؟ یا فرهنگ عربی داریم؟ یا الان سال پنج یا ششم قمری است؟ و البته اگر پاسخ به این پرسش ها منفی باشد آیا بهتر نیست که قرآن، اسلام، عربستان و فرهنگ بیابانی را، یکبار برای همیشه کنار بگذاریم؟ آیا بهتر نیست که دست کم، آنرا از زندگی و مسائل اجتماعی خود دور کنیم؟

البته باید توجه داشت که ماله کشان و ملاها همچنین معتقدند که قرآن برای تمام مردم، تمام دوران و تمام جهان است و تاریخ مصرف ندارد! اگر چنین ادعایی را بپذیریم، باید از این آقایان پرسید که چرا زمانی که خودشان با افراد آمریکایی یا اروپاییان برخورد می کنند، آمریکا و اروپاییانی که غالباً یا بی دینند و یا نامسلمان را نمی کشند؟ یا اسیر نمی کنند؟ به زن و بچه های این نامسلمانان تجاوز نمی کنند؟ چرا اصلاً کشورهای بی دینی مانند چین، روسیه، کوبا، ونزوئلا و ... باید به عنوان برادران دولتی این ملاها به حساب آیند؟ آیا پاسخ جز این است که خود ملاها و ماله کشان اسلامی بخوبی می دانند که آنچه در این باره در قرآن گفته شده مربوط به همه تاریخ و همه مردم و ... نیست؟

---

[۱۱۸] چنین به دیده می آید که دین های دیگر سامی (یهود و مسیحیت) بر وارون ادعای خود قرآن که گفته است خود الله این دین ها را فرستاده، دین هایی هستند که الله مُهر تایید بر آنها نزده و احتمالا پای خدا یا خداهای دیگری در میان بوده است. از همین روی است که الله، مسلمانان را به کشتار ترغیب کرده تا نامسلمانان را بکشند. چرا؟ زیرا تنها دینی که در جهان آخرت مورد پذیرش است، اسلام است.

بسیاری از ضد و نقیض گویی ها و یاوه گویی های الله را بسیاری از مسلمانان نیز دریافته اند اما از یک سو به خاطر وجود ترس و و از دیگر سو بخاطر تعصب های مذهبیِ دوران کودکی و نوجوانی، "راستی" را به خود گوشزد نمی کنند و راه درست را در پیش نمی گیرند.

نکته ای که در آیه های بالا و البته در بیشتر قرآن وجود دارد، نقابی است که الله پس از صدور اینگونه فرمانها به چهره می زند! مثلاً به جمله پایانی آیه ۱۹۳ سوره بقره توجه کنید که الله گفته است «... تجاوز جز بر ستمکاران روا نیست». پس نتیجه گیری آسان است؛ مواردی وجود دارد که می توان به دیگران تجاوز کرد (ولو ستمکاران[119])!

نمونه بسیار مهم این نقاب را می توان در جمله «بسم الله الرحمن الرحیم» که در آغاز هر سوره ای باید بر زبان راند پیدا نمود. این جمله با اینکه اشاره به مهربان و بخشنده بودن الله دارد، جز شعاری بیش نیست. در فصل آغازین این نسک، تنها نمایی از چهره مهربان و بخشندهء الله نشان داده شده است. ملاهای و پیروانشان در ایران، قرن هاست که چنین نقاب هایی را بر چهره می زنند. در همین جمهوری اسلامی، خامنه ای در حالی که خودش یکی از شاه کلیدهای فقر و بیکاری در ایران است، در بسیاری از سخنرانی های خود، دم از این می زند که وی قلبش بخاطر جوانان بیکار شکسته و به مسئولین هم توصیه می کند که این مشکل را حل نمایند. احمدی نژاد که وی را باید نماد یک شیعه واقعی دانست، در حالی که برای افسارگسیختگی و بی عدالتی ملاها، فصل تازه ای است، همیشه در سخنانش از مهرورز بودن و داشتن دولت مهرورز دم می زند. و خاتمی که او را باید یکی از دروغگوترین و شارلاتان ترین آخوندهای عصر کنونی دانست، با اینکه خودِ وی آغازگر سانسورهای اینترنتی، کشتارهای دگراندیشان، قتل های زنجیره ای، دانشجو کشی و تفتیش عقاید در موسسات و دانشگاههای دولتی (و حتی خصوصی) بوده و هست؛ نه تنها همیشه دم از آزادی می زد، بلکه شعار اصلی انتخابات خود را نیز "آزادی" گذاشته بود.

[119] خواننده گرامی توجه داشته باشد که در اسلام «ستمکار» کسی نیست که مثلا به حقوق دیگری تجاوز کنند!

سوره ۹ (توبه) آیه ۵

فَإِذَا انسَلَخَ الأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُواْ الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدتُّمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَاحْصُرُوهُمْ وَاقْعُدُواْ لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ فَإِن تَابُواْ وَأَقَامُواْ الصَّلاَةَ وَآتَوُاْ الزَّكَاةَ فَخَلُّواْ سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ **(۵)**

پس چون ماه‌های حرام سپری **شد مشرکان را هر کجا یافتید بکشید** و آنان را دستگیر کنید و به محاصره درآورید و در هر کمینگاهی به کمین آنان بنشینید پس اگر توبه کردند و نماز برپا داشتند و زکات دادند راه برایشان گشاده گردانید زیرا خدا آمرزنده مهربان است **(۵)**

در سالی که آیه ۵ سوره توبه نازل شد، محمد برای زیارت به مکه نرفت زیرا همچون گذشته مشرکان نیز در مراسم حج شرکت داشتند. او فرماندار مکه **عتبه** را به عنوان پیشوای زائران برگزید و **ابوبکر** و **علی بن‌ابی‌طالب** را به مکه گسیل کرد. همراه علی یک آیه از قرآن بود که توسط عتبه در پایان زیارت کعبه، در بهار ۶۳۱ میلادی برای اهالی مکه ایراد شد. این ابلاغیه همان است که در سوره‌ی التوبه (۹) آیه‌ی ۵ آمده است.

از این پس نه تنها زیارت کعبه برای مشرکان ممنوع اعلام شد، بلکه آن‌ها در برابر یک تصمیم قرار گرفتند که یا به اسلام ایمان بیاورند، اقتدار دولت اسلامی و سرکردگی پیامبر الله را بپذیرند، مراسم دینی را برگزار کنند، زکات بپردازند و یا اینکه پس از گذشت ماه‌های حرام کشته شوند. همانگونه که پیشتر هم توضیح داده شد، نقاب نفاق و دورویی الله را در بخش پایانی این آیه، جایی که می گوید «زیرا الله آمرزنده و مهربان است» ببینید. ماله کشان اسلامی لطف کنند و با فرمول های «علوم اسلامی» توضیح دهند که چه پیوندی بین آمرزنده و مهربان بودن و کشت و کشتار وجود دارد!

۲- کشتارهای وحشیانه اسلامی

در تاریخ، زمانی که بناست از قوم های نیمه وحشی که جز آدم کشی و قتل و غارت، پیشه ای یا پیشینه ای نداشتند سخن گفته شود، یکی از بزرگترین این قوم ها، بربرها دانسته شده اند که شاخه

اصلی همین بربرها، ترک هایی[۱۲۰] بودند که در زمان چنگیز، تیمور و ... بر ایران تاختند. به هر روی، امروزه بربریت به عنوان یک تمثیل درآمده و هرجا سخن از وحشی گریِ افسار گسیخته به میان بیاید، واژه «بربریت» می تواند نماد آن باشد.

اما بربریت، دست کم در ایران چهرهء بسیار بسیار انسانی تری از اسلام داشته است. بربرها زدند، کشتند، غارت کردند، و بردند و **رفتند**. اما اسلامیت: اسلام در ایران کشتارها نمود، غارت ها نمود، تجاوز ها نمود و نه تنها نرفت، نه تنها تغییر چهره نیز نداد بلکه **ماند!** همه این قتل و غارت ها نیز برپایهء قرآن انجام شد و فرامین اسلامی. به نمونه ای از دستورات کشتارهای وحشیانه اسلامی، که در زیر آورده شده است توجه کنید:

سوره ۸ (انفال) آیه ۱۲

إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلآئِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبِّتُواْ الَّذِينَ آمَنُواْ سَأُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُواْ الرَّعْبَ فَاضْرِبُواْ فَوْقَ الأَعْنَاقِ وَاضْرِبُواْ مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ (۱۲)

[۱۲۰] شوربختانه، برخی از نوکران توده ای شوروی سابق که کوس رسواییشان سالهاست که کوبیده شده است، دهه هاست که در ایران فتنه گری کرده اند و حرکت های نافرخنده ای را به راه انداخته اند. ایشان معتقدند که «آذربایجانیهای ایران از روز ازل ترک بوده اند، فارس ها به آنان زور گفته اند و چنین و چنان». ایشان حیا را خورده اند و جوانمردی را قی کرده اند تا آنجاکه حتی دست به تبلیغات تفرقه افکنانه ای دست زده اند که هر میهن پرستی را نگران می کند. با این تبلیغات مسموم و با توجه به ناکارآمدی این رژیم اسلامی و شیوه ایران ستیز و فرهنگ ستیزشان که سرچشمه از اسلام گرفته است، برخی مردم یا از روی نادانی و یا به سبب دست نشاندگی، پیرو این حرکت های میهن ستیز شده اند. اندگی از این افراد به محض شنیدن واژه ترک، سینه سپر می کنند و هر نقدی بر این مردم را به ستیز می گیرند. اما حقیقت این است که آذربایجان، اصلاً خودِ ایران است و به گفته ای سرِ ایران است، فرهنگ ایران (نه فرهنگ اسلامی) ریشه در فرهنگ های مردمان جای جای ایران و از جمله آذربایجان دارد. آذری ها مردمانی هستند که اگر نگوییم همیشه، باید گفت در بیشتر مواقع جزو پیشاهنگان مبارزه با تازش عرب ها بوده اند و بسیاری از میهن پرست ترین ایرانیان، زاده شده در خاک پاک آذربایجانند. این مردم غیور، ایرانی هستند. داشتن زبان ترکی آنها نشانگر هیچ پیوندی بین آنها و ترک های وحشی که در طول تاریخمان، چندین بار به ایران تازش کرده اند ندارند.

بسیاری از کشورهای آمریکای جنوبی و حتی آمریکای شمالی (مانند مکزیک) به زبان اسپانیایی صحبت می کنند اما بسیاری از این مردم نه تنها خود را اسپانیایی نمی دانند؛ نه تنها پیوندی بین خودشان و اسپانیایی ها قائل نیستند، بلکه بسیاری از آنان، اسپانیایی ها را متجاوزانی می دانند که چند قرن پیش به کشور آنان تاخته اند. به هر روی، نگارنده، واژه ترک را برای کسانی بکار برده است که نه ایرانی بوده اند و نه هیچ پیوندی با ایرانیان داشته اند، و نه آذربایجانیهای غیور و دیگر ترک زبان هایی داخل ایران که بخشی از وجود گرانمایه ایرانند و هیچ پیوندی با این مردم ستیزه جو و خونخوار نداشته و ندارند.

و آنگاه را که پروردگارت به فرشتگان وحی کرد: من با شمایم. [پس شما] کسانی را که ایمان آورده‌اند ثابت‌قدم بدارید. به زودی در دل کافران وحشت‌خواهم افکند **پس بر گردنهایشان بزنید و انگشتانشان را قطع کنید (۱۲)**

سوره ۵ (مائده) آیه ۳۳

إِنَّمَا جَزَاء الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الأَرْضِ فَسَادًا أَن يُقَتَّلُواْ أَوْ يُصَلَّبُواْ أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُم مِّنْ خِلافٍ أَوْ يُنفَوْاْ مِنَ الأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ **(۳۳)**

سزای کسانی که با [دوستداران] خدا و پیامبر او می‌جنگند و در زمین به فساد می‌کوشند **جز این نیست که کشته شوند یا بر دار آویخته گردند یا دست و پایشان در خلاف جهت‌یکدیگر بریده شود** یا از آن سرزمین تبعید گردند این رسوایی آنان در دنیاست و در آخرت عذابی بزرگ خواهند داشت **(۳۳)**

در دو آیه بالا، نمونه هایی از کشتارهایی که ویژه دین اسلام است را می توانید ببینید. حتی بربرها نیز امروزه دست و پای مخالفان خود را بصورت ضربدری قطع نمی کنند (یعنی دست چپ با پای راست و دست راست با پای چپ). قطع کردن انگشتان و به دار آویختن و گردن زدن مخالفان (که جزو اصول لایتغیر و لایتقدم اسلام است) امروزه در هیچ فرهنگ غیراسلامی ای (حتی اقوام نیمه وحشی آفریقایی) نیز پسندیده نیست. بسیاری از این دستورات وحشیانه کشتار در برخی کشورهای اسلامی مانند ایران، افغانستان، پاکستان، عراق و عربستان اجرا می شوند.

سوره ۹ (توبه) آیه ۱۲۳

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ **قَاتِلُواْ** الَّذِينَ يَلُونَكُم مِّنَ الْكُفَّارِ وَلِيَجِدُواْ فِيكُمْ غِلْظَةً وَاعْلَمُواْ أَنَّ اللّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ **(۱۲۳)**

ای کسانی که ایمان آورده اید، **بکشید کافران را یکی پس از دیگری [هرکه نزدیکتر و بیشتر در دسترس است] آنان باید خشونت و عدم گذشت و ملایمت را در شما ببینند** و خدا با تقواپیشگان است. **(۱۲۳)**

آیه بالا لابد جزو آیه هایی است که نشان می دهد اسلام، دین رافت و عطوفت است! در اینجا از مسلمانان خواسته شده است به محض رسیدن به کافران، آنان را گردن بزنند و این کار را با «خشونت» و «عدم گذشت» انجام دهند. در زیر ترجمه انگلیسی این آیه را ببینید که چگونه توسط ماله کشان اسلامی، ترجمه آیه چیز دیگری شده است. "fight" در انگلیسی به معنای کارزار و نبرد و حتی دعوا می باشد؛ اما الله در این آیه از واژه " **قَاتِلُواْ** " استفاده کرده است که به معنای "kill" درانگلیسی است و نه "fight". پرسشی که دراینجا به ذهن هر خرد بیداری می رسد این است که اگر واقعاً ریگی به کفش الله نبود، چرا باید ترجمه این آیه به انگلیسی، مانند زیر باشد؟

Surah (At-Tawbah (Repentance)) Ayah 123

O ye who believe! **fight** the unbelievers who gird you about, and let them find firmness in you: and know that Allah is with those who fear Him

سوره ٤٧ (محمد) آیه ٤

فَإذا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّى إِذَا أَثْخَنتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَثَاقَ فَإِمَّا مَنًّا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَاء حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا ذَلِكَ وَلَوْ يَشَاء اللَّهُ لَانتَصَرَ مِنْهُمْ وَلَكِن لِّيَبْلُوَ بَعْضَكُم بِبَعْضٍ وَالَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَن يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ **(٤)**

پس **چون با کسانی که کفر ورزیده‌اند برخورد کنید گردنها [یشان] را بزنید** و چون آنها را **سخت فرو فکندید**، پس [اسیران را] **استوار در بند کشید** سپس یا منت نهید [و آزادشان کنید] و یا فدیه [و عوض از ایشان بگیرید] تا در جنگ اسلحه بر زمین گذاشته شود این است [دستور خدا] و اگر خدا می‌خواست از ایشان انتقام می‌کشید ولی [فرمان پیکار داد] تا برخی از شما را به وسیله برخی [دیگر] بیازماید و کسانی که در راه خدا کشته شده‌اند هرگز کارهایشان را ضایع نمی‌کند **(٤)**

در این آیه نیز، دستورهای کشتار اسلامی را میتوان دید. در این آیه نه تنها سخن از کشتن و افکندن و دربند کشیدن است بلکه سخن از این است که این کار را باید با شدت هرچه تمامتر انجام داد.

در زیر نمونه ای دیگر از ترجمه های انگلیسی جمهوری اسلامی برای قرآن را ببینید. و ببینید که چگونه معنای آیهء ٤ سوره محمد، در ترجمه انگلیسی آن ماله کشی شده است. در اینجا نیز، برای

ماله کشی، با اینکه چنین واژه ای در متن عربی این آیه نیست ولی واژه "in fight" توسط متجرم محترم درون پرنتز آورده شده است تا نشان دهد که الله قصد داشته بگوید «زمانی که در حال جنگ و در حین جنگ با کافران هستید» آنان را بکشید و بیفکنید و اسیر کنید و ...!

Surah (Muhammad) Ayah 4

Therefore, when ye meet the Unbelievers **(in fight)**, smite at their necks; At length, when ye have thoroughly subdued them, bind a bond firmly (on them): thereafter (is the time for) either generosity or ransom: Until the war lays down its burdens. Thus (are ye commanded): but if it had been Allah's Will, He could certainly have exacted retribution from them (Himself); but (He lets you fight) in order to test you, some with others. But those who are slain in the Way of Allah,- He will never let their deeds be lost.

۳- کشتار در ماههای حرام

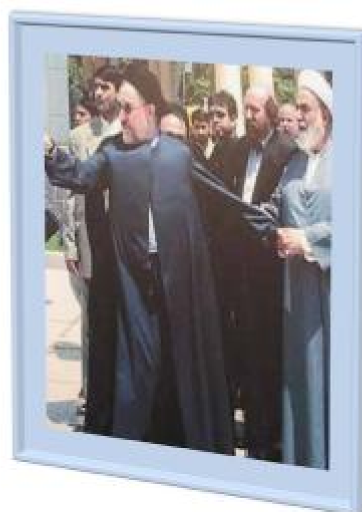
سوره ۲ (بقره) آیه ۲۱۷

يَسْأَلُونَکَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ **قِتَال** فِيهِ قُلْ **قِتَالٌ** فِيهِ كَبِيرٌ وَصَدٌّ عَن سَبِيلِ اللّهِ وَكُفْرٌ بِهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِندَ اللّهِ وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ **الْقَتْلِ** وَلاَ يَزَالُونَ **يُقَاتِلُونَكُمْ** حَتَّىَ يَرُدُّوكُمْ عَن دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُواْ وَمَن يَرْتَدِدْ مِنكُمْ عَن دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُوْلَئِکَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ وَأُوْلَئِکَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ **(۲۱۷)**

از تو در باره ماهی که کشتار در آن حرام است می‌پرسند بگو **کشتار در آن گناهی بزرگ** [است] و باز داشتن از راه خدا و کفر ورزیدن به او و باز داشتن از مسجدالحرام [=حج] و بیرون راندن اهل آن از آنجا، نزد خدا [گناهی] بزرگتر و فتنه [=شرک] از کشتار بزرگتر است و آنان پیوسته با شما می‌جنگند تا اگر بتوانند شما را از دینتان برگردانند و کسانی از شما که از دین خود برگردند و در حال کفر بمیرند آنان کردارهایشان در دنیا و آخرت تباه می‌شود و ایشان اهل آتشند و در آن ماندگار خواهند بود (۲۱۷)

در عربستانِ زمان محمد، نه دولتی وجود داشت و (تغریباً) نه قانونی مدنی! اعراب، نه تمدنی می شناختند و نه انسانیت جایگاه راستین خود را در بین آنها دارا بود. اما به هر روی اعراب جاهلی قوانینی نصف و نیمه برای خود گذاشته بودند که همه اعراب به آن پایبند بودند و آنانرا را، رعایت می نمودند. یکی از این آیین ها مربوط به ماههای حرام بود[۱۲۱]. ماههای حرام، چهارماه از ماههای قمری اعراب بودند و یکی از کارهایی که در این ماه ها حرام بود، انجام غزوه و کشتار بود.

در یکی از این ماههای حرام به دستور محمد غزوه ای بر ضد یکی از قوم های یهودیان انجام شد. این کار، برخی مسلمانان را به اعتراض واداشت و محمد را از این کار بازخواست نمودند. الله نیز چون همیشه به داد محمد رسید و چنین توجیهی کرد که در بالا آمد.




فرتور ۱۵ – فرتور سمت چپ در ماههای حرام گرفته شده و چون خاتمی نمی توانسته چاوز را قتال کند برای او دست زده. فرتور سمت راست پس از ماههای حرام است ولی یک ملا مانع شده است که خاتمی، چاوز را قتال کند!

[۱۲۱] موضوع ماههای حرام پس از پیامبری محمد نیز تغریباً، همانگونه مورد توجه قرار گرفتند که اعراب جاهلی بدان التفات داشتند. جای بسی شگفتی است که صیغه این ماههایِ به اصطلاح حرام در قوانین جمهوری اسلامی نیز کماکان به حکم پیشین خود پابرجاست. برای نمونه؛ حکم مجازاتهای اعمالی که از دیدگاه اسلام خلافند، در این ماه ۲ برابر ماههای دیگر است (همانند اعراب ۱٤۰۰ سال پیش)!

٤- آیا شایعه پراکنان را باید کشت؟

سوره ۳۳ (احزاب) آیه های ٦٠ و ٦١

لَئِن لَّمْ یَنتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِینَ فِی قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِی الْمَدِینَةِ لَنُغْرِیَنَّکَ بِهِمْ ثُمَّ لَا یُجَاوِرُونَکَ فِیهَا إِلَّا قَلِیلًا **(٦٠)** مَلْعُونِینَ أَیْنَمَا ثُقِفُوا أُخِذُوا وَقُتِّلُوا تَقْتِیلًا **(٦١)**

اگر **منافقان** و کسانی که در دلهایشان مرضی هست و **شایعه‌افکنان** در مدینه [از کارشان] باز نایستند تو را سخت بر آنان مسلط می‌کنیم تا جز [مدتی] اندک در همسایگی تو نپایند (٦٠) از رحمت‌خدا دور گردیده و **هر کجا یافته شوند گرفته و سخت کشته خواهند شد** (٦١)

فرض کنیم که کفار را باید کشت، منافق را باید تکه تکه کرد، شخص بی اعتقاد را باید دست و پا قطع نمود. آیا شخصی که شایعه پراکنی می کند را نیز باید کشت؟ آنهم به سختی؟

٥- تجاوز به زنان شوهردار

سوره ٤ (نسا) آیه ٢٤

وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاء إِلاَّ مَا مَلَکَتْ أَیْمَانُکُمْ کِتَابَ اللّهِ عَلَیْکُمْ وَأُحِلَّ لَکُم مَّا وَرَاء ذَلِکُمْ أَن تَبْتَغُواْ بِأَمْوَالِکُم مُّحْصِنِینَ غَیْرَ مُسَافِحِینَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُم بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِیضَةً وَلاَ جُنَاحَ عَلَیْکُمْ فِیمَا تَرَاضَیْتُم بِهِ مِن بَعْدِ الْفَرِیضَةِ إِنَّ اللّهَ کَانَ عَلِیمًا حَکِیمًا **(٢٤)**

و زنان شوهردار [نیز بر شما حرام شده است] **مگر آن زنان که در جنگهای با کفار بحکم خدا متصرف شدید [این] فریضه الهی است که بر شما مقرر گردیده است** و غیر از این [زنان نامبرده] برای شما حلال است که [زنان دیگر را] به وسیله اموال خود طلب کنید در صورتی که پاکدامن باشید و زناکار نباشید و زنانی را که متعه کرده‌اید مهرشان را به عنوان فریضه‌ای به آنان بدهید و بر شما گناهی نیست که پس از [تعیین مبلغ] مقرر با یکدیگر توافق کنید مسلما خداوند دانای حکیم است (٢٤)

فرض کنیم آنگونه که پیشتر هم گفته شد؛ کفار را باید کشت، منافق را باید تکه تکه کرد، شخص بی اعتقاد را باید دست و پا قطع نمود. حتی فرض کنیم برپایه کلام قرآن شخص های بددل[۱۲۲] و شایعه افکن را نیز باید به سختی کشت. نگارنده می پرسد که آیا این مهرورزی دین مهر و رحمت است که زنی را که شوهر دارد و بدست مسلمانی افتاده است را باید مورد تجاوز قرار داد؟ این آیه بروشنی گفته است که زنان غیرمسلمانی را که بدست شما مسلمانان می افتد را مالک شوید. دلیل اینکه زنان ایرانی را در جنگ اعراب با اسلام به تاراج بردند، کنیز کردند، به آنها تجاوز نمودند و ... نیز، نه از آن روی بود که به گفته ملاها و ماله کشان اسلامی، «اعراب، متجاوز بودند». نه! این دستور صریح قرآن است و انجام این کارها از آن روی بود که «اعراب، مسلمان بودند»!

نتیجه ای که از وجود این آیه می توان گرفت همان است که لابد اگر با زن شوهردار غیرمسلمان می توان چنین کرد، با دختران چگونه می توان رفتار کرد!؟ آنان که هنوز زن نشده اند! پس احتمالاً نمی شود به آنان تجاوز کرد و یا آنان را مالک شد. پس باید تدبیری اندیشید!!

در سالهای آغازین حکومت انگلیسی/آخوندی ملاها در ایران؛ به دستور خمینی، بسیاری از دختران جوان و باکره ایرانی را به خاطر عقایدشان (که معمولاً غیراسلامی بودند) به دار آویختند. برای اینکه از نظر اسلامی نیز مشکلی برای جلادان وی وجود نداشته باشد، در زندان ها به این دختران تجاوز کردند و پس از برداشتن پرده بکارتشان[۱۲۳] (و به قول مسلمانان، زن شدنشان)، آنها را به کام مرگ فرو فرستادند تا هم تکلیفشان را در قبال این آیه انجام داده باشند و هم خیالشان از این بابت که گناهی مرتکب نشده باشند، آسوده باشد.

این آیه به هر روی یکی از آیه هایی است که بیش از هر عامل روانی دیگری در تشویق و تهییجِ تازی های شکم پرست به تجاوز (چه در زمان محمد و چه پس از آن) موثر بوده و هست.

---

[۱۲۲] به گفته قرآن، «کسانی که مرضی در دل دارند»

[۱۲۳] داشتن پرده بکارت برای دختران، جایگاه ویژه ای در قرآن و اسلام دارد. تا جاییکه حتی حوریان بهشتی نیز بصورت همیشه باکره آفریده شده اند!؟

٦- "مومنانِ دشمن خود" را هم بکشید

سوره ٤ (نساء) آیه ٩٢

... وَمَن قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَئًا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ مُّسَلَّمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ إِلاَّ أَن يَصَّدَّقُواْ فَإِن كَانَ مِن قَوْمٍ عَدُوٍّ لَّكُمْ وَهُوَ مْؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ وَإِن كَانَ مِن قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِّيثَاقٌ فَدِيَةٌ مُّسَلَّمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةً ...**(٩٢)**

... هر کس مؤمنی را به اشتباه کشت باید بنده مؤمنی را آزاد و به خانواده او خونبها پرداخت کند مگر اینکه آنان گذشت کنند و **اگر [مقتول] از گروهی است که دشمنان شمایند و [خود] وی مؤمن است [قاتل] باید بنده مؤمنی را آزاد کند [و پرداخت‌خونبها لازم نیست]** و اگر [مقتول] از گروهی است که میان شما و میان آنان پیمانی است باید به خانواده وی خونبها پرداخت نماید و بنده مؤمنی را آزاد کند ... (٩٢)

فرض کنیم که کفار را باید کشت، منافق را باید تکه تکه کرد، شخص بی اعتقاد را باید دست و پا قطع نمود. حتی فرض کنیم برپایه کلام قرآن شخص های بددل و شایعه افکن را نیز باید به سختی کشت. فرض می کنیم که تجاوز به دختر باکره نیز مشکلی نداشته باشد و از آن مهم تر، فرض می کنیم که تجاوز به زنان شوهردار نیز امر درستی باشد و حتماً خیری در آن برای مسلمانان بوده است که تنها "الله اعلم". اما ...

اگر تمام فرض های بالا که هر کدام از آنها نه تنها در ستیز با حقوق انسانی یک بشر است بلکه در رفتار حیوانی هیچ جانوری نیز یافت نمی شود، درست باشند. باز قسمتی دیگر از چهره این دین رافت و عطوفت پرده برداری نشده است و باید پرده از آن برگرفت:

- اگر شخص غیرمسلمانی، مومنی را کشت، باید یا خون بها بدهد و یا "برده ای" آزاد کند.
- اگر شخص مسلمانی که دشمن شما (شمای مسلمان) است، شخصی را کشت، تنها باید بنده ای را آزاد کند و خون بها لازم نیست.

فرای اینکه، این آیه یکی از نشانه های عدالت الله و «با یک چشم نگاه کردن او به دیگران» است (!؟) و همچنین مهر تایید دیگری برای وجود برده داری در اسلام است، اما این آیه نشان می دهد که اگر مسلمانی مسلمان دیگری را بکشد، تنها با آزاد کردن یک برده قضیه تمام خواهد بود!

۸.۷- نتیجه گیری

آنچه که تاکنون در مورد آدم کشی های الله پسند (یا اسلام پسند) آورده شد تنها بخشی از همه این آیه ها در قرآن است. مثلاً در این آیه ها می بینیم که دست دزد باید قطع شود (فرای اینکه پرسیده شود تا چه میزان از دست باید قطع گردد و چگونه دزدی ای سزاوار این کار است و چگونه دزدی شایسته اینگونه رفتار است ...)! آیا واقعاً فردی که از روی فقر یکبار و تنها یک بار[۱۲۴] به دزدی دست می زند را باید مثله کرد!؟

قرآن می گوید کافر را باید کشت! مشرک را باید کشت! یهودی را باید کشت! انسانهای شایعه پرداز را باید کشت! دشمن خود را باید کشت!

قرآن می گوید آنکه زکات ندهد منحرف است! آنکه جهاد نکند منحرف است! آنکه خمس ندهد بی ایمان است! قرآن جادوگر را نفرین می کند! از شاعر به بدی یاد می کند! موسیقی را بد می شمارد! و ... و ...

فرض کنیم که اسلام بهترین ادیان است؛ فرض کنیم «الله» همان خداست و نه، یک بت نادیده! فرض کنیم آنکه بتِ الله را می پرستد مسلمان است و آنکه سایر بتان را می پرستد، کافر! فرض کنیم ایرانیانِ زرتشتی، مشتی منحرف بودند؛ ...

اکنون باید پرسید که تکلیف تئوریهایی مانند «جرم شناسی»، «جزا شناسی»، «اصلاح مجرمین»، «بازشناسی شخصیت تبهکاران» و غیره چه می شود که حتی کشورهای اسلامی با همین قانون های نیم بند و مجهول و بشرستیز خود ناگزیر از بکارگیری (هرچند کم یا ظاهری) آنان هستند؟! آیا اصلاً

---

[۱۲۴] روشن است که دزدی بد است حتی برای یکبار و حتی از روی فقر اما چنین رفتار وحشیانه ای با یک دزد ...!

موارد اینچنینی، جایی در قرآن و اسلام دارند؟ آیا این آیه های قرآنی و دیدگاه این آیه ها، چیزی بجز بیان فرهنگ بیابانی است که یا تسلیم را می پذیرد و یا کشتار! آیا این غیر از آن فرهنگ بیابانی است که در آن «بازسازی» نه معنایی دارد و نه جایگاهی؛ و در عوض این ویرانگری است که دارای جایگاه است!

من از آن گذشتم ای یار که بشنوم نصیحت ..... برو ای فقیه و بر ما مفروش پارسایی (سعدی)

فصل ۹

برده و زن

۹.۱- برده

در این فصل از نسک «قرآن و ایران» به دو موضوع کلی "برده" و "زن" پرداخته ام. دلیل اینکه زن و برده و کنیز را همه در یک فصل قرار داده ام این است که زن در اسلام نه تنها یک انسان به حساب نمی آید بلکه بر وارون تلاش های دو سه دهه گذشتهء برخی ماله کشان اسلامی مانند گنجی، قمشه ای، سروش، کدیور، شیرین عبادی و ... که تلاش می کنند نشان دهند اسلام همان حقوق بشر است (؟!) و مقام زن در اسلام همپایه مرد است، زن در اسلام، موجودی[۱۲۵] است که برای آسایش مرد، رفع نیازهای جنسی مرد[۱۲۶]، بچه زاییدن، بچه شیردادن و ... آفریده شده است. و بنابراین زن نیز نوعی برده است. زن هم مانند یک برده باید دارای قباله[۱۲۷] باشد، شیربهایش باید پرداخت شود و مرد صاحب اوست!

به هر روی، در چهار بخش آغازین این فصل به موضع برده داری و کنیزداری در اسلام می پردازم و در ادامه درباره شکلِ دیگری از برده در اسلام که همان زن است، سخن خواهم گفت.

سوره ۴۳ (زخرف) آیه ۳۲

أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَةَ رَبِّکَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُم مَّعِيشَتَهُمْ فِی الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُم بَعْضًا سُخْرِيًّا وَرَحْمَتُ رَبِّکَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ **(۳۲)**

یا آنانند که رحمت پروردگارت را تقسیم می‌کنند ما [وسایل] معاش آنان را در زندگی دنیا میانشان تقسیم کرده‌ایم و **برخی از آنان را از [نظر] درجات بالاتر از بعضی [دیگر] قرار داده‌ایم تا بعضی**

[۱۲۵] نگاشته ام "موجود" و نه انسان؛ زیرا زن حتی در بهشت الله هم جایی ندارد و حتی یک آیه در قرآن یافت نمی شود که نشان دهد زنان هم به بهشت می روند؛ تنها صحبت از مردان است و دختركان باکره و جوی شیر و عسل و ... و عیاشی و شکم بارگی و ...!

[۱۲۶] گویا زن، خود هیچ نیاز جنسی ندارد و مانند یک ماشین برای رفع نیاز سکسی مرد است و بس!

[۱۲۷] یکی از رسم های خردآزاری که در بسیاری از مراسم های ازدواج در ایران صورت می پذیرد، نوشتن قباله (یعنی سند خرید) برای زنان است. در این قباله حتی نرخ جنس خریداری شده (یعنی زن) نیز نوشته می شود. قباله برگه کاغذی بوده که اعراب را صاحب کنیزان ایرانی نشان می داده است. و کنیز مانند یک جنس می توانست بین اعراب دست بدست شود. آفرین بر خرد برخی ایرانیان که هنوز همان دیدگاه را نسبت به زنان خود دارند و آفرین بر خرد برخی دختران ایرانی که خود را در برابر برگه ای بنام قباله، به مردی می فروشند!

از آنها بعضی [دیگر] را در خدمت و سخره گیرند و رحمت پروردگار تو از آنچه آنان می‌اندوزند بهتر است **(۳۲)**

قرآن با اینکه درباره جزای نپرداختن زکات، جزای پیروی نکردن از محمد، جزای شرکت نکردن در غزوه، جزای ایمان نداشتن به جهان آخرت، جزای دزدی کردن، جزای قتل کردن، جزای زنا کردن و ... و ... چندین آیه دارد، هرگز درباره جزای برده داشتن، جزای کنیز داشتن، یا حتی جزای بدرفتاری با کنیز و برده هرگز سخنی به میان نیاورده است.

چرا "الله" حتی یک آیه در نفی برده داری (خرید و فروش انسان) بر محمد نفرستاده است؟ چرا نوشیدن مشروبات الکلی (شرب خمر) در اسلام «حرام» است ولی برده داری در اسلام حرام شناخته نشده است؟ ضرر کدامیک برای جامعه بیشتر است؟!

آیا تصرف زنان غیرمسلمان، خرید و فروش آنها مانند یک کالا و صدور پروانه تجاوز به این کنیزها عملِ نادرست تری است یا پرداخت نکردن زکات؟ یا شرکت نکردن در جهاد؟ یا عدم اعتقاد به آخرت؟

اینکه قرآن حتی یک آیه در رد کنیزداری و غلام داری ندارد به این مهم بر می گردد که اینها عمل های نکوهیده ای در اسلام نبوده و نیستند. زیرا اصلاً این، کار الله است که انسانها را بگونه ای می آفریند که برخی از آنان بتوانند برخی دیگر را به غلامی و کنیزی بگیرند. آیه ۳۲ سوره زخرف، بیانگر همین موضوع است:

سوره ۳۰ (روم) آیه ۲۸

ضَرَبَ لَكُم مَّثَلًا مِنْ أَنفُسِكُمْ هَل لَّكُم مِّن مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُم مِّن شُرَكَاء فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ فَأَنتُمْ فِيهِ سَوَاء تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنفُسَكُمْ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۲۸)

[خداوند] برای شما از خودتان مثلی زده است **آیا در آنچه به شما روزی داده‌ایم شریکانی از بردگانتان دارید؟** که در آن [مال با هم] مساوی باشید و همان طور که شما از نفوس خود بیم دارید

از آنها بیم داشته باشید؟ این گونه آیات خود را برای مردمی که می‌اندیشند به تفصیل بیان می‌کنیم **(۲۸)**

سوره ١٦ (نحل) آیه ٧١

وَاللّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الْرِّزْقِ فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُواْ بِرَآدِّي رِزْقِهِمْ عَلَى مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَهُمْ فِيهِ سَوَاء أَفَبِنِعْمَةِ اللّهِ يَجْحَدُونَ **(٧١)**

و خدا بعضی از شما را در روزی بر بعضی دیگر برتری داده است و **کسانی که فزونی یافته‌اند روزی خود را به بندگان خود نمی‌دهند تا در آن با هم مساوی باشند** آیا باز نعمت‌خدا را انکار می‌کنند **(٧١)**

افزون براینکه الله انسان ها را بگونه ای آفریده تا برخی غلام و کنیز باشند[۱۲۸] و برخی دیگر سرور و ارباب؛ آنهایی که ارباب می شوند نباید این حق خود را [و احتمالاً هرچیزی که خود دارند را] به بردگانشان ارزانی بدارند، و البته در اسلام این یک اصل است؛ زیرا الله بگونه ای این موضوع را بیان داشته است که انجام عکس این عمل از یک بندهء الله، وی را و احتمالاً هر مسلمانی را به شگفتی می رساند. بنابراین ادعای ملاها درباره «انتقاد محمد به تجمع ثروت» اگر هم چنین چیزی حقیقت می داشته است و محمد چنین چیزی گفته باشد، باید گفت سخن او و قرآنش، نه نظم جامعه‌ی طبقاتی حاکم را نفی می‌کرده و نه مانعی در برابر روند انباشت ثروت می‌ساخته است. از همین روی هم بود که تغریباً همه امامان شیعه (بر وارون ادعای دروغین ملاها) جزو ثروتمندان زمان خود بوده اند و برابر همین آیه، چیزی از داشته های خود به دیگران نمی دادند.

سوره ٢ (البقرة) آیه ١٧٨

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلَى الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالأُنثَى بِالأُنثَى فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتِّبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاء إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ فَمَنِ اعْتَدَى بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ **(١٧٨)**

[۱۲۸] مسلمانان معتقدند که از دیدگاه اسلام، همه انسان ها آزاد آفریده شده اند!

ای کسانی که ایمان آورده‌اید در باره کشتگان بر شما [حق] قصاص مقرر شده **آزاد عوض آزاد** و **بنده عوض بنده** و **زن عوض زن** و هر کس که از جانب برادر [دینی]اش [یعنی ولی مقتول] چیزی [از حق قصاص] به او گذشت‌شود [باید از گذشت ولی مقتول] به طور پسندیده پیروی کند و با [رعایت] احسان [خونبها را] به او بپردازد این [حکم] تخفیف و رحمتی از پروردگار شماست پس هر کس بعد از آن از اندازه درگذرد وی را عذابی دردناک است (۱۷۸)

آیه بالا به خوبی برملا می سازد که (برخلاف ادعای ملاها) مقام انسانها نه بر مبنای «تقوای الهی» است بلکه بر اساس جنسیت و برده و غیربرده بودنشان است. حتی برای قصاص باید مقام فرد آزاد (یعنی مردها و البته نه مردهایی که برده هستند) در برابر فرد آزاد، برده در برابر برده و زن دربرابر زن باشد! پس نه مرد، نه برده و نه زن، هیچکدام با هم برابر نیستند.

سوره ۲٤ (روم) آیه ۵۸

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَسْتَأْذِنكُمُ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ مِن قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُم مِّنَ الظَّهِيرَةِ وَمِن بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ **ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ** لَّكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَهُنَّ طَوَّافُونَ عَلَيْكُم بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ **(۵۸)**

ای کسانی که ایمان آورده‌اید قطعا باید **برده های** شما و کسانی از شما که به [سن] بلوغ نرسیده‌اند **سه بار در شبانه روز از شما کسب اجازه کنند** پیش از نماز بامداد و نیمروز که جامه‌های خود را بیرون می‌آورید و پس از نماز شامگاهان [این] سه **هنگام برهنگی شماست** نه بر شما و نه بر آنان گناهی نیست که غیر از این [سه هنگام] گرد یکدیگر بچرخید [و با هم معاشرت نمایید] خداوند آیات [خود] را این گونه برای شما بیان می‌کند و خدا دانای سنجیده‌کار است (۵۸)

در ایران اسلام زده، رسم است که پیروان ملاها گاه و بیگاه با رهبرشان بیعت دوباره و چندباره کنند تا وی همیشه بداند که «بردگانِ وی» چگونه فرمانبردارانی هستند. انجام این عمل برای ملاها بی پیوند با معنای این آیه از قرآن نیست. در این آیه، از برده خواسته شده است که دست کم روزی سه بار از ارباب خود کسب اجازه کند. این سه زمان، «زمان برهنگی ارباب» است**!!** یعنی زمانی که

ارباب لخت می شود، برده یا کنیز باید به او مراجعه کرده و از وی کسب اجازه بنماید! در این سه زمان، برده و ارباب نمی توانند دور یکدیگر بچرخند و غیر از این سه زمان بر آنان گناهی نیست که بدور هم بچرخند!!

معنای بی سر و ته این آیه بسان پتکی آهنین است که بر فرق سر فرود می آید و خردِ هر انسان اندیشمندی را می آزارد. مترجم محترم قرآن نیز با تمام ماله کشی هایش (مانند افزودن "و با هم معاشرت نمایید") نتوانسته است چیزی از زشترویی این آیه بکاهد. آخر مگر برای معاشرت باید لخت شد؟ یا لابد این نوعی معاشرتِ اسلامی است که در زمان لخت بودن انجام می پذیرد و ما از آن ناآگاهیم. نگارنده البته توضیحات خود را دارد:

نخست باید توجه داشت که معنای «برده» که اعراب آنرا برای همین به «بند شدگان» استفاده می کرده اند با معنای «بنده» که واژه محترمانه ای در زبان ایرانی است متفاوت است. بنده به شخصی گفته می شود که از نظر جایگاهی (مانند جایگاه اجتماعی، شغلی و ...) پایین تر از دیگری است ولی از نظر مقام انسانی، آن شخص می تواند هیچ ضعفی نسبت به فرد بالادست خود نداشته باشد و شخص بالادست نیز نمی تواند خود را صاحب شخص زیردست بداند. برای روشن شدن موضوع، می توان کارمندان یک اداره را با رئیس آن اداره در نظر گرفت که در آن، کارمند، برده رئیس نیست بلکه ممکن است بنده او باشد.

اما «برده» در اسلام به معنای کسی است که هیچ اختیاری از خود ندارد و تنها ملزم به فرمانبرداری است و ارباب وی از این برده می تواند هرگونه بهره برداری را بکند.

موضوع دوم اینکه برده به دو قسمِ غلام و کنیز تقسیم می شود. کنیز کسی است که توسط یک ارباب، برای انجام کارهای خانه و همچنین بهره کشی جنسی مورد استفاده قرار می گیرد. پروانه این استفاده جنسی از کنیز را در همین فصل از نسک «قرآن و ایران» مورد بررسی قرار داده ایم. «غلام» هم به پسربچه ها و یا جوانانی گفته می شد که برای کار در خانه ارباب و مجدداً برای بهره کشی جنسی، خرید و فروش می شده اند. زمانی که این غلام به سنی می رسید که عرب محترم (؟!) دیگر از آن غلام ارضای جنسی نمی شد و یا ... آن عرب با منت گذاشتن بر سر الله، آن غلام را آزاد می کرده است! این موضوع برای کنیزان نیز به همین شکل بود. برای اینکه خللی هم در این قضیه

بوجود نیاید، قرآن دست بکار شده و آیه ای آورده است که در دین اسلام، هیچ برده ای بدون اجازه اربابش حتی نمی توانست ازدواج بکند.

موضوع سوم درباره واژه غلام است. از برخی دوستان خود که به زبان عربی مسلطند و سالها در کشورهای عربی رفت و آمد داشته اند شنیده ام که در هیچ یک از کشورهای عربی نام هایی مانند «غلام»، «غلامعلی»، «غلام حسین» و غیره نیافته اند واین نام ها ویژهء کشورهای اسلام زدهء غیر عرب مانند ایران یا افغانستان است! چرا؟ پاسخ این پرسش را با اندوه فراوان و با پوزش خواهی از کسانی که ناآگاهانه نامهای اینچنینی بر آنان گذاشته شده می گویم که: غلام[۱۲۹] به معنای کسی است که برای بهره کشی جنسی و فراهم آوری عیش و نوش برای یک ارباب کار می کند و نامی مانند "غلام علی" بدین معناست: شخصی که آماده است خود را برای بهره کشی جنسی در اختیار علی قرار دهد!

به هر روی معنایِ راستین آیه ۸۵ سوره روم اینچنین است:

"ای کسانی که ایمان آورده اید، بردگان خود را که به سن بلوغ نرسیده اند در هر زمانی از شبانه روز می توانید مورد تجاوز قرار دهید به جز زمان های ... . این زمانها، موقعی از شبانه روز هستند که در آن زمانها در حالی که لخت هستید، قصد استراحت دارید. در انجام این عمل نیز، نه شما گناه می کنید و نه آنان. و الله دانای سنجیده کار است!"

۹.۲- پروانه تجاوز به کنیزان و زنان مشرک

سوره ٢٤ (نور) آیه ٣٣

وَلْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ **نِكَاحًا** حَتَّى يُغْنِيَهُمْ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ وَالَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا وَآتُوهُم مِّن مَّالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ وَلَا تُكْرِهُوا فَتَيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاء إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا لِّتَبْتَغُوا عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَن يُكْرِههُّنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِن بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ غَفُورٌ رَّحِيمٌ **(٣٣)**

[۱۲۹] "غلمان" از کلمه هایی است که هم ریشه با غلام است و به جوانان خوش خط و روی بهشتی گفته می شود که آنها طبق گفته قرآن، برای سرویس دهیِ (؟!) بهشتیان آفریده شده اند.

و کسانی که **[وسیله] زناشویی نمی‌یابند باید عفت ورزند** تا خدا آنان را از فضل خویش بی‌نیاز گرداند و از میان غلامانتان کسانی که در صددند با قرارداد کتبی خود را آزاد کنند اگر **در آنان خیری [و توانایی پرداخت مال] می‌یابید** قرار بازخرید آنها را بنویسید و از آن مالی که خدا به شما داده است به ایشان بدهید [تا تدریجا خود را آزاد کنند] و کنیزان خود را در صورتی که تمایل به پاکدامنی دارند برای اینکه متاع زندگی دنیا را بجویید به زنا وادار مکنید و **هر کس آنان را به زور وادار کند در حقیقت‌خدا پس از اجبار نمودن ایشان [نسبت به آنها] آمرزنده مهربان است (۳۳)**

این آیه نیز جزو صدها آیه ای است که بی سر و ته بودنش، هر خرد آگاهی را می آزارد.

نخست باید درباره واژه "نکاح" سخنی گفت که: ماله کشان اسلامی از روی عمد ترجمه های گوناگونی برای نکاح (بجز ترجمه راستینش) مشخص داشته اند. برخی از این معنی ها عبارتند از «جفت شدن»، «زوج شدن» یا در این آیه «امکان زناشویی»**!**؟ اما معنای این کلمه بسیار زشت است. دکتر مسعود انصاری در یک سخنرانی که در بخشی از آن به معنای واژه های عربی استفاده شده در مراسم های ایرانی ویژگی داشت چنین گفتند که « ... اگر کسی ... یک ملیون دلار به بنده بدهد و از من بخواهد که در اینجا معنای این کلمه را بگویم ... هرگز چنین کاری نخواهم کرد ... معنای این کلمه، کلمه ای است که با **گاف** شروع می شود.»

در مورد یکی دو جمله آغازین این آیه؛ باید پرسید که چه ارتباطی با "عدم نکاح" و "خیرِ غلامان"[۱۳۰] وجود دارد؟ برای اینکه شما خواننده گرامی دریابید که چه پیوندی بین این دو مورد وجود دارد باید به قسمت دوم این آیه توجه نمایید. در ادامه الله با مهرورزی از مسلمان محترم خواسته است درصورتی که به کنیزان تجاوز بنمایند و این تجاوز را هم با زور انجام دادند، الله نسبت به آنها (!!) آمرزنده خواهد بود![۱۳۱]

[۱۳۰] مترجم محترم، جلوی واژه «خیر»، واژگانِ «و توانایی پرداخت مال» را داخل کروشه قرا داده است تا معنای واقعی آیه را برگرداند و به خواننده چنین القاء کند که منظور از خیر، همان «پول» است! این در حالی است که با توجه به جمله نخستین این آیه، خیر باید چیز دیگری باشد!!

[۱۳۱] بله اندکی چشمان خود را بمالید تا رافت این دین مهر و رحمت را بیشتر ببینید. تجاوزکننده (Rapist) که هیچ گناهی نکرده است! و تجاوز شونده را نیز، الله مورد مهر و رحمت اسلامی خود قرار داده و می بخشد!

پس در جمع بندی کلی از این آیه می توان به این برداشت رسید که اگر شخصی نتوانست نکاح کند، می تواند نخست غلام خود را مورد تجاوز قرار دهد و اگر در غلامش خیری نبود، می تواند غلام خود را با گرفتن هزینه از او، آزادش کند[۱۳۲] و اگر دستش از غلام، کوتاه است، می تواند با فراق بال به کنیزش تجاوز کند؛ زیرا الله بر عربهای متجاوز، آمرزنده و مهربان است!

سوره ٤ (نساء) آیه ۲۵

وَمَن لَّمْ يَسْتَطِعْ مِنكُمْ طَوْلاً أَن **يَنكِحَ** الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِن مِّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُم مِّن فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ وَاللّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ بَعْضُكُم مِّن بَعْضٍ **فَانكِحُوهُنَّ**... **(۲۵)**

و هر کس از شما از نظر مالی نمی‌تواند زنان پاکدامن با ایمان را به **همسری** [خود] درآورد **پس با دختران جوانسال با ایمان شما که مالک آنان هستید [همبستر شوید]** و خدا به ایمان شما داناتر است ... **(۲۵)**

به قسمت های تیره رنگ عربی و فارسی این آیه توجه کنید که چگونه "ینکح" و "فانکحوهن" دو گونه متفاوت معنی شده اند؛ بین ازدواج کردن که خود این کلمه، عربی و از ریشه "زوج" است با نکاح که از ریشه "نکح" است تفاوت از زمین تا آسمان است!

الله در این آیه از مسلمانی که قصد نکاح دارد خواسته است که اگر با زن مومنی نمی تواند نکاح کند، می تواند با کنیز جوانسال نکاح کند. و البته، «... الله به ایمان شما داناتر است ...».

سوره ۲۳ (مومنین) آیه های ۱ تا ٦

قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ **(۱)** الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ **(۲)** وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ **(۳)** وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ **(٤)** وَالَّذِينَ هُمْ **لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ (٥)** إِلَّا عَلَى أَزْوَاجِهِمْ أوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ **(٦)**

[۱۳۲] این چگونه آزاد کردنی است؟ پاسخ این پرسش را ملاه اعلم!

به راستی که مؤمنان رستگار شدند (۱) همانان که در نمازشان فروتنند (۲) و آنان که از بیهوده رویگردانند (۳) و آنان که زکات می‌پردازند (٤) و کسانی که **فرج ها (و اندامشان را از عمل بد) نگاه میدارند** (٥) **مگر در مورد همسرانشان یا کنیزانی** که به دست آورده‌اند که در این صورت بر آنان نکوهشی نیست (٦)

نشانه های یک مسلمان واقعی را ببینید و بر دیده خود عرق شرم جاری سازید! مومن کسی است که در نمازش فروتن است، دنبال چیز بیهوده (همان دنیا) نیست، زکات می دهد و اندام تناسلی خود را از همه می پوشاند بجز زنانش و کنیزانش!

از این آیه چندین بحث متفاوت می توان برداشت نمود:

نخست اینکه زن (همان موجود ثانی)، هرگز مومن نمی تواند باشد. اگر مقام این دو (یعنی مرد و زن) باهم برابر است و بر پایه دروغ ماله کشان اسلامی که «در قرآن هر جا سخن از مرد شده از زن نیز سخن به میان آمده»، پس چرا گفته همسرانتان و نگفته "شوهران یا همسران"؟ در قرآن معمولاً همیشه مرد مورد خطاب است زیرا زن کالایی است در دست مرد و مرد صاحب اوست.

موضوع دوم، سند و مهر تاییدی است بر اینکه کنیز، برای بهره کشی جنسی است و قرآن پروانه این بهره کشی را صادر نموده است! اینکه مردی بتواند در برابر کنیزش لخت باشد یا در برابر همسر یا کنیزش، اندام تناسلی اش را محافظت نکنند، به نظرِ ماله کشان اسلامی و ملاها، کدام معنا را می تواند داشته باشد؟ ملاها که در مسائل حلال و حرام درجه های دکتری و پروفسوری دارند، بفرمایند مگر یک کنیز با اربابش محرم هستند که ارباب بتواند در برابر او لخت باشد؟ نگارنده به ملاها توصیه می کند درصورتی که از پاسخ به این پرسش درمانده اند، با ماله کش های اسلامی خود نشستی داشته باشند تا بتوانند قضیه را بگونه ای ماست مالی کنند.

موضوع سوم درباره واژه هایی مانند "لفروجهم حافظون"، "یحفظ الفروج" و غیره است که چندین بار در قرآن آمده اند و مترجم های محترم ایرانی با شارلاتانی و شیادیِ هرچه تمامتر آنانرا به پاکدامن بودن و پاکدامن ماندن و ... معنی داشته اند. این درحالی است که عفتِ کلام الله آنقدر نیست که واژه های زیبای ایرانی مانند "پاکدامنی" را در قرآن آورده باشد. فرج به معنای اندام تناسلی زن (یا گاهی مرد) است که الله لابد بدلیل اینکه می خواسته است کلامش فصیح و روشن باشد، عیناً آنها را

در چندین جای قرآن بر زبان آورده است. ماله کش ها هم که دیده اند، سخن الله زیادی روشن و فصیح شده است، دست بکار شده و معنای این کلماتِ بسیار فصیح و روشن (!!) را ماله کشیده اند.

سوره ۷۰ (المعارج) بررسی چند آیه (آیه های ۲۲، ۲۹ و ۳۰)

[از آیهء ۱ تا ۲۱ از عذاب کافران گفته شده است و در آیه ۲۱ گفته شده که چه کسانی از این عذاب ایمن خواهند بود:]

إِلَّا الْمُصَلِّينَ (۲۲)

غیر از نمازگزاران (۲۲)

از این آیه تا آیه ۲۹ سوره المعارج از خصلت های این مومنین گفته شده است ولی در آیه های ۲۹ و ۳۰ چنین آمده است:

وَالَّذِينَ هُمْ **لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ** (۲۹) إِلَّا عَلَى أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ **(۳۰)**

و کسانی که **شرمگاه خویش را نگه می دارند** (۲۹) **مگر بر همسران خود یا کنیزانشان** که [در این صورت] مورد نکوهش نیستند (۳۰)

در این سوره نیز صحبت از نشانه های مومن است و دوباره همان گفتارِ آیه های سوره مومنون در اینجا تکرار می گردد. البته اینبار مترجم محترم، همان واژه "لفروجهم حافظون" را بگونه ای دیگر معنا داشته است.

موضوعی که درباره این آیه های سوره های معراج و مومنین وجود دارد درباره نشانه های یک مسلمان (یعنی یک انسان کامل) از دید قرآن و اسلام است. انسان خوب کسی نیست که به همنوعانش خدمت کند، اختراعی یا اکتشافی انجام دهد، کار هنری ای انجام دهد، به یادگیری و یاد دادن دانش بپردازد[۱۳۳]، با نوشتن کتابی، مقاله ای یا نوشتاری، خردی را بیدار یا آگاه کند! بخشنده

[۱۳۳] ملاها و ماله کشان اسلامی قرن هاست که با ساختن دروغ ها، داستان ها، روایت ها و حدیث های بی پایه، سعی کرده اند تا نشان بدهدن که دانش در اسلام جایگاه ویژه ای دارد که البته اگر اینگونه می بود باید دست کم یکی از بزرگان مذهبی اسلام یا یکی از امامان شیعه، حداقل برای یک روز به مکتب می رفتند! پاسخ ملاها به این تناقض این است که آنها علم لدنی دارند. البته علم لدنی این امامان هرگز از مسائلی مانند؛ آداب به خلا رفتن، آداب غیظ، حیض، پیدا کردن غذاهایی که قدرت جماع را افزایش می دهند و ...

بودن از نشانه های یک انسان خوب نیست، دگراندیش بودن از نشانه های یک انسان خوب نیست، کسی که حس سرافکندگی در او نیست انسان خوبی نیست، داشتن حس انسان دوستی از نشانه های یک انسان خوب نیست، دوستدار محیط زیست بودن از نشانه های یک انسان خوب نیست، دوستدار بخشش بودن و گذشت کردن از نشانه های یک انسان خوب نیست و ...!

از ۱۰۰۱ نشانه که هرکدام از آنها می تواند یکی از نشانه های انسان خوب باشد، تنها کسی انسان خوبی است که نماز بخواند، زکات بدهد، از الله بترسد و بجز زنانش و کنیزانش با کسی نکاح نکند![۱۳۴] از همین روی است که دجالانی مانند مجلسی، شیخ خراسانی، شیخ عبدالله نوری، بروجردی، خوانساری، خمینی، خامنه ای، رفسنجانی، محمد خاتمی، جنتی، بهجت و ... را باید مومنان واقعی و انسان های کاملی دانست که تمام این نشانه ها را داشته اند یا دارند.

تجاوز به زنان شوهردار

سوره ٤ (نسا) آیه ٢٤

وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاء إِلاَّ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللّهِ عَلَيْكُمْ وَأُحِلَّ لَكُم مَّا وَرَاء ذَلِكُمْ أَن تَبْتَغُواْ بِأَمْوَالِكُم مُّحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُم بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلاَ جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُم بِهِ مِن بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا **(٢٤)**

و زنان شوهردار [نیز بر شما حرام شده است] به **استثنای زنانی که مالک [در جنگهای با کفار بحکم خدا] آنان شده‌اید** [این] فریضه الهی است که بر شما مقرر گردیده است و غیر از این [زنان نامبرده] برای شما حلال است که [زنان دیگر را] به وسیله اموال خود طلب کنید در صورتی که پاکدامن باشید و زناکار نباشید و زنانی را که متعه کرده‌اید مهرشان را به عنوان فریضه‌ای به آنان

فراتر نرفته اند. البته برخی از این امامان دارای دعاهایی نیز هستند که برای دفع جن، دفع بلا، دفع ترس، دفع حیوان و ... بکار می روند!

[۱۳۴] البته در ادامه خواهیم دید که این سخن، سخنِ پوچی بیش نیست و یک مسلمان می تواند به هر زنی یا دختری (تنها با زدن برچسب نامسلمان) تجاوز اسلامی داشته باشد.

بدهید و بر شما گناهی نیست که پس از [تعیین مبلغ] مقرر با یکدیگر توافق کنید مسلما خداوند دانای حکیم است (٢٤)

الله زنان شوهردار را بر مسلمانان حرام کرده است. البته این قانون، تبصره ای دارد: «به جز زنانی که مالک آنها شده اید!» مترجم ماله کش، سعی کرده است با آوردن این قطعه در درون کروشه، معنی زشت این آیه را اندکی ماله کشی کند. اگر بپذیریم که حتی الله فراموش کرده است بخشِ «در جنگهای با کفار و به حکم الله» را اضافه دارد و مترجم محترم آنرا به یاد الله انداخته باشد، باز باید پرسید آیا این ناجوانمردی نیست که زنان غیرمسلمان (مانند ایرانیان ۱٤۰۰ سال پیش) را مورد تجاوز قرار بدهی؟

شان نزول این آیه نیز از این قرار است که ابن سعید گفته است: «اسرایی از قبیله اوطاس به دست ما افتادند که شوهر داشتند و چون ما کراهت داشتیم که با آنها همخوابه شویم از پیامبر تکلیف پرسیدیم. ... این آیه بر رسول الله نازل شد ... پس بر ما تصرف آنها حلال شد.»

سوره ٦٠ (ممتحنه) آیه ١٠

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ لَا هُنَّ حِلٌّ لَّهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ وَآتُوهُم مَّا أَنفَقُوا وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَن تَنكِحُوهُنَّ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ وَاسْأَلُوا مَا أَنفَقْتُمْ وَلْيَسْأَلُوا مَا أَنفَقُوا ذَلِكُمْ حُكْمُ اللَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (١٠)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید چون زنان با ایمان مهاجر نزد شما آیند آنان را بیازمایید خدا به ایمان آنان داناتر است **پس اگر آنان را باایمان تشخیص دادید دیگر ایشان را به سوی کافران بازنگردانید نه آن زنان بر ایشان حلالند و نه آن [مردان] بر این زنان حلال** و هر چه خرج [این زنان] کرده‌اند به [شوهران] آنها بدهید و بر شما گناهی نیست که **در صورتی که مهرشان را به آنان بدهید با ایشان نکاح کنید** و به پیوندهای قبلی کافران متمسک نشوید [و پایبند نباشید] و آنچه را شما [برای زنان مرتد و فراری خود که به کفار پناهنده شده‌اند] خرج کرده‌اید [از کافران] مطالبه کنید

و آنها هم باید آنچه را خرج کرده‌اند [از شما] مطالبه کنند این حکم خداست [که] میان شما داوری می‌کند و خدا دانای حکیم است (۱۰)

در مدینه، تنی چند از زنان مسلمان که شوهر مشرک داشتند نزد محمد آمدند و از وضع خود شکایت کردند. پس درباره آنان آیه بالا نازل شد. محمد هم این پروانه را بدست آورد که آنان را بسنجد و اگر او پی برد که آن زنان، واقعاً مسلمان هستند پس آن زنان را به مردانشان حرام کند! و سپس، هم مسلمانان و هم محمد پروانه دریافت کردند که بتوانند در صورت پرداخت هزینه این زنان، با آنان نکاح کنند! این هزینه را هراندازه که بتوان آنرا ماله کشی کرد، چیزی بجز پرداخت حق فاحشگی به یک زن نمی تواند باشد!

۹.۳- یک برده (یا کنیز) چگونه می تواند خود را آزاد کند؟

برخی از ماله کشان اسلامی مدعی هستند که «قرآن خودش با برده داری مخالفت کرده است (؟!) ولی چون آن زمان این کار بعنوان امر مرسومی بوده است و قرآن نمی توانسته آنرا یکباره از زندگی مردم حذف کند (!؟) برای اینکه مخالفت خودش را با این کار نشان بدهد (؟!) اعراب را واداشته (؟!) تا کم کم برده های خود را آزاد کنند (؟!)». فرای اینکه تمام این ادعاها همانگونه که خود ماله کشان اسلامی نیز بخوبی می دانند، دروغی بیش نیستند، بهتر است ببینیم چگونه می توان یک غلام یا کنیز را آزاد کرد یا یک غلام یا کنیز چگونه می تواند خود را آزاد کند:

۱- مالکش باید **بنده مومنی** را به اشتباه بکشد و آنگاه می تواند یکی از بردگانش (**آنهم مومنِ مسلمان**) را آزاد کند. البته ایرانیان که در گذشته نامسلمان بودند و در زمان کنونی هم چون، دینی را بنام دین شیعه تراشیده و ساخته و پرداخت کرده اند و کماکان نامسلمان به حساب می آیند شامل این قاعده نبوده و نیستند. بنابر این اعراب مسلمان هرگز نمی توانسته اند ایرانی ای را آزاد کنند.

... وَمَن قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَئًا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ مُّسَلَّمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ إِلاَّ أَن يَصَّدَّقُواْ فَإِن كَانَ مِن قَوْمٍ عَدُوٍّ لَّكُمْ وَهُوَ مْؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ وَإِن كَانَ مِن قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِّيثَاقٌ فَدِيَةٌ مُّسَلَّمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةً ...**(۹۲)**

... هر کس مؤمنی را به اشتباه کشت باید **بنده مؤمنی** را آزاد و به خانواده او خونبها پرداخت کند مگر اینکه آنان گذشت کنند و اگر [مقتول] از گروهی است که دشمنان شمایند و [خود] وی مؤمن است [قاتل] باید **بنده مؤمنی** را آزاد کند [و پرداخت‌خونبها لازم نیست] و اگر [مقتول] از گروهی است که میان شما و میان آنان پیمانی است باید به خانواده وی خونبها پرداخت نماید و **بنده مؤمنی را آزاد کند** ... (۹۲)

۲- اگر ارباب برده ای، «ظهار» کند، یعنی بر پایه سنت عرب پیش از اسلام، به زنش بگوید «تو مانند مادرم هستی»[۱۳۵] و از همین روی، زن بر او حرام شود و مرد نتواند با او همبستر شود، و او پس از مدتی پشیمان شده و زنش را برای همخوابگی بخواهد، او باید برده ای را آزاد کند.

سوره ۵۸ (مجادله) آیه ۳

وَالَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِن نِّسَائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِّن قَبْلِ أَن يَتَمَاسَّا ذَٰلِكُمْ تُوعَظُونَ بِهِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۳)

و کسانی که زنانشان را ظهار می‌کنند سپس از آنچه گفته‌اند پشیمان می‌شوند بر ایشان [فرض] است که پیش از آنکه با یکدیگر همخوابگی کنند **بنده‌ای را آزاد گردانند** این [حکمی] است که بدان پند داده می‌شوید و خدا به آنچه انجام می‌دهید آگاه است (۳)

۳- برده باید آنقدر پول جمع آوری بکند (چگونه؟ نامشخص است!) که بتواند خودش را از صاحبش بخرد.

سوره ٢٤ (نور) آیه ۳۳

وَلْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّى يُغْنِيَهُمْ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ وَالَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا ... (۳۳)

---

[۱۳۵] محمد (همانگونه که در فصل ۳ گفته شد) در آیه ای زنانش را مادر اعراب خوانده تا از ازدواج این زنان، پس از مرگش جلوگیری کند.

و کسانی که [وسیله] زناشویی نمی‌یابند باید عفت ورزند تا خدا آنان را از فضل خویش بی‌نیاز گرداند و از میان غلامانتان کسانی که در صددند **با قرارداد کتبی خود را آزاد کنند** اگر در آنان خیری [و توانایی پرداخت مال] می‌یابید قرار بازخرید آنها را بنویسید ... **(۳۳)**

٤- مالکِ برده، باید سوگند دروغ بخورد و به کفاره آن برده ای را آزاد کند.

سوره ۵ (مائده) آیه ۸۹

لاَ يُؤَاخِذُكُمُ اللّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِن يُؤَاخِذُكُم بِمَا عَقَّدتُّمُ الأَيْمَانَ فَكَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ عَشَرَةِ مَسَاكِينَ مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعِمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ كِسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ ... **(۸۹)**

خدا شما را **به سوگندهای بیهوده‌تان مؤاخذه نمی‌کند** ولی به سوگندهایی که [از روی اراده] می‌خورید [و می‌شکنید] شما را مؤاخذه می‌کند و کفاره‌اش خوراک دادن به ده بینواست از غذاهای متوسطی که به کسان خود می‌خورانید یا پوشانیدن آنان یا آزاد کردن بنده‌ای و ... (۸۹)

دروغ گویی یا همان تقیه یکی از اصول اسلامی است. این اصل از اصول پایه ای شیعه گری است، بگونه ای که رضا (امام هشتم شیعیان) گفته است «کسی که تقیه نکند از ما نیست». به هر روی، در این آیه بروشنی می بینیم که پروانه دروغگویی صادر شده است. بدترین دروغ در اسلام همان سوگند دروغ خوردن است. البته سوگند خوردن در هر دین و آیینی جایگاه ویژه ای دارد، تا جاییکه اشخاصی مانند پزشکان یا رئیس جمهور یک کشور نیز برای آغاز کارشان باید سوگند بخورند و سوگند آنها نشانه راستگویی و نیت درست آنان پنداشته خواهد شد.

اما در دین اسلام این سوگندخوری بکلی دروغی بیش نیست. نخست اینکه اگر سوگند درباره امر کوچکی باشد که الله آنرا نادیده می گیرد! ولی اگر این سوگندخوری بر مبنای امر پایه داری باشد آنگاه شخص دروغگو تنها می تواند با شل کردن «سر کیسه» برای الله (مانند آزاد کردن یک برده؛ البته بردهء مومن) الله را راضی نگه دارد.

۹.٤- سخن پایانی درباره برده داری و کنیزداری

برای تکمیل کردن بحث غلام و کنیزداری در اسلام، به آیه ۷۵ سوره نحل و دو روایت از کتاب نهج الفصاحه که دربرگیرنده سخنان محمد هستند توجه نمایید:

سوره ١٦ (نحل) آیه ۷۵

ضَرَبَ اللّهُ مَثَلاً عَبْدًا مَّمْلُوكًا لاَّ يَقْدِرُ عَلَى شَىْءٍ وَمَن رَّزَقْنَاهُ مِنَّا رِزْقًا حَسَنًا فَهُوَ يُنفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَجَهْرًا هَلْ يَسْتَوُونَ الْحَمْدُ لِلّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لاَ يَعْلَمُونَ **(۷۵)**

خدا مثلی می‌زند، بنده‌ای است زرخرید که هیچ کاری از او برنمی‌آید آیا [او] با کسی که به وی از جانب خود روزی نیکو داده‌ایم و او از آن در نهان و آشکار انفاق می‌کند **یکسانست** سپاس خدای راست [نه] بلکه بیشترشان نمی‌دانند **(۷۵)**

« دو کس هستند که نمازشان از سرشان بالاتر نمی رود ، اول : برده ای که از نزد ارباب خود فرار کرده باشد مگر آنکه پیش آقایش باز گردد... »[۱۳۶]

«سه کس هستند که از آنها سخن مگو: مردی که از جماعت دوری گرفته و از پیشوای خود نافرمانی کرده و کنیز یا بنده ای که از ارباب خود گریخته و در حال فرار، مرده باشد و... »[۱۳۷]

روش زشتِ کنیزبازی و غلام بارگی تا سال ۱۲۵۷ (۱۸۷۸ ترسایی) یعنی زمان حکومت پادشاه/آخوند های قاجاریه ادامه یافت ولی در سال ۱۲۵۷به رغم مخالفت سختِ آیت الله ها، دولتِ آنزمان که چاره ای جز پذیرفتن منع قانون برده داری جهانی نداشت، این قانون را پذیرفت و به کنوانسیون ژنو پیوست و بدین ترتیب این لکه ننگ اسلامی از تاریخ ما زدوده شد.

---

[۱۳۶] نهج الفصاحه . صفحه ۱۱

[۱۳۷] نهج الفصاحه . صفحه ۲۲۹

۹.۵- مقام زن در اسلام؟

یکی از ادعاهای پوچی که دستاربندان یا تازی پرستان در مورد اسلام دارند این است که آنها می گویند: «اسلام به زن مسلمان جایگاه و مکنت بخشید». اگر فرض کنیم یکی از این کشورهای به اصطلاح مسلمان شده ایران است؛ ایرانی که زن از جایگاه برابری با مرد برخوردار بوده، ایرانی که در آن، زن پادشاهی می کرده، ایرانی که حتی نمادهای استوره ایش نیز به شکلی برابر و مساوی بین زن و مرد تقسیم شده بوده اند؛ همین زنان، امروزه در ایران حق شاه شدن یا نایب شاه شدن یا جاروکش شاه شدن را نیز ندارند. این زنان حتی حق قاضی شدن را نیز ندارند. این زنان حتی حق آزادانهء انتخاب رنگی برای لباس خود را نیز ندارند. البته این وضعیت بد زنان را در همه کشورهای فلک زده اسلامی می توان دید؛ حتی بدتر از ایران. کافی است به افغانستان، بنگلادش، اندونزی، سودان، پاکستان، لیبی، مراکش و ... نگاهی کنجکاوانه بیندازید تا ارمغان اسلام را برای زنان ببینید.

برخی دستار بندانِ به اصطلاح روشنفکر، پس از شنیدن این سخنان بیان می دارند که «اسلام برای زنان تازی، مکنت آورد»! این گفته نیز یاوه ای بیش نیست!



فرتور ١٦ – زنان نیروی هوایی (پیش از آشوب ۵۷)

پیش از ظهور اسلام، بکارگیری چادر بین زنان عرب بسیار نادر بود. زنان عربِ پیش از اسلام دارای جایگاه تا حدودی برابر با مردان بودند. دست کم در تاریخ های عربستان، سه حاکم زن بر اعراب حکومت کرده اند که یکی از آنان «زنوبیا» ملکه «بالمیرا» بوده است. «فریتاک» در کتاب خود

(ضرب المثل های عربی) فهرستی از زنانی که در عربستانِ پیش از اسلام قضاوت کرده اند را به رشته تحریر درآورده است.

در دوره پیش از اسلام، تغریباً پدران هیچگاه دخترانشان را برخلاف میلشان به ازدواج دیگران وا نمی داشتند اما اسلام این حق را به صورت نصفه نیمه از زنان گرفت! حتی زنان پیش از اسلام می توانستند به مردی پیشنهاد ازدواج بدهند (همانگونه که خدیجه از محمد خواستگاری کرد)[۱۳۸].

تنها نکته ای که دستاربندان روی آن بیش از پیش تاکید می کنند آن است که اعراب جاهلی دختران خود را زنده به گور می کردند و محمد اینرا برانداخت. نخست باید گفت که اگر اعراب چنین می کردند پس نسلشان چگونه ادامه می یافت؟ آیا به قول معروف آنها پای بوته سبز می شدند؟! یا اینکه مردان عرب خودشان فرزند هم به دنیا می آوردند؟ البته هیچ بعید نیست؛ عربی که می تواند با قلبش فکر کند ممکن است بتواند حتی فرزند نیز بدنیا بیاورد!

آنچه که تاریخ درباره «زنده به گور کردن دختران در عربستان» می گوید این است که تنها و تنها یک قبیله عرب (قبیله بنی تمیم[۱۳۹]) وجود داشته است که دخترانشان را زنده به گور می کردند و البته تعداد اندکی از مردان این قبیله این کار را می کرده اند و از آن گذشته، ظاهراً در درازای ۵۳ سالِ پیش از فرار محمد از مکه به مدینه فقط یک مورد، زنده به گور کردن دختر گزارش شده بود.

سوره ٤٢ (شوری) آیه ١١

فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَعَلَ لَكُم مِّنْ أَنفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَمِنَ الْأَنْعَامِ أَزْوَاجًا يَذْرَؤُكُمْ فِيهِ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ (١١)

[۱۳۸] برخی دستار بندان از این موضوع بهره برداری مسخره ای می نمایند. ایشان اظهار می دارند که «در اسلام نه تنها خواستگاری زن از مرد، زشت (یا به گفته خودشان قبیح) نیست بلکه سفارش نیز شده است همانگونه که خدیجه از محمد خواستگاری نمود». البته این دستاربندان فراموش می کنند که آنزمانکه خدیجه از محمد خواستگاری کرد، محمد یک شترچران ساده بود و نه ادعای پیامبری کرده بود و نه آدم مهمی بود و نه نشانی از اسلام وجود داشت! و خواستگاری خدیجه از محمد نشان دهنده آزادی زنان عربستان، پیش از اسلام بوده است و این عمل ربطی به این ندارد که بگوییم لابد اسلام به زنان آزادی داده است که خدیجه توانسته از محمد خواستگاری کند.

[۱۳۹] برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به: تاریخ اجتماعی ایران، نوشته مرتضی راوندی – جلد سوم، رویه ٦١٨

پدیدآورنده آسمانها و زمین است **از خودتان برای شما جفتهایی قرار داد** و از **دامها [نیز]** نر و ماده [قرار داد] بدین وسیله شما را بسیار می‌گرداند چیزی مانند او نیست و اوست‌شنوای بینا (۱۱)

به جز موارد اندکی، در همه جای قرآن جنسیت مذکر مورد خطاب است. چرا؟ زیرا همانگونه که گفته شد، زن برای مرد آفریده شده است و در اینجا الله به مسلمانان مرد می گوید؛ همانگونه که الله برای شما چیزهای خوب مانند دام ها، زمین و آسمان قرار داده، برای شما زنانتان را نیز قرار داده است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لاَ تَقْرَبُواْ الصَّلاَةَ وَأَنتُمْ سُكَارَى حَتَّىَ تَعْلَمُواْ مَا تَقُولُونَ وَلاَ جُنُبًا إِلاَّ عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّىَ تَغْتَسِلُواْ وَإِن كُنتُم مَّرْضَى أَوْ عَلَى سَفَرٍ أَوْ جَاء أَحَدٌ مِّنكُم **مِّن الْغَآئِطِ أَوْ لاَمَسْتُمُ النِّسَاء** فَلَمْ تَجِدُواْ مَاء فَتَيَمَّمُواْ صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُواْ بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ إِنَّ اللّهَ كَانَ عَفُوًّا غَفُورًا **(٤٣)**

ای کسانی که ایمان آورده‌اید در حال مستی به نماز نزدیک نشوید تا زمانی که بدانید چه می‌گویید و [نیز] در حال جنابت [وارد نماز نشوید] مگر اینکه راهگذر باشید تا غسل کنید و اگر بیمارید یا در سفرید یا یکی از شما **از قضای حاجت آمد یا زنان را لمس کرده‌اید** و آب نیافته‌اید پس بر خاکی پاک تیمم کنید و صورت و دستهایتان را مسح نمایید که خدا بخشنده و آمرزنده است (٤٣)

خب، چه قضای حاجت و چه لمس کردن زن؟! هر دو در یک رده قرار دارند.

سوره ۲ (بقره) آیه ۲۲۳

نِسَآؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ فَأْتُواْ حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ وَقَدِّمُواْ لأَنفُسِكُمْ وَاتَّقُواْ اللّهَ وَاعْلَمُواْ أَنَّكُم مُّلاَقُوهُ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ **(۲۲۳)**

زنان شما کشتزار شما هستند پس در هر جای کشت خود می توانید وارد شوید و آنها را برای خودتان مقدم دارید و از خدا پروا کنید و بدانید که او را دیدار خواهید کرد و مؤمنان را [به این دیدار] مژده ده (۲۲۳)

بله! زنان در اسلام مانند کشتزار هستند و همانگونه که یک کشاورز به هر شکلی می تواند با این کشتزارش برخورد کند و هرگونه ای که بخواهد آنرا می کارد یا نمی کارد و همانگونه که از آن کشت تنها باید سود به صاحب برسد؛ زن نیز باید همانگونه باشد.

شان نزول این آیه نیز به زمانی برمی گشت که در چگونگی همخوابه شدن مردان با زنان اختلافی پیش آمد و برخی از زنان حاضر نمی شدند که به هر گونه ای خود را در اختیار مردان قرار دهند! سپس این آیه نازل شد و اختیار تمام و کمال این همخوابگی به مردان داده شد. این قضیه در برخی از قرآن های چاپ شده پیش از آشوب ۵۷ بصورت حاشیه نویسی بیان گردیده است که «مرد به هر شکلی می تواند با زن نکاح داشته باشد؛ نشسته، خوابیده، به پهلو و ...»! البته این قسمت های پاورقی در بسیاری از قرآن های نگارش جدید جمهوری اسلامی حذف شده اند.

۹.٦- نابرابری زن و مرد در ارث و گواهی دادن

۱- تقسیم ارث بین جنسِ زن و مرد

سوره ٤ (نساء) آیه های ۱۱ و ۱۲

يُوصِيكُمُ اللّهُ فِی أَوْلاَدِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الأُنثَيَيْنِ فَإِن كُنَّ نِسَاء فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَکَ وَإِن كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَلأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَکَ إِن كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِن لَّمْ يَكُن لَّهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلأُمِّهِ الثُّلُثُ فَإِن كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلأُمِّهِ السُّدُسُ مِن بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِی بِهَا ... **(۱۱)** وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَکَ أَزْوَاجُكُمْ إِن لَّمْ يَكُن لَّهُنَّ وَلَدٌ فَإِن كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمُ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْنَ مِن بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِينَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَلَهُنَّ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْتُمْ إِن لَّمْ يَكُن لَّكُمْ وَلَدٌ فَإِن كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمَّا تَرَكْتُم مِّن بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَإِن كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلاَلَةً أَو امْرَأَةٌ وَلَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ فَإِن كَانُوَاْ أَكْثَرَ مِن ذَلِکَ فَهُمْ شُرَكَاء فِی الثُّلُثِ مِن بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصَى بِهَآ أَوْ دَيْنٍ غَيْرَ مُضَآرٍّ وَصِيَّةً مِّنَ اللّهِ وَاللّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ **(۱۲)**

خداوند به شما در باره فرزندانتان سفارش می‌کند **سهم پسر چون سهم دو دختر است** و اگر [همه ورثه] دختر [و] از دو تن بیشتر باشند سهم آنان دو سوم ماترک است و اگر [دختری که ارث می‌برد]

یکی باشد نیمی از میراث از آن اوست و برای هر یک از پدر و مادر وی [=متوفی] یک ششم از ماترک [مقرر شده] است این در صورتی است که [متوفی] فرزندی داشته باشد ولی اگر فرزندی نداشته باشد و [تنها] پدر و مادرش از او ارث برند **برای مادرش یک سوم است [و بقیه را پدر می‌برد]** و اگر او برادرانی داشته باشد مادرش یک ششم می‌برد [البته همه اینها] پس از انجام وصیتی است که او بدان سفارش کرده یا د ینی [که باید استثنا شود] ... (۱۱)

بسیار روشن گفته شده است که سهم ارث دختر نیمِ پسر است و اگر ارثی از فرزند به پدر و مادر برسد، سهم مادر نیمِ پدر است! برخی از ایرانیانِ آگاه سالهاست که پشت پا به این قانون زن ستیز زده اند و پیش از مرگ، وصیت می کنند که ارث بگونه برابر بین پسر و دختر تقسیم شود و یا حتی این افراد، پیش از مرگشان، خودشان این تقسیم بندی را انجام می دهند تا پس از مرگشان، تازیانه بی عدالتی بر دخترانشان نواخته نشود.

۲- نابرابری شهادت زن و مرد

سوره ۲ (بقره) آیه ۲۸۲

... وَاسْتَشْهِدُواْ شَهِيدَيْنِ من رِّجَالِكُمْ فَإِن لَّمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّن تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاء أَن تَضِلَّ إْحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا الأُخْرَى وَلاَ يَأْبَ الشُّهَدَاء إِذَا مَا دُعُواْ ... (۲۸۲)

و دو شاهد از مردانتان را به شهادت طلبید، پس **اگر دو مرد نبودند، مردی را با دو زن**، از میان گواهانی که (به عدالت آنان) رضایت دارید (گواه بگیرید)، تا (اگر) یکی از آن دو (زن) فراموش کرد، (زنِ) دیگر، وی را یادآوری کند. و چون گواهان احضار شوند، نباید خودداری ورزند. (۲۸۲)

در این آیه نیز مشخص شده است که شهادت یک مرد برابر دو زن، ارزش دارد. در ادامه نیز آیه بگونه ای سخن را به پیش می راند که گویا زنان دچار بیماری فراموشکاری هستند که باید یکی از آنان چیزی را به دیگری یادآوری کند.

۹.۷- حجاب برای زنان (یا روسری یا توسری[۱۴۰])

در بیرون از ایران، بسیاری از زنان و دختران ایرانی را دیده ام که چگونه کشف حجاب کرده اند و باز دم از اسلام می زنند، دیده ام که چگونه ۱۰۰۱ گونه زینت خوش و ناخوش را بر خود نمایانده اند و باز دم از مسلمانی می زنند. البته در ایران نیز که امکان کشف حجاب برای زنان و دختران وجود ندارد، بسیاری از این زنان و دخترانِ مسلمان هستند که آنچنان مسلمانند که تازیان صدر اسلام نیز نبوده اند ولی حجاب را نپذیرفته اند و گاهی از سر ناآگاهی یا شارلاتانی معتقدند که حجاب در اسلام واجب نیست و آخوندها آن را واجب کردند!



فرتور ۱۷[۱۴۱] – برخی از طرفداران نادان یا شارلاتانِ خمینی، در زمان شاه و در زمان احمدی نژاد

البته اینکه حجاب یکی از بلاهای آسمانی است که بر سر هر زن مسلمان زاده ای فرود می آید شکی نیست، در اینکه حجاب عین محدودیت است هیچ تردیدی وجود ندارد، در اینکه حجاب پرده ای است که شادی را نه از زن، بلکه از اجتماع مسلمانان می گیرد هیچ پرسشی وجود ندارد[۱۴۲]؛ اما

[۱۴۰] شعار «یا روسری یا توسری» در سالهای آغازین حکومت جمهوری اسلامی بارها و بارها توسط سربازان گمنام امام زمان و ذوب شدگان ولایت داده شد. این افراد در کنار شعار دادن به اقدامات عملی مانند اسیدپاشی به زنان نیز دست زدند و ... در نهایت زحمات بزرگ مرد ایران (رضا شاه بزرگ) را ضایع کردند و باردیگر گیسوان زنان ایرانی را به زنجیر کردند!

[۱۴۱] فرتور سمت از سایت FarsNews برداشته شده و عکاس هم ح. م. است.

[۱۴۲] ممکن است ماله کشان اسلامی یا ملاها بپرسند که "نگارنده از کجا این عدم تردید را دانسته است؟". پاسخ؛ همین اجبار برای زنان ایرانی است که به شغل شریف خانه داری (؟!) مشغول شده اند و دنیایِ برخی از این زنان از فضای آشپزخانه اشان فراتر نمی رود.

نگارنده معتقد است زن ایرانی زمانی که به این فهم می رسد که **حجاب یعنی فلاکت**، باید از خود بپرسد کدام چیزی است که این فلاکت را بر سرش فرود آورده و به مبارزه با پدیدآورندهء آن فلاکت بپردازد. از طرفی هم اگر زن ایرانی باور دارد که مسلمان است و معتقد، باید لچک بر سر بزند، چادر به دندان بکشد و سخنی بر زبان نیاورد که اسلام به خطر نیفتد! به هر روی، در آیه زیر ببینید که زن مسلمان چه ها باید و چه ها نباید انجام دهد:

سوره ٢٤ (نور) آیه ٣١

وَقُل لِّلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ **وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ** وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ آبَاء بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَاء بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُوْلِي الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاء وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِن زِينَتِهِنَّ وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ **(٣١)**

و به زنان با ایمان بگو دیدگان خود را [از هر نامحرمی] فرو بندند و **شرمگاه خود را نگه دارند** و زیورهای خود را آشکار نگردانند مگر آنچه که طبعا از آن پیداست و باید روسری خود را بر سینه خویش [فرو] اندازند و زیورهایشان را جز برای شوهرانشان یا پدرانشان یا پدران شوهرانشان یا پسرانشان یا پسران شوهرانشان یا برادرانشان یا پسران برادرانشان یا پسران خواهرانشان یا زنان [همکیش] خود یا کنیزانشان یا **بردگان** مرد که [از زن] بی‌نیازند (یعنی کسانی که مردانگی ندارند) یا کودکانی که بر عورتهای زنان وقوف حاصل نکرده‌اند آشکار نکنند و پاهای خود را [به گونه‌ای به زمین] نکوبند تا آنچه از زینتشان نهفته می‌دارند معلوم گردد ای مؤمنان همگی [از مرد و زن] به درگاه خدا توبه کنید امید که رستگار شوید (٣١)

البته نگارنده هدف توهین به زنان بزرگوار ایرانی که از سرناچاری، خانه داری را شغل می دانند ندارم و خوب می دانم و به چشمان خود دیده ام که بسیاری از این زنان خانه دار چگونه حتی از زنان به اصطلاح تحصیل کرده، اجتماعی و حتی نوبل گرفته بسیار خردورزتر و آگاه ترند. سخن نگارنده در رد این فرضیه خانه دار بودن به عنوان یک شغل است و بس!

نتیجه اینکه، زن مسلمان باید:

- چشمانش را بر روی نامحرم ببندد[۱۴۳].
- شرمگاه خود را حفظ کند!
- حفظ حجاب کند؛ روسری او باید آنقدر بلند باشد که بر روی سینه اش بیفتد.
- زیورهایش را هرگز کسی نبیند. حتی گونه ای گام از گام برندارد که این زیورها مشخص شوند. البته موردی ندارد که کنیز و برده های اخته شده[۱۴۴] زیورهای زنان را ببینند**!!**
- اندام تناسلی خود را می تواند بر کودکان نابالغ بنمایاند! سن بلوغ در اسلام برای دختر ۹ سال و برای پسر ۱۵ سال است!
- آنها باید به درگاه الهی هم توبه بکنند! چرا؟ ملاهُ اعلم!

سوره ۳۳ (احزاب) آیه ۵۹

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُل لِّأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاء الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِن جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَى أَن يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَكَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَّحِيمًا **(۵۹)**

ای پیامبر به زنانت و دخترانت و به زنان مؤمنان بگو **پوششهای خود را بر خود فروتر گیرند** (چادر خود را بر خود فروپوشند) این برای آنکه **شناخته شوند** و مورد آزار قرار نگیرند [به احتیاط] نزدیکتر است و خدا آمرزنده مهربان است (۵۹)

بنابر معنای این آیه، چادر تنها ابزاری برای حفظ حجاب و پوشش زن نیست. از طریق حمل چادر، به زنان القاء می‌شود که جنسیت آن‌ها مالک دارد. چادر، حرمسرای متحرک مرد، و زندان متحرک زن است و به نظام جنسیتیِ اسلامی عینیت می‌بخشد.

[۱۴۳] برخی ماله کشان می گویند که منظور نگاه بد است! البته هرگز چنین چیزی در این آیه گفته نشده است و آنچه که الله خواسته بگوید، یک نگاه ساده است که زن آنرا هم نباید انجام دهد!

[۱۴۴] این برده های اخته شده همان پسران ایرانی بودند که به عربستان برده می شدند. البته نمونه های کاملتری از این پسران که نام "غلمان" بر آنها نهاده شده است در بهشت الله بوفور یافت می شوند.

نماز در فرم جماعت آن که در اماکن عمومی و در پشتِ سر فرمانروا (پیشوای دینی) انجام می‌شود، در واقع تظاهراتی برای تسلط دولت اسلامی بر «جهان بیرونی» است. به این ترتیب، نه تنها مشرکان و مؤمنان ادیان دیگر از تجمع مسلمانان به هراس می‌افتند، بلکه تفکیک زنان از مردان در برابر الله منجر به تحکیم نظام جنسیتی و تشدید هویت مسلمانان می‌شود.

بسیار جالب برای کشف حجاب

سوره ٢٤ (نور) آیه ٦٠

وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاء اللَّاتِی لَا یَرْجُونَ نِکَاحًا فَلَیْسَ عَلَیْهِنَّ جُنَاحٌ أَن یَضَعْنَ ثِیَابَهُنَّ غَیْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِینَةٍ وَأَن یَسْتَعْفِفْنَ خَیْرٌ لَّهُنَّ وَاللَّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ **(٦٠)**

و بر زنان که دیگر امکان بچه آوردن ندارند گناهی نیست که **پوشش خود را کنار نهند** [به شرطی که] زینتی را آشکار نکنند [همه پستی ها و بلندیهای خود را نشان ندهند] و [با این همه] عفت ورزیدن برای آنها بهتر است و خدا شنوای داناست (٦٠)

همانگونه که در فصل ششم این نسک گفته شد، تناقض های قرآن تنها آن مواردی نبودند که در آن فصل بیان شدند. نمونه ای از تناقض گویی الله درباره حجاب را می توان در آیه ٦٠ سوره نور مشاهده نمود. تا قبل از این سوره، حجاب امری واجب نشان داده شده است اما اینجا، الله تبصره ای را افزون داشته است.

زنی که بچه دار نمی شود، می تواند پوشش خود را کنار بنهد**!** لابد اگر قرار باشد که روزی ایرانیان حجاب را به زباله دان تاریخ بسپارند، ملاها و ماله کشان اسلامی مدعی خواند شد که این کشف حجاب در قرآن آمده است و زنان ایرانی نیز از روی اعتقادی که به اسلام و آیه ٦٠ نور داشته اند، کشف حجاب کرده اند**!**

مترجم محترم برای ماله کشی این موضوع جمله های بی ربطی را درون کروشه گذاشته است که البته در اصل خود آیه تغییری ایجاد نمی کند؛ [همه پستی ها و بلندیهای خود را نشان ندهند]**!!**

۹.۸- چندزنی در اسلام

«چندزنی» یکی از دیگر لکه های ننگی است که بر چهره اسلام نقش بسته است. پیش از پیدایش اسلام، چند زنی نه تنها مقوله پذیرفته شده ای در بسیاری از کشورهای بافرهنگ آنزمان نبود بلکه امروز نیز این عمل برای حتی برخی از قوم های نیمه وحشی آمازونی عمل بدی به حساب می آید!

در اسلام مرد می تواند دست کم ٤ زن دائم و بی نهایت زن صیغه ای داشته باشد.

نکته شگفت انگیز اینکه "تعدد زوجات" حتی در دوران پیش از اسلام نیز، سنت رایجی در جامعه مدینه نبوده است. البته در وقایع نگاری های اولیه، بخصوص در «طبقات» ابن سعد، نمونه هایی چند از مردانی را می توان یافت که بیش از یک زن داشتند ولی بهمان اندازه، نمونه های زنانی را در عربستان می توان یافت که چند شوهر داشته اند.

آنچه گفتنی است این است که در بیشتر نقاط عربستان، سیستم مادرسالاری رایج بوده و در اندک نقاطی (از جمله مکه) بوده که سیستم پدرسالاری وجود داشته است.

به هر روی، در همه آیین های توحیدی (بجز اسلام) و در بسیاری از دیگر آیین ها، به یک مرد اجازهء داشتن چند همسر داده نشده است. حتی در انجیل متی (باب پنجم ۲۷ و ۲۸ – باب نوزدهم ٤-٦) و انجیل مرقس (باب دهم ٦-۹) آمده است:

مرد و زن پس از زناشویی دیگر دو تن نیستند، بلکه یک تن واحدند.

اما قرآن در آیه ۳ سوره نساء این پروانه را برای دست کم چهار زنِ همزمان صادر نموده است و البته اگر مسلمان بتواند عدالت را بین زنانش برقرار کند بیش از چهار زن نیز می تواند داشته باشد!

اگر فکر می کنید که موضوع تا همین جا پایان می یابد، سخت در اشتباهید. در آیه زیر از مومن خواسته شده است که اگر در اجرای عدالت بین دختران یتیم بیمناکید، زن بگیرید! این چه معنا می تواند داشته باشد؟ آیا جز این است که اگر مومن عدالت داشته باشد می تواند با دختران یتیم نکاح کند؟

سوره ٤ (نساء) آیه ٣

وَإِنْ خِفْتُمْ أَلاَّ تُقْسِطُواْ فِي الْيَتَامَى فَانكِحُواْ مَا طَابَ لَكُم مِّنَ النِّسَاء مَثْنَى وَثُلاَثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلاَّ تَعْدِلُواْ فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَلِكَ أَدْنَى أَلاَّ تَعُولُواْ **(٣)**

و اگر در اجرای عدالت میان دختران یتیم بیمناکید هر چه از زنان [دیگر] که شما را پسند افتاد دو دو سه سه چهار چهار به زنی گیرید پس اگر بیم دارید که به عدالت رفتار نکنید به یک [زن] یا به آنچه [از کنیزان] مالک شده‌اید [اکتفا کنید] این نزدیکتر است تا به ستم گرایید

بهتر است برای اینکه یکطرفه به قاضی نرفته باشیم. به برخی از دلایل اسلامی چند زنی که نگارنده از سایت «اسلام برای امروز» انتخاب کرده است توجه بنماییم تا دریابیم که اسلام با صادر کردن پروانهء چندزنی، چه لطفی به زنانِ محترمه کرده و چه منتی بر سرشان نهاده است:

فوایدِ چند همسری برای زنان

- در خانواده های چندهمسر، زنان امکان بهتری برای **داشتن شغلی در خارج از خانه** دارند، زیرا وظیفه نگهداری بچه ها بین چند همسر تقسیم می شود.
- همینطور، ازدواج با مردان متاهل به این معنی است که زنان **خطر کمتری** می کنند، زیرا همسرشان توانایی خود را در رابطه مشترک اثبات کرده است.
- امکان ازدواج با مردانی که زنان بیشتری را جذب می کنند به این معنی است که زنان ناگزیر نیستند با آنچه مانده است ازدواج کنند.
- امکان ازدواج های بعدی برای مردان، **استحکام خانواده** را افزایش می دهد. زن در این رابطه نگرانِ از دست همسرش پس از بی ریخت شدن نیست، زیرا اگر زنِ جذاب تری پیدا شود، مرد می تواند او را هم به زندگی اضافه کند، بدون اینکه زنان دیگر را ترک کند.
- چند همسری مردان را از **ارتکاب به فساد** باز می دارد و بنابراین خیانت در ازدواج را از بین می برد.
- چند همسری به زنان این امکان را می دهد که **دوستان خوبی** داشته باشند (دیگر همسران شوهرش)

- بنابراین، چندهمسری نیازهای جمع بیشتری را **ارضا** می کند و به آنها امکان رسیدن به خواسته های بیشترشان را می دهد.
- چند همسری این امکان را ایجاد می کند که حداقل سه بزرگسال در خانواده وجود داشته باشند. به این وسیله **درآمد خانواده** بالا رفته و نیاز به کمک مالی دولت کمتر می شود.

کنترل برمردان

- در یک جامعه چندهمسری، اگر مرد بخواهد **شریک جنسی** دیگری داشته باشد، او مجبور است مسولیتش را بپذیرد و هزینه های زندگی تمام بچه هایش را بدهد، نه فقط آنها را که حاصل یک ازدواج مشروع هستند.
- چندهمسری **وسوسه گری زنان جوان** را کاهش می دهد. اگر زنی به مردی قول ازدواج بدهد، ازدواج فعلی او نمی تواند مشکلی باشد.
- چندهمسری **تعداد زنان مجرد** را کاهش می دهد. در حال حاضر، وجود زنان مجرد زیاد، آنها را بی ارزش کرده است. زمانی که تعداد زنان موجود کمتر باشد، ارزش آنها بالاتر می رود. به عبارت دیگر، چندهمسری باعث می شود مردان مجبور به تلاش بیشتری برای بدست آوردن زنان باشند.

بله! ملاحظه فرمودید؟ ملاها سالیان بسیاری از عمر خود را در حجره ها به درس ها و بحث هایی ویژگی می دهند که یاد بگیرند چگونه موضوعی را بپیچانند، چگونه راستی را دروغ و دروغی را راست جلوه بدهند، چگونه سفسطه و مغلعه گری کنند و چگونه با یاوه گویی، مخ مردمان را چون موریانه بسفلند!

نمونه ای از فرمایشات یکی از این دستاربندان را در این نوشتارها دیدید که ثابت می کند چندزنی چه کار فرخنده ای است!

۹.۹- سنجش رفتار «مردان با زنان» و «زنان با مردان»

۱- زدنِ زنان

سوره (نساء) آیه ٣٤

الرِّجَالُ **قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاء** بِمَا فَضَّلَ اللّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنفَقُواْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللّهُ وَاللاَّتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ **وَاضْرِبُوهُنَّ**[١٤٥] فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلاَ تَبْغُواْ عَلَيْهِنَّ سَبِيلاً إِنَّ اللّهَ كَانَ عَلِيًّا كَبِيراً **(٣٤)**

مردان مسلط بر زنانند به دلیل آنکه **خدا برخی از ایشان را بر برخی برتری داده** و [نیز] به دلیل آنکه از اموالشان خرج می‌کنند پس زنان درستکار فرمانبردارند [و] به پاس آنچه خدا حفظ کرده اسرار [شوهران خود] را حفظ می‌کنند و **زنانی را که از نافرمانی آنان بیم دارید** پندشان دهید و در خوابگاه‌ها از ایشان دوری کنید و **آنان را بزنید** پس اگر شما را اطاعت کردند [دیگر] بر آنها هیچ راهی [برای سرزنش] مجویید که خدا والای بزرگ است (٣٤)

مردان بر زنان مسلطند! چرا؟ زیرا الله برخی را بر برخی برتری داده است! به این ترتیب، زن و مرد باهم برابر نیستند؛ بلکه مرد برتر است.

اگر زنی نافرمانی مردی را بکند، مرد باید نخست وی را پند دهد و آنگاه با وی همبستر نشود و سپس زنش را بزند! دو نکته را نباید از نظر دور داشت؛ نخست اینکه، سخن از این است که زن باید فرمان ببرد و هرگز گفته نشده است که اگر این فرمان، فرمانِ نابجایی از طرفِ مرد بود زن می تواند نافرمانی کند یا نه؟ نکته دوم اینکه این حقِ «پند دادن» و «ترک همخوابگی» و «زدن» تنها برای مرد است و زن حق چنین کارهایی را در برابر یک مردِ بد ندارد.

---

[١٤٥] ماله کشان اسلامی که برخی از آنان ساکن کنونی آمریکا هستند، در این چند ساله (غالبا با حضور در شبکه هایی مانند BBC و VOA و ...) سعی کرده اند با پررویی هرچه تمامتر معنای واژه «ضربو» را دیگرگونه جلوه بدهند. حتی خودم در یکی از مناظره های تلوزیونی شاهد بودم که یکی از همین ملاهای کراوات زن، این واژه را به «ترک کردن» معنی کرد.

سوره ٤ (نساء) آیه ١٥

وَاللاَّتِی یَأْتِینَ الْفَاحِشَةَ مِن نِّسَآئِکُمْ فَاسْتَشْهِدُواْ عَلَیْهِنَّ أَرْبَعةً مِّنکُمْ فَإِن شَهِدُواْ فَأَمْسِکُوهُنَّ فِی الْبُیُوتِ حَتَّىَ یَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ یَجْعَلَ اللّهُ لَهُنَّ سَبِیلاً **(١٥)**

و از زنان شما کسانی که مرتکب زنا می‌شوند چهار تن از میان خود [مسلمانان] بر آنان گواه گیرید پس اگر شهادت دادند آنان [=زنان] را **در خانه‌ها نگاه دارید تا مرگشان فرا رسد** یا **خدا راهی برای آنان قرار دهد** (١٥)

مرد نه تنها می توان زنش را بزند و این زدن هم آدابی دارد و درباره این آداب نیز، کتابی توسط ملاها نوشته شده است؛ بلکه مرد همچنین می تواند زنش را به شیوه قانون بیابانی به زندانِ خانگی محکوم کند. حکم این زندان خانگی نیز تا ابد است؛ مگر اینکه الله راه دیگری بیابد. چگونه الله راه دیگری می تواند بیابد؟ نامشخص است.

خب**!** اگر پس از مدتی، مرد متوجه شد که زنش را بی گناه، متهم کرده است و مدتی که وی را زندان خانگی کرده، نه از روی بدکاری زنش بوده است بلکه از روی ناآگاهی مرد و ناجوانمردی مرد بوده است؛ اکنون چه باید کرد؟ اکنون حکم الله چیست؟ او باید چهاربار به الله قسم بخورد و موضوع را ماست مالی کند**!!** به آیه زیر توجه کنید:

سوره ٢٤ (نور) آیه ٦

وَالَّذِینَ یَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ یَکُن لَّهُمْ شُهَدَاء إِلَّا أَنفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِینَ **(٦)**

و کسانی که به همسران خود نسبت زنا می‌دهند و جز خودشان گواهانی [دیگر] ندارند هر یک از آنان **[باید] چهار بار به خدا سوگند یاد کند** که او قطعا از راستگویان است (٦)

۲- حقِ برهم زدن طلاق

سوره ۲ (بقره) آیه ۲۲۸

وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنفُسِهِنَّ ثَلاَثَةَ قُرُوَءٍ وَلاَ يَحِلُّ لَهُنَّ أَن يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِن كُنَّ يُؤْمِنَّ بِاللّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ إِنْ أَرَادُواْ إِصْلاَحًا وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَاللّهُ عَزِيزٌ حَكُيمٌ **(۲۲۸)**

و زنان طلاق داده شده باید **مدت سه پاکی** انتظار کشند و اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارند برای آنان روا نیست که آنچه را خداوند در رحم آنان آفریده پوشیده دارند و شوهرانشان **اگر سر آشتی دارند به بازآوردن آنان در این [مدت] سزاوارترند** و مانند همان [وظایفی] که بر عهده زنان است به طور شایسته به نفع آنان [بر عهده مردان] است و مردان بر آنان [یعنی زنان] برتری دارند و خداوند توانا و حکیم است (۲۲۸)

در اینجا حکم طلاق و مدت آن تعیین شده ولی در طول این سه ماه، شوهر سزاوار است که زنش را به خود بخواند. یعنی هر موقع که مرد دوست داشت میتواند زن را دوباره صاحب شود، که البته دلیلش را الله به این صورت توضیح می دهد: « مردان را بر زنان افزونی و برتری است». چرا؟ مگر این مومنانِ آزاد همه با هم یکسان نبودند؟

۳- محلل

سوره ۲ (بقره) آیه ۲۳۰

فَإِن طَلَّقَهَا فَلاَ تَحِلُّ لَهُ مِن بَعْدُ حَتَّىَ تَنكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ فَإِن طَلَّقَهَا فَلاَ جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَن يَتَرَاجَعَا إِن ظَنَّا أَن يُقِيمَا حُدُودَ اللّهِ وَتِلْكَ حُدُودُ اللّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ **(۲۳۰)**

و اگر [شوهر برای بار سوم] او را طلاق گفت پس از آن دیگر [آن زن] برای او حلال نیست **تا اینکه با شوهری غیر از او ازدواج کند [و با او همخوابگی نماید]** پس اگر [شوهر دوم] وی را طلاق

گفت اگر آن دو [همسر سابق] پندارند که حدود خدا را برپا می‌دارند گناهی بر آن دو نیست که به یکدیگر بازگردند و اینها حدود احکام الهی است که آن را برای قومی که می‌دانند بیان می‌کند (۲۳۰)

محلل یکی از شرم آورترین، مسخره ترین و آبروریزترین قانون های الله برای زنان است؛ تا جایی که حتی بسیاری از ماله کشان اسلامی که تاکنون، به هیچ وجه نتوانسته اند این شرمساری را ماله کشی کنند، نیز کوشش می کنند که اصلاً به این موضع نپردازند و حتی بیشتر مواقع درباره وجود چنین آیه ای در قرآن اظهار بی اطلاعی هم می کنند.

- مرد می تواند ۲ بار زنش را طلاق دهد و دبه درآورده و پس از هر بار طلاق، زنش را پس بگیرد!
  - این چگونه مردی است و این چگونه علاقه ای بین زن و مرد می تواند باشد که مرد سه بار صیغه عقد را برای زنش بخواند؟! آیا شما خواننده گرامی هرگز فرد خردمندی را می شناسید که چنین کاری کرده باشد؟
- به هر روی، بالاخره مرد تصمیم می گیرد که زنش را برای بار سوم طلاق دهد و این کار را عملی می کند. مدتی می گذرد و مرد تصمیم می گیرد که زنش را دیگرباره به خانه خود بخواند!
  - اکنون دیگر مشکل حل شدنی نیست و از یک «مشکل حل کن» (محلل[۱۴۶]) باید استفاده نمود. این محلل، زن را به ازدواج خود درمی آورد و برای حلال کردنِ زن، با او نکاح می کند و بنابراین، آن زن دوباره برای شوهرش حلال می شود.
- تا اینجا که همه چیز روبراه به دیده می آید!
  - ممکن است که محلل بنا به دلایلی تصمیم بگیرد که زن را طلاق ندهد و در اینجا از الله نیز کاری برنمی آید.
  - اگر هم محلل پس از نکاح، زن مورد نظر را طلاق دهد، مردِ نخست می تواند زن خودش را که برای وی حلال شده است را مجدداً به زنی خود درآورد.

سخن پایانی درباره محلل اینکه، **زن** نمی تواند مردش را ۳ طلاقه کند و بنابراین نیازی به **محلله** نیز نمی باشد!

---

[۱۴۶] «محلل» به معنای حلال کننده است زیرا او با نکاح کردن یک زن، او را دوباره برای شوهرش حلال می کند.

مهم این نیست که در کجای این جهان ایستاده ایم، مهم این است که در چه راستایی گام برمی داریم.

فصل ۱۰

تغییر موضع درباره یهودیان و مسیحیان

۱۰.۱-همسویی اسلام با یهود و مسیحیت

فصل دهم این نسک را به دو بخش تقسیم نموده ام؛ در این فصل نیز مانند بیشتر قرآن چهره دوگانه و گاه چندگانه الله و رسولش نشان داده شده است و ضد و نقیض گویی الله هر خرد بیداری را آزار می دهد:

در بخش نخست این فصل به چندآیه ای از قرآن که در آنها سخن از همسویی دین اسلام با یهود و مسیحیت است پرداخته شده است. در بخش دوم هم، درباره ناسازگاری اسلام با این دو دین و ستیزه جویی الله بویژه با یهودیان سخن به میان آمده است.



فرتور ۱۸ – سنجش اسلام با مسیحیت

البته حقیقت آن است که محمد دین اسلام را برپایه های دین های یهودی و مسیحیت و بخصوص یهودی بنیان نهاد. تا زمانی هم که محمد در جایگاه قدرت قرار نگرفته بود و می پنداشت که اگر در قرآن از یهودیان و مسیحیان تعریف و تمجید کند و اگر بخش بزرگی از قرآن را به داستان های دروغین و البته مذهبی این دو دین ویژگی دهد می تواند حمایت یهودیان که در بخش هایی از

شبه جزیره عربستان مثلاً مدینه از قدرت سیاسی و مالی فراوانی بودند را بدست آورد، محمد یا همان الله به جانبداری از مسیحیان و یهودیان پرداختند.

زمانی که محمد به مدینه آمد و با تمام تعریف و تمجیدهای قرآن از یهودیان، خود را از حمایت آنان دور دید، بنای ناسازگاری با آنان نهاد. یکی دو نفر از شاعران یهودی هم بودند که درباره محمد و اینکه اسلام، دین دروغین وی است نیز شعرهایی گفتند و این، محمد را بیشتر به خشم آورد. محمد دشمنی شخصی خودش را با یهودیان به نزاع بین الله و یهودیان تبدیل کرد و چونکه مسلمانان از وضعیت بسیار بد مالی برخوردار بودند، او در قرآن، پروانه تازش به یهودیان را دریافت نمود و یهودیان را که در جایی از قرآن به عنوان «برترین مردم» از آنها یاد شده را به درجهء «بوزینه» نزول داد و سپس آنها را به کلی نابود نمود یا تار و مار کرد.

۱- تورات و انجیل تغییر نکرده اند

سوره ٦ (انعام) آیه ٣٤

وَلَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِّن قَبْلِكَ فَصَبَرُواْ عَلَى مَا كُذِّبُواْ وَأُوذُواْ حَتَّى أَتَاهُمْ نَصْرُنَا وَلاَ مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِ اللّهِ وَلَقَدْ جَاءكَ مِن نَّبَإِ الْمُرْسَلِينَ (٣٤)

و پیش از تو نیز پیامبرانی تکذیب شدند ولی بر آنچه تکذیب شدند و آزار دیدند شکیبایی کردند تا یاری ما به آنان رسید و **برای کلمات خدا هیچ تغییردهنده‌ای نیست** و مسلما اخبار پیامبران به تو رسیده است (٣٤)

زمانی که برخی از دگراندیشان اروپایی اندیشه بیرون راندن دین از سطح جامعه را در سر می پروراندند؛ بزرگترین راه مبارزه در برابر حضور افسارگسیخته دین در جامعه را، «نقد دین» یافتند. بزرگترین کلید نقد دین را نیز "نقد خود کتاب انجیل" یافتند. برخی از این اندیشمندان بالغ بر ٤٠٠٠٠ ضد و نقیض گویی و سخن های بی پایه، انسان ستیز، خرد ستیز و ... در انجیل یافتند. همین نوشته های اندیشمندان باعث شد تا خردِ خفتهء مردم کم کم بیدار شود و البته پس از ادامه این مبارزه بوسیله بزرگانی مانند پاسکال، نیچه، فروید، داروین، لنین و ... بالاخره اروپا از چنگال دین رهایی داد و نتیجه آن شد که اکنون می بینیم.

آنچه گفته شد مربوط به دین مسیحیت و یهودی بود. در اسلام اما، نقدی بر هیچ یک از اصول دینش جایز نیست و کوچکترین سخنی در برابر هر کدام از آن چیزهایی که قرآن گفته، ملا گفته، ماله کش اسلامی می گوید و ... بسرعت با مرگ پاسخ داده می شود. این رویکرد وحشیانه درمورد مسلمانان شیعی بسی اسف بارتر است. نمونه ای از پرسش هایی که ممکن است پرسش کننده آن، چندثانیه پس از پرسیدنشان کشته شود از این قرارند:

- علی چگونه مظلومی بود که نگین پادشاهی ای[۱۴۷] داشت که آنرا به گدایی بخشید؟ چرا از او دست کم سی و چند فرزند بجای مانده است؟ چرا مشاور ارشد عمر بود؟ چرا دخترش را به عمر داد؟ چرا از کسانی بود که مخالف کشتن عثمان بود؟
- حسن، اما دوم شیعیان چند زن داشت (تاریخ دست کم ۷۰ زن را برشمرده است)؟ پس از توافق با عمر، چه مقدار پول و دارایی به وی داده شد؟
- حسن و حسین در کدام جنگ به ایران تاختند و ایرانی کشتند؟ چرا؟ گناه ایرانیان مگر جز این بود که به خدای نادان و خونخوار عرب باور نداشتند؟
- اگر صادق دانشمند بوده و حوزه علمیه داشته است، کدام کتاب علمی از اوست؟ کدام نظریه علمی را داده است؟
- علم محمد باقر چه بوده است؟ آیا فرای اینکه چگونه باید با زن و کنیز همخوابه شد و چگونه باید زن انتخاب کرد و چگونه باید قدرت جماع را افزود، چیزی، اثری یا سخنی خِردورزانه از او بجای مانده است؟
- رضا، امام هشتم شیعیان، اگر با مامون مخالفت داشت، چگونه ولیعهدی او را پذیرفت؟ چرا پس از آن با دختر مامون نیز ازدواج کرد؟ چرا پسرش نیز با دیگر دختر مامون ازدواج کرد؟

این ها و هزاران پرسش دیگر نه پرسیده شده اند و نه اگر پرسیده شوند، جز مرگ پاسخی دارند. ملاهای اسلامی نه تنها این پرسش ها را بر نمی تابند، بلکه هیچ پرسشی را در برابر دیگر دین های

---

[۱۴۷] این نگین، مربوط به انگشتری یزدگرد بود که در غارتگری مسلمانان از تیسفون بدست مسلمانان افتاده بود و علی هم از این غارتگری سهم بزرگی داشت که از جمله می توان بخشی از فرش بهارستان، طلا و جواهرات و غیره را نام برد. این انگشتری نیز جزو آن دست غنایمی بود که به او رسید و علی و تغریباً همه اعراب از هزینه آن و ارزشمندیش ناآگاه بودند و علی نیز برپایه همین پندار، این انگشتری غارتی را به گدایی بخشید و مدتها بعد که آن گدا قصد فروش آنرا داشت، خریدار موضوعِ «بسیار ارزشمند بودن انگشتری» را دریافت.

سامی نیز برنمی تابند و با آنکه پاپ های کلیسا و خاخام های یهودی سالهاست که دربرابر پرسشگران خود سر به زیر افکنده اند تا آبروی نداشته این دین ها را پاسبانی کنند، ملاها بسان آن ضرب المثلی عمل می کنند که می گوید: "شاه بخشیده و شیخ علی شاه نبخشیده"! ملاها حتی برای بزرگان موهوم یهودی و مسیحیت، مانند موسی، اصحاب غار، یوسف، مسیح، ابراهیم، اسماعیل و ... نیز کتاب می نویسند، فیلم می سازند و نظریه پردازی می کنند ...!

زمانی هم که یکی از هزاران اراجیف نوشته شده در کتاب انجیل برایشان برشمرده می شود، به راحتی می گویند «این کتاب ها تحریف شده اند». فرا اینکه چنین سخنی از پایه دروغ است و این کتاب ها نه توسط مسیح و نه بدست موسی نوشته شده اند و بلکه چند خاخام یهودی و ملاهای مسیحی این کتاب ها را نوشته و تصحیح کردند و خود نیز از آن پاسبانی نموده اند؛ در آیه هایی از قرآن مانند همین آیه ٣٤ سوره انعام تاکید شده است که سخن الله تغییردادنی نیست. پس اگر تورات تحریف شده باشد، الله در اینجا سخن بیهوده ای گفته است.

اینکه چرا ملاها خود به پاسبانی از دین های یهودی و مسیحی آمده اند به این موضوع برمی گردد که حقانیت دین اسلام (البته اگر اصلاً حقانیتی وجود داشته باشد) تا حد بسیار زیادی در گرو این دو دین است و رد شدن آنها به معنای رد شدن خود اسلام است.

اکنون تنها به دو مورد زیر از کتاب مقدس یهود و مسیح که از دید قرآن تغییر نکرده و قرآن آنرا قبول دارد به نیکی می نگیریم تا مهر و عطوفت اسلامی را در دین یهودی ها نیز بیابید:

> و چون یهوه، خدایت آنانرا بدست تو بسپارد پس جمیع مردانش را به دم شمشیر بکش و زنان و اطفال و حیوانات و آنچه را که در شهر باشد یعنی تمام غنیمتش را برای خود به تاراج ببر و غنایم دشمنان خود را که یهوه خدایت به تو دهد بخود. (تورات، سفر تثنیه، باب بیستم، ١٠-١٤)

> « چون یهوه خدایت تو را به زمینی که برای تصرفش به آنجا می روی و امتهای بسیار را که ... بزرگتر از تو باشند از پیش تو اخراج نماید و چون یهوه، ایشان را بالکل هلاک کن ... زیرا تو برای یهوه خدایت قوم مقدس هستی، یهوه خدایت تو را برگزیده است تا از جمیع قوم هائیکه بر روی زمین اند، قوم مخصوص برای خود او باشی» (سفر تثنیه – باب هفتم)

۲- خدای اسلام و دین هایی که کتاب آسمانی دارند یکی است و تفاوتی بین پیامبرانشان نیست و مسلمانان به کتابهایشان ایمان دارند

سوره ۲۹ (عنکبوت) آیه ٤٦

وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَإِلَٰهُنَا وَإِلَٰهُكُمْ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ **(٤٦)**

و با اهل کتاب جز به [شیوه‌ای] که بهتر است مجادله مکنید مگر [با] کسانی از آنان که ستم کرده‌اند و بگویید **به آنچه به سوی ما نازل شده و [آنچه] به سوی شما نازل گردیده ایمان آوردیم** و خدای ما و خدای شما یکی است و ما تسلیم اوییم **(٤٦)**

سوره ۳ (آل عمران) آیه ۸٤

قُلْ آمَنَّا بِاللّهِ وَمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَقَ وَيَعْقُوبَ وَالأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَى وَعِيسَى وَالنَّبِيُّونَ مِن رَّبِّهِمْ لاَ نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ **(٨٤)**

بگو [ما] به خدا و **آنچه بر ما نازل شده و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل گردیده و آنچه به موسی و عیسی و انبیای [دیگر] از جانب پروردگارشان داده شده ایمان آورده ایم و میان هیچ یک از آنان فرق نمی‌گذاریم** و ما او را فرمانبرداریم (٨٤)

سوره ۲ (بقره) آیه ۱۳٦

قُولُواْ آمَنَّا بِاللّهِ وَمَآ أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَقَ وَيَعْقُوبَ وَالأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَى وَعِيسَى وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِن رَّبِّهِمْ لاَ نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ **(١٣٦)**

بگویید ما به خدا و به آنچه بر ما نازل شده و به آنچه بر ابراهیم و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل آمده و به آنچه به موسی و عیسی داده شده و **به آنچه به همه پیامبران از سوی پروردگارشان داده شده ایمان آورده‌ایم** میان هیچ یک از ایشان فرق نمی‌گذاریم و در برابر او تسلیم هستیم (١٣٦)

اگر برپایه ادعای قرآن در همین آیه ها، بین دین های سامی تفاوتی نیست؛ اصلاً چگونه است که قوانین بسیاری از این دین ها نه تنها با هم همسو نیستند بلکه در تضاد با هم نیز می باشند؟ پس چگونه یک مسلمان می تواند به هر دو یا هر سه این دین ها معتقد باشد و بپندارد که خدای هر سه دین یکی است؟ این خدا البته، جایی مشروب را حلال می کند و جایی حرام، جایی حجاب واجب است و جایی غیرواجب، جایی یهوه تنها خدای قوم یهود است و جایی دیگر همان الله است، جایی سخن از سازگاری با دشمنان و جایی ناسازگاری با آنان به میان آمده است. حتی بسیاری از اصول پایه ای آنها نیز با هم درتضادند، بسیاری از داستان های بی پایه درباره اشخاص موهومی مانند یوسف، ابراهیم، نوح و ... نیز با هم فرق دارند. اصلاً این دین ها درباره چگونگی آفرینش انسان نیز باهم در تضادند. آیا تورات که به گفته محمد و به استناد این آیه به موسی وحی شده و مورد تایید وی است، به عمد یا به سهو، آفرینش فرشتگان و ماجرای مربوط به آنها را از قلم انداخته است؟

در آیه ۸٤ سوره آل عمران، حتی فرمانبرداری مسلمانان از پیامبران سامی به میان آمده است. آیا یک مسلمان می تواند مثلاً پیروی از اصول مشروب خواری مسیح را بکند؟ آیا زن مسلمانی می تواند پیروی از اصول عدم حجاب در دین مسیحیت را برگزیند؟ اصول و فروع این سه دین سامی نه باهم همسو هستند و نه سازگار. الله چگونه از مسلمانان خواسته که فرقی بین آنان نگذارند؟

در آیه ۱۳٦ سوره بقره، پا از این سخن ها نیز فراتر گذاشته شده است و بیان گردیده که مسلمانان به همه پیامبران پیش از خود ایمان آورده اند. این سخن از آن ردیف سخنانی است که حتی خود مسلمانان کنونی نیز آنرا قبول نداشته و نپذیرفته اند. البته آیه هایی مانند همین آیه اند که اسلام را آنچنان به دین های دیگر سامی پیوند داده اند که وارد کردن اشکال به هر یک از آن دین ها، اشکال تراشی برای خود اسلام پنداشته خواهد شد.

سوره ۳ (آل عمران) آیه ۳

نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ **مُصَدِّقاً** لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنزَلَ التَّوْرَاةَ وَالإِنجِيلَ **(۳)**

این کتاب را در حالی که **تصدیق کننده آنچه [از کتابهای آسمانی] پیش از خود می‌باشد** به حق بر تو نازل کرد و [هم او] تورات و انجیل را نازل کرد **(۳)**

قرآن همانگونه که شاید همه مسلمانان نیز بدانند، تصدیق کننده هیچکدام از کتاب های پیشین نیست. بسیاری از اصول قرآن، داستان های قرآن، رویکردها قرآن و ... برضد دیگر کتاب های آسمانی است. درباره این تضادها تاکنون دهها کتاب نوشته شده است و برخی از آنان نیز در این اواخر به فارسی برگردانده شده اند و همه آنها نشان می دهند که سخن های اینچنینیِ الله تنها از سر شیادی و برای فریب دادن پیروان سایر دین های سامی است. عموماً این سخن ها نه تنها در این زمان، حتی در زمان صدر اسلام نیز، هرگز نتوانست پیروان سامی را بفریبد.

سوره ۲ (بقره) آیه ۲۸۵

آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِن رَّبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللّهِ وَمَلآئِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لاَ نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّن رُّسُلِهِ وَقَالُواْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ **(۲۸۵)**

پیامبر (خدا) بدانچه از جانب پروردگارش بر او نازل شده است ایمان آورده است، **و مؤمنان همگی به خدا و فرشتگان و کتابها و فرستادگانش ایمان آورده‌اند (و گفتند:) میان هیچ یک از فرستادگانش فرق نمی‌گذاریم** و گفتند: شنیدیم و گردن نهادیم، پروردگارا، آمرزش تو را (خواستاریم) و فرجام به سوی تو است. (۲۸۵)

آیا هیچ مسلمانی را می توان یافت که به این آیه الله معتقد باشد یا آنرا پیروی کرده باشد؟ آیا براستی میان هیچیک از فرستادگان الله فرقی نیست؟ خود مسلمانان معتقدند که کتاب قرآن بهترین کتاب ها و خود پیغمبر والاترین پیامبران است. ملاهای جمهوری اسلامی بسیاری از مسلمانان ساکن ایران را که به دین مسیحیت گرویده بودند را اعدام کرد. آیا آنها نمی دانستند که تفاوتی بین دین مسیحیت با اسلام نیست و یا اینکه می دانستند این سخن الله برای فریبکاری است؟

۳- تمجید و تعریف از یهودیان و مسیحیان

سوره ۵ (مائده) آیه ۸۵

فَأَثَابَهُمُ اللّهُ بِمَا قَالُواْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاء الْمُحْسِنِينَ **(۸۵)**

پس به پاس آنچه گفتند خدا به آنان باغهایی پاداش داد که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است در آن جاودانه می‌مانند و این پاداش نیکوکاران است (۸۵)

سوره ۲ (بقره) آیه ٤٧

يَا بَنِى إِسْرَائِيلَ اذْكُرُواْ نِعْمَتِيَ الَّتِى أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّى فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ (٤٧)

ای **فرزندان اسرائیل** از نعمتهایم که بر شما ارزانی داشتم و [از] اینکه من شما را بر جهانیان برتری دادم یاد کنید (٤٧)

آیه های بالا تنها نمونه آیه هایی از الله هستند که در آنها سخن از این است که قوم بنی اسرائیل برترین قوم جهان است. در اینجا نگارنده به این موضوع نمی پردازد که چرا الله که دم از عدالت می زند باید قومی مانند یهود را بر جهانیان و بر ملت ها و مردمانی که تغریباً همه آنان در همه جای زمین، متمدن تر، شرافت مندتر، بافرهنگ تر، نوع دوست تر و بهتر از یهودیان بوده اند را برتری بدهد!

البته در ادامه خواهیم دید که اللهِ دمدمی مزاج ناگهان بر همین مردم برتر جهان، خشم می گیرد و پیامبر جدیدش را مامور می کند تا با آنان آنچنان کند که مغولان نیز با ایرانیان نکردند.

۱۰.۲- ناسازگاری اسلام با یهود و مسیحیت

۱- تغییر موضع به صورت گام به گام

سوره ۲۷ (نمل) آیه ٧٦

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَقُصُّ عَلَى بَنِى إِسْرَائِيلَ أَكْثَرَ الَّذِى هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (٧٦)

بی‌گمان این قرآن بر فرزندان اسرائیل **بیشتر آنچه را که آنان در باره‌اش اختلاف دارند** حکایت می‌کند (٧٦)

این آیه یکی از نخستین آیه هایی است که آغاز عدول کردن الله از سخنان خودش را نشان می دهد. در آیه های پیش، الله معتقد بود که قرآن تصدیق کننده کتابهای پیش از خود است و مسلمانان، هم قرآن و هم سایر دین ها و کتابهای آنان را قبول دارند و ... . در این آیه ناگهان قضیه تغییر کرده است. و اینبار موضوع قرآن درباره چیزهایی است که یهودیان درباره اش اختلاف دارند.

سوره ۳ (آل عمران) آیه ۷۵

وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِن تَأْمَنْهُ بِقِنطَارٍ يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ وَمِنْهُم مَّنْ إِن تَأْمَنْهُ بِدِينَارٍ لاَّ يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ إِلاَّ مَا دُمْتَ عَلَيْهِ قَآئِمًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُواْ لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ وَيَقُولُونَ عَلَى اللّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ **(۷۵)**

و از اهل کتاب کسی است که اگر او را بر مال فراوانی امین شمری آن را به تو برگرداند و از آنان کسی است که اگر او را بر دیناری امین شمری آن را به تو نمی‌پردازد **مگر آنکه دایما بر [سر] وی به پا ایستی** این بدان سبب است که آنان [به پندار خود] گفتند در مورد کسانی که کتاب آسمانی ندارند بر زیان ما راهی نیست و **بر خدا دروغ می‌بندند** با اینکه خودشان [هم] می‌دانند (۷۵)

کم کم الله از بندگان برگزیده خودش (یهودیان) عصبانی شده است و مدعی است که برای اینکه یهودیان پندشنوی داشته باشند باید بر سرشان بپا ایستاد و همین یهودیان بر الله دروغ می بندند. دروغ بستن یهودیان به الله به این موضوع برمی گشت که یکی دو شاعر یهودی برضد محمد و خدایش (یعنی الله) سروده هایی چند ارایه داده بودند.

سوره ۵ (مائده) آیه ۷۳

لَّقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُواْ إِنَّ اللّهَ ثَالِثُ ثَلاَثَةٍ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلاَّ إِلَهٌ وَاحِدٌ وَإِن لَّمْ يَنتَهُواْ عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُواْ مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ **(۷۳)**

کسانی که [به تثلیث قائل شده و] گفتند خدا سومین [شخص از] سه [شخص یا سه اقنوم] است **قطعا کافر شده‌اند** و حال آنکه هیچ معبودی جز خدای یکتا نیست و اگر از آنچه می‌گویند باز نایستند به کافران ایشان عذابی دردناک خواهد رسید (۷۳)

بالاخره، در این آیه مسیحیان نیز مورد خشم الله قرار گرفته اند و آنها کافر نامیده شده اند و همه می دانیم که حکمِ کافر در اسلام چه اندازه روشن و مشخص است و یک مسلمان باید به محض رسیدن به کافر، وی را گردن بزند.

البته الله معتقد است که اگر کسی به تثلیث معتقد باشد کافر است. نکته آنست که چه در گذشته و چه اکنون، مسیحیان معتقد به تثلیث بوده اند و هستند و اصلاً پایه و مبنای دین مسیحیت همین تثلیث (سه گانگی) است و این سه عنوان بنام، «پسر»، «پدر» و «روح القدس» شناخته شده اند. پرسش اینست که آیا الله در زمانی که از مسیحیان جانبداری می کرد و اصول اسلام و مسیح و یهود را یکی می دانست از این قضیه اصلی تثلیث خبر نداشته است؟

سخن پایانی درباره این آیه اینکه، اگر مسیحیان که به تثلیث معتقددند کافرند، پس تمام مسیحیان کنونی جهان کافرند و بر هر مسلمان هم واجب است که گردن آنها را بزند و یا دست و پای آنها را برعکس هم قطع کند. اینکه چرا این عمل توسط تغریباً همه مسلمانان انجام نمی شود و ملاها نیز ظاهراً آنرا نمی دانند به این موضوع برمی گردد که «اسلام کنونی» در ایران، دست کم درباره این مقوله، بسیار مداراگونه رفتار نموده و به گفته خمینی، از اسلام ناب محمدی دور شده است.

سوره ۹ (توبه) آیه ٣٤

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللّهِ وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلاَ يُنفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللّهِ فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٍ **(٣٤)**

ای کسانی که ایمان آورده‌اید بسیاری از دانشمندان یهود و راهبان اموال مردم را به ناروا می‌خورند و [آنان را] از راه خدا باز می‌دارند و **کسانی که زر و سیم را گنجینه می‌کنند و آن را در راه خدا هزینه نمی‌کنند ایشان را از عذابی دردناک خبر ده** (٣٤)

معنای آیه را چندین باره باید خواند و در آن اندیشید و به حال آنان که این آیه ها را می خوانند و در معنای آن نمی نگرند باید زار گریست. کسیکه مالی دارد و در راه الله مالش را خرج نکند به دوزخ خواهد رفت! سخن از خرج کردن مال در راه بندگان او، در راه آبادانی کشور، در راه ساخت مدرسه، در راه ساخت بیمارستان و ... نیست؛ سخن از «راه الله» است. راه الله یعنی دادن مال خود به رسول او

و در زمان کنونی به ولایت فقیه اوست. اگر هم منظور آن راههایی بوده که نگارنده برشمرده، الله لزومی به مبهم گویی در کلامش نداشته و ظاهراً خودش نیز بر روشن و فصیح بودن قرآنش تاکید کرده است. از اینها گذشته، به گفته یکی از میهن پرستان ساکن آمریکا: «در قرآن هرگز از آبادانی سخنی به میان نیامده است، تنها سخن از خرابی و ویرانی و ویرانگری است»[۱۴۸]!

شان نزول این آیه نیز به زمانی برمی گردد که رابطه محمد با یهودیان تیره شده بود و برخی از یهودیان حتی با شکنجه شدن نیز حاضر نبودند به محمد محل اختفای گنج های خود را نشان دهند. والبته یکی از این افراد تا آنجا شکنجه شد که جان داد. پس از کشته شدن این یهودی، محمد دختر او را به بستر خود خواند.

سوره ۲ (بقره) آیه ۱۲۰

وَلَن تَرْضَى عَنكَ الْيَهُودُ وَلاَ النَّصَارَى حَتَّى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنَّ هُدَى اللّهِ هُوَ الْهُدَى وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءهُم بَعْدَ الَّذِي جَاءكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللّهِ مِن وَلِيٍّ وَلاَ نَصِيرٍ **(۱۲۰)**

و هرگز یهودیان و ترسایان **از تو راضی نمی‌شوند مگر آنکه از کیش آنان پیروی کنی** بگو در حقیقت تنها هدایت‌خداست که هدایت [واقعی] است و چنانچه پس از آن علمی که تو را حاصل شد باز از هوسهای آنان پیروی کنی در برابر خدا سرور و یاوری نخواهی داشت (۱۲۰)

دیگر رابطه محمد با یهودیان کاملاً تیره شده است و از دید الله، تنها راه پیوند دادن این دو نیز پیروی محمد از دین آنان است و بس. یعنی یا محمد باید از دین یهودی ها پیروی کند و یا یهودیان از دین محمد پیروی کنند. البته، نه یهودیان به دین اسلام گرویده اند و نه محمد دیگر از آنها جانبداری کرد و برخی از آنها به قتل رسیدند و برخی تمام دارایی هایشان را برای مسلمانان جای گذاشتند و مجبور به ترک دیار و سرزمینشان شدند.

---

[۱۴۸] نقل به مضمون

سوره ۵ (مائده) آیه ۵۱

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لاَ تَتَّخِذُواْ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاء بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاء بَعْضٍ وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللّهَ لاَ يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ **(٥١)**

ای کسانی که ایمان آورده‌اید **یهود و نصاری را دوستان [خود] مگیرید** [که] بعضی از آنان دوستان بعضی دیگرند و هر کس از شما آنها را به دوستی گیرد از آنان خواهد بود آری خدا گروه ستمگران را راه نمی‌نماید (۵۱)

زین پس، رابطه محمد و یهودیان بکلی بهم می خورد و از مسلمانان نیز خواسته می شود که آنان را (یعنی قوم برگزیده الله در جهان را) حتی به دوستی هم نگیرند. هر کس هم آنان را بدوستی بگیرد، از خود آنان است و از گروه ستمگران خواهد بود.

درباره این موضوع نیز که چگونه رفتار الله یا محمد کم کم اینچنین تغییر می یابد که قومی برگزیده تبدیل به قومی نفرین شده می گردند، ملاها دلایل بچه گانه ای را مانند اینکه «یهودیان خیانت کردند» را ارائه می دهند و بس.

البته گویا ملاها و مسلمانان از اصول اسلام ناب محمدی فاصله گرفته اند؛ و چه بسیارند از این مسلمانان و ملاها و البته ماله کشان اسلامی که این یهود و نصاری را هم به دوستی برمی گزینند و هم برای همنشینی با آنان همراه می شوند.

۲- تبدیل یهودیان به بوزینه

سوره ۲ (بقره) آیهء ٦٥

وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَواْ مِنكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُواْ قِرَدَةً خَاسِئِينَ **(٦٥)**

و کسانی از شما را که در روز شنبه تجاوز کردند نیک شناختید پس ایشان را گفتیم **بوزینگانی طردشده** باشید (٦٥)

سوره (مائده) آیه ٦٠

قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُم بِشَرٍّ مِّن ذَلِكَ مَثُوبَةً عِندَ اللّهِ مَن لَّعَنَهُ اللّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمُ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ أُوْلَئِكَ شَرٌّ مَّكَاناً وَأَضَلُّ عَن سَوَاء السَّبِيلِ **(٦٠)**

بگو آیا شما را به بدتر از این کیفر در پیشگاه خدا خبر دهم **همانان که خدا لعنتشان کرده** و بر آنان خشم گرفته و **از آنان بوزینگان و خوکان پدید آورده** و آنانکه طاغوت را پرستش کرده‌اند اینانند که از نظر منزلت بدتر و از راه راست گمراه‌ترند **(٦٠)**

سوره ۷ (اعراف) آیه ١٦٦

فَلَمَّا عَتَوْاْ عَن مَّا نُهُواْ عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُواْ قِرَدَةً خَاسِئِينَ **(١٦٦)**

و چون از آنچه از آن نهی شده بودند سرپیچی کردند به آنان گفتیم **بوزینگانی رانده‌شده** باشید (١٦٦)

جنگ یا دعوای محمد و یهودیان، در اینجا به اوج خود رسیده است و کار به فحاشی نیز کشیده شده. الله حتی معتقد است که در گذشته، نافرمانان این قوم را به بوزینه و خوک تبدیل کرده است. معلوم نیست که اگر چنین سخنِ بی پایه ای صحت داشته است، چرا الله نافرمانان یهودی دوره محمد را به بوزینه و خوک تبدیل نکرده تا راه دستیابی به مال و املاک یهودیان را بر مسلمانان آسان کند و احتیاجی به آنهمه کشت و کشتار نباشد و اشخاصی مانند علی ابن ابیطالب مجبور نباشد با همکاری یکی دیگر از هم کیشانِ خود، گردن بیش از ۷۰۰ نفر از این یهودیان را بزنند و تا پاسی از شب رفته به این کار مشغول باشند.

۳- اگر یهودیان پیمان شکن بودند، پسینیانشان چه گناهی کرده اند؟

سوره ۵ (مائده) آیه ١٤

وَمِنَ الَّذِينَ قَالُواْ إِنَّا نَصَارَى أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ فَنَسُواْ حَظًّا مِّمَّا ذُكِّرُواْ بِهِ فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاء إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَسَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللّهُ بِمَا كَانُواْ يَصْنَعُونَ **(١٤)**

و از کسانی که گفتند ما نصرانی هستیم از ایشان [نیز] پیمان گرفتیم و[لی] بخشی از آنچه را بدان اندرز داده شده بودند فراموش کردند و ما [هم] **تا روز قیامت میانشان دشمنی و کینه افکندیم** و به زودی خدا آنان را از آنچه می‌کرده‌اند [و می‌ساخته‌اند] خبر می‌دهد (١٤)

اوج کینه توزی الله یا محمد با یهودیان، در این آیه چهره ناخوب خود را برملا کرده است. الله بدین دلیل که یهودیان به اندرزهای محمد گوش فرا ندادند، بین فرزندان این یهودیان کینه و دشمنی ای راه می اندازد که تا ابد ادامه خواهد داشت.

فرض کنیم که محمد با یهودیان نجنگید و آنها را قتل عام نکرد و تنها آنها را اندرز داد. فرض کنیم که یهودیان از کوچک تا بزرگشان با مسلمانان دشمن بودند و نوزاد شیرخواره اشان نیز دشمن اسلام بوده و لیاقتش کشته شدن بوده است. فرض کنیم یهودیان اصلاً از روز ازل «قوم مورد غضب الله» بوده اند و آنچه که الله درباره «قوم برتر» بودنشان و غیره گفته است تنها سخنانی از روی باد هوا بوده اند و ... و ... .

اگر تمام فرض های بالا درست باشند باید از الله پرسید که یهودیانی که قرن ها و هزاران سال پس از یهودیان دوره محمد بدنیا آمده اند و می آیند، چه گناهی دارند که باید تاوان اشتباه اجداد خود در قرن ها یا هزاران سالِ پیش از خود را بدهند و بینشان اختلاف باشد؟ آیا این را هم می توان یکی دیگر از نشانه های عدالت ورزی الله دانست؟!

البته بروارون ادعای قرآن مبنی بر اختلاف انداختن بین یهودیان، آنهم تا روز قیامت؛ امروزه یهودیان جزو قوم هایی هستند که اتحاد بینشان را باید ستود. مردمانی از همه جای دنیا با زبان و ملیت و دیدگاه مختلف در دیار پدران خود که قرن ها پیش توسط مسلمانان تصرف شده بود، جمع آمدند، دیار اجدادی خود را از تازی ها بازپس گرفتند و کشور بسیار قدرتمند اسراییل را پایه گذاری کردند[١٤٩] که امروزه در جهان جزو کشورهایی است که سیاست های کلی ای را برای جهانیان در نظر

---

[١٤٩] ممکن است خواننده گرامی، نگارنده را حامی یهودیان بداند و یا ملاها بر نگارنده برچسب چنین طرفداری ای را بزنند. نگارنده تنها در این عبارات قصد دارد نشان دهد که آنچه الله درباره آنان گفته است یاوه ای بیش نیست. از این گذشته خود نگارنده نیز با رویکرد کلی این مردم یهودی سرسازگاری ندارد و مخصوصاً باید گفت شرم باد بر آن یهودیانی که شناسنامه ایرانی داشتند و برخی از آنان برای روی کار آوردن خمینی کوشیدند و در درازای این ٣٠ سال گذشته این آشوبِ شوم، ضربه ها بر پیکر زخم خورده این کشور زده اند. دریغ از یک جانبداری! این یهودیان با همکاری جمهوری اسلامی توانستند، خود را بعنوان کشوری دارای جایگاه، به جهانیان نشان دادند.

می گیرند. مردم این کشور نیز نه بر قومیت خود و نه بر زبان خود و ... فخر نورزیدند و کشمکش های قومی قبیله ای (مانند برخی میهن ستیزان کنونی درون ایران) بین خودشان براه نینداختند و تنها به یک نام اندیشیدند و آن نام، کشور «اسرائیل» بوده و هست.

از لباس کهنه ات خجالت نکش، از اندیشه های کهنه ات شرمنده باش. (انیشتین)

فصل ۱۱

داستان ها و شخصیتهای داستانی قرآن

۱۱.۱- داستان های قرآن، برمبنای استوره و افسانه های دیگرکشورها

در قرآن، داستانهای یا افسانه های بسیاری وجود دارد که شخصیت های این داستان ها بر مبنای شخصیت های استوره ای دیگر کشورهای همسایه شبه جزیره عربستان بوده اند. این استوره ها که بنا به شرایط فرهنگی/اجتماعی آن کشورها شکل گرفته بوده اند، توسط خود مردمان آن سرزمین بعنوان حقیقتِ مسلم پذیرفته نشده اند. مثلاً کدام ایرانی خردمندی است که بپذیرد ضحاکی که مار بر دوش داشته و مارهایش مغز جوانان را می خورده اند وجود بیرونی داشته است؟ کدام ایرانی است که نداند وجود سیمرغ، تنها جنبه استوره ای دارد؟ کدام ایرانی است که می تواند بپذیرد که موبد زرتشتی ای، پیش از ادعای محمد مبنی بر معراج، به معراج رفته باشد؟

دلایل وجود همین استوره های ایرانی از نظر فرهنگی قابل بررسی اند و نیاز به پژوهش های گوناگونی در این زمینه است. البته نمونه های بیرونی این استوره ها را می تواند در تاریخ مشاهده نمود. خمینی همان ضحاک عصر کنونی بود که با پایه ریزی حکومتی خرافی و خردستیز، مغز جوانان پاک و ناآگاه ایرانی را خورد! یا آیا بابک خرمدین را نمی توان کاوه زمان خود دانست؟ نمادهایی مانند «زن خدایی» یا سیمرغ در فرهنگ ایرانی پیامد دید والای فر هنگ ایرانی نسبت به زنان و وجود مقام همپایه برای آنان نسبت به مردان بوده است وگرنه، کدام ایرانی را می توان یافت که بپندارد سیمرغ، همان خداست؟

پس وجود استوره در هر ملتی و در میان هر مردمی، نمادی از فرهنگ آن ملت است و دیدگاه آن مردم را نسبت به دنیا و آنچه در آنست را برملا می سازد. پس دست کم از دیدگاه نگارنده، استوره های یک ملت که بیشتر برمبناهای فرهنگی شکل گرفته اند را نمی توان دون پایه دانست.

البته در میان هر ملتی، داستان های بی پایه ای نیز وجود داشته و دارد که این داستان ها و قصه ها از ذهن یک شخص یا جمعی نشات گرفته اند که یا آنان برای توجیهِ عقلانی بسیاری از امورات دنیا توجیهی نداشته اند و به سبب ناآگاهی اشان به حقیقت، به این چنین داستانسرایی های پرداخته اند و یا ذهن خلاق خود را برای ساخت شخصیت های عجیب غریبی که قدرت دستکاری در امورات دنیا را دارند بکار گرفته اند. نمونه ای از اینگونه داستان ها را می توان در برخی از داستان های ایرانی مانند داستان هزار و یک شب پیدا کرد. این داستان ها نیز تا جاییکه دارای جنبه های یاددهندگی یا

دست کم پندآموزی داشته باشند، بدون ایراد خواهند بود. امروزه «پیشرفت های علمی»، شاه کلید انسان ها برای دستیابی به کنه موجودیت دنیاست و مردمان جهان بجای داستانسرایی و ساخت شخصیتی مانند دیوچراغ که امورات مردم را بسادگی انجام می دهد، دست به ساخت هزاران هزار ماشین کرده اند که امور زندگی را برایشان ساده نموده است و دیگر هیچ خردمندی دنبال دیو چراغ نمی گردد تا در زندگی به او کمک کند.

شوربختانه، در برخی از کشورهای آن زمان که از نظر جایگاه علمی، فرهنگی، اجتماعی و ... در سطح پایینی قرار داشتند داستانهایی وجود داشت که آن داستان ها یا موهامات جزو هیچ کدام از موارد بالا نبودند. این داستان ها جز خردستیزی چیز دیگری در چنته نداشتند. برخی از این داستان های خرد ستیز را که نه جنبه تاریخی، نه استوره ای و نه حتی داستانی در خود داشته اند را در فرهنگ سامی و دین های مسیحی، یهودی می توان مشاهده نمود. نمونه هایی از این داستان های بی پایهء خردستیز را می توان وجود شخص موهومی بنام یوسف دانست، یا شخصی بنام نوح و یا داستان کهف و احتمالاً بدترینشان «چگونگی آفرینش انسان».

محمد گرچه که در قرآنش معتقد است که داستانهای آورده شده او قبلاً توسط کسِ دیگری بیان نگردیده است، اما تغریباً همه داستان های قرآنی بر پایه استوره ها، افسانه ها و موهومات دیگر کشورهای آنزمان شکل گرفته اند و قسمت بسیار بد ماجرا هم این بود که محمد معتقد بود: «همه این داستان ها جزو حقایق پذیرفتنی هستند که اتفاق افتاده اند». البته، دانش و علم به عنوان چراغ راه بشریت، حقیقت بودن این داستان های قرآنی را بشدت رد نموده است.

برخی از این داستان های قرآنی در ادامه آورده شده اند که آنها را بررسی می کنیم:

۱- هفت آسمان

سوره ۲ (بقره) آیه ۲۹

هُوَ الَّذِی خَلَقَ لَکُم مَّا فِی الأَرْضِ جَمِیعاً ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاء فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ (۲۹)

اوست آن کسی که آنچه در زمین است همه را برای شما آفرید سپس به [آفرینش] آسمان پرداخت و **هفت آسمان** را استوار کرد و او به هر چیزی داناست (۲۹)

نخست باید گفت که از نظر علمی، نه آسمان آن چیزی است که در قرآن آمده است (مانند داشتن ستون) و نه این آسمان، هفت طبقه است و یا هفت آسمان متفاوت داریم. تا آنجا که می دانیم، دست کم در آسمان کره زمین معماریِ ۷ طبقه ای وجود ندارد.

اما به هر روی این افسانه گوییِ «۷ آسمان» از استوره بابلی «هفت فلک[۱۵۰]» گرته برداری شده است. اختر شناسیِ بابلی بر پایه همین هفت فلک پایه گذاری شده بود. متون مربوط به این ضوابط فلکی در روی لوح های گوناگونی که در کاوش های باستان شناسی اوایل قرن گذشته در بین النهرین کشف شدند، به تفصیل ثبت شده است.

۲- آدم و حوا

آنچه که تاکنون علم درمورد بوجود آمدن انسانها مشخص نموده این است که انسان ها یکی از جوانترین مخلوقات روی زمین هستند و شکل گیری انسان، حالت مرحله ای داشته و در درازای صدهاهزار سال تغییرات ژنتیکی، انسان به این شکل در آمده است؛ پس آدم و حوایی وجود نداشته اند که نخستین انسان ها باشند و انسانها دیگر از آن دو بوجود آمده باشند بلکه، انسان موجود تکامل یافته ای از گونه یا گونه های دیگرِ حیوانی روی زمین است که آخرینشان میمون است. البته این نکته هم که طبق گفته دین های سامی حدود شش هزار سال از عمر آفرینش نخستسن انسانها بر روی زمین می گذرد یاوه ای بیش نیست.

به هر روی، آدم در قرآن، نخستین بشر خوانده شده است و نخستین پیامبر! اینکه زمانی که دو انسان و تنها دو انسان بر روی زمین وجود داشته اند، چگونه الله، آدم را به پیغمبری رسانده است، خود پرسشی است که ملاه اعلم!

---

[۱۵۰] عطارد – زهره – مریخ – ماه – مشتری – زحل - خورشید

بر پایه نوشته قرآن، پس از آنکه الله آدم را آفرید و به فرشتگانش دستور داد که بر او سجده کنند و شیطان نپذیرفت و شیطان از بهشت رانده شد، شیطان به فتنه انگیزی می پردازد و حوا (زن آدم) فریب ابلیس را می خورد و آدم (این به اصطلاح پیغمبر)، فریب زنش را خورده (میوه ای از درخت معرفت می خورد) و آنها از بهشت رانده می شوند زیرا سرپیچی فرمان الله را کرده بودند و میوه ای یا گندمی را خورده بودند که چشم و گوششان باز شده بود و الله هیچ دوست ندارد که چشم و گوش بنده اش باز باشد. او دوست دارد بنده اش مانند بره ای باشد و همیشه در حال عبادت بسر ببرد.

اگرچه که برپایه نوشته های قرآن، کسی که از فرمان الله سرکشی می کند یک تبهکار است ولی همین الله، آدم را که از فرمانش سرپیچی کرده بود را به عنوان نخستین پیامبر بر می گزیند[۱۵۱].

از نشانه های ناتوانی این پیامبر همین بس که حتی پسرانش را هم نمی تواند درست تربیت کند و یکی از پسرانش آدم کش (برادرکش) از آب در می آید. او حتی فریب زنش (یعنی دیگر موجود آفریده شده بروی زمین) را هم می خورد!

داستان آدم چنین ادامه پیدا می کند که برادر آدم کش با مادرش (یعنی حوا) و آدمِ پیامبر با دخترش همبستر می شوند، از آنان فرزندانی زاده می شوند و بدینگونه، نخستین نسل بشر پدید می آید. پس می توان به این نتیجه رسید که ما آدمیان مشتی حرام زاده ایم.

آفریده شدن همه از آدم

سوره ۷ (الاعراف) آیه ۱۸۹

هُوَ الَّذِی خَلَقَکُم مِّن نَّفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِیَسْکُنَ إِلَیْهَا فَلَمَّا تَغَشَّاهَا حَمَلَتْ حَمْلاً خَفِیفًا فَمَرَّتْ بِهِ فَلَمَّا أَثْقَلَت دَّعَوَا اللّهَ رَبَّهُمَا لَئِنْ آتَیْتَنَا صَالِحاً لَّنَکُونَنَّ مِنَ الشَّاکِرِینَ **(۱۸۹)**

[۱۵۱] زمانی که آدم به زمین می آید هیچ فرد دیگری جز خودش و زنش وجود نداشته اند؛ پس الله، آدم را برای پیامبری کدام انسانها برمی گزیند؟

اوست آن کس که شما را از نفس واحدی آفرید و جفت وی را از آن پدید آورد تا بدان آرام گیرد پس چون [آدم] با او [حوا] درآمیخت باردار شد باری سبک و [چندی] با آن [بار سبک] گذرانید و چون سنگین‌بار شد خدا پروردگار خود را خواندند که اگر به ما [فرزندی] شایسته عطا کنی قطعا از سپاسگزاران خواهیم بود (۱۸۹)

داستان آفرینش آدم و حوا از استوره های ایرانی ای بنام مشی و مشیانه گرته برداری شده اند. مشی و مشیانه از دیدگاه استوره ای ایرانی، نخستین موجوداتی هستند که توسط اهورامزدا آفریده می شوند.

۳- نوح

سوره ٢٦ (شعرا آیه های ۱۱۹ و ۱۲۰

فَأَنجَيْنَاهُ وَمَن مَّعَهُ فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ **(۱۱۹)** ثُمَّ أَغْرَقْنَا بَعْدُ الْبَاقِينَ **(۱۲۰)**

پس او و هر که را در آن کشتی آکنده با او بود رهانیدیم (۱۱۹) آنگاه باقی‌ماندگان را غرق کردیم (۱۲۰)

داستان نوح نیز آنگونه است که: نوح فرمانی از الله مبنی بر ساخت یک کشتی بزرگ می یابد و زمانی که ساخت کشتی اش به پایان می رسد، از همه موجودات جهان، یک جفت در این کشتی سکنا می گزینند و انسان های پیرو نوح هم به کشتی می شوند و ناگهان بارانی باریدن می گیرد و دنیا به زیر آب می رود و همه موجوات غیرکشتی نشین می میرند و پس از ٤٠ روز سرگردانی بر روی آب، کشتی بر کوهی می نشیند و دنیا آغازی دوباره می یابد.

مدارک باستان شناسی به روشنی حکایت از آن دارد که افسانه نوح، نه تنها پیش از قرآن بلکه پیش از تورات نیز در تمدنهای بین النهرین شناخته شده بود. این واقعیت وقتی روشن شد که الواح معروف به «لوحه های بابلی» در سال ۱۸۷۲ توسط هیئت باستان شناسی انگلیسی به سرپرستی G.Smith کشف و ترجمه شدند. این لوحه ها حاوی متن کامل **حماسه گلیگمش**، مهمترین اثر ادبی بین النهرین است که بیشتر از ٤ هزار سال پیش در سومر سروده شده است. لوحه پایانی این مجموعه

که لوحه یازدهم نام دارد حاوی داستانی اساطیری است که بصورت آشکار افسانه طوفان نوح از آن گرفته شده است.

چکیده این منظومه که کشف آن طوفانی در جهان باستان شناسی و مذهبی برانگیخت، چنین است:[۱۵۲]

خدایان بزرگِ چهارگانه (آنو – بعل – نی بیب – انوکی) از آفرینش آدمیان پشیمان می شوند و در یک جلسه کنکاش در کنار فرات تصمیم می گیرند که همه آدمیان و سایر موجودات زمینی را در یک طوفان از بین ببرند. ولی «اِ آ» (EA) خدایگان آبها قبلاً با نابودی بشر مخالف است و محرمانه این موضوع را به نیزارهای فرات خبر می دهد. نیزارها خبر را به گوش ماهیگیری بنام «اوتاناپیشتیم» می رسانند و به او هشدار می دهند که خانه ساحل رودخانه ای خود را هرچه زودتر خراب کند و از چوب آن یک کشتی بسازد و زن و فرزند و اثاثیه خود و نیز یک جفت نر و ماده از هر موجودی در آن جای دهد تا از این راه، زندگی بروی زمین ادامه یابد زیرا به زودی مرگ بسراغ همه زندگان خواهد آمد.

وی این توصیه خدای آبها را می پذیرد و کشتی بزرگی به طول ۱۲۰ ذراع می سازد. در این میان موعد تعیین شده توسط شمش (خدای آفتاب) فرا می رسد، دریچه طوفان گشوده می شود و شش روز و شش شب باران سیل آسا از آسمان می بارد و آب از زمین می جوشد. در سپیده دم روز هفتم همه آدمیان، چرندگان و پرندگان نابود شده اند و تنها اوتاناپیشتیم و همراهان او زنده مانده اند.

کشتی آنان بروی کوه «نیسیر» به خاک می نشیند و برای اطمینان از فرونشستن طوفان، اوتاناپیشتیم کبوتری را برای تحقیق به بیرون می فرستد ولی به علت آنکه جایی برای نشستن نیافته است باز می گردد. سپس کلاغی به همین منظور فرستاده می شود و اینبار کلاغ باز نمی گردد. پس کشتی نشینان از کشتی بیرون می آیند و دور تازه ای از زندگی بروی زمین آغاز می شود.

---

[۱۵۲] این ترجمه از روی متن کامل آن که در سال ۱۹۶۹ در لندن به چاپ رسید می باشد

این داستان با اندکی تغییرات در تورات آمده است و آنگاه چکیده همین داستان نیز در قرآن آورده شده است.

اگر از دیدگاه یک افسانه یا داستانی استوره ای به این واقعه بنگریم اشکالی بر آن داستان نمی تواند باشد و می توان آنرا بسان مثلاً «ساخت یک فیلم درباره انسانی ۷ سر» دانست. اما اگر قرار باشد که برخی معتقد شوند که این انسان وجود داشته است (یا دارد)، یا برخی ادعا کنند که آنرا دیده اند و برخی دیگر نیز بقیه را به باور کردن این داستان وادارند، آنموقع است که باید جلوی این شستشوی مغزی را گرفت.

اکنون غیر منطقی بودن داستان نوح از چند دیدگاه بررسی می شود:

دیدگاه نخست (اندازه کشتی):

از نظر زیست شناسی، تاکنون حدود ۵۰ میلیارد نوع موجود زنده در روی زمین ردیابی شده اند و اکنون کمتر از یکهزارم آنها (٤۰ میلیون نوع) باقی مانده اند؛ مانند ۳۰ ملیون گونه حشره. اگر شخص موهومی بنام نوح می خواست که یک جفت از تمام این موجودات را در یک کشتی جای بدهد، ایشان به یک کشتی به بزرگی خلیج فارس نیاز داشتند و نه (به گفته کتاب های مقدس سامی) در ابعاد ۳۰۰ ذراع طول، ۵۰ ذراع عرض و ۳۰ ذراع ارتفاع.

دیدگاه دوم (چند هزار متر بارش):

از نظر فیزیکی، حتی اگر ریزش باران بیشتر از ٤۰ روز و شب ادامه یابد ممکن نیست که از جو زمین آنقدر باران بر زمین بریزد که حتی سرزمین کوچک بین النهرین (چه برسد به تمام دنیا) تا قله آرارات (با ۵۰۰۰ متر بلندا) در آب فرو رود.

بیش از ۲۰۰ سال پیش ولتر می نویسد برای آنکه قله آرارات زیر آب برود باید ۱۲ اقیانوس (که آخرین آنها ٢٤ بار بزرگتر از اقیانوسی باشد که دو نیمکره زمین را در میان دارد) روی هم قرار بگیرند.

دیدگاه سوم (اصالت تاریخی):

آنچه از کتاب های دین های سامی برمی آید این طوفان در حدود ۲۱ یا ۲۲ قرن پیش از میلاد مسیح بوده است؛ یعنی زمانی که ۲۰۰۰ سال از آغاز فراعنه مصر و ۷۰۰ سال از بنای هرم بزرگ کئوپس می گذشته است، بی آنکه نه هرمی و نه فرعونی به زیر آب رفته باشد و نه هیچ یک از تمدنهای بزرگ موجود در آن زمان در مصر و بین النهرین و چین و هند و ایران بدست طوفان منقرض شده باشند.

نکته مهمی که در اینجا باید بدان پرداخت این است که بر اساس آیه زیر، الله به نوح می گوید که از همه موجودات یک جفت بگیر و با خود به کشتی ببر جز پسرت! اما در تورات هرگز چنین سخنی نیامده است که نشان دهد نوح، پسرش را با خود به کشتی نبرده است.

سوره ۱۱ (هود) آیه ٤٠

حَتَّى إِذَا جَاء أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِن كُلٍّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلاَّ مَن سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَمَنْ آمَنَ وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلاَّ قَلِيلٌ **(٤٠)**

تا آنگاه که فرمان ما دررسید و تنور فوران کرد فرمودیم در آن [کشتی] از هر حیوانی یک جفت با کسانت مگر کسی که قبلا در باره او سخن رفته است و کسانی که ایمان آورده‌اند حمل کن و با او جز [عده] اندکی ایمان نیاورده بودند (٤٠)

٤- یوسف

داستان یوسف در مصر، ١٤ فصل از تورات و ۱۸۰ آیه از قرآن را به خود اختصاص داده است. همچنین در قرآن سوره ای نیز بنام یوسف وجود دارد.

از دیدگاه تاریخی، این ماجرا کاملاً ساختگی است و جز در تورات و قرآن در هیچ کتاب دیگری یافت نمی شود (نه حتی در افسانه های کلدانی، آشوری یا یونانی). امروزه باستانشناسان به مدارک بسیار شگفت انگیزی در مورد فرعون ها دست یافته اند مانند اینکه مثلاً در ٤٠٠٠ سال پیش، فلان

فرعون توسط ضربهء گرزی کشته شده است. اما تا آنجا که به تاریخ مربوط است هیچ فرعونی، هیچ صدراعظم یا مباشر یهودی نداشته است (که مثلاً این شخص بخواهد یوسف باشد).

همچنین برای این افسانه ناشیانه که فرعون به محض اینکه خواب او را تعبیر کرد بلافاصله وی را به نخست وزیری خود برگزید نمی توان پیشینه ای یافت. حتی در عقب مانده ترین کشورهای آفریقایی و آسیایی هم، یک زندانی (آنهم از قومی بیگانه) را تنها بابت یک تعبیر خواب به نخست وزیری نمی رسانند. جالب تر اینکه فرعون حتی برای یکسال هم صبر نمی کند تا ببیند که آیا یکسال فراوانی وجود خواهد داشت تا بتواند از آن، نتیجه معقول (؟!) شش سالِ فراوانی دیگر و هفت سال خشکسالی استخراج کند و آنگاه یوسف را بخاطر این تعبیر خواب به وزرات برساند.

نه تنها این داستان از نظر تاریخی اصالت ندارد، بلکه از نظر واقعیت های اقلیمی نیز کاملاً بی اساس است. زیرا ابداً ممکن نیست که آب نیل ۷ سال پیاپی از بستر خود بالا نیامده باشد بی آنکه فاجعه ای نابودی مصر را در پی نیاورده باشد. از آن گذشته حتی امروزه با توجه به پیشرفت های کنونی بشر، ذخیره بسیاری از غذاها یا غلات برای ۷ سال (آنهم در انبارهایی که امروزه دارای سیستم های تهویه، تنظیم هوا و غیره هستند) غیر ممکن است؛ پس چگونه است که یوسف و دوستانش موفق به ذخیره مواد غذایی (مانند گوشت، حبوبات، میوه جات و ...) برای دست کم ۷ سال در انبارهای مصری شده اند؟

۵- داوود و سلیمان

این دو فرد نیز دو پیامبر از پیامبران یهودند. مانند بسیاری از داستان های قرآنی، داستان های این دو (به اصطلاح) پیامبر نیز چیزی نیستند جز افسانه های بی پایه و اساس که نه با منطق سازگارند و نه با خرد و نه حتی تاریخ، نشانی از این دو فرد (به شکلی که در قرآن آمده است) دارد. همانگونه که پیشتر هم به گفتار آمد، علم باستانشناسی و پژوهش های تاریخ دانان و تاریخ شناسان چنان گسترده است و چنان پرده از رخسارهء در مه ماندهء گذشته دنیا برانداخته است که گویی ما را به اعماق چندین و چند هزارساله پیشین تاریخ می برد. علم گاهی زلزله ای یا ماه گرفتگی ای را نیز که در چند هزار سال پیش رخ داده را هم درمی یابد! شوربختانه، تاریخ و دانش، نه سلیمانی می شناسند که با داستان های آمده در قرآن همخوانی داشته باشد و نه شخص موهومی بنام داوود!

اکنون بهتر است به داستان کاملتر داوود (یعنی پدر سلیمان) آنگونه که در تورات (دیگر کتابِ به اصطلاح آسمانی دین های سامی) آمده است نگاه کنیم:

«در وقت عصر که داوود از بسترش برخاسته بر پشت بام خانهء پادشاه گردش می کرد، از پشت بام زنی را دید که خویشتن را شستشو می کند و آن زن بسیار نیکو منظر بود. پس داوود فرستاده درباره زن استفسار نمود و او را گفتند که آیا بَـتـشـبَـع دختر الیعام و زن اوریا (یکی از سرداران شاه) است.»

به هر روی داوود این زن شوهردار را به کاخ خود آورده و با او همبستر می شود. زنِ «اوریا» از داوود حامله می شود و این آبروریزی را به داوود خبر می دهد. داوود اوریا (یعنی شوهر زنی که با وی همبستر شده بود) را به بیرون شهر نزد خود خوانده و پس از چند روز سردواندن، او را به نبردی بی بازگشت با دشمنان خود می فرستد. اوریا در جنگ کشته می شود. در ادامه داوود با همان زن به صورت رسمی ازدواج می کند و آنگاه توبه می نماید و بدین ترتیب نزد یهوه یا الله (خدای یهود و اسلام) مقبول می افتد. در این باره مراجعه کنید به کتاب دوم سموئیل نبی، باب ۱۱ و ۱۲![۱۵۳]

اما در مورد سلیمان: آنچه از نوشته های تورات که با اندکی تغییرات در قرآن نیز آمده اند بر می آید این است که، سلیمان یکی از پیامبران بزرگ قوم یهود بوده است و سالها یهودیان را فرمانروایی کرده است. سلیمان قادر بوده که به زبان حیوانات نیز سخن بگوید و تمام این حیوانات و موجودات؛ از مورچه گرفته تا پرندگان و چرندگان همه در فرمان او بوده اند و ... و ... .

چند نکته در اینجا هر خرد آگاهی را سخت می آزارد:

- نخست اینکه هیچ سند تاریخی ای وجود ندارد که ثابت کرده باشد شخص موهومی (با مشخصات قرآنی/توراتی) به نام سلیمان در سرزمین یهودیان وجود داشته است، چه برسد به اینکه این شخص قادر به سخن گفتن با حیوانات نیز باشد.

- نکته دیگر اینکه دانش می گوید که اصلاً ارتباط کلامی ای بدین شکلی که بین انسانها است، بین حیوانات نبوده و نمی باشد و بسیاری از حیوانات نیز، با صداهای خاصی با هم

---

[۱۵۳] نمونه این تجاوز را می توان در زندگی های نکبت بار بسیاری از ملایان ایران و دیدگاههای شکم و زیرشکمی آنان در زندگی شان دید. در ایران، کم نیستند ملاهایی که برای تصرف یک زن شوهردار جنایاتی بسی زشت تر از جنایت داوود کرده اند.

ارتباط برقرار می کنند و نه با گفتار خاصی. از این گذشته، ارتباط برخی حیواناتِ دیگر نیز تنها و تنها از راه غریزه است و نه حتی صداهای خاصی.

اکنون فرض می کنیم که شخص موهومی به نام سلیمان وجود داشته است، چه خرد آگاهی می تواند چنین ارتباط گفتاری ای را بین حیوانات و سلیمان بپذیرد. مگر حیوان هم می تواند سخن بگوید؟ مگر اینکه به گفته چند تن از بزرگان اسلامی مانند کلینی، مجلسی یا خمینی، « حیوانات در گذشته آگاه تر از اکنون بوده اند و ...» !!!

بگذارید بپنداریم که، هم شخص موهومی به نام سلیمان وجود داشته و هم حیوانات عهد سلیمان آگاه تر از حیوانات کنونی بوده اند. ولی آن چهره ای که از سلیمان در تورات نشان داده شده است چیزی نیست جز پیامبری زشتکار که برادر خود را کشته و با حاکم مصر قراردادی را امضا می نماید تا حکومت کوچکش به آرامش برسد. سلیمان، آنگاه از این آرامش استفاده کرده و چند صد زن و کنیز برای خود فراهم می آورد و ٤٠ سال به مردمش (یا شاید به حرمسرایش) حکومت می کند. به گفته تورات (و همچنین کتاب اول پادشاهان، باب یازدهم، ٤) ایشان ٧٠٠ زن رسمی، ٤٠٠ جاریه و چند هزار کنیز داشته است.

این پیامبر موهوم، چندین بیت چکامه نیز برای معشوقه های خود در تورات سروده است ولی بدلیل متن نیمه سکسی ای که دارند و مناسب این گفتار نیستند، از آوردن آنها در اینجا خودداری می نمایم.

در مهربانی وی نیز جای بسی اما و اگر وجود دارد، ایشان به خاطر دیرکرد یکی از پرندگان مقربش (که باید برای سلیمان جایگاه ویژه ای می داشته نیز) قصد داشته است او را گردن بزند:

سوره ٢٧ (نمل) آیه های ٢٠ و ٢١

وَتَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى الْهُدْهُدَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ **(٢٠)** لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لَيَأْتِيَنِّي بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ **(٢١)**

و جویای [حال] پرندگان شد و گفت مرا چه شده است که هدهد را نمی‌بینم یا شاید از غایبان است (٢٠) قطعا او را به عذابی سخت عذاب می‌کنم **یا سرش را می‌برم** مگر آنکه دلیلی روشن برای من بیاورد (٢١)

اکنون باید پرسید که این به اصطلاح پیامبر، چقدر در تاریخ دنیا جایگاه داشته است و چه گلی به سر نه انسانها بلکه حیوانات آن زده است که الله در قرآن بارها و بارها از او یاد کرده است؟

٦- ایمان آوردن ملکه سبا به الله چگونه بود؟

قِيلَ لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَكَشَفَتْ عَن سَاقَيْهَا قَالَ إِنَّهُ صَرْحٌ مُّمَرَّدٌ مِّن قَوَارِيرَ قَالَتْ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ **لِلَّهِ** رَبِّ الْعَالَمِينَ **(٤٤)**

به او گفته شد وارد ساحت کاخ [پادشاهی] شو و چون آن را دید برکه‌ای پنداشت و ساقهایش را نمایان کرد [سلیمان] گفت این کاخی مفروش از آبگینه است [ملکه] گفت پروردگارا من به خود ستم کردم و [اینک] با سلیمان در برابر خدا پروردگار جهانیان تسلیم شدم (٤٤)

سلیمان برای ملکهء زیبایی پیک غیبی ای می فرستد و این پیک، او را با سرعت چشم برهم زدنی، به کاخ سلیمان می آورد. کف پوش کاخ سلیمان آنچنان در زیبایی بی مانند بوده است که ملکه می پندارد آبی در آنجا روان است و دامن خود را آنقدر بالا می کشد که ساق پاهایش نمایان می شود. او پس از آنکه می فهمد آبی وجود ندارد درمی یابد که به خود ستم کرده و به سلیمان ایمان می آورد!![١٥٤]

بیش از ٢٠ آیه قرآن مربوط به داستان سلیمان و ملکه سبا است.

٧- هاروت و ماروت

در فرهنگ ایرانِ باستان، ماه های سال نمادی برای امشاسپندان های[١٥٥] مختلف بودند؛ دو مورد از این امشاسپندان، خرداد و امرداد نام داشتند. این دو امشاسپند را در بابلِ قدیم، "هئوروتات" و "آمـِرتات"

---

[١٥٤] می توان اینگوه به این داستان نگاه کرد که ملکه پی می برد با وجود اینکه کاخی دارد اما کاخش بسیار ناچیزتر از کاخ و مال و ثروت سلیمان است و می فهمد که به خودش ستم می کرده و اگر به سلیمان ایمان آورد تازه درِ خوشبختیِ واقعی (بخوانید تن پروری) را به خود باز می کند، و بنابراین تصمیم می گیرد ایمان بیاورد.

[١٥٥] نام خدایگان های والارتبه در پیشگاه اهورامزدا

می نامیدند. برگردان این دو واژه به عربی همان هاروت و ماروت است. متن های اوستایی کتاب های ایرانی باستان مانند گاتها، خود دربرگیرنده این افسانه هستند[۱۵۶].

سوره ۲ (بقره) آیه ۱۰۲

وَاتَّبَعُواْ مَا تَتْلُواْ الشَّيَاطِينُ عَلَى مُلْكِ سُلَيْمَانَ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَكِنَّ الشَّيْاطِينَ كَفَرُواْ يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَمَا أُنزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَارُوتَ وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولاَ إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلاَ تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ وَمَا هُم بِضَآرِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلاَّ بِإِذْنِ اللّهِ وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلاَ يَنفَعُهُمْ وَلَقَدْ عَلِمُواْ لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الآخِرَةِ مِنْ خَلاَقٍ وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْاْ بِهِ أَنفُسَهُمْ لَوْ كَانُواْ يَعْلَمُونَ **(۱۰۲)**

و آنچه را که شیطانها در سلطنت‌سلیمان خوانده [و درس گرفته] بودند پیروی کردند و سلیمان کفر نورزید لیکن آن شیطانها به کفر گراییدند که به مردم سحر می‌آموختند و [نیز از] آنچه بر آن **دو فرشته هاروت و ماروت** در **بابل** فرو فرستاده شده بود [پیروی کردند] با اینکه آن دو [فرشته] هیچ کس را تعلیم [سحر] نمی‌کردند مگر آنکه می‌گفتند ما [وسیله] آزمایشی [برای شما] هستیم پس زنهار کافر نشوی و آنها از آن دو [فرشته] چیزهایی می‌آموختند که به وسیله آن میان مرد و همسرش جدایی بیفکنند هر چند بدون فرمان خدا نمی‌توانستند به وسیله آن به احدی زیان برسانند و [خلاصه] چیزی می‌آموختند که برایشان زیان داشت و سودی بدیشان نمی‌رسانید و قطعا [یهودیان] دریافته بودند که هر کس خریدار این [متاع] باشد در آخرت بهره‌ای ندارد وه که چه بد بود آنچه به جان خریدند اگر می‌دانستند (۱۰۲)

چنین به دیده می آید که هاروت و ماروت دو فرشته از گونهء شیطانی آن بوده اند**!؟** این دو فرشته با اینکه به کسی سحر نمی آموختند، اما مردم از آنها سحر می آموختند. گویا آنها مانند گاوی بوده اند که میلی به شیر دادن نداشته اند ولی مردم آنها را می دوشیده اند. اینکه چگونه مردم از این هاروت و ماروت سحر یاد می گرفته اند، ملاه اعلم! این آیه یکی از صدها آیه ای است که معنای درهم وبرهم آن لابد یکی از نشانه های فصاحت و روشنی قرآن است!

---

[۱۵۶] کسانی که نیاز به تحقیق بیشتر در این زمینه دارند می توانند به گاتها مراجعه کنند

۸- ابراهیم

ابراهیم در قرآن یهودی ای شناختگری می شود که پیامبر بوده است، کعبه را ساخته و قریش (و لابد محمد) از نسل او هستند. نخست باید گفت که کعبه بر اساس شواهد تاریخی توسط شخص موهومی بنام ابراهیم یا پسرش اسماعیل ساخته نشده است؛ بنای کعبه نیز بدستور الله و احتمالاً با توجه به معماری عربی (؟!) ساخته نگردیده است. کعبه نمونه ساخته شده و گرته برداری شده ای از کعبه زرتشت در ایران است که توسط برخی از ساکنان بخش جنوبی شبه جزیره عربستان (یعنی یمن) ساخته شده است.

از اینها گذشته؛ اصلاً شخصی بنام ابراهیم با مشخصاتی که از او در قرآن آمده است در تاریخ وجود خارجی نداشته و از آن مهمتر، نه قریش و نه محمد از نسل این شخص موهوم نیستند.

اکنون به داستان ابراهیم نگاهی می افکنیم. داستان ابراهیم بدین گونه است:

ابراهیم شبی با خواهر بسیار زیبای خود (که ساره نام دارد) همخوابه می شود و سپس برای دلجویی از او با وی ازدواج می کند. آنها پس از مدتی [و لابد بدلیل آبروریزی ای که ببار آورده اند] تصمیم می گیرند که از خویشاوندان یهودی خود دوری گزیده و راهی مصر می شوند.

فرعون مصر (که ابی ملک نام داشته) علاقه وافری به زن ها و دخترکان زیبا روی داشته است. از آنجا که ابراهیم مستمند بوده، بدون اینکه به فرعون بگوید که "ساره خواهر اوست"، ساره را به فرعون می دهد و پاداش بسیار می گیرد.

پس از مدتی موضوع لو رفته و فرعون ساره را به ابراهیم برمی گرداند و آنها را از مصر بیرون می کند. البته، فرعون به آنها برده ای نیز به نام «هاجر» می بخشاید تا خدمت این زن و شوهر را بکند. اما در راه بازگشت، ابراهیم بار دیگر شیطنت کرده و اینبار با هاجر همبستر می شود. [این موضوع، ساره را به سختی می آزارد]

در آینده، هم هاجر و هم ساره بچه می زایند و هاجر، اسماعیل را می زاید و ساره، اسحاق را. ساره از ابراهیم می خواهد که هاجر و اسماعیل را در بیابان رها نماید تا طعمه درندگان گردد. ابراهیم آنها را در قسمتی از صحرا رها می نماید و خودش آن محل را ترک می نمایند. این منطقه جایی بوده

است بین صفا و مروه کنونی. در ادامه، آنها توسط کاروانی پیدا می شوند و از مرگ نجات می یابند. اعراب جاهلی معتقد بودند که آنها از نسل اسماعیل و بنی اسرائیل از نسل اسحاق هستند[۱۵۷]. محمد در قرآن به این موضوع سندیت داد!

۹- ابراهیم و پیامبری فرزندش

سوره ۲ (بقره) آیه ۱۲٤

وَإِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّى جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِن ذُرِّيَّتِى قَالَ لاَ يَنَالُ عَهْدِى الظَّالِمِينَ **(۱۲٤)**

و چون ابراهیم را پروردگارش با کلماتی بیازمود و وی آن همه را به انجام رسانید [خدا به او] فرمود من تو را پیشوای مردم قرار دادم [ابراهیم] پرسید از دودمانم [چطور] فرمود پیمان من به بیدادگران نمی‌رسد (۱۲٤)

چنین به دیده می آید که فرزند یا فرزندان ابراهیم بیدادگر بوده اند و الله هم، مقام پیامبری را به آنان عطا ننموده است.

خواننده گرامی باید بداند همانگونه که گفته شد، یهودیان معتقدند از نسل اسحاق هستند و اعراب مسلمان نیز معتقدند از نسل ابراهیم می باشند. در اعتقاد یهودیان، اسحاق پیامبر بوده و فرزندان و نوادگان و ... او نیز پشت در پشت پیامبر شده اند.

مسلمانان و البته خود محمد هم معتقد بوده است که اسماعیل پیامبرِ برحق بوده و با این آیه خواسته است به یهودیان اعلام نماید که پیامبری الله به بیدادگران (یعنی اسحاق و ...) نرسیده است و همانا اسماعیل و تبار او پیامبران راستینند.

[۱۵۷] برای کسب اطلاعات دقیق تر و بیشتر در مورد این داستان بی پایه به کتاب عهد قدیم (تورات) بخش پیامبران (بخش ابراهیم) مراجعه کنید.

۱۰- ابراهیم، پیش از ظهور اسلام، مسلمان شده بود!

سوره ۳ (آل عمران) آیه ٦٧

مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلاَ نَصْرَانِيًّا وَلَكِن كَانَ حَنِيفًا **مُّسْلِمًا** وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ **(٦٧)**

ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی بلکه **مسلمانی**[۱۵۸] فرمانبردار بود و از مشرکان نبود (٦٧)

مسلمانان معتقدند که محمد نخستین مسلمان بوده است و پس از وی افرادی چون خدیجه، ابوبکر، علی، زید و ... جزو نخستین مسلمانان هستند. گویا ابراهیم که بر‌وارون ادعای این آیه، یهودی بوده است، پیش از برملا شدن پدیدهء اسلام و معرفی این دین در عربستان توسط محمد، به این دین ایمان آورده است!!

۱۱- اصحاب کهف

در قرآن سوره ای به نام کهف وجود دارد که در آن به داستانی در مورد چند نفر[۱۵۹] ضدحکومتی پرداخته شده است که برای مبارزه با حاکم منطقه خود، به غاری پناه می برند(؟!)، آنجا به مدت ۳۰۰ سال به خواب می روند و پس از بیداری نیز دوباره به غار خود برمی گردند و دوباره به خواب می روند. سپس الله ترسی در دل مردمان قرار می دهد و از آن به بعد، هیچ کس جرات نمی کند به آن غار نزدیک شده و درباره این افراد به پژوهش بپردازد.

نخست اینکه جز در کتابهای مقدس سامی، هیچ جایی در تاریخ از چنین اشخاص موهومی نام برده نشده است. وانگهی اگر این داستان حقیقت می بود، انسان ها بدون هیچ تردیدی چنان غار شگفت انگیزی را به جایگاهی مقدس برای خود تبدیل می نمودند، آنرا نشانه گذاری می کردند و ...!

[۱۵۸] در برخی از نگارش های جدیدِ قرآن در جمهوری اسلامی، بجای واژه "مسلمانی"، واژه "حق گرایی" آمده است

[۱۵۹] تعداد این نفرات نامشخص است و طبق آیه ۲۲ همین سوره، تعداد این افراد را تنها الله می داند ولی از آنجایی که الله با ولایت فقیه دوستی ای دیرینه دارد، به ولایت فقیه تعداد واقعی این افراد را گفته است و ولایت فقیه نیز بر پایه این اطلاعاتِ دریافتی، اقدام به ساخت فیلمی دراین باره در ایران نمودند.

هرچند که هیچ یک از این موارد در تاریخ وجود ندارد و حتی جایگاه این غار نه تنها برای مردمان خردمند و خردگریز دنیا ناپیداست، بلکه ملاهای خردستیز نیز از محل این غار ناآگاهند!

به هر روی، اکنون که در کشور اسلام زده ایران، هر روز امامزاده ای از جایی گور خود را (در خواب) به آخوندی می نمایاند خوب است که ولایت فقیه در این زمینه تدبیری بیندیشد و جایگاه این عزیزان خفته را به این مردم فلکزده بنمایاند. مثلاً ملایی می تواند خواب نما شده و ادعا کند که امام زمان به خواب او آمده است و غار اصحاب کهف را به وی نشان داده است. از فردای آنروز، غاری را تبدیل به زیارتگاه کنند، زمین های اطراف آنرا صاحب شوند و به قیمت بالا به شارلاتانها بفروشند و دکان دیگری برای چاپیدن مردمِ «خِرد از دست داده» بنا کنند!

۱۲- مریم چگونه فرزند دار شد؟

پیش از پرداختن به داستان مریم از دیدگاه قرآن، بهتر است نخست این داستان را از زبان ملاها و ماله کشان اسلامی بازگویم. ایشان برای ماله کشی این داستان، مبنای داستان را حتی خود قرآن نیز قرار نداده اند. از دیدگاه اسلامی چکیده داستان اینگونه است که:

«... مریم به خاطر اعتراض به وضع موجود خود (؟!) همه فک و فامیل و دوست آشنا را رها کرده و به بیابانی پناه می برد.[۱۶۰] در آن بیابان، الله، جبرئیل را بر مریم نازل می کند و جبرئیل از مریم می خواهد که از درختی (که مریم زیر آن سکنی گزیده بوده) میوه ای را بخورد. میوه در برخی جاها سیب یا خرما یا ... دانسته شده است. مریم پس از خوردنِ میوه آبستن شده و نزدیک ۹ ماه در همان محل می ماند [در درازای این ۹ ماه، گذر هیچ بشری به این سرزمین که مریم در او بوده نمی افتد]. برخی از ملایان بیان داشته اند که در تمام مدت نه ماه حاملگی مریم، جبرئیل از آسمان برایش غذا می آورده است. مریم پس از ۹ ماه حاملگی آماده زاییدن می شود و جبرئیل این بار در نقش قابله ظاهر شده و فرزند مریم به دنیا می آید. زمانی که مریم در بین مردم ظاهر می شوند، مردم فرزند مریم را حرام زاده می خوانند و

[۱۶۰] بنابراین مریم نخستین دختر فراری جهان است.

خود مریم را نکوهش می کنند. در این زمان عیسی به زبان درمی آید و بیان می دارد که مریم پاکدامن است و او (یعنی عیسی) پیامبر برگزیده بعدی است[161] ...»

در ادامه، به داستان مریم از دیدگاه خود قرآن (و البته متفاوت با آنچه ملاها در ایران گفته اند) توجه کنید:

سوره ۱۹(مریم) آیه های ۱۶ تا ۲۲

وَاذْكُرْ فِی الْكِتَابِ مَرْیَمَ إِذِ انتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِیًّا **(١٦)** فَاتَّخَذَتْ مِن دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا إِلَیْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِیًّا **(١٧)** قَالَتْ إِنِّی أَعُوذُ بِالرَّحْمَن مِنكَ إِن كُنتَ تَقِیًّا **(١٨)** قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِیًّا **(١٩)** قَالَتْ أَنَّى یَكُونُ لِی غُلَامٌ وَلَمْ یَمْسَسْنِی بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِیًّا **(٢٠)** قَالَ كَذَلِكِ قَالَ رَبُّكِ هُوَ عَلَیَّ هَیِّنٌ وَلِنَجْعَلَهُ آیَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِّنَّا وَكَانَ أَمْرًا مَّقْضِیًّا **(٢١)** فَحَمَلَتْهُ فَانتَبَذَتْ بِهِ مَكَانًا قَصِیًّا **(٢٢)**

و در این کتاب از مریم یاد کن آنگاه که **از کسان خود در مکانی شرقی به کناری شتافت** (۱۶) و در برابر آنان پرده‌ای بر خود گرفت پس **روح خود را** به سوی او فرستادیم تا **به [شکل] بشری خوش‌اندام** بر او نمایان شد (۱۷) [مریم] گفت اگر پرهیزگاری من از تو به خدای رحمان پناه می‌برم (۱۸) گفت من فقط فرستاده پروردگار توام **برای اینکه به تو پسری پاکیزه ببخشم** (۱۹) گفت چگونه مرا پسری باشد با آنکه دست بشری به من نرسیده و بدکار نبوده‌ام (۲۰) گفت [فرمان] چنین است پروردگار تو گفته که آن بر من آسان است و تا او را نشانه‌ای برای مردم و رحمتی از جانب خویش قرار دهیم و [این] دستوری قطعی بود (۲۱) **پس [مریم] به او آبستن شد** و با او به مکان دورافتاده‌ای پناه جست (۲۲)

---

[161] دست کم در همین قسمت از داستان، موضوع جالبی وجود دارد که نشان می دهد، پیامبری امری نیست که بر اساس شایستگی یک فرد به او اعطاء شود بلکه پیامبر از همان روز ازل پیامبر بوده است و این موضوع ربطی به این ندارد که ملاها می گویند پیامبر به سبب پاکدامنی یا راستگویی یا تقوایش یا ... به این منصب برگزیده می شود. به نظر می رسیده است که الله تاسی دارد و زمانی که تصمیم به ساخت انسانی می گیرد، تاس را می اندازه و درصورتی که عدد ٦ آمد، آن فرد پیامبر زائیده خواهد شد. لازم به توضیح است که این تاس برای شبه جزیره عربستان و اقوام سامی آن، ۱۲۴۰۰۰ بار شش آمد ولی در هیچ زمانی برای هیچ مردم دیگری از ساکنان زمین، این تاس شش نیامده است!!

مریم بدلیل نامعلومی از کسان خود دوری گزیده و به محل نامعلومی در شرق[۱۶۲] پناه برده است. چرا؟ آیا اگر امروز دختری از خانواده اش دوری گزیند، «دختر فراری» محسوب نمی شود؟ آیا فرار یک دختر از خانواده اش جز این می تواند باشد که یا دختر را اشکالی است یا خانواده اش را و یا هر دو را؟

الله روح خود را به شکل مردِ خوش اندامی درمی آورد. چیزی که روشن است این است که این بشر خوش اندام قصد همخوابگی یا تجاوز به مریم را داشته است وگرنه اگر داستان ملاها (که دربالا آورده شد درست بود) الله می گفت که جبرئیل را بر او فروی فرستادم. اینجا سخن از روحِ خود الله است. اینکه البته الله دارای روح باشد، در فصل های پیش به پرسش گرفته شد و اینکه آیا الله تمام روحش یا بخشی از آنرا به شکل مرد خوش هیکلی درآورده و یا اینکه جسم خود الله زمانی که روحش در جای دیگری بوده، چه می کرده و کجا بوده است را ملاه اعلم!

مریم در آغاز از آن مرد می ترسد ولی زمانی که آن مرد بیان می دارد فرستاده ای است تا به مریم پسری عطا کند، آرام می گیرد. مریم سپس از او می پرسد چگونه چنین چیزی ممکن است درحالی که وی باکره است. مرد خوش هیکل بیان می دارد که انجام این کار بر وی آسان است**!!**

مریم سپس حامله می شود و به مکان دیگری می گریزد**!**

البته در ادامه آیه های این سوره به برانگیخته شدن عیسی و ظاهراً به اینکه وی نمرده است اشاره گردیده است.

سوره ۲۱ (انبیا) آیه ۹۱

وَالَّتِی **أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا** فَنَفَخْنَا فِیهَا مِن رُّوحِنَا وَجَعَلْنَاهَا وَابْنَهَا آیَةً لِّلْعَالَمِینَ **(۹۱)**

و آن [زن را یاد کن] که **فرجش را نیکو نگاه داشت** و از روح خویش در او دمیدیم و او و پسرش را برای جهانیان آیتی قرار دادیم (۹۱)

---

[۱۶۲] شرق یعنی کجا؟!

در فصل پیش به چند آیه قرآن اشاره شد که در آنجا بر همسان بودن دین های سامی (یهود، مسیحی و اسلام) تاکید شده بود و بر اینکه اختلافی بینشان نیست و بر اینکه پروردگاری که کتاب ها و دستورات این دین ها را فرو فرستاده یکی هست! این پروردگار همانگونه که در فصل پیش نیز نشان داده شد نه دستورات یکسانی برای پیامبرانش فرو فرستاده و نه حتی پروردگار مشترکی برای این سه دین است! در سوره مریم بر یکی از بزرگترین اختلافات اسلام با دین مسیحیت انگشت نهاده شده است و آن اینکه بر وارون اعتقاد مسیحیت مبنی بر به صلیب شدن عیسی، الله معتقد است وی به صلیب نشده و زنده است.

مثل عامیانه ای است بدین مضمون که "کار زشت سلطان می تواند نه تنها زشت جلوه نکند بلکه زیبا و مقدس نیز باشد، ولی انجام همان کار برای یک فرد عادی ممکن است آن فرد را تا آستانه رسوایی یا بی آبرویی کامل نیز پیش ببرد". اکنون فرض کنیم مریم، شخص برگزیده الله نبوده و زمان آفرینش پسرش توسط الله، بروی تاسِ الله عدد شش نقش نبسته بوده است. اکنون داستان را از این منظر نگاهی دوباره بیفکنیم:

> دختری از خانه فرار می کند و به محل دورافتاده ای می رود. یک شارلاتانِ هوس باز بر سر راه او سبز می شود و او را می فریبد و با وی همبستر می شود. دختر حامله می گردد و احتمالاً بخاطر عدم تعادل روانی، پس از زاییدن فرزندش، معتقد می شود که فرزندش پیامبر است و از همین روی به میان همان جمعی که از وی گریخته بوده است برمی گردد.

به هر روی باید گفت افزون بر اینکه چنین داستانی ابداً حقیقت ندارد، بلکه "افسانه تولد یک انسان استثنایی از مادری باکره" از استوره هایی سرچشمه گرفته است که پیش از آنکه به انجیل و قرآن راه پیدا کند در همه تمدنهای باستانی مصر، بین النهرین، ایران و هند وجود داشته است. در معتقدات استوره های مصر، ملکه ای باکره از خدای خورشید باردار شده بود. در استوره های فنیقی، آتیش از مادری باکره بنام نانا متولد شده بود. در آیین ایرانی، میترا (مهر) که تقریباً در تمام جهات الگوی ساخت دین مسیحیت قرار گرفته است، از آناهیتا (مادری باکره) به دنیا آمده است.

البته طبق معمول، داستان های قرآنی کاملاً مشابه داستان های کتاب مقدس مسیحیان و یهودیان نیست. یکی دو مورد از این تضادها در پاراگراف های پیشین بیان شد و یکی از تضادهای دیگری که

درباره تضاد بین داستان «مریم در قرآن» و «مریم در انجیل» است که قرآن بیان می دارد: مریم و هارون، خواهر و برادر بوده اند ولی در انجیل صحبت از این نسبت فامیلی یا هر نسبت فامیلی ای بین این دو نفر نیست. قرآن می گوید که مطالب کتاب های تورات و انجیل درستند و همانی هستند که الله گفته؛ اگر اینگونه باشد، چرا بین این دو داستان اینگونه تضاد است؟ پس باید نتیجه گرفت که یا الله در قرآن یاوه گویی کرده است یا سخن انجیل نادرست است.اگر حتی بپذیریم که سخن انجیل نادرست است، چون الله در قرآن، مطالب تورات و انجیل را صحیح و تحریف نشده می داند، بنابراین باید دوباره به این نتیجه رسید که تناقضی بین قرآن و تورات وجود دارد.

سوره ۱۹(مریم) آیه ۲۸

يَا **أُخْتَ هَارُونَ** مَا كَانَ أَبُوكِ امْرَأَ سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمُّكِ بَغِيًّا (۲۸)

ای خواهر هارون پدرت مرد بدی نبود و مادرت [نیز] بدکاره نبود (۲۸)

۱۳- ذوالقرنین و یاجوج و ماجوج

سوره ۱۸ (کهف) آیه های ۸۳ تا ۸٦ و ۹۰

وَيَسْأَلُونَكَ عَن ذِي الْقَرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُو عَلَيْكُم مِّنْهُ ذِكْرًا (۸۳) إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَآتَيْنَاهُ مِن كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا (٨٤) فَأَتْبَعَ سَبَبًا (٨٥) حَتَّى إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا **تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ** حَمِئَةٍ وَوَجَدَ عِندَهَا قَوْمًا قُلْنَا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِمَّا أَن تُعَذِّبَ وَإِمَّا أَن تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْنًا (٨٦) ... حَتَّى إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطْلُعُ عَلَى قَوْمٍ لَّمْ نَجْعَل لَّهُم مِّن دُونِهَا سِتْرًا (۹۰)

و از تو در باره ذوالقرنین می‌پرسند بگو به زودی چیزی از او برای شما خواهم خواند (۸۳) ما در زمین به او امکاناتی دادیم و از هر چیزی وسیله‌ای بدو بخشیدیم (٨٤) تا راهی را دنبال کرد (۸۵) تا آنگاه که به غروبگاه خورشید رسید **به نظرش آمد**[۱٦۳] که [خورشید] در چشمه‌ای گل‌آلود و سیاه

[۱٦۳] مترجم ماله کش برای تغییر دادن معنای واقعی این آیه، اصطلاح «فی عین» را که به معنای به «چشمش آمدن» و «دیدن» است را به «به نظر آمدن» تحریف (و نه ترجمه) کرده است تا احتمالاً اگر مسلمانی پس از خواندن معنای فارسی این آیه توانست بر تعصب و

غروب می‌کند و نزدیک آن طایفه‌ای را یافت فرمودیم ای ذوالقرنین [اختیار با توست] یا عذاب می‌کنی یا در میانشان [روش] نیکویی پیش می‌گیری (٨٦) ... تا آنگاه که به جایگاه برآمدن خورشید رسید [خورشید] را [چنین] یافت که بر قومی طلوع می‌کرد که برای ایشان در برابر آن پوششی قرار نداده بودیم.

سوره ١٨ (کهف) آیه های ٩٣ تا ١٠٠

حَتَّى إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ وَجَدَ مِن دُونِهِمَا قَوْمًا لَّا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا **(٩٣)** قَالُوا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَى أَن تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا **(٩٤)** قَالَ مَا مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا **(٩٥)** آتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ حَتَّى إِذَا سَاوَى بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قَالَ انفُخُوا حَتَّى إِذَا جَعَلَهُ نَارًا قَالَ آتُونِي أُفْرِغْ عَلَيْهِ قِطْرًا **(٩٦)** فَمَا اسْطَاعُوا أَن يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا **(٩٧)** قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ مِّن رَّبِّي فَإِذَا جَاء وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاء وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا **(٩٨)** وَتَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعًا **(٩٩)** وَعَرَضْنَا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لِّلْكَافِرِينَ عَرْضًا **(١٠٠)**

تا وقتی به میان دو سد رسید در برابر آن دو [سد] طایفه‌ای را یافت **که نمی‌توانستند هیچ زبانی را بفهمند** (٩٣) **گفتند** ای ذوالقرنین یاجوج و ماجوج سخت در زمین فساد می‌کنند آیا [ممکن است] مالی در اختیار تو قرار دهیم تا میان ما و آنان سدی قرار دهی (٩٤) گفت آنچه پروردگارم به من در آن تمکن داده [از کمک مالی شما] بهتر است مرا با نیرویی [انسانی] یاری کنید [تا] میان شما و آنها سدی استوار قرار دهم (٩٥) برای من **قطعات آهن بیاورید** تا آنگاه که میان دو کوه برابر شد گفت بدمید تا وقتی که **آن [قطعات] را آتش گردانید** گفت **مس گداخته برایم** بیاورید تا روی آن بریزم (٩٦) [در نتیجه اقوام وحشی] نتوانستند از آن [مانع] بالا روند و نتوانستند آن را سوراخ کنند (٩٧) گفت این رحمتی از جانب پروردگار من است و[لی] چون وعده پروردگارم فرا رسد آن [سد] را درهم کوبد و وعده پروردگارم حق است (٩٨) و در آن روز آنان را رها می‌کنیم تا موج‌آسا بعضی با برخی درآمیزند و [همین که] در صور دمیده شود همه آنها را گرد خواهیم آورد (٩٩) و آن روز جهنم را آشکارا به کافران بنماییم (١٠٠)

ترسش چیره شود و از خود بپرسد «مگر خورشید در چشمه غروب می کند؟»؛ ماله کشان پاسخ دهند که « نه! به نظر ذوالقرنین اینچنین رسیده است»!!

پیش از پرداختن به این داستان موهوم، بهتر است آنرا از دیدگاه مذهبی بررسی کنیم:

از دیدگاه اسلامی و بر اساس بسیاری از روایت هایی که مستقیماً از خود محمد بجای مانده است و از زبان او گفته شده است؛ یکی از نشانه های پایان یافتن روز قیامت، سرکشی دو طایفه به نام های یاجوج و ماجوج می باشد. این دو طایفه به آشوبگری در دنیا می پردازند و «آنچه اندر وهم ناید آن کنند». البته این طایفه اکنون در جایی پشت یک سد که بدست ذوالقرنین ساخته شده است، که معلوم هم نیست کجاست [!] زندگی می کنند. اندکی پیش از فرارسیدن پایان دنیا، این سد به فرمان الله از هم گسیخته می شود و یاجوجیان و ماجوجیان به آشوب گری در دنیا می پردازند.

از دیدگاه مذهبی؛ در زمان ابراهیم، پادشاهی وجود داشته است که نام وی ذوالقرنین بوده است. ذوالقرنین را به نام اسکندر نیز خوانده اند، زیرا که در اسکندریه متولد شده بود. هنگامی که ابراهیم خانه کعبه را بنا می کند، ذوالقرنین نیز همراه ابراهیم به طواف کعبه می پردازد و دین ابراهیم را می پذیرد. ذوالقرنین مردی نکوکار و پادشاهی بزرگ بوده و الله به او توانایی بخشایش بسیار داد و او را فرمانروای شرق و غرب عالم نمود.

هنگامی که او در یکی از مسافرتهایش به شرق می رفت، در گردنه بین دو کوه مردمانی را یافت که هیچ زبانی را نمی فهمیدند؛ آنها با هیچ کجای عالم نیز در ارتباط نبودند. این قوم از دست دو قوم ویرانگر به نام یاجوج و ماجوج سخت آزرده خاطر بودند و از همین روی از ذوالقرنین کمک می خواهند زیرا او را فردی نیک خواه و خوب سرشت می یابند.

آنها از ذوالقرنین می خواهند که بین خودشان و یاجوج و ماجوج سدی بسازد تا از شر آنها در امان بمانند. ذوالقرنین هم از آنان می خواهد تا برایش آهن، مس و سنگ بیاورند تا او هم برایشان سدی به بلندی آن دو قلهء کوه بسازد.

> «سید قطب» یکی از بزرگترین مفسران قرآن نوشته است: «آن کوهها و آن سد پیش از فرا رسیدن روز قیامت از بین خواهد رفت و طایفه های یاجوج و ماجوج در گروههای بیشمار به بیرون ریزش خواهند کرد. ... »

درباره این داستان بی پایه و خردستیز نیز، صدها پرسش می توان پرسید: چگونه این مردمان که هیچ زبانی را نمی فهمیده اند با ذوالقرنین سخن گفته اند؟ آیا این مردمان در آن زمان آنقدر پیشرفته بودند

که توانسته اند آهنِ تکه تکه استخراج کنند، مس استخراج کنند، مس ذوب شده را به گونه ای به ارتفاعات کوه ببرند که دچار سرد شدگی و انجماد نشود؟ ساخت سدی که از سنگ، مس و آهن باشد و مخصوصا اینکه سد را مس اندود کرده باشند از آن داستان های بچه گانه ای است که امروزه هیچ کودکی نیز آنرا نمی تواند بپذیرد!

آن قوم وحشی هم در تمام این مدت ساخت و ساز، هیچ سرکشیِ دیگری ننموده اند و منتظر شده تا ببیند ذوالقرنین چه کاری انجام می دهد! به نظر می رسد که این قوم های یاجوج و ماجوج در جایی گیر افتاده اند که بسانِ کوچه بن بستی بوده و تنها یک راه برای ورود به زمین داشته و این یک راه نیز توسط ذوالقرنین سدبندی شده است و آنها حتی دارای ذره ای خرد نیز نمی باشند که بتوانند از کوه بالا بیایند و یا تلاش دیگرگونه ای برای ورود به زمین بیابند!

محل این قوم های «گیر کرده در بن بست نیز» هنوز ناشناخته مانده است و با اینکه بشر امروزی با استفاده از ماهواره ها، وجب به وجب این کره خاکی را زیرنظر دارد و می بیند، هنوز محل این دو قوم کشف نشده است!!

درباره داستان ذوالقرنین دو موضوع اصلی دیگر نیز باید مورد اشاره قرار گیرد؛ نخست اینکه داستان "ذوالقرنین" از افسانه های یونانی و سریانیِ مربوط به اسکندر، نسخه برداری شده و در قرآن بگونه بچه گانه ای تحریف شده است. نکته دیگر به یکی از شگردهای ملاها در ایران بر میگردد.

یکی از بزرگترین شگردهای ملاها در ایران این است که در حالی که آنها همیشه با ایران و تمدن و فرهنگش و مردمش در ستیزند، در برخی مواقع برای فریب مردم و یا سوء استفاده از احساسات ملیِ مردم نگاهی هم به تمدن و فرهنگ ایران و قهرمانان این سرزمین خواهند داشت.

تازه ترین نمونه این موضوع را می توانید در رفتار احمدی نژاد و وزیر ضد فرهنگِ ایرانیش (مشایی) جستجو کرد. آنها در حالی که سد بلاغی را راه اندازی کردند، دهها تخریب آثار باستانی و دزدی باستانی داشتند، دهها تجاوز آشکار و مستقیم به دستاوردهای فرهنگی ایران داشته اند[١٦٤] و ...؛ ناگهان

---

[١٦٤] مانند شکستن لوحه خلیج فارس

تیپ میهن دوستی پیدا می کنند، منشور کورش را به ایران می آورند[۱۶۵]، از ایرانیت سخن به میان می آورند و پی در پی دم از تمدن ایرانی می زنند!

از دیگر چیزهایی که در سرتاسر دوران حکومت محمد، خلیفه های راشدین، بنی امیه ... تا جمهوری اسلامی وجود داشته این بوده که «تنها چیزی که مهم است اسلام است» و میهن و کشور در برابر خود اسلام نه تنها هیچ جایگاه و هیچ ارزشی ندارد، بلکه هر زمان روبروی این دین قرار گرفته است بشدت کوبیده شده است! این میهن زمانی که نامش ایران باشد؛ موضوع صدها برابر سخت تر خواهد بود!

صدها بار از زبان ملاها سخنانی درباره ایران ستیزی مستقیم و غیرمستقیمشان شنیده ایم. یکی از ایران ستیزترین این ملاها، شخص سفیه و بی سوادی بنام آیت الله مطهری است که پیشوند «دکتر» که با جایگاه وی کاملاً بیگانه است را نیز یدک می کشیده! او در برخی از سخنرانی هایش ایرانیان پایند به سنت های پاک ایرانی (مانند نوروز) را با واژه هایی مانند «خر»، «ابله»، «نادان» که سزاوار خود او و تمام ملاها دستاربند هم پالگی اوست به سخره گرفته است.

این «ایران ستیزی» از همان روز تازش مسلمانان به ایران آغاز شده، و تا زمانی که این دین اهریمنی در ایران ریشه داشته باشد ادامه خواهد یافت. همین یکی دو سال پیش بود که جنتی در یکی از سخنرانی های نماز جمعه های خود گفت که «عزت و سربلندی ایران مهم نیست، باید عزت اسلام هدف ما باشد»! یا جوادی آملی در بخشی از مهمل بافی های خود درباره اسلام عزیزشان گفتند که «ایران سرزمین پرگهر نیست، ایران سرزمین وای حسین وای حسین است» ... . به هر روی، سخن دراین باره بسیار است و کتابی هفتاد و دو من می طلبد تا بخشی از دیدگاههای ایران ستیزِ ملاها و ماله کشانشان را بازبگوییم!

ایران ستیزی ملاها و ماله کشانشان روشن است. اما همین ملاها زمانی که کار و کاسبی دینمداری و دین فروشی خود را کساد ببینند به هر حیله ای متوسل می شوند. روایات دروغین بهم می بافند که

---

[۱۶۵] نگارنده بسیار بعید می داند که منشوری که توسط ارباب ملاها (یعنی انگلیس) به ایران آورده شده است، همان منشور واقعی کورش باشد! از طرفی آوردن این منشور در ایران، بهانه ای بود برای احمدی نژاد و سایر هم پالگی هایش تا به کورش و منشورش، رنگ اسلامی بزنند و هیچ دور نیست که آنها معتقد شوند که لابد کورش بزرگ هم شیعه اثنی اشری بوده است!

فلان امام دوستدار ایرانی ها بود و بهمان امام کنیز ایرانی در خانه داشت[۱۶۶]. آنها حتی در زمان به اصطلاح انتخاباتشان، در صدا و سیمای خردستیزشان، چرخشی ۱۸۰ درجه (البته برای چند روز) خواهند داشت! پیاپی سرودهای «ای ایران» و «وطن ای هستی من» پخش می کنند! کاندیداهای فرمایشیشان از بزرگواری ایران سخن می رانند. در سخنرانی هایشان بارها و بارها از واژه های «ملی» و «ایرانی» استفاده می کنند! هرچند که در گیراگیر این ماسک زنی هرگز فراموش نمی کنند که بیان بدارند ایران و اسلام دو ساختار ناگسستنی هستند (؟!) یا حتی مثلاً درفشانی کنند که زنِ خشایارشای هم حجاب داشته است!

نمونه دیگری از این شارلاتان بازی ها به نوشتهء پشت یکی از اسکناس های ایرانی (اسکناس ۵۰۰۰ تومانی) برمی گردد. پس از آنکه اسکناس های جدیدی در چند سال پیش به بازار ایران آمد، بر پشت یکی از این اسکناس ها سخنی از محمد آورده شد که «دانش اگر در ثریا هم باشد مردمانی از سرزمین پارس بدان دست خواهند یافت». این سخن، بافته ذهن شارلاتانی یک ملا یا ملادوست بوده است. زیرا نخست اینکه اگر در طول ۱۴۰۰ سال گذشته تنها چند دانشمند بزرگ مانند (خیام، ابن سینا، رازی، ابوریحان، ابن مقفع و ...) را که خودشان قربانی اسلام شدند را استثناء کنیم[۱۶۷]، کشور ما هرگز جایگاهی از نظر علمی در دنیا نداشته است.

---

[۱۶۶] ملاها برای آنکه مهر حسین (که در دشمنی با ایرانیان، هم گفتارش سند بوده و هم عملش!) را به دل ایرانیان بنشانند، داستان بی پایه ای ساخته اند که علی اکبر از دختر آخرین شاه ساسانی ایران، یعنی شهربانو زاده شده است و ...! این داستان جز در نوشته های صده های اخیر ملاها، از هیچ پایه تاریخی ای برخوردار نیست. نه اعراب، ایرانیان را آنقدر انسان می دانستند که بخواهند با آنان ازدواج کنند و نه دختر یزدگرد سوم که در ایران پرستیش سخن ها رفته، حاضر بوده زیر یوغِ افرادی برود که حکومت پدرش را غصب کرده اند، موجبات کشته شدن پدرش و سایر خواهرانش را فراهم آورده اند و از همه مهتر کشور اهورایش را به محل غارتگری اعراب تبدیل کرده اند. آنهم حسینی که به همراه برادرش حسن در یکی از جنگ های بزرگ اعراب بر ضد ایرانیان نامسلمان در شمال ایران شرکت جستند و برای راه بردن به بهشت، کافرها کشتند!

[۱۶۷] به صرف وجود این تک ستاره ها که بعدها با یکی دو مورد دیگر در عصر کنونی (مانند دکتر حسابی) ادامه یافت نمی توان نتیجه گرفت که کشور ما در جایگاه بزرگ علمی قرار داشته است. آیا می توان به صرف پیدا شدن دو سه فوتبالیست معروف در یک کشور بی پایه در فوتبال، آن کشور را فوتبالی یا دارای جایگاه رفیع در زمینه فوتبال دانست؟ نمونه مربوط به بازیکنی بنام «ژرژ وه آ» از لیبریا بود که حتی به عنوان بهترین فوتبالیست دنیا نیز برگزیده شد است! کشوری مانند اسپانیا با اینکه تاکنون برنده بهترین بازیکن سال جهان نداشته، کشور فوتبالی به حساب می آید ولی لیبریا با اینکه این عنوان را نیز بدست آورده کشوری بسیار ضعیف در فوتبال است. این قضیه دقیقاً در مورد نادر دانشمندان ایرانی تاریخ کشورمان وجود داشته و وجود این دانشمندان تنها نشانه بزرگ بودن آنان بوده است و نه صاحب جایگاه علمی بودن کشور ایران!

البته ما ایرانی ها عادت داریم که پیوسته از خود تعریف و تمجید کنیم و سایر ملل دنیا را از نظر جایگاه فهم و درک پایین تر از خود بدانیم. در صورتی که اگر چنین بود و ما اینچنین مردمان باهوشی باشیم و در دنیا خبره ترین و پراستعدادترین و زرنگ ترین و ... هستیم چرا هرگز در طول این ۱٤۰۰ سالِ گذشته یک حکومت عادل (بجز چند دهه) در ایران وجود نداشته است؟ چرا یک قانون اساسی پایه دار در ایران نوشته نشده است؟ چرا امروزه جزو فلاکت بارترین کشورهای جهانیم و بجای «اندیشیدن»، به دخیل بستن و نذری دادن و ختم قرآن گرفتن پرداخته ایم؟ آیا این هم از نشانه های بهترین بودنمان در دنیاست؟ چرا بجای اینکه شخصیت های بزرگ تاریخیمان را بشناسیم و ارج نهیم، مشتی تازی را که چنگال در خون ایرانیان داشته اند را الگو قرار داده ایم؟ چرا حتی استخوان های پوسیده نوادگان همین تازی ها در ایران به امامزاده های پر سود و پر درآمد برای ملاها در آمده اند؟ آیا این هم نشانه ای از بهترین بودنمان در دنیاست؟

در کل باید نخست پرسید که اگر این سخن از محمد باشد (که نیست) چرا تاکنون به این مهم دست نیافته ایم؟ لابد ملاها پاسخ می دهند که چون از اسلام ناب محمدی دور افتاده ایم (؟!). نگارنده پاسخ می دهد که مگر محمد نمی دانست که از اسلامِ نابش دور می افتیم؟ اگر می دانسته و گفته، پس لابد قصد فریب ایرانیان را داشته و اگر نمی دانسته هم که تکلیف روشن است!

یکی از آخرین خدعه های ملاها برای اینکه دکان دینشان برجا باشد این است که برخی از آنان می گویند که: «ذوالقرنین همان کورش بزرگ است». به این ترتیب آنها با یک تیز ۱۰۰ نشان می زنند، مثلاً نشان می دهند که کورش بزرگ زیر فرمان الله (خدای عرب) بوده است و به طواف کعبه نیز آمده است، پس لابد مانند ابراهیم که پیش از معرفی اسلام، مسلمان شده بوده، کورش بزرگ نیز پیشاپیش یک مسلمان بوده و شاید هم پس فردا بتوانند ثابت کنند که مهر علی نیز در دلش وجود داشته است!

آنها همچنین به کله ایرانی چنین چیزی فروی می کنند که قرآن، نام یکی از بزرگترین شاهان ایرانی را آورده و احتمالاً بهمین سبب قرآن با ایرانیان سرِسازگاری داشته و لابد مسلمانان نیز از سر همین سازگاری به ایران تاخته اند!

همچنین ملاها با اینکارشان ماله کشی بزرگی نیز انجام می دهند: اسکندر یکی از متجاوزین بزرگی بود که به ایران تاخت و ویرانی هایی در ایران انجام داد که گرچه بسیار بسیار کمتر از

ویرانگری های مسلمانان بود ولی دست کمی از تازش مغولان به ایران نداشت. پس یک مسلمان اگر از خودش بپرسد «این ذوالقرنین یا اسکندر (که در ایران آنگونه جنایت هایی کرد که تاریخ از گفتنش شرم دارد) که به طواف کعبه رفته، برگزیده الله است آیا می توان این دین را دینِ مهر و عدالت دانست؟»، آنوقت اسلام به خطر می افتد! در پی مطرح شدن چنین پرسش هایی، دکان دینداری اسلام بی آبروتر از آنی می شود که هست. مسلماً پرسش کننده به این نتیجه خواهد رسید که اگر این دین، آسمانی نیز باشد (؟!) دستکم با ایران و ایرانی هیچ سرسازگاری نمی تواند داشته باشد زیرا «ایرانی کُشی» مانند اسکندر، برگزیده الله دانسته شده است! حتماً تازش او به ایران و کشتار ایرانیان و سوزاندن تخت جمشید هم، جهادِ اسکندر بوده است!

شوربختانه کم و بیش دیده یا شنیده ام که برخی از ایرانیان ناآگاه نیز بر این داستان جعلی ذوالقرنین و کورش بودنِ ذوالقرنین، سخن ها می رانند. سخن اینجاست که کورش و بسیاری از شاهان پرافتخار ایران ستوده شدهء خردند و خردمندان! آنها نیازی به این نداشته و ندارند که کتاب تازی ها به تعریف و تمجید از ایشان بپردازد. آنهم کتابی که مربوط به دین اسلامی است که ۱۴۰۰ سال است سرزمین همین کورش بزرگ را به تباهی کشانده است.

۱۱.۲- داستان های از ریشه دروغ

۱- جن چیست؟

آدمی در برابر طبیعت ضعیف است، او می ترسد، شهوات و تمایلاتی دارد که با وسایل عادی دست یافتنی نیستند یا دست یابی بدان ها برای انسان سخت است. پس او کم کم به خرافات می گراید، فال می گیرد، طالع می بیند. او از آینده نگران است، به رمل روی می آورد، حتی در تاریکی هم وحشت بر او چیره می گردد و موجودات وهمی به اشکال گوناگون بر وی هجوم می آورند. اینگونه اوهام میان ملت های چند هزار سال پیش (بسته به اندازه فرهنگشان) به صورت کم یا زیاد وجود داشته اند.

مثلاً برخی از مردم های غیر شهری آن زمان معتقد بودند (و البته شوربختانه برخی از مردم امروزی نیز معتقدند) که ارواح شریره گاهی در بدن آدمیزاد رفته و او را مجنون می سازند.

جای شگفتی نیست که اعراب ۱٤۰۰ سال پیش هم از این اوهام بهره کافی داشته اند.

عربها همچون بسیاری از قوم های بدوی به وجود ارواح و پریان باور داشتند و طبیعت سوخته، ساکت و خاموش عربستان این اوهام را سخت یاری می کرد. حتی آنها عبارتی رمالانه داشتند که آنرا برای پاسبانی خود از دست جن ها، می خواندند. اعراب بادیه نشین معتقد بودند که بیابانها، خرابه ها و اماکن متروک و ترسناک، خانه موجوداتی هستند که جن نام دارند.

اینکه اعراب آنزمان به چنین چیزی اعتقاد داشته اند تنها جنبه تخیلی داشته است و جن به صورت فرض قبول شده ای وجود نداشته است. اما جای شگفتی بسیاری است که جن در قرآن کاملاً بازتاب داشته است و این عقیده عرب بیابانی، به صورت رسمی وارد قرآن شده و هر مسلمان باورمندی باید آنرا بپذیرد. حتی در قرآن سوره ای به همین نام نیز وجود دارد.

شیوع اوهام و پندارهای دور از موازین عقلی و علمی و منطقی در اقوام متمدن نشده ملتها چندان مایه شگفتی نیست و چه بسیاری از این خرافات و موهومات بوده اند که با پیشرفت علم، جایگاه خرافی خود را به کل از دست داده اند. دلیل هم آن است که بشر تا زمانی که نتواند به کنه پدیده ای پی ببرد، ممکن است برای آن، داستان های بی پایه ایجاد کند، خرافه بسازد، موهومات بوجود بیاورد و ... . ولی آیا بیان شدن اینگونه پندارها (مانند جن) در کتابی که ظاهراً از الله است منطقی است؟

بر اساس ادعای قرآن، جن موجودی است چون آدمیان اما نامرئی. از آتش آفریده شده است. او می تواند گاهی بر آدمیان ظاهر شود [اما تاکنون بر هیچ انسان عاقلی ظاهر نشده است]. این جن آقا و یا جن خانم نفرت بسیار زیادی از دوربین دارد و با اینکه از اختراع دوربین بیش از ۱۰۰ سال است که می گذرد او هرگز توسط هیچ دوربینی شکار نشده است!!

بهتر است روشنفکران اسلامی کلید پروژه ای را بزنند تا جایگاه جن ها را یافته و مسلمانان را از این انتظار و پریشان حالی نجات بدهند.

۲- اجنه ها هم، مسلمان و نامسلمان دارند

سوره ۷۲ (جن) آیه های ۱ و ١٤

قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا **(۱)** وَأَنَّا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ وَمِنَّا الْقَاسِطُونَ فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُوْلَئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا **(١٤)**

بگو به من وحی شده است که تنی چند از جنیان گوش فرا داشتند و گفتند راستی ما قرآنی شگفت‌آور شنیدیم (۱) و از میان ما برخی مسلمان و برخی از ما منحرفند پس **کسانی که به فرمانند** آنان در جستجوی راه درستند (١٤)

سوره ٦ (انعام) آیه ۱۰۰

وَجَعَلُواْ لِلّهِ شُرَكَاء الْجِنَّ وَخَلَقَهُمْ وَخَرَقُواْ لَهُ بَنِينَ وَبَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يَصِفُونَ **(۱۰۰)**

و **برای خدا شریکانی از جن قرار دادند** با اینکه خدا آنها را خلق کرده است و برای او بی هیچ دانشی پسران و دخترانی تراشیدند او پاک و برتر است از آنچه وصف می‌کنند (۱۰۰)

ملاها و ماله کشان عادت دارند زمانی که دروغ بسیار بزرگی را می خواهند به شنونده بقبولانند مدعی شوند که این دروغ توسط فلان شخص، گروه یا ... که حتی مسلمان نبوده اند یا از تبار ما نبوده اند نیز پذیرفته شده است و با استفاده از این اهرم، دروغ خود را ماله کشی کنند.

نمونه های این دروغ ها را می توان در مسلمان شدن خاقان چین، علاقمندی دختر کلینتون به اسلام، احترام سیاست مداران انگلیسی به اسلام، تحقیق اروپاییان درباره قرآن، سخنان فلان افرادِ دارای جایگاه در اروپا (؟!) در تعریف از خمینی ... یا این اواخر سخنانی از قبیل: رجوع سیاستمداران دنیا به نماینده امام زمان (احمدی نژاد) برای گرفتن اطلاعاتِ امام زمانی یا زنبیل گذاشتن در صف برای تجربه گیری از یک مسلمان واقعی مانند احمدی نژاد و ... را می توان بیان داشت.

این دیدگاه ملاها و شارلاتان های ایرانی دقیقاً از نوشته های خود قرآن برگرفته شده است. مانند نمونه می توان به همین قضیه جن اشاره کرد. دلیل اینکه محمد جن را وارد قرآن کرده و از آنان نیز مسلمان ساخته به این موضوع برمی گردد که وی قصد داشته است به اعراب بیابانی آن زمان بگوید

اگر جن ها که موجودات نادیدنی و ترسناکی هستند و عموماً از انسانها دوری می کنند، به دین اسلام درآمده باشند، آیا منطقی است عربی که با محمد است و او را دیده و از جنس محمد است، غیرمسلمان باقی بماند!

همچنین در آیه ١٤ سوره جن و آیه ١٠٠ سوره انعام، بیان شده است که "کسانی" به فرمان جن هستند. و یا کسانی برای الله شریکانی از جن قرار دادند. نامشخص است که این کسان آیا انسان هستند یا نه!؟ (که البته منظور، برخی از انسان ها هستند) اما به هر روی اگر ادعای قرآن مبنی بر این باشد که این کسان، انسانهایی هستند، می توان نتیجه گرفت که قرآن ادعای بی پایه ای را مطرح کرده است. تا آنجاییکه به تاریخ مربوط است، هرگز در تاریخ، قوم یا قبیله ای که جن پرست باشند وجود نداشته است. مگر اینکه این جن پرستان در گوشه خاصی از زمین باشند که تنها ملایان و هم پالگی هایشان از آن مطلع باشند(مانند همان جاهایی که یاجوجیان و ماجوجیان هستند، یا همان جایی که اصحاب غار به خواب رفته اند و ...).

٣- جنیان هم، به جهنم و بهشت می روند

سوره ٧ (اعراف) آیه ١٧٩

وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لاَّ يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لاَّ يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لاَّ يَسْمَعُونَ بِهَا أُوْلَئِكَ كَالأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُوْلَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ **(١٧٩)**

و در حقیقت **بسیاری از جنیان و آدمیان را برای دوزخ آفریده‌ایم** [چرا كه] دلهایی دارند كه با آن [حقایق را] دریافت نمی‌كنند و چشمانی دارند كه با آنها نمی‌بینند و گوشهایی دارند كه با آنها نمی‌شنوند آنان همانند چهارپایان بلكه گمراه‌ترند [آری] آنها همان غافل‌ماندگانند (١٧٩)

الله به خاطر عدالت ورزی اش، برخی انسان ها را از روز ازل برای جهنم می آفریند (یعنی جبر مطلق). الله برای اینکه آن موجودات یکباره بیدار نشوند و از گمراهی نجات نیابند، آنها را به کر و کورانی مانند الاغ تبدیل می کند تا جهنمش گرم بماند. در این میان شگفت آور این است که جنیان هم، به بهشت و جهنم می روند!

اینکه آیا آتش می تواند جنیان که خود از آتش هستند را بسوزاند، الله اعلم! اینکه آیا بهشت و جهنمِ جداگانه ای برای جنیان وجود دارد را نیز الله اعلم! اینکه آیا جنیان بهشتی نیز از دخترکان باکرهء انسان ها بهره می گیرند نیز الله اعلم! اینکه آیا مردان بهشتی بتوانند از غلمان ها و حوریان جنی کام بگیرند نیز الله اعلم! (هر چه باشد غلمان ها و حوریان جنی از آتشند و بسیار داغند) اینکه آیا کشمکشی بین جنیان و مردان بهشتی و همچنین جنیان و زنان و مردان جهنمی وجود دارد یا نه نیز الله اعلم!

به هر روی، آنچه که درباره جن در قرآن آمده است بخش کوچکی است از دیدگاههای محمد و پیروان نخستین او به این موجود موهوم. بسیاری از کتاب های اسلامی و کتاب های احادیث اسلامی پر است از سخن ها و گفته های پیامبر و یاران او درباره جن. بسیاری از امور طبیعی و غیرطبیعی دنیا نیز با مدیریت همین جن ها صورت می گیرد. مثلاً:

- وزیدن گردباد دلیلش جنیان می باشند.
- هنگامی که خروسی می خواند یا الاغی عرعر می کند دلیلش آنست که این حیوانات، جن مشاهده کرده اند.[۱۶۸]
- سگ های سیاه یا زرد ممکن است اجنه باشند.
- برخی کلاغ های سیاه ممکن است جن باشند.
- صداهای عجیبی که در کویر ایجاد می شود توسط جنیان بوجود می آیند
- و ...

نکته بسیار شگفت انگیز اینکه، جن دارای نام های عربی بوده است.

ابن سینا[۱۶۹]، دانشمند بزرگ ایرانی، نخستین فیلسوفی است که جرات می کند وجود جن را بصورت قطعی مردود اعلام کند.

---

[۱۶۸] کتاب صحیح البخاری، جلد نهم، صفحه ۱۸۲

[۱۶۹] برطبق عادت ملاها، آنها به این دانشمند بزرگ و مسلمان زاده اما نامسلمان، برچسب مسلمانی زده اند و او را از دوستداران اهل بیت نیز می دانند.

٤- مزاحمت شیطان برای قرآن خوانها

سوره (نحل) آیه ۹۸

فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ (۹۸)

پس چون قرآن می‌خوانی از شیطان مطرود به خدا پناه بر (۹۸)

شیطان را باید یکی از بزرگترین معضل های هر مسلمان دانست. هر مسلمان باید چندین بار در روز به شیطان دشنام بدهد و به او ناسزا بگوید. هر مسلمان باید پیش از حتی بردن نام الله، نام شیطان را بر زبان براند و از ترس او به الله پناه ببرد (اعوذ بالله من الشیطان الرجیم). هر مسلمان باید همیشه مراقب شیطان باشد. حتی وجود شیطان باعث شده که هیچ مسلمانی به هیچ مسلمان دیگر نتواند اعتماد کافی داشته باشد و همیشه از آن بترسد که ممکن است شیطان به غالب آن فرد برود و او را به صورت یا سیرت دیگری در آورد. هیچ دو مسلمان نامحرم حتی نباید به هم نگاه طولانی داشته باشند چون ممکن است شیطان آنها را بفریبد. آنها نباید در یکجا با هم تنها بمانند (حتی در یک اتاق کاری در یک اداره) زیرا ممکن است شیطان یکی یا هر دو را بفریبد. حتی یک مسلمان نباید به چیزهایی که آسایش دنیوی برای او بیاورند زیاد بیاندیشد زیرا شیطان است که این دنیا را به چشم آن فرد زیبا می کند و این در حالی است که سرای واقعی «آخرت» است!!

زمانی هم که مسلمانان می خواهند نماز بخوانند باز هم باید از دست شیطان به الله پناه ببرند تا نمازشان مورد پذیرش الله قرار بگیرد و حتی زمانی که مسلمانان به کعبه می رفتند (و اکنون می روند) نیز باید با پرتاب قلوه سنگ، شیطان را از خانهء الله برانند تا بتوانند این خانه را زیارت کنند. علاوه بر آن، هر مسلمان وظیفه دارد کار روزانه خود را با "اعوذ باالله من الشیطان رجیم" آغاز نماید تا از شر او در امان باشد.

اما ببینیم این داستان مضحک و خردستیز از کجا آغاز شده است:

> "شیطان، بزرگترین و مقرب ترین فرشته درگاه الهی است که در کارنامه او دهها هزار سال عبادت وجود دارد! زمانی که الله، انسان را می آفریند، به فرشتگان دستور می دهد که به انسان سجده کنند. شیطان از این کار سرباز می زند و الله هم تنها به خاطر همین یک

نافرمانی، پرونده شیطان را بکلی می بندد و او را از بهشت می راند. البته الله به شیطان پروانه می دهد که تا روز قیامت در زمین بماند و انسانها را منحرف کند. نخستین کار بزرگ شیطان، بازگشت مخفیانه به بهشت و فریفتن حوا است."

چنین به دیده می آید که الله بسیار عادل است (؟!) که تنها با یک خطا از سوی شیطان، تمام پیشینه او را فراموش کرده است و او را از بهشت اخراج داشته است. همچنین چنین به دیده می آید که شیطان تنها در روی **کره زمین** وجود دارد و اگر روزی بشر برای سکونت به هرجای دیگری از این گیتیِ بسیار بسیار بزرگ برود، شیطان را به آنجا راهی نخواهد بود. چنین به دیده می آید که شیطان تنها فرشتهء دگراندیش بهشت بوده است که نخواسته به فرمان الله، بی هیچ پرسشی، سر فرود آورد. آیا سزای یک نافرمانی باید چنین باشد؟ البته، چنین به دیده می آید که الله یا نتوانسته است شیطان را از بهشت براند و یا اگر رانده، شیطان آنقدر قدرت داشته است که بدون اینکه الله بفهمد دوباره به بهشت برگشته و حوا را فریب داده است! و مهم تر از همه، چنین می توان نتیجه گرفت که شیطان از الله بسیار قدرتمندتر است!

اینکه چگونه شیطان می تواند با اینکه یک فرد است به تمام دنیا سرک بکشد و همه انسانهای دنیا در جای جای کره زمین از دست او در امان نباشند، معمای حل نشده ای است. برخی از ملاها معتقدند که او یارانی دارد که از آنان کمک می جوید. برخی از ملاها مانند کلینی روایاتی از بزرگان اسلامی نقل می کنند که شیطان پس از رانده شدن از بهشت، روی پای چپش آلت زنانه و روی پای راستش آلت مردانه ساخت و ... و بدینگونه صاحب فرزند شد و این زاد و ولد فرزندانِ شیطان کماکان ادامه دارد. اگر الله تنها بخواهد همین شیطان زادگان را به جهنم ببرد لازم است که در معماری ساخت جهنمش «تدبیری دگر» بیندیشد و یا جهنمی دگر برای این شیطانیان بسازد.

سوره ۲۲ (حج) آیه ۵۲

وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِکَ مِن رَّسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۵۲)

و پیش از تو [نیز] هیچ رسول و پیامبری را نفرستادیم جز اینکه هرگاه چیزی تلاوت می‌نمود **شیطان در تلاوتش القای [شبهه] می‌کرد** پس خدا آنچه را شیطان القا می‌کرد محو می‌گردانید سپس خدا آیات خود را استوار می‌ساخت و خدا دانای حکیم است (۵۲)

آیه بالا نشان می دهد که حتی پیامبران نیز از دست شیطان در امان نبوده اند و سخنانی که پیامبران داشته اند و کتابهایی که این پیامبران آورده اند و یا به آنان نسبت داده شده است، دارای عبارات شیطانی نیز هستند! در اینجا الله به محمد می گوید که افزون بر محمد، شیطان در سخنان دیگر پیامبران نیز "القا" داشته است!

۵- کتاب ابراهیم و موسی

سوره ۸۷ (اعلی) آیه های ۱۸ و ۱۹

إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى **(۱۸)** صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى **(۱۹)**

قطعا در صحیفه‌های گذشته این [معنی] هست (۱۸) **صحیفه‌های ابراهیم و موسی** (۱۹)

تاکنون کسی از وحی الهی که بر ابراهیم نازل شده و در کتاب دینی ای مکتوب باشد، آگاهی نداده است. به جز این، همان‌گونه که شجاع‌الدین شفا به درستی مطرح می‌کند، محمد از تاریخ و شیوه‌ی تدوین تورات و انجیل به کلی ناآگاه بوده است. تورات نه متن واحدی دارد و نه به وسیله‌ی الله و یا موسی در دوره‌ی بخصوصی نوشته شده است. تورات شامل چهار متن متفاوت و متناقض می‌شود که موسوم به "تورات یهوی" (نگارش در قرن نهم پیش از میلاد)، "تورات الوهی" (نگارش در قرن هشتم پیش از میلاد)، متن "حزقیال نبی" (نگارش اواخر قرن هفتم پیش از میلاد) و سرانجام متن "خاخام‌ها" یا "کاهنان" (نگارش در قرون ششم و پنجم پیش از میلاد) هستند .

به همین منوال، انجیل نیز بر وارونِ ادعای محمد و اعتقاد مسلمانان، نه کتابی مشخص است و نه از طریق وحی الهی به عیسی نازل شده است. انجیل نیز شامل چهار کتاب جداگانه است که ۷۰ تا ۱۱۰ سال پس از رحلت عیسی نوشته شده‌اند [البته اگر فرض بر این باشد که شخصی بنام عیسی در تاریخ وجود داشته است]. در نگارش انجیل چهارگانه، نه حواریون مستقیم عیسی (یعنی کسانی که از

نزدیک شاهد زندگی و مرگ وی بوده‌اند) شرکت داشته‌اند و نه این چهار کتاب، زبان مشترکی دارند. گمان می‌رود که "انجیل مرقس" (به زبان یونانی) در دهه‌ی ۷۰ میلادی، "انجیل متی" (به زبان عبری) و "انجیل لوقا" (به زبان لاتین) در دهه‌های ۸۰ و ۹۰ میلادی و "انجیل یوحنا" (به زبان آرامی) در حدود سال ۱۱۰ میلادی تألیف شده باشند .

تنها پاسخی که ملا یا ماله کش اسلامی می تواند به این معمای درهم ریخته بدهد، این است که بر ابراهیم و موسی وحی نازل شده و آنها نیز دارای کتاب بوده اند، اما بنا به دلایل نامعلومی (؟!) این کتاب ها در جایی مخفی داشته شده اند تا اینکه در زمان ظهور امام دوازدهم شیعیان، از این کتاب ها پرده داری بشود.

٦- عزیر

سوره ۹ (توبه) آیه ۳۰

وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللّهِ وَقَالَتْ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُم بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِؤُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُواْ مِن قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ **(۳۰)**

و یهود گفتند **عزیر پسر خداست** و نصاری گفتند **مسیح پسر خداست** این سخنی است [باطل] که به زبان می‌آورند و به گفتار کسانی که پیش از این کافر شده‌اند شباهت دارد **خدا آنان را بکشد** چگونه [از حق] بازگردانده می‌شوند (۳۰)

از خواندن این آیه اینگونه برداشت می شود که همانگونه که مسیحیان، مسیح را پسر الله می دانند، یهودیان نیز «عزیر» را پسر الله می دانند. در ادامهء این آیه نیز محمد این معتقدان را نفرین می کند.

هیچ کتاب یا حتی نوشته کوچکی در نوشته های یهودیان وجود ندارد که نامی از پیامبری بنام «عزیر» در آن باشد چه برسد به اینکه یهودیان بخواهند، او را همانند مسیح، پسر الله بدانند.

به هر روی، در آیه بالا ادعایی از طرف الله یا محمد بیان شده است که حتی ملاها و ماله کشان اسلامی نیز تاکنون راهی برای ماله کشی آن نیافته اند. آنها بسیاری از اداعاهای دروغ خود را با این دستاویز که بقیه اشتباه گفته اند و قرآن مبناست، ماله کشیده اند اما در اینجا این امکان نیز وجود

ندارد زیرا صحبت از اعتقاد یهودیانی است که خودشان دارای کتاب و دین هستند و قرآن درباره همین دیدگاه دینیشان صحبت کرده است. دیدگاه دینی ای که یهودیان هرگز آنرا نداشته اند!

۷- داستان قوم لوط

سوره ۱۱ (هود) آیه های ۷۷ تا ۸۲

وَلَمَّا جَاءتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِيءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالَ هَذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ **(۷۷)** وَجَاءهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ وَمِن قَبْلُ كَانُواْ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ قَالَ يَا قَوْمِ هَؤُلاء بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ فَاتَّقُواْ اللّهَ وَلاَ تُخْزُونِ فِي ضَيْفِي أَلَيْسَ مِنكُمْ رَجُلٌ رَّشِيدٌ **(۷۸)** قَالُواْ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا لَنَا فِي بَنَاتِكَ مِنْ حَقٍّ وَإِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا نُرِيدُ **(۷۹)** فَلَمَّا جَاء أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِّن سِجِّيلٍ مَّنضُودٍ **(۸۲)**

و چون **فرستادگان ما** نزد لوط آمدند به [آمدن] آنان ناراحت و دستش از حمایت ایشان کوتاه شد و گفت امروز روزی سخت است (۷۷) و قوم او شتابان به سویش آمدند و پیش از آن کارهای زشت می‌کردند [لوط] گفت ای قوم من **اینان دختران منند** آنان برای شما پاکیزه‌ترند پس از خدا بترسید و مرا در کار مهمانانم رسوا مکنید آیا در میان شما آدمی عقل‌رس پیدا نمی‌شود (۷۸) گفتند **تو خوب می‌دانی که ما را به دخترانت‌حاجتی نیست** و تو خوب می‌دانی که ما چه می‌خواهیم (۷۹) پس چون فرمان ما آمد آن [شهر] را زیر و زبر کردیم و سنگ‌پاره‌هایی از [نوع] سنگ گلهای لایه لایه بر آن فرو ریختیم (۸۲)

شرح این چهار آیه چنین است: الله فرشتگانی زیباروی را به سوی لوط می فرستد، برخی از مردم «لواط کار» قوم لوط شتابان خود را برای کام گرفتن به آنان می رسانند. لوط برای پیش گیری از یک آبروریزی، پیشنهاد اغوا کننده ای به آنها می دهد و دخترانش را به آنان پیشکش می نماید ولی آنان نمی پذیرند و الله هم آن لواط کاران را نابود می کند.

در قرآن چندین مورد از این نمونه داستان ها و گزیده های سکسی یافت می شود که نمونه هایی از اینگونه سخن ها را می توان در داستان فریفتن مریم توسط جوانی خوش هیکل، ماجراهای یوسف و زلیخا یا توصیف دختران بهشتیِ دارای سینه های برجسته یافت! بسیاری از ایرانیان با خواندن عربیِ

این آیه ها ظاهراً به خلوص الهی می رسند یا برای مردگانشان طلب بخشش می کنند و یا پیوندی را (مانند پیوند عروسی)، خجسته می دارند!

آیا خواندن داستان لواط کردن قوم لوط و پیشکش کردن دختران لوط (توسط پیغمبرِ همین لواط کاران) به لواط گران، باعث بخشیدن روان مردگان است؟ از آن گذشته خواندن این داستان آنهم با زبان عربی، چه باری به بار علمی، عقلی و ... ما اضافه می کند؟ وانگهی آیا بی شرمانه نخواهد بود که مثلاً در یک مراسم عزاداری و یا جشن عروسی ای که افراد بسیاری در آن حاضرند، این داستان را به زبانی که آن جمع می فهمند برایشان خواند و در پایان هم همه لبخند مسررت به لب بنشانند که اکنون خداوند آن کند که بهترین است؟!

این داستان در آیه های ۵۱ تا ۷۹ سوره ۱۵ (حجر) نیز دوباره تکرار شده است!

۸- الله و آیت الله ناقه (شتر صالح)

داستان «آیت الله شتر» از آن داستان های قرآنی است که خواندن آن، عقل را از سر هر انسان نیمه بیداری نیز می پراند! نه تنها به خاطر بی پایه بودن داستان بلکه به خاطر اینکه این داستان به چندین گونه مختلف در قرآن بیان گردیده است و بالاخره اینکه ماجرای واقعی این داستان کدام است نامشخص است.

چکیده داستان اینگونه است که:

> "الله شتری را بر قومی نازل می کند و قسمتی از آب یا دشت یا ... متعلق به آن مردم را به آیت الله شتر می بخشد، مردم پس از مدتی از دست شتر خسته می شوند و تصمیم می گیرند که دست شتر را از داراییهای طبیعی شان کوتاه کنند؛ پس برخی از افراد این قوم، پای شتر را زخمی می کنند. الله هم به سزای توهین به آیت الله اش، تمام این قوم را نابود می کند. [دلیل فرستاده شدن این آیت الله شتر نیز برای آزمودن بندگان الله بیان گردیده است.]"

در ادامه ضمن بررسی داستان آیت الله شتر، به این موضوع که چرا قوم ثمود نابود شده اند نیز نگاهی می کنیم.

قوم ثمود به چه دلیلی نابود شدند؟

الف- شتری که برای چریدن فرستاده شده بود را زخمی کردند

سوره ۷ (اعراف) آیه های ۷۳ و ۷۷ و ۷۸

وَإِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُواْ اللّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءتْكُم بَيِّنَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ هَذِهِ نَاقَةُ اللّهِ لَكُمْ آيَةً فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللّهِ وَلاَ تَمَسُّوهَا بِسُوَءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ **(۷۳)** فَعَقَرُواْ النَّاقَةَ ... **(۷۷)** فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُواْ فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ **(۷۸)**

و به سوی [قوم] ثمود صالح برادرشان را [فرستادیم] گفت ای قوم من خدا را بپرستید برای شما معبودی جز او نیست در حقیقت برای شما از جانب پروردگارتان دلیلی آشکار آمده است **این ماده‌شتر خدا برای شماست** که پدیده‌ای شگرف است پس آن را بگذارید تا **در زمین خدا بخورد** و گزندی به او نرسانید تا [مبادا] شما را عذابی دردناک فرو گیرد (۷۳) پس آن ماده‌شتر را پی (زخمی) کردند (۷۷) آنگاه زمین‌لرزه آنان را فرو گرفت و در خانه هایشان از پا درآمدند (۷۸)

الله در حالی که گفته است شتر را «برای آن قوم» فرستاده، اما شتر جز چریدن در دشت هایشان، هیچ سودی برای آن قوم نداشته است. برخی از مردم، شتر را زخمی می کنند و الله پس از این رویداد به جای مجازات زخم زننده یا زخم زننده ها و یا بکارگیری یک معجزه (؟!) و شفای آیت الله اش، تمام قوم ثمود را به دیار نیستی می فرستد.

ب- بر ضد صالح و کسانش توطئه کردند

سوره ۲۷ (نمل) آیه های ۴۵، ۴۹ و ۵۱

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ فَإِذَا هُمْ فَرِيقَانِ يَخْتَصِمُونَ **(٤٥)** قَالُوا تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ لَنُبَيِّتَنَّهُ وَأَهْلَهُ ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِ مَا شَهِدْنَا مَهْلِكَ أَهْلِهِ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ **(٤٩)** فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ مَكْرِهِمْ أَنَّا دَمَّرْنَاهُمْ وَقَوْمَهُمْ أَجْمَعِينَ **(٥١)**

و به راستی به سوی ثمود برادرشان صالح را فرستادیم که خدا را بپرستید پس به ناگاه آنان دو دسته متخاصم شدند (٤٥) [با هم] گفتند با یکدیگر سوگند بخورید که **حتماً به [صالح] و کسانش شبیخون می‌زنیم** سپس به ولی او خواهیم گفت ما در محل قتل کسانش حاضر نبودیم و ما قطعا راست می‌گوییم (٤٩) پس بنگر که فرجام نیرنگشان چگونه بود ما آنان و قومشان را همگی هلاک کردیم (٥١)

در این سوره بر وارونه سوره پیشین هیچ اشاره ای به آیت الله ناقه نشده است!!! دلیل هلاک شدن قوم نیز بخاطر توطئه کردن بر ضد پیامبرشان بوده است.

پ- شتری که با آمدنش، آب (آب چاه یا آب نهر!)، جیره بندی شده بود را زخم زدند

سوره ٢٦ (شعرا) آیه های ١٤١، ١٤٢، ١٥٤، ١٥٥، ١٥٧ و ١٥٨

كَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ **(١٤١)** إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ صَالِحٌ أَلَا تَتَّقُونَ **(١٤٢)** مَا أَنتَ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا فَأْتِ بِآيَةٍ إِن كُنتَ مِنَ الصَّادِقِينَ **(١٥٤)** قَالَ هَذِهِ نَاقَةٌ لَّهَا شِرْبٌ وَلَكُمْ شِرْبُ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ **(١٥٥)** فَعَقَرُوهَا **(١٥٧)** فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ ... **(١٥٨)**

ثمودیان پیامبران [خدا] را تکذیب کردند (١٤١) آنگاه که برادرشان صالح به آنان گفت آیا پروا ندارید (١٤٢) تو جز بشری مانند ما [بیش] نیستی اگر راست می‌گویی معجزه‌ای بیاور (١٥٤) گفت **این ماده‌شتری است که نوبتی از آب او راست** و روزی معین نوبت آب شماست (١٥٥) پس آن را پی (زخمی) کردند (١٥٧) آنگاه آنان را عذاب فرو گرفت ... (١٥٨)

سوره ٩١ (شمس) آیه های ١٣ و ١٤

فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا **(١٣)** فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُم بِذَنبِهِمْ فَسَوَّاهَا **(١٤)**

پس فرستاده خدا به آنان گفت زنهار **ماده‌شتر خدا و [نوبت] آب‌خوردنش** را [حرمت نهید] (١٣) و[لی] دروغزنش خواندند و آن [ماده‌شتر] را پی کردند و پروردگارشان به [سزای] گناهشان بر سرشان عذاب آورد و آنان را با خاک یکسان کرد (١٤)

الله برای آزمایش بندگانش، آب را برایشان جیره بندی می کند و چون مردم ثمود تنها در روز خاصی می توانسته اند از چشمه، آب بردارند، تصمیم می گیرند که شتر را زخمی کنند و سپس شتر را زخمی می کنند؛ بنابراین الله همه آنان را نابود می کند.

این جیره بندی آب بین شتر و دیگر مردمان آن قوم، نگارنده را به یاد جیره بندی بنزین در ایران توسط جمهوری اسلامی می اندازد. قسمتی از این بنزین به آیت الله شتر یا همان دم و دستگاه حکومتی نظام رسیده و باقی نیز به مردم اسلام زده ایران. اگر کسی هم در این زمینه اعتراضی بکند نتیجه ای جز قوم ثمود برای او و فک و فامیلش وجود نخواهد داشت.

سوره ٥٤ آیه های ٢٧، ٢٨، ٢٩ و ٣١

إِنَّا مُرْسِلُو النَّاقَةِ ... (٢٧) وَنَبِّئْهُمْ أَنَّ الْمَاء قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ كُلُّ شِرْبٍ مُّحْتَضَرٌ (٢٨) فَنَادَوْا صَاحِبَهُمْ فَتَعَاطَى فَعَقَرَ (٢٩) إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً وَاحِدَةً فَكَانُوا كَهَشِيمِ الْمُحْتَظِرِ (٣١)

ما برای آزمایش آنان [آن] مادهشتر را فرستادیم ... (٢٧) و به آنان خبر ده که آب میانشان بخش شدهاست هر کدام را آب به نوبتخواهد بود (٢٨) پس رفیقشان را صدا کردند و [او] شمشیر کشید و [شتر را] پی کرد (٢٩) ما بر [سر]شان یک فریاد [مرگبار] فرستادیم و چون گیاه خشکیده [کومهها] ریزریز شدند (٣١)

با توجه به آیه بالا مشخص است که شخص خطاکار تنها «یک نفر» بوده است. تکرار می کنم که وی تنها یک نفر بوده است. این چگونه عدالتی است که به خاطر خطای یک نفر، تمام آن قوم باید نابود شوند. ممکن است که ملاها بگویند «زیرا همه مردم، این نیت بد را در سر داشته اند». نخست اینکه هرگز آیه ای یا روایتی وجود ندارد که نشان دهد همه مردم می خواسته اند شتر را زخمی کنند. اما حتی اگر این پندارِ باطل را بپذیریم، باز هم باید گفت: خود ملاها روایت های گوناگونی دارند که «اگر شخصی تصمیم به انجام عمل خوبی بگیرد و حتی نتواند آنرا انجام دهد، ثواب انجام عمل، به کارنامه آن شخص افزوده می شود اما اگر شخصی تصمیم به انجام عمل بدی بگیرد، تا زمانی که آن عمل انجام نشود، الله به دلیل بخشنده بودنش (؟!) امتیازِ منفی این عمل را به کارنامه آن شخص

نمی افزاید». به هر روی، از هر دیدگاهی که به این قضیه بنگریم این ماجرا نشانه ای دیگر بر مهربانی و عدالت ورزی الله است!!

اکنون از الله می پرسیم: چرا آنان را عذاب کردی؟ به خاطر زخمی کردن شتری که از آب نهرشان شریک بود؟ یا شتری که از آب چشمه اشان شریک بود؟ یا شتری که در چمن زارهایشان می چرید؟ و یا برای اینکه آنان قصد کشتن صالح را کرده بودند؟ الله در آیه ٦٠ سوره بقره می گوید که به موسی گفتم تا عصایت را به سنگ بزند؛ او زد و ١٢چشمه از آن سنگ بدر آمد! اکنون یک پرسش دیگر: الله! چرا به صالح چنین قدرتی را ندادی تا آبی برای شترت فراهم آورد (و مردم قصد آزار شترت را نکنند) تا از کشتار یک قبیله جلوگیری بشود؟

پرسش آخر نیز اینکه: الله! آیا خود یا آن پیامبرت توانایی مداوای زخم آیت الله شترت را نداشتی که به جای مداوای آن شتر، تمام قوم ثمود را از نخستین تا آخرین به هلاکت رسانیدی؟

٩- ابابیل و پیلبانان

سوره ١٠٥ (الفیل)

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ (١) أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ (٢) وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ (٣) تَرْمِيهِم بِحِجَارَةٍ مِّن سِجِّيلٍ (٤) فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَّأْكُولٍ (٥)

مگر ندیدی پروردگارت با پیلداران چه کرد (١) آیا نیرنگشان را بر باد نداد (٢) و بر سر آنها دسته دسته پرندگانی ا بابیل فرستاد (٣) [كه] بر آنان سنگهایی از گل [سخت] می‌افکندند (٤) و [سرانجام خدا] آنان را مانند کاه جویده‌شده گردانید (٥)

بارها شنیده شده که ملاها می گویند در سال عام الفیل تعدادی پرنده به دستور الله از جایی آمدند و بر سر دشمنان الله که قصد خراب کردن خانه الله را داشتند، سنگ، گل یا هر چیز دیگری (سنگ های سجیل) ریختند. اما این واقعه تنها و تنها در قرآن آمده است و هیچ سند تاریخی ندارد.

اصل ماجرا نیز این بوده است که حاکمی از یمن قصد حمله به مکه را می کند (و البته نه خراب کردنِ کعبه). او با سپاهی گران که تعدادی فیل نیز در بین این سپاه وجود داشته به سمت این شهر

حرکت می کند، در بین حرکت، بیماری واگیرداری بین لشکریان شیوع پیدا می کند و سپاه ناچار تصمیم به بازگشت به دیار خود می کند.

۱۱.۳- سخن پایانی

با توجه به آنچه گفته شد می توان به آسانی پی برد، بسیاری از داستان های قرآنی (بر وارون ادعای محمد مبنی بر اینکه تا آنزمان کسی از آنها خبر نداشته)، برگرفته شده از افسانه یا استوره های آشوری، بابلی، مصری و ایرانی بوده اند. پس این داستانها به زمانی پیش از زاده شدن محمد برمی گردند ولی ادعای قرآن (همانگونه که در آغاز این فصل نیز بدان اشاره شد) بر وارونه این حقیقت است.

سوره ۱۱ (هود) آیه ۴۹

تِلْکَ مِنْ أَنبَاء الْغَیْبِ نُوحِیهَا إِلَیْکَ مَا کُنتَ تَعْلَمُهَا أَنتَ وَلاَ قَوْمُکَ مِن قَبْلِ هَذَا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِینَ (٤٩)

این از خبرهای غیب است که آن را به تو وحی می‌کنیم پیش از این نه تو آن را می‌دانستی و نه قوم تو پس شکیبا باش که فرجام [نیک] از آن تقواپیشگان است (٤٩)

در پایان، همانگونه که در آغاز این فصل نیز نوشتم، باید بیان کنم که وجود افسانه یا استوره و یا حتی خرافه تا جایی که این موارد به عنوان حقیقتی مسلم فرض نشوند می تواند برای یک جامعه بدون اشکال یا کم اشکال باشد ولی در قرآن، خرافه ها به موهومات و سپس به حقیقت الهی تبدیل شده اند و افسانه ها و استوره هایِ دیگر کشورها به وقایع مسلمِ تاریخی تغییرِ چهره داده اند و شگفت آورتر از همه اینکه، هر مسلمانی هم باید معتقد به این داستان های خردستیز باشد.

کسانی که می توانند تو را باورمند به چرندیات بکنند، می توانند تو را مجبور به انجام کارهای وحشیانه بکنند. (ولتر)

فصل ۱۲

توحید و معاد

۱۲.۱-نماز

نماز بزرگترین و مهمترین فریضه دین اسلام است. نمازی که اکنون مسلمانان بجای می آورند بدین گونه است: یک مسلمان باید ۵ نماز واجب را در زمان های خاصی، که این زمان ها متناسب با حرکت خورشید[۱۷۰] (؟!) تعیین می شوند بخواند. ارزش نماز در اسلام آنچنان بالاست که ترک کننده آن جزو مسلمانانی خواهد بود که منفور دربار الهی خواهد شد! در جهان آخرت نیز، نخستین پرسشی که از یک انسان، چه مسلمان و چه نامسلمان (!!) می شود درباره نمازش است و اگر این نماز مورد پذیرش الله قرار بگیرد سایر اعمال وی نیز مورد پذیرش خواهد بود و اگر نه، تمام اعمال او نیز نادیده گرفته می شوند و فرد را به جهنم می برند.

دقیقاً به دلیل همین رویکردِ الله و محمد است که برخی از مسلمانان به هر خیانت و زشتی و قتل و غارتی دست می زنند و تنها با بپا داشتن نماز، خیال خود را راحت می کنند که، زمانی که الله نمازشان را بپذیرد کار تمام است و هرچه کرده اند نادیده انگاشته خواهد شد. این عمل نه تنها درباره ملاهای ایران، نمودِ صد در صد عینی داشته است بلکه می توان آنرا در میان برخی از مسلمانان ایران، از مسلمانان معمولی تا بسیاری از بازاریان ایران مشاهده کرد. بازاریانی که حمایت برخی از آنان از ملاها را باید یکی از پایه های این حکومت شوم دانست. این بازاریان در زمان مشروطیت زمانی که باید از بزرگان مشروطه دفاع می کرد به پشتیبانی از ملاها پرداختند. این بازاریان در زمان رضا شاه بزرگ نیز کارشکنی های بسیاری در پشتیبانی از آخوندها و ستیز با این بزرگ مرد داشتند. در آستانه سرنگونی رژیم محمدرضا شاه نیز بازاریان جانب ملاها را گرفتند. در این ۳۰ سال گذشته نیز برخی از بازاریان هرگز در پشتیبانی از ایران و فرهنگ این کشور گامی شایسته برنداشته اند و در زمان های ویژه و حساسی که می توانسته اند با جانبداری از مردم یا خیزش های مردمی راه تنفس ملا را بگیرند نیز اقدامی یا حتی اعتصاب کوچکی نیز نداشته اند. بسیاری از همین بازاریان، نوادگان همان کسانی هستند که در زمان مشروطه بدستور ملاها بازار خود را تعطیل کردند. یکی از نادر نمونه های حرکت بازاریان تهران را می توان همراه شدن معدودی از آنان با مردم، در سناریوی

---

[۱۷۰] همانگونه که در فصل های پیش بررسی شد، نماز مسلمانان برگرفته از نماز مانویان است که خورشید را گرامی می داشته اند و زمان نماز را متناسب با حرکت آن قرار می داده اند. مسلمانان همین نماز خوانی را تحریف کرده و رنگ و روی عربی/اسلامی بدان دادند.

شارلاتانی/اسلامی ملاها در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۸ دانست که در آن شارلاتان های اسلامی و ایران ستیزی مانند موسوی و کروبی در برابر فسیل شدگان اسلامی ای مانند احمدی نژاد و رضایی قرار گرفتند و به ظاهر با هم ستیز نمودند ولی در مجموع، نتیجه چیزی جز به خاک و خون کشیده شدن بسیاری از ایرانیان آزاد اندیش در تهران و دیگر شهرهای ایران نبود.

آنچه که تمام این شارلاتان ها و آخوندها و غیره انجام می دهند خیانتی است که با پروانهء الله انجام می گیرد و با توجه به حکم الله، آنها تنها کافی است نمازشان را درست بخوانند. برخی از همین بازاریانِ خیانت کار و تازی پرست و ملاپرست نیز، اعمال مورد پسند ملاها را انجام می دهند، بر پیشانی بسیاری از این بازاریان جای مهر وجود دارد و بسیاری از این بازاریان که جزو «آشوب به پاکنان» و به گفته خودشان انقلاب کنندگان سال ۵۷ بودند، اکنون نیز امورات خود را با نمازجمعه رفتن، قربانی کردن، نذر کردن، دخیل بستن، خمس و زکات به ملا دادن و ... پاسداری می کنند و نانی را می خورند که به قیمت خیانت به این آب و خاک و همسویی با ملاها و ماله کشان اسلامی اشان است. و البته تمام اینها سرچشمه از همین قرآن دارد.

اما درباره خود نماز، برای چگونگی شکل گیریش و چگونگی خواندنش و ... نیز مانند تغریباً تمام اعمال اسلامی، حکم یکتایی وجود ندارد مثلاً حتی در نوع ایستادن و وضو گرفتن یک شیعه با یک سنی اختلاف است.

فرای اختلافات خود نماز، قرآن نیز درباره نماز، هم دارای ضد و نقیض گویی شده است، هم موضع روشن و واضحی ارائه نداده و هم نوع شکل گیری این فریضه آسمانی را در هاله ای از موهومات و خرافات اسلامی رنگ بازانده است.

در فصل ششم، نشان داده شد که الله در آیه ۱۳۰ سوره طه از بندگانش خواسته که برای او دو بار نماز بخوانند و در آیه۱۱٤ سوره هود از بندگانش خواسته برایش سه بار نماز بخوانند.

سوره ۲۲ (حج) آیه ۳۵

الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَالصَّابِرِينَ عَلَى مَا أَصَابَهُمْ وَالْمُقِيمِي الصَّلَاةِ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ **(۳۵)**

همانان که چون [نام] خدا یاد شود **دلهایشان از ترس بلرزد** و [آنان که] بر هر چه برسرشان آید صبر پیشه‌گانند و برپا دارندگان نمازند و از آنچه روزیشان داده‌ایم انفاق می‌کنند (۳۵)

چگونگی تعیین اینکه نمازهای یک مسلمان باید چندبار باشد خود معمای غریبی است زیرا درباره این فریضه اسلامی که بزرگترین فریضه اسلامی نیز می باشد هرگز در قرآن سخنی از «۵ نماز» وجود ندارد و مسلمانان چگونگی دستور انجام این نمازهای پنجگانه را به داستان موهوم معراج رفتن محمد نسبت می دهند که در آن، الله ۵۰ نماز برای مسلمانان مشخص می کند و محمد با چک و چانه زدن با الله، این تعداد را به ۵ کاهش می دهد.

چیزی که به دیده می آید این است که الله شدیداً به این نماز بندگانش نیازمند است و اصلاً بندگانش را خلق کرده است که از وی بترسند و برای او نماز بپادارند. در حین انجام این نماز نیز یک مسلمان باید خضوع و خشوعِ بسیاری به خرج دهد. و البته این خط بطلانی است بر ادعایی که برپایه آن، مسلمانان معتقدند که این نماز گفتگوی دوستانه ای است بین خودشان و الله. گفتگوی دوستانه زمانی می تواند جنبه راستین داشته باشد که در این گفتگو، کسی از کسی نترسد و کسی مجبور نباشد با خضوع و خشوع حرف بزند و کسی مجبور نباشد برای تمام مدت عمرش یک گفتگوی بدون تغییر را تکرار و تکرار کند!

سوره ۱۰۸ (کوثر) آیه ۲

فَصَلِّ لِرَبِّکَ وَانْحَرْ (۲)

پس برای پروردگارت نماز گزار و قربانی کن (۲)

تغییر قبله

یکی از آبروریزترین کارهای الله (یا محمد) درباره نماز، به موضوع گزینش و تغییر قبله مسلمانان برمی گردد. بیت المقدس یکی از مکان های مقدس مذهبی یهودیان است. این مکان جزو مکان های مقدس دین مسیحی (که شاخه ای از دین یهودی است) نیز قرار دارد. زمانی که محمد در اندیشه پایه ریزی دینِ به ظاهر تازه اش بود تصمیم گرفت که با نزدیک کردن بنیادهای دین خود به دیگر دین های سامی و پذیرش پیامبران یهودی به عنوان پیامبران الهی و پذیرش خرافه های یهودی به عنوان داستان های مسلم الله و ... حمایت یهودیان و مسیحیان را به خود جلب کند. یکی از بزرگترین اقدامات محمد در این راه، مقرر داشتن قبله یهودیان به عنوان قبله مسلمانان بود!

پس از ادعای محمد مبنی بر پیامبری اش و گذشت سالهایی چند، محمد نه تنها مورد حمایت طرفداران سایر دین های سامی قرار نگرفت بلکه پیروان آن دین ها محمد را مورد نکوهش قرار می دادند. یهودیان حتی به محمد گفتند که «اگر دین اسلام دین الهی است که الله پروردگارش می باشد، چگونه است که قبله این دین، قبله دین یهود که یهوه (خدای محلی قوم یهود) آنرا برای یهودیان مشخص کرده است را قبله مسلمانان قرار داده است؟». محمد بالاخره تصمیم گرفت که قبله را تغییر داده و آنرا به کعبه (یعنی بت خانه اعراب) تغییر بدهد و برای اینکه وی انجام این عمل را همچون همیشه به گردن الله بیندازد، این عمل را در بین یکی از نمازهای چهاررکعتی اش انجام داد و پس از خواندن دو رکعت نخست، جهت ایستادن خود را به سوی کعبه برگرداند و پس از نماز هم مدعی شد که الله از وی خواست که این تغییرِ قبله را انجام دهد.

نکته بسیار جالب اینکه مسلمانان برای مدت چندسال (تا زمان تصرف مکه توسط محمد و یارانش و شکسته شدن بتها) رو به سوی کعبه ای نماز گذاشتند که بیش از ۳۰۰ بت در آن قرار داشت!

سوره ۲ (بقره) آیه ۱۴۰

وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِّتَكُونُواْ شُهَدَاء عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنتَ عَلَيْهَا إِلاَّ لِنَعْلَمَ مَن يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّن يَنقَلِبُ عَلَى عَقِبَيْهِ وَإِن كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلاَّ عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللّهُ وَمَا كَانَ اللّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللّهَ بِالنَّاسِ لَرَؤُوفٌ رَّحِيمٌ **(١٤٣)**

و بدین گونه شما را امتی میانه قرار دادیم تا بر مردم گواه باشید و پیامبر بر شما گواه باشد و قبله‌ای را که [چندی] بر آن بودی مقرر نکردیم **جز برای آنکه کسی را که از پیامبر پیروی می‌کند از آن کس که از عقیده خود برمی‌گردد بازشناسیم** هر چند [این کار] جز بر کسانی که خدا هدایت[شان] کرده سخت گران بود و خدا بر آن نبود که ایمان شما را ضایع گرداند زیرا خدا [نسبت] به مردم دلسوز و مهربان است (۱٤۳)

با کمال شگفتی، الله معتقد شده است که دلیل اینکه مسلمانان برای مدت بیش از ۱٤ سال مجبور به خواندن نماز، رو به قبله یهودیان بوده اند این است که، الله بتواند اطلاعات خود را کامل کند و متوجه شود که چه کسی از پیامبرش، پیروی می کند و چه کسی پیروی نمی کند؟!

۱۲.۲- روزه

روزه را شاید بتوان پس از نماز، دومین فریضه بزرگ مذهبی اسلام دانست. در قرآن، برای گرفتن روزه و چگونگی این کار سفارشاتی شده است. این سفارشات، البته در سنجش با فریضه نخستِ دین اسلام (یعنی نماز)، کامل تر و واضح تر هستند!

همانگونه که بارها در این نسک بیان شد و آیه هایی چند نیز برای این موضوع به گواهی گرفته شد، قرآن مدعی است که این دین کاملترین دین ها است و برای هدایت همه جهانیان آمده است. بر وارون ادعای «همه گانی بودن اسلام»، بسیاری از پژوهشگران، این قانون روزه داری ماه رمضان را نشانی از این دانسته اند که الله از وضع اقلیمی مناطقی از جهان که در آنها، گاه، طول روز به بیشتر از ۲۰ ساعت می رسد و گرفتن یک ماه روزه در آن به معنای یک خودکشی حتمی است آگاهی نداشته است و یا الله از اینکه در مناطقی از زمین، خورشید برای مدت ٦ ماه غروب نمی کند نیز بی خبر بوده است[۱۷۱].

[۱۷۱] اگر غیر از این بود، الله باید به این قانون جهانی خود درباره روزه، تبصره ای هم می افزود که مثلاً در نقاطی که ٦ ماه روز و ٦ ماه شب است، چه باید کرد و یا آیا روزه دار می تواند به کره های دیگر سفر بنماید و یا امروزه که می توان در کمتر از چند ساعت از این گوشه جهان به گوشه دیگری رفت و آمد کرد، وضعیت روزه مسافر که باید دروازه های شهر را تا پیش از اذان ببیند چگونه است؟

آغاز آفرینش فریضه روزه را باید در فریضه های یهودیان جستجو کرد. یهودیان روز دهم ماه محرم (که آنرا «تشرین» می نامند) را روزه می گرفتند؛ محمد نیز نخست، این روز را برای مسلمانان بعنوان روزِ روزه داری شناختگری کرد. آنگاه به خاطر درگیری با یهودیان، زمان انجام روزه را ۱۰ روز اول ماه محرم در سال اعلام کرد و آنگاه پس از مدتی چند، نگارش تازهء روزه به بازار مسلمانان آمد و «ماه رمضان» ماه روزه گرفتن مقرر گردید.

زمانِ به بازار آمدن نگارش تازه روزه نیز به زمان غزوه بدر بر می گردد، که در آغاز مسلمانان حاضر به شرکت در جنگ نبودند. سپس از سوی الله، هم آیه های ترغیب کننده جنگ نازل شد و هم تغییرات عمده ای برای روزه داری بوجود آمد؛ بدین گونه که: ماهی که جنگ بدر در آن واقع شد (یعنی رمضان) تبدیل به ماه روزه گیری شد و روزه عاشورا که با "یوم کیپور یهودیان" همزمان بود برای همیشه از فهرست روزهای روزه داری مسلمانان حذف گردید.

آیه زیر، جزو آیه هایی است که در آن، فریضه روزه داری تشریح شده است:

سوره ۲ (بقره) آیه ۱۸۷

أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَآئِكُمْ هُنَّ لِبَاسٌ لَّكُمْ وَأَنتُمْ لِبَاسٌ لَّهُنَّ عَلِمَ اللّهُ أَنَّكُمْ كُنتُمْ تَخْتانُونَ أَنفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنكُمْ فَالآنَ بَاشِرُوهُنَّ وَابْتَغُواْ مَا كَتَبَ اللّهُ لَكُمْ وَكُلُواْ وَاشْرَبُواْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتِمُّواْ الصِّيَامَ إِلَى الَّليْلِ وَلاَ تُبَاشِرُوهُنَّ وَأَنتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ تِلْكَ حُدُودُ اللّهِ فَلاَ تَقْرَبُوهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللّهُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ **(۱۸۷)**

در شبهای روزه، همخوابگی با زنانتان بر شما حلال گردیده است آنان برای شما لباسی هستند و شما برای آنان لباسی هستید خدا می‌دانست که شما با خودتان ناراستی می‌کردید پس توبه شما را پذیرفت و از شما درگذشت پس اکنون [در شبهای ماه رمضان می‌توانید] با آنان همخوابگی کنید و آنچه را خدا برای شما مقرر داشته طلب کنید و بخورید و بیاشامید تا رشته سپید بامداد از رشته سیاه [شب] بر شما نمودار شود سپس روزه را تا [فرا رسیدن] شب به اتمام رسانید و **در حالی که در مساجد معتکف هستید [با زنان] درنیامیزید** این است‌حدود احکام الهی پس [زنهار به قصد گناه] بدان نزدیک نشوید این گونه خداوند آیات خود را برای مردم بیان می‌کند باشد که پروا پیشه کنند (۱۸۷)

۱۲.۳- حج

به احتمال فراوان، لغت حج از واژه عبری Hug به معنی «گردش در اطراف» گرفته شده است.

حج یکی از مناسک مهم مسلمانان است که در زمان کنونی (دست کم در ایران) به یکی از مناسک «فخرفروشی به دیگران» نیز تبدیل شده است و هر مسلمانی در ایران باید حتی اگر توانایی مالیِ کافی نیز ندارد، سالها خود و خانواده اش را به زحمت و سختی بیندازد، مالی فرهم آورد و آن مال را خرج عرب های عربستان و نوادگانشان در ایران (یعنی آخوندها) بنماید تا حاجی شود! آن شخص پس از بازگشتن از مراسم حج نیز دچار انواع و اقسام بیماری های شناخته شده و ناشناخته می شود و برای بازگرداندن چرخه اقتصادی خانواده خود به روال عادی معمولاً دچار زحمت های بیدریغ دیگری نیز می گردد!!

شگفت آور است بدانید که، «حج» بیش از آنکه یک از مناسک اسلامی باشد، یکی از مناسک دوران جاهلی است که بدست اجداد محمد به عنوان فریضه ای واجب برای اعراب مشخص شد. پس از آنکه این فریضه توسط یکی از اجداد محمد بنیانگذاری شد، کم کم انجام آن برای تمام بت پرستان عربستان نیز واجب شد. ... پس از چندین دهه، توسط محمد، به حجِ جاهلی، شکل و سیاق اسلامی داده شد و بر هر مسلمانی واجب گردید که در صورت استطاعت مالی دست کم یکبار آن را انجام بدهد.

در زمان جاهلیت، اعراب برای خوشنودی خدای خود، حیوانی را برای او قربانی می کردند. همچنین مریدان دور این مکان می چرخیدند و سپس در فاصله بین دو تپه ای که صفا و مروه نامیده می شد (و به باور آنها محل زندگی یک خدای مادینه و یک خدای نرینه بود) شروع به دویدن می کردند یا به اصطلاح «هروله» می رفتند. آغاز پیدایش رسم هروله‌ء بین صفا و مروه به دوره کفار برمی گردد که ۲ بت را بر این دو جایگاه گذارده بودند و بین آنها می دویدند. مشهور است که مسلمانان پس از فتح مکه و برانداختن بتها، از هروله‌ء بین صفا و مروه اکراه داشتند زیرا پیش از اسلام، بر روی این دو تپه (یا کوه) دو بت سنگی قرار داشت که حاجیان و زائران دوره جاهلیت، سعی بین صفا و مروه را برای نزدیک شدن به آنها و دست کشیدن و بوسیدن آنها انجام می دادند. اما محمد نه تنها این عمل را مجاز کرد بلکه آیه ای نیز از الله بدین مضمون آورده است:

سوره ۲ (بقره) آیه ۱۵۸

إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِن شَعَآئِرِ اللّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلاَ جُنَاحَ عَلَيْهِ أَن يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَمَن تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ **(۱۵۸)**

در حقیقت **صفا و مروه از شعایر خداست** [که یادآور اوست] پس هر که خانه [خدا] را حج کند یا عمره گزارد بر او گناهی نیست که میان آن دو سعی به جای آورد و هر که افزون بر فریضه کار نیکی کند خدا حق شناس و داناست (۱۵۸)

در دوران پیش از اسلام، هنگامی که این بت پرستان به زیارت کعبه می رفتند، و دور و برِ کعبه می دویدند (یا به اصطلاح "طواف" می کردند)، «لبیک یا لات»، «لبیک یا عزی» و «لبیک یا منات» می گفتند و افزون بر آن، هر قومی بت خود را می خواند. در اسلام «اللهم» جای نام های بتها را گرفت و این گفتارهای بدینگونه تعدیل شدند: «لبیک اللهم لبیک». سنت ۷ بار طواف بدور کعبه نیز احتمالاً بازتابی از حرکت دورانی سیارات هفتگانه است که از اخترشناسان معروف بابل و کلده به عربستان کهن راه یافته است.

یکی دیگر از مراسم حجِ جاهلی، مراسم مُحرم شدن بود که محمد آنرا بدون تغییر وارد مراسم حج اسلامی خود کرد. شخص حاجی باید در این مراسم از هتک حرمت کردن، کفرگویی و آمیزش جنسی خودداری کند زیرا انجام این مراسم در حضور خدایان ممنوع بوده است.



فرتور ۱۹ – شیطانِ نگارش قدیم در سال ۱۹۵۳ – مسلمانان در حال سنگ زدن به شیطان هستند!

همچنین عرب جاهلی محلی را که می پنداشت شیطان در آنجا است را نیز سنگ می زده است. این عمل نابخردانه، در زمان کنونی نیز انجام می گیرد؛ تنها تفاوت آن با زمان جاهلی عرب این است که دولت عربستان سعودی محل زندگی شیطان (!!) را که قبلاً حالت مناره ای شکل داشته را بازسازی و مرمت نموده و آنرا به صورت دیوارِ پیوسته ای درآورده است.

بجا آوردنِ همهء این مراسم جاهلیِ مربوط به حج و بسیاری از دیگر مراسم پیرامون آن که به گفتار نیامدند در اسلامِ امروزی کماکان ادامه یافتند. در حقیقت، مراسمی که در حال حاضر پیروان محمد همه ساله انجام می دهند با آنچه بت پرستان در سالها پیش از اسلام انجام می دادند تغریباً تفاوتی ندارد و تنها، «گروه کافران» به «گروه مسلمانان» تغییر نام داده اند.

حتی جزئیات مراسم حج، مانند کوتاه کردن مو، احرام بستن و ... همه، پیش از ظهور دین اسلام وجود داشته و بت پرستان آنها را ابداع کرده و انجام می دادند. تنها کاری که محمد انجام داد، به رسمیت شناختن این مراسم بود.

البته باید گفت که، اسلام افزودنی هایی نیز به حج داشته است که از جمله آنان می توان به امر «تجارت برای حاجیان» اشاره کرد:

سوره ۲ (بقره) آیه ۱۹۸

لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَن تَبْتَغُواْ فَضْلاً مِّن رَّبِّكُمْ فَإِذَا أَفَضْتُم مِّنْ عَرَفَاتٍ فَاذْكُرُواْ اللّهَ عِندَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ وَاذْكُرُوهُ كَمَا هَدَاكُمْ وَإِن كُنتُم مِّن قَبْلِهِ لَمِنَ الضَّآلِّينَ **(۱۹۸)**

بر شما **گناهی (باکی) نیست که [در سفر حج] از فضل پروردگارتان [روزی خویش] بجویید (کسب معاش کنید)** پس چون از عرفات کوچ نمودید خدا را در مشعر الحرام یاد کنید و یادش کنید که شما را که پیشتر از بیراهان بودید فرا راه آورد (۱۹۸)

عید کشتار (قربان) و حج

از دیرباز در بین کشورهای دنیا و حتی در بین قبیله های دنیا (حتی پیش از شهرنشنین شدن انسان) جشن هایی چند وجود داشته است. پرداختن به این جشن ها و چگونگی انجام مراسمات این

جشن ها خود کتابی جدا می طلبد و نگارنده هدف پرداختن به آنها را ندارد اما این جشن ها نمایشی از دیدگاههای فرهنگی/اجتماعی مردم یک کشور به حساب می آمده اند و برملا کننده درونمایه های شخصیتیِ بیشتر مردمان آن سرزمین بوده اند. مانند نمونه می توان به جشن های برخی از قبیله های آفریقایی اشاره کرد که بی ارتباط با درگیری های مردم این سرزمین با طبیعت و حیات وحش نیست، همچنین جشن های برخی کشورهای شرق آسیا که نمایانگر حالت های رزمی و رزم خواهی مردمان آن سرزمین است، و یا جشن های بزرگ ایرانیان مانند نوروز، جشن سده، فروردینگان، اردیبهشتگان و ... که نمادی از درونمایه های نوخواهانه ایرانیان و جایگاهِ بی مانند شادی و شادزیوی در فرهنگ ایران است.

بشر امروزی به جشن های ملی و مذهبیِ هر کشور، جشن های دیگری نیز افزون داشته است که از این نمونه جشن های امروزی می توان به جشنِ استقلال برخی کشورها نیز اشاره نمود.

اما در اسلام، نه جشن امروزی ای یافت می شود و نه جشن های ملی (زیرا تمام قواعد این دین در ۱٤۰۰ سال پیش تنظیم شده اند و نه می توان به آنها چیزی افزود و نه از آنها چیزی کاست)! اصولاً در اسلام «ملیت» جایگاه زشتی دارد و هیچ کس نمی تواند و نباید برای کشورش یا در جایگاه پایین ترش، برای شهرش، فامیلش و ... جایگاه ویژه ای درنظر بگیرد.[۱۷۲] تنها چیزی که اهمیت دارد این است که تمام آنها را باید فدای اسلام نماید. خمینی که خود نه ایرانی بود و نه ذره ای مهر به ایران داشت، این موضوع را به شکل بسیار خوبی رعایت می نمود و او نه تنها هیچ ندای میهن خواهی ای را غیرخاموش نگذاشت بلکه حتی بکار بردن واژه های منحوسهء[۱۷۳] ملی و ملیت، و ایران را نیز شایسته نمی دانست!

در اسلام، چند جشن اصلی وجود دارد که از آن جمله می توان به سالروزِ فرار محمد از مکه به مدینه، پایان گرسنگیِ یک ماهه رمضان و عید کشتار (قربان) اشاره نمود. البته ملاهای شیعه خود خواب نما[۱۷٤] شده اند و هر از گاهی یکی از روزهای سال را بنام تولد فلان امام و امامزاده

---

[۱۷۲] البته احترام گذاری به تاریخ و پیشینهء عربستان سعودی (به بهانه اسلام) امر درستی است!!

[۱۷۳] او در یکی از سخنرانی هایش، بدون پرده بیان داشت که واژه های آورده شده، منحوسه هستند.

[۱۷٤] ملاهای ایران، بسیاری از امورات کشور را با خواب اداره می کنند؛ مثلاً ملایی در خواب می بیند که در فلان قطعه زمین، گور امام زاده ای وجود دارد، یا مرگ فلان آخوند نزدیک است یا مانند خمینی از طریق خواب با امام زمان رابطه برقرار می کند و یا همین اواخر، خواب نماها درباره امورات سیاسی کشور (مانند انتخابات نیز) کاربرد پیدا کرده اند.

بر می گزینند وجشنی پدید می آورند!! در همین اواخر ملاها حتی تاریخ ازدواج علی با فاطمه را یافتند و آن را در تقویم کشورمان گنجاندند![۱۷۵]

عید قربان یا همان جشن کشتار در اسلام را باید یکی دیگر از ننگ های این دین برشمرد. پیدایش این جشن به فرد موهومی بنام ابراهیم برمی گردد که الله از وی خواسته است که فرزندش اسماعیل را برای الله قربانی کند ولی الله ناگهان دبه درآورده و گوسفندی را از آسمان می فرستد تا ابراهیم بجای کشتن اسماعیل، آن گوسفند را قربانی کند! از آن تاریخ به بعد، مسلمانان ملزم شدند که اگر در این روز برای انجام مراسم حج به عربستان آمده اند، گوسفندی، شتری یا حتی گوسفندانی را بکشند تا الله از دست آنان خشنود شود. این موضوع، هم از یک سو نشانگر خونخواه بودن الله است و هم از دیگر سو، بی اهمیت بودن جان هر موجود زنده دیگر (لابد بجز انسان!) را نشان می دهد؛ زیرا باید برای الله یا برای سلامتیِ یک انسان، چاقو بر حلقوم یک چهارپا کشید!

البته ماله کشان اسلامی معتقدند که گوشت این گوسفندها چون برای قربانی است، به فقرا می رسد و از همین روی است که الله این عمل را نکو می دارد! باید پاسخ داد، آیا برای کمک به یک فردِ درمانده یا بی چیز، تنها باید **گوشت** به او هدیه داد، یا حیوانی سربرید؟ از طرفی باید پرسید آیا جسد این ملیون ها گوسفند و شتر کشته شده در عربستان، به یتیمان و فقیران داده می شوند؟

حتی در همین ایران، خود شاهدیم که نذری های اسلامی عموماً بین دوست و آشنا و فامیل تقسیم می شوند تا فقرا. پس چگونه ممکن است عربستان آن گوشت ها را به فقرا بدهد؟

همچنین باید پرسید آیا اینگونه کمک کردنِ مردم به فقرا جز این است که «نوعی فرهنگ بیابانی» را نشان می دهد. اگر خود مردم امر به معروف و نهی از منکر کنند و خود حد بزنند و خود فقیر را غنی کنند، پس "دولت" برای چیست؟ وظیفه یک حکومت چیست؟ این دولت است که باید با همکاری مردم فقر را ریشه کن کند، نه اینکه مردم با کشتار حیوانات بخواهند به فقرا کمک کنند.

---

[۱۷۵] انتخاب روزهای تولد و مرگ برای امامان شیعه، یکی از شیادیهای ملاهاست و هیچ پیوندی با حقیقت و تاریخ ندارد زیرا عرب ها اصولاً هم از نظر تاریخنگاری بی پیشینه بودند و هم، چون «فرزند داشتن» برایشان بیشتر حکم لشکرداری داشته تا فرزندداری (زیرا تا آنجا که می توانستند بچه دار می شدند) بعید می نماید که حتی خود پدر و مادران این فرزندها نیز از زادروز فرزندان خود باخبر بوده اند. به عنوان نمونه علی دارای دست کم ٣٦ فرزند بوده است و یا یکی از پسرانش، یعنی حسن بیش از ۷۰ زن داشته است. پس آنها چگونه زاد روز فرزندان خود را ثبت می کرده اند و چگونه این تاریخ ها به دست ملاها رسیده اند؟! و چرا اینقدر دیر؟!

به هر روی این جشن کشتار یکی از نمادهای اسلام می باشد و نمایانگر درونمایه عرب ها در ۱٤۰۰ سال پیش بوده است که کشتن حیوانات را جشن (عید) نام نهاده اند!

سوره ۲۲ (حج) آیه ٣٦

وَالْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُم مِّن شَعَائِرِ اللَّهِ لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافَّ فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ كَذَلِكَ سَخَّرْنَاهَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ **(٣٦)**

و شتران فربه را برای شما از [جمله] شعایر خدا قرار دادیم در آنها برای شما خیر است پس **نام خدا را بر آنها در حالی که برپای ایستاده‌اند ببرید و چون به پهلو درغلتیدند** از آنها بخورید و به تنگدست [سائل] و به بینوا[ی غیر سائل] بخورانید این گونه آنها را برای شما رام کردیم امید که شکرگزار باشید (٣٦)

سوره ۲ (بقره) آیه ۱۹٦

وَأَتِمُّواْ الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلّهِ فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ وَلاَ تَحْلِقُواْ رُؤُوسَكُمْ حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحِلَّهُ فَمَن كَانَ مِنكُم مَّرِيضاً أَوْ بِهِ أَذًى مِّن رَّأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِّن صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ فَإِذَا أَمِنتُمْ فَمَن تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فَمَن لَّمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَسَبْعَةٍ إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشَرَةٌ كَامِلَةٌ ذَلِكَ لِمَن لَّمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَاتَّقُواْ اللّهَ وَاعْلَمُواْ أَنَّ اللّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ **(۱۹٦)**

و **برای خدا حج و عمره را به پایان رسانید** و اگر [به علت موانعی] بازداشته شدید آنچه از قربانی میسر است [قربانی کنید] و **تا قربانی به قربانگاه نرسیده سر خود را متراشید** و هر کس از شما بیمار باشد یا در سر ناراحتیی داشته باشد [و ناچار شود در احرام سر بتراشد] به کفاره [آن باید] روزه‌ای بدارد یا صدقه‌ای دهد یا قربانیی بکند و چون ایمنی یافتید پس هر کس از [اعمال] عمره به حج پرداخت [باید] **آنچه از قربانی میسر است [قربانی کند]** و آن کس که [قربانی] نیافت [باید] در هنگام حج‌سه روز روزه [بدارد] و چون برگشتید هفت [روز دیگر روزه بدارید] این ده [روز] تمام است این [حج تمتع] برای کسی است که اهل مسجد الحرام [=مکه] نباشد و از خدا بترسید و بدانید که خدا سخت‌کیفر است (۱۹٦)

در دو آیه بالا خدا بیان داشته است که برای وی، باید قربانی کرد! پس نتیجه اینکه حیوان را باید برای الله کشت و حاجی باید نخستین کسی باشد که گوشت قربانی را می خورد. بنابر این پرسشی پیش می آید: آیا حاجیان امروزی، از گوشت قربانی خود می خورند؟ اگر نمی خورند، آیا نافرمانی الله را بجای نیاورده اند؟ آیا حج خود را باطل نکرده اند؟

نگارنده، ترجمه آیه ۱۹۶ را بارها و بارها خوانده است ولی خواننده گرامی خود می تواند قضاوت کند که اصلاً کلیت معنای آیه ابهام برانگیز است و نه فعل معلوم است و نه فاعل! و لابد این هم یکی از صدها و صدها آیه از قرآن است که شیوایی و فصاحت از سر و روی آن می بارد! مترجم محترم نیز هرچقدر کوشش کرده که با آوردن جمله و کلمه هایی چند در بین ترجمه ها، معنای درهم و برهم آیه را ماله کشی کند موفق به اینکار نشده است. نگارنده از ملاها و ماله کشان اسلامی می خواهد که بخش های موجود در [] را از ترجمه فارسی آیه حذف کنند و اگر چیزی از معنای آیه دستگیرشان شد، اینجانب را نیز در جریان قرار بدهند.

در پایان، دو نکته دیگر را باید درباره حج یادآوری کنم؛ نخست اینکه، پیش از به حکومت رسیدن ملاها در سال ۵۷، «حج رفتن» دارای شرایط ویژه ای بود؛ مثلاً حاجی باید از نظر مالی تامین می بود، او باید مقداری از مال خود را به یک ملا داده باشد تا مالش حلال شده باشد، این فرد نباید مجرد باشد و نباید پدر یا مادرِ خانواده ای باشد که فرد مجردی در بین فرزندانش وجود داشته باشد. و ... .

پس از آشوب ۵۷ که با طرح و برنامه انگلیس و آمریکا در ایران پیاده شد و کشورهایی چند مانند عربستان، این آشوب را از نظر مالی پشتیبانی کردند و به اصطلاح اسپانسر مالی این آشوب بودند، قضیه دیگرگونه شد. عربستان، زمانی که متوجه حجم عظیم دریافت هزینه از طرف زوار شد، با هم اندیشیِ ملاها به این نتیجه رسید که «حج جدیدی» را به حج پیشین بیفزایند و به این ترتیب دو گونه حج بنام های "حج تمتع" و "حج عمره" بوجود بیاوردند و بنابراین هرآنکس که بتواند هزینه این سفرها را به ملا بپردازد می تواند به حج برود. ملاها برای اینکه این سفره مشترک شیادی خود و عربستان سعودی را گسترده تر کنند دست به تبلیغات و مخ زنی های بسیاری کردند و این اواخر حتی دبیرستانیها را نیز به حج فرستاده اند.

نکته دوم درباره بیماری هایی است که حاجی ها پس از بازگشت خود از عربستان بدان دچار می شوند که آخرین نمونه آن آنفلوآنزا بود. دلیل این بیماری ها نیز به مسلمانانی برمی گردد که از

نقاط گوناگون دنیا به عربستان آمده اند و حامل ویروس هستند. هر چند که خودِ این جمع بسیاربسیار بزرگ، برای بوجود آوردن بیماری، مانند یک بمب ساعتی عمل می کند.

سخن درباره حج را با گفتاری از محمد غزالی یکی از ایران ستیزانِ بزرگ اسلام و تازی پرستی که او را امام محمد غزالی نیز می نامند به پایان می برم: «من هیچگونه دلیل موجهی برای اعمال و مناسک حج نیافته ام ولی چون امر شده است، ناچار پیروی می کنم.»

١٢.٤- جهان آخرت (روز قیامت)

"روز قیامت" پس از نام الله، بیش از هر تئوری دیگری در قرآن مورد بحث قرار گرفته است. قرآن در ۲۵۰ مورد به این روز اشاره کرده است و پیوسته مردم را از این روز به وحشت انداخته و آنها را به آتش دوزخ، گرز آتشین، سرب داغ و ... تهدید کرده است. همچنین الله بارها به پیامبر خود هم گفته است که «مردم را از روز قیامت بترسان».

آنچه که در مورد تراژدی روز قیامت درقرآن آمده شباهت زیادی به روز قیامت یهودیان دارد؛ البته تا حدودی درون مایه آن عربی/بیابانی شده است.

در ادامه، برخی از نشانه های جهان آخرت آورده شده است:

نشانه های این روز

سوره ٨١ (تکویر) آیه های ١، ٤، ٦ و ١١

إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ **(١)** وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ **(٤)** وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ **(٦)** وَإِذَا السَّمَاء كُشِطَتْ **(١١)**

آنگاه که **خورشید به هم درپیچد** (١) وقتی شتران (١٠ ماهه آبستن) وانهاده شوند (٤) دریاها آنگه که جوشان گردند (٦) و آنگاه که **آسمان زجا کنده شود** (١١)

سوره ۷۳ (مزمل) آیه ١٤

يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ وَكَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيبًا مَّهِيلًا **(١٤)**

روزی که زمین و کوهها به لرزه درآیند و **کوهها به سان ریگ روان گردند** (١٤)

سوره ۸۲ (انفطار) آیه های ١و ٢

إِذَا السَّمَاء انفَطَرَتْ **(١)** وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انتَثَرَتْ **(٢)**

آنگاه که **آسمان زهم بشکافد** (١) و آنگاه که **ستارگان فرو بریزند** (٢)

چند مورد از نشانه های جهان آخرت در آیه های بالا بیان گردیده است. یکی از این نشانه ها به همان موضوعی برمی گردد که در فصل «اشتباه های علمی قرآن» بررسی شد. الله به دلیل ناآشنایی اش با نجوم، چنین می پندارد که آسمان مانند یک جسم است. این جسم با ستون هایی نامرعی بر روی زمین استوار شده است و در جهان آخرت، این جسم از جا کنده شده و شکافته می شود.

همچنین درباره خورشید گفتنی است که: خورشید ستارهء باثباتی است که در دامنه ٢ تا ٤ بیلیون سال گذشته تغییری نکرده است و در دامنه زمانی ٢ تا ٤ بیلیون سال آینده نیز تغییری نخواهد کرد. حتی دانشمندان ستاره شناس ثابت کرده اند که اگر خورشید کمی گرمتر می بود و یا اندکی کمتر به زمین می تابد زندگی روی زمین نابود می شد. اکنون اینکه «چگونه ممکن است خورشید بهم بپیچد» معمای حل نشده ای است! با در نظر گرفتن این واقعیت که بین کره ماه و خورشید ١٥٠/٠٠٠/٠٠٠ کیلومتر فاصله وجود دارد چگونه ممکن است این فاصله برداشته شود و خورشید بهم بپیچد؟! مگر خورشید یک کلاف است که درهم بپیچد؟

در آیه ٢ سوره انفطار، به یک نشانه شگفت انگیز دیگر از آخرت اشاره شده است؛ «ستارگان فرو می ریزند». از دیدگاه قرآن، همانگونه که پیشتر نیز مورد بحث قرار گرفت، ستارگان چراغ های زینتی آسمان هستند. بر پایه همین دیدگاه است که این ستارگان می توانند بر روی زمین فرو بریزند!

فقط داخل کهکشان شیری در حدود ٢٠٠ میلیارد میلیارد (٢٠٠/٠٠٠/٠٠٠/٠٠٠/٠٠٠/٠٠٠/٠٠٠) ستاره وجود دارد. چگونه آنها می ریزند و آیا زمین در روز قیامت آنچنان پهناور می شود که این ستارگان

بتوانند روی آن فرو بریزند؟! اگر در نظر بگیریم که کهکشان راه شیری یکی از کهکشان های کوچک گیتی است و همچنین با در نظر قرار دادن این موضوع که فاصله نزدیکترین ستاره به خورشید ۲۵ میلیون میلیون سال نوری است؛ قضیه ریزش این ستارگان، بیشتر به یک شوخی می ماند تا نشانه ای برای جهان آخرت.

درباره آیه دوم سوره انفطار نیز نکته دیگری را باید بیان داشت و آن اینکه: پس از آشوب ۵۷، ماله کشان اسلامی دریافتند که، الله در زمان گفتن این آیه اشتباه لپی ای کرده است و به جای اینکه بگوید «ستارگان پراکنده شوند» گفته است «ستارگان فرو بریزند» پس به ماله کشی معنای این آیه پرداختند و این ترجمه را تعدیل کرده و برگردان آن چنین شده است "... ستارگان پراکنده شوند"! از دید قرآن، ستارگان حتماً در محل خاصی اجتماع کرده اند که در جهان آخرت پراکنده می شوند!!

سوره ۲۷ (نمل) آیه ۸۲

وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ **(۸۲)**

و چون قول [عذاب] بر ایشان واجب گردد **جنبنده‌ای را از زمین برای آنان بیرون می‌آوریم** که با ایشان سخن گوید که مردم [چنانکه باید] به نشانه‌های ما یقین نداشتند (۸۲)

یکی دیگر از نشانه های فرارسیدن روز قیامت، سربرآوردن حیوانی بسیار بسیار بزرگ از درون زمین است.

درباره این موجود روایت های اسلامی بسیاری وجود دارد ولی به دلایل نامعلومی (؟!) ملاها و ماله کشان اسلامی همیشه از پرداختن به این موجود تفره رفته اند کما اینکه وجود این موجود و سربرآوردن آنرا در جهان آخرت حتمی می دانند! این آیه ۸۲ سوره نمل از همان موجود غول آسا سخن گفته است.

آیا قیامت نزدیک است یا دور؟

نزدیک

سوره ۵۳ (نجم) آیه ۵۷

أَزِفَتْ الْآزِفَةُ **(۵۷)**

[وه چه][۱۷۶] نزدیک گشت قیامت (۵۷)

سوره ۷۸ (نباء) آیه ۴۰

إِنَّا أَنذَرْنَاكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا يَوْمَ يَنظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنتُ تُرَابًا **(۴۰)**

ما شما را از **عذابی نزدیک** هشدار دادیم روزی که آدمی آنچه را با دست‌خویش پیش فرستاده است بنگرد و کافر گوید کاش من خاک بودم (۴۰)

سوره ۲۱ (انبیا) آیه ۱

اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مَّعْرِضُونَ **(۱)**

برای مردم **[وقت] حسابشان نزدیک شده است** و آنان در بی‌خبری رویگردانند (۱)

معلوم نیست نزدیک است یا دور

سوره ۲۱ (انبیا) آیه ۱۰۹

فَإِن تَوَلَّوْا فَقُلْ آذَنتُكُمْ عَلَى سَوَاء وَإِنْ أَدْرِي أَقَرِيبٌ أَم بَعِيدٌ مَّا تُوعَدُونَ **(۱۰۹)**

پس اگر روی برتافتند بگو به [همه] شما به طور یکسان اعلام کردم و **نمی‌دانم آنچه وعده داده شده‌اید آیا نزدیک است‌یا دور** (۱۰۹)

---

[۱۷۶] واژه «وه چه» را مترجم محترم به معنای جمله افزوده است تا معنای راستین این آیه، ماله کشی شود.

در آیه های بالا، الله جایی بیان نموده است که روز آخرت نزدیک است و مشرکان را از عذاب آنروز ترسانده است و جایی دیگر هم به محمد گفته است که بگوید؛ زمان این روز را نمی داند. آیا محمد خود از آیه های یکم و چهلم سوره انبیاء خبر نداشته است که در آنجا زمان این روز نزدیک دانسته شده است؟! همچنین پرسش دیگری برای نگارنده وجود دارد که این واژه «نزدیک» به چه معناست؟ آیا هنوز پس از هزار و چهارصد سال، این زمانِ نزدیک فرا نرسیده است؟ آیا از دیدگاه اسلامی، ۱٤۰۰ سال عدد کوچکی است؟

ممکن است که ماله کشان اسلامی بگویند، سِری در این زمان وجود دارد و معنای نزدیک بودنش از دیدگاه الله بوده است. و یا برخی از این ماله کشانِ به اصطلاح زیست شناس، به تاریخچه زمین مراجعه کنند و مثلاً بگویند منظور از این نزدیک و دور بودن، تعداد سال هایی است که در ارتباط با عمر زمین است و ...!

نگارنده پاسخ می دهد؛ اگر چنین باشد، چرا الله خواسته است مشرکان را با آن تهدید، بترساند؟ اصلاً آیا این ادعا با این فرض که «قرآن روشن و فصیح است»، سازگار است؟ آیا الله می تواند در قرآنی که **برای بندگانش** فرستاده است، سخنی بیاورد که تنها خودش بفهمد؟ و البته اینکه چگونه این «زمان نزدیک»، با «زمان نامعلوم» آیه ۱۰۹ سوره انبیاء سازگاری می تواند داشته باشد، خود معمای حل نشده ای است. از سویی دیگر، عمر بسیار زیاد زمین چیزی نبوده که اللهِ عرب از آن اطلاعی داشته باشد. او حتی از وجود قطب شمال و جنوب (یا حتی شمال و جنوب) بی اطلاع بوده است چه برسد به عمر زمین! از دیدگاه دین های سامی، عمر جهان تاکنون حدود ٦/۰۰۰ سال است!!

۱۲.۵- نگاهی به جهنمِ الله

سوره ٤ (نساء) آیه ٥٦

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُواْ بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصْلِيهِمْ نَارًا كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُواْ الْعَذَابَ إِنَّ اللّهَ كَانَ عَزِيزاً حَكِيمًا (٥٦)

به زودی کسانی را که **به آیات ما کفر ورزیده‌اند** در آتشی [سوزان] درآوریم که هر چه پوستشان بریان گردد پوستهای دیگری بر جایش نهیم تا عذاب را بچشند آری خداوند توانای حکیم است (٥٦)

جهنم محل ویژه ای است در دنیای آخرت که برخی انسان ها پس از محاکمه شدن در دربار الهی به آن جایگاه می روند و برای همیشه از عذاب ابدی بهره مند می شوند. بر پایه داستان معراج محمد، بیشتر ساکنانِ جهنم، زنان هستند.[١٧٧] کسانی هم که به جهنم می افتند، هم عذاب جسمانی دارند و هم عذاب روحانی. انسان های جهنمی زمانی که پوستشان سوخته شد و احتمالاً به خاکستر تبدیل شدند، به فرمان الله، دوباره بر بدنهایشان پوست رویانده می شود و عذابشان، دیگرباره آغاز می شود. ملاها همچنین بیان داشته اند که در جهنم چاههایی وجود دارد که افراد خاص تری مانند شیطان به آنجا برده می شوند و عذاب دردناک تری می بینند.

گرچه که در قرآن دراین باره مطلبی نیامده است، اما ملاها نقل کرده اند که برخی از افراد جهنمی پس از مدتی عذاب کشیدن، از گناه پاک می شوند و به بهشت برده می شوند. همچنین ملاها نقل کرده اند که در جهان آخرت، محل سومی (به جز جهنم و بهشت) وجود دارد که در آن، زندگی نه به سادگی بهشت است و نه به سختی جهنم و برخی نیز به آنجا می روند.

درباره اینکه افراد جهنمی نیز چگونه مشخص می شوند، ملاها دیدگاههای گوناگونی دارند ولی در مجموع همه اتفاق نظر دارند که در جهان آخرت پس از آنکه شخصی در دادگاه الله فراخوانده شد و اعمال او سنجیده شدند، اگر سنگینی اعمال بد آن شخص، بیش از اعمال خوبش بود، آن شخص به جهنم می رود.

با تمام آنچه که گفته شده، اما باید گفت که الله عموماً جهنم خود را از کافران و مشرکان[١٧٨] پر می کند و برای این پر کردن جهنم نیز (همانگونه که پیشتر هم گفته شد)، پیمانی بین الله و جهنم

---

[١٧٧] با توجه به اینکه، بهشت تنها برای مردان آفریده شده و بنابراین هیچ زنی به بهشت نمی رود، می توان نتیجه گرفت که همه زنان به جهنم می روند و یا برخی زنان به جهنم می روند و برخی دیگر به محل نامعلوم دیگری که هنوز الله جای آنرا محرمانه نگه داشته است می روند!

[١٧٨] معمولاً از دید قرآن، موضوعات غیراخلاقی کمتر به عنوان دلیلی برای جهنمی شدن افراد است. چیزی که معمولاً انسانها را جهنمی می کند عدم اعتقاد آنها به اسلام، الله، محمد و جهان آخرت است.

وجود دارد که الله را موظف می کند تا جهنم را پر بکند. نگارنده اگرچه که جهنم و بهشت را گونه ای خودفریبیِ بچه گانه یا ساده انگارانه می پندارد، اما چنین به دیده می آید که اگر قرار می بود محل هایی بنام جهنم و بهشت وجود داشته باشند، جهنمیان باید از بین خائنان، دروغگویان، قاتلان، شیادان و ... انتخاب می گردیدند و نه مشرکان و کافران! چنین به دیده می آید که الله انسانها را تنها در برابر خودش پاسخگو می داند، یعنی اگر شخصی به خدای دیگری غیر از الله، اعتقاد داشته باشد و یا اصلاً از بیخ و بن به الله معتقد نباشد، آن فرد جهنمی است و مهم نیست که آن فرد در برابر همنوعان خود و یا حتی کل دنیا چگونه رویکرد و رفتاری داشته است!

در ادامه، به برخی از آیه های قرآن که جهنم و جهنمیان را توصیف کرده اند پرداخته شده است:

جهنم الله چگونه جایی است و چه افرادی جهنمیند؟

سوره ۳۲ (سجده) آیه ١٤

فَذُوقُوا بِمَا نَسِيتُمْ لِقَاء يَوْمِكُمْ هَذَا إِنَّا نَسِينَاكُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ **(١٤)**

پس به [سزای] آنکه **دیدار روز واپسین را از یاد بردید** [عذاب را] بچشید ما [نیز] فراموشتان کردیم و به [سزای] آنچه انجام می‌دادید **عذاب جاودان** را بچشید (١٤)

سوره ۳۲ (سجده) آیه ۲۰

وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ كُلَّمَا أَرَادُوا أَن يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا وَقِيلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّذِي كُنتُم بِهِ تُكَذِّبُونَ **(٢٠)**

و اما **کسانی که نافرمانی کرده‌اند** پس **جایگاهشان آتش است** هر بار که بخواهند از آن بیرون بیایند در آن بازگردانیده می‌شوند و به آنان گفته می‌شود عذاب آن آتشی را که دروغش می‌پنداشتید بچشید (۲۰)

سوره ۲ (بقره) آیه ٢٤

فَإِن لَّمْ تَفْعَلُواْ وَلَن تَفْعَلُواْ فَاتَّقُواْ النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ **(٢٤)**

پس اگر نکردید و هرگز نمی‌توانید کرد از آن **آتشی که سوختش مردمان و سنگها** هستند و **برای کافران** آماده شده بپرهیزید (٢٤)

سوره ٥٠ (ق) آیه ٣٠

يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأْتِ وَتَقُولُ هَلْ مِن مَّزِيدٍ **(٣٠)**

آن روز که [ما] به دوزخ می‌گوییم **آیا پر شدی** و می‌گوید آیا باز هم هست (٣٠)

الله بجز مشرکان و کافران، افرادی را که "جهنم را دروغ می پنداشته اند" را نیز جهنمی می کند! همچنین از آنجا که الله برای بپاداری آتش جهنمش دچار مشکل نشود و به کمبود سوخت و آتش دچار نشود، بجای استفاده از سوخت، از برخی انسان ها نیر بجای سوختِ جهنم بهره می برد.

سخن پایانی در این بخش اینکه، در قرآن بیش از ٦٠ آیه وجود دارد که در آنها الله، عذاب الیم جاویدان را به رخ بندگانش کشیده است. نکته بسیار خردآزار (که در فصل های پیش نیز بررسی شد) این است که این افراد که الله آنها را دچار عذاب ابدی می کند، به این دلیل به جهنم می روند که الله، خود، نخواسته است هدایت شوند و از همین روی هدایت نشده و جهنمی شده اند تا وعده الله، که مبنی بر «پرکردن جهنم از آدمیان و جن ها» بوده است به حقیقت بپیوندد!!

١٢.٦- بهشتِ الله چگونه جایی است؟

بهشت الله یکی از شگفت انگیزترین جاهایی است که می تواند عقل از سر هر شکم پرورِ هوس بازی بپراند؛ در این مکان همه گونه خوردنی از انار و انگور گرفته تا شیر و عسل وجود دارد. بهشتیان شکم باره حتی زحمت غذا خوردن را هم ندارند زیرا شاخه های درختان، خودشان به بهشتیان میوه تعارف می نمایند و غذاهای بهشتی نیز توسط غلمان ها (پسرکان جوان و زیباروی) سرو می شوند.

اما یکی از بهترین راههایی که یک مسلمان می تواند بپیماید تا الله او را به بهشت ببرد این است که یا جهاد کند، یا بکشد و یا کشته شود. پس با این حساب نه تنها در حکومت جمهوری اسلامی کشتار ایرانیان دگراندیش توجیه پذیر است بلکه اعمال بسیاری از حکومت های ایران ستیز موجود در درازای ۱٤۰۰ ساله اسلامیون کاملاً توجیه پذیرند.

حتی خمینی که پس از بازگشتش به ایران، توان این را نداشت که در راه الله بجنگد و همچنین هیچکس یارای کشتن او را نداشت، دست کم دهها هزار ایرانی را به فرمان مستقیم خود کشتار نمود و صدها هزارنفر را نیز در جنگ ۸ ساله ایران و عراق به کشتن داد. پس خمینی بدون هیچ شک و تردیدی باید دارای جایگاه ویژه ای در بهشت الله باشد زیرا اگر نجنگید، بلکه کشت و به کشتن داد**!** دلیل این موضوع و البته ویژگی های بهشتیان را در آیه هایی که در ادامه آورده شده اند ببینید:

سوره ۹ (توبه) آیه ۱۱۱

إِنَّ اللّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُم بِأَنَّ لَهُمُ الجَنَّةَ **يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ** وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَاةِ وَالإِنجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللّهِ فَاسْتَبْشِرُواْ بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُم بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۱۱۱)

در حقیقت‌خدا از مؤمنان جان و مالشان را به [بهای] اینکه بهشت برای آنان باشد خریده است همان کسانی که در راه خدا **می‌جنگند و می‌کشند و کشته می‌شوند** [این] به عنوان وعده حقی در تورات و انجیل و قرآن بر عهده اوست و چه کسی از خدا به عهد خویش وفادارتر است پس به این معامله‌ای که با او کرده‌اید شادمان باشید و این همان کامیابی بزرگ است (۱۱۱)

سوره ٥۲ (طور) آیه ۲٤

وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ **غِلْمَانٌ** لَّهُمْ كَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَّكْنُونٌ (۲٤)

و برای [خدمت] آنان **پسرانی** است که بر گردشان همی‌گردند انگاری آنها مرواریدی‌اند که [در صدف] نهفته است (۲٤)

در بهشت، وضعیت نوشیدنی نیز از شیر تا آب، موجود است و شیرین ترین ماده طبیعی (عسل) نیز در بهشت به صورت «رودی جاری» در اختیار بهشتیان است. بساط عشق بازی نیز (از نوع عربیش) در بهشت فراهم است؛ از پسرکان جوانِ زیباروی (غلمان ها) گرفته تا حوریان مه پیکر.

البته این حوریان همیشه باکره اند و قرآن بر روی باکره بودن این حوریان بسیار پایفشاری کرده است.

اما نکته ای که هر اندیشمندی را بیش از پیش به شگفتی وا می دارد حلال شدنِ حرامی های دنیا در بهشت است. یکی از این حرامی ها که در بهشت حلال شده است، شراب است**!** شرابی که خوردنش، یک مسلمان را برای ٤٠ روز نجس می کند**!**

شراب که از کارهای شیطان است چگونه به بهشت، راه یافته است؟

سوره ٥ (مائده) آیه ٩٠

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالأَنصَابُ وَالأَزْلاَمُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ **(٩٠)**

ای کسانی که ایمان آورده‌اید **شراب و قمار و بتها و تیرهای قرعه پلیدند [و] از عمل شیطانند** پس از آنها دوری گزینید باشد که رستگار شوید (٩٠)

تصور کنید، پلیسی در شهری چنین بیانیه ای را پخش کند که «هر کس قوانین رانندگی را در روز شنبه رعایت بکند، در روز یکشنبه نه تنها می تواند این قوانین را زیرپا بگذارد بلکه پلیس نیز او را در این زمینه یاری خواهد کرد.»

یا وزیر کشاورزی چنین بگوید: «چون که کاشتن گندم عمل نکوهیده ای است هیچ کس نباید گندم بکارد. اگر کسی گندم کاشت او را سخت مجازات می کنیم ولی اگر گندم نکاشت، به او پروانه می دهیم که گندم بکارد**!**»

یا پدری به فرزندش بگوید «چون چاقو کشی کاری نکوهیده است نباید چاقو کشی بکنی. و اگر چاقو نکشیدی خودم شرایط چاقو کشی را برایت فراهم می نمایم.»

یا ... یا ...!

کدام خرد آگاهی می پذیرد که **پاداش ترک عمل نکوهیده، پروانه انجام آن عمل نکوهیده باشد؟** نوشیدن شراب نه تنها در اسلام حرام است بلکه شراب خور برای ۴۰ روز نجس است و حتی نمازش نیز مورد پذیرش الله واقع نخواهد شد. الله خود می گوید این عمل زشت است و نکوهیده است ولی اگر شراب نخورید و ...، خودم در بهشت به شما شرابِ بهشتی می دهم.

شراب و قمار و ... از اعمال شیطان هستند. اگر چنین چیزی درست باشد، پس چگونه است که یکی از همین به اصطلاح عمل های شیطانی (یعنی مشروب) به نعمتی بهشتی برای بهشتیان تبدیل شده است؟ همچنین «تیرهای قرعه» در آیه بالا چه معنایی دارد؟

سوره ۷٦ (انسان یا دهر) آیه ۵

إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِن كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا **(٥)**

به یقین ابرار و نیکان از **شرابی** می‌نوشند که با **عطر خوشی**[۱۷۹] آمیخته است (۵)

سوره ١٦ (نحل) آیه ٦٧

وَمِن ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ **(٦٧)**

و از میوه درختان خرما و انگور برای خود می گیرید **باده مستی‌بخش و روزی های خوب** و قطعا در این[ها] برای مردمی که تعقل می‌کنند نشانه‌ای است **(٦٧)**

در دو آیه بالا و بویژه آیه ٦٧ سوره نحل، الله بگونه ای روشن درباره مشروب سخن به میان آورده است. ملاها از این آیه (که از آیه های محرمانه الله در قرآن به حساب می آید**!**) برای توجیه و ماست

[۱۷۹] ملاها حتماً شرابی می نوشند که دارای اسانسهایی است که شرابشان با آن اسانسها خوشبو می شود.

مالی کردنِ مشروب خوری خودشان بهره می برند. ملاها بسیار نقل کرده اند که پیامبر برای اینکه مشروب را صد در صد حرام اعلام کند، بصورتِ پله پله پیش رفت و کم کم و در زمانی مناسب، دستور نهایی حرام بودن مشروب را صادر نمود. نخست اینکه، این ادعا دروغی بیش نیست و محمد در آغازِ ادعای پیامبریش، هدفی برای حرام کردن مشروب نداشت و دو آیه بالا که به نرمی و به نیکی از مشروب یاد کرده اند خود دلیلی بر این مدعاست. اما محمد زمانی که نماز را برای نومسلمانان بپا می داشت متوجه دو چیز آزار دهنده شد؛ نخست باد معده عرب ها بود که در بین نماز، ناخوب می نمود و دوم بوی بد دهان کسانی که مشروب خورده بودند. از همین روی ابتدا باد شکم «باطل کننده نماز» خوانده شد و از مسلمانان هم خواسته شد که در هنگام نماز مست نباشند. اما اینکه چگونه شد که مشروب بکلی حرام اعلام گردید به ماجرای زیر برمی گردد:

> «در مدینه میان مسلمانانِ مست، زد و خوردی بپا شد که در این میان سعدبن ابی وقاص[۱۸۰] رضی الله عنه نیز که در این مجادله شریک بود با کارد یکی دیگر از مومنین، از ناحیه سر زخم شدید برداشت و چنین بود که فرمان منع شراب صادر شد.»[۱۸۱]

در اسلام بر روی پوشیده نگاهداشتن زنان بسیار تاکید شده است و حتی برای نوع حرف زدن یک زن با یک غریبه، انتخاب رنگ پوشش، روش راه رفتن و ... دهها آیه و حدیث وجود دارد. همچنین به گفته پیامبر اسلام که می گوید «نگاه به نامحرم تیری است از جانب شیطان»، مسلمانان حتی نباید یک نگاه به نامحرم هم داشته باشند.

اکنون اگر سری به بهشت الله بزنیم خواهیم دید که در آنجا وضعیت به گونه ای دهشتناک، دیگرگونه است. درباره شراب که سخن گفتیم. این نوشیدنیِ حرامِ شیطانی، یکباره به یک نوشیدنی مطهر بهشتی تبدیل می شود! درباره حوری هم روشن است که هر کس می تواند هر حوری ای را انتخاب کند و با او همبستر شود (ولو اینکه این حوری پیش از او با دهها مرد دیگر همبستر شده باشد) زیرا

---

[۱۸۰] سعدبن ابی وقاص یکی از افراد مورد علاقه محمد و یکی از بزرگان خاص اسلام بود که پیامبر درباره آنان گفته است که «عشره مبشره» هستند و بدون هیچ محاکمه ای، مستقیماً به بهشت می روند. سعدبن ابی وقاص خدمات ارزنده ای در راه اسلام بجای آورد و در راه انجام این وظیفه اش در قتل و غارت ایرانیان چنان رفتاری نمود که نه اسکندر کرده بود، نه چنگیز، نه شاه اسماعیل و نه آقامحمد خان! او فرماندار لشگر مسلمانانی بود که به ایران تاختند! تنها شاید بتوان خمینی را در مقام ایران ستیزی و به تاراج دادن ایران و فرهنگ ایرانی، با این فرد مورد علاقهء محمد، همسنگ دانست!

[۱۸۱] قاضی دیار بکری در "الخمیس فی احوال نفیس النفیس"، چاپ بولاق، ۱۳۰۲ قمری، ج ۳، صفحه ۲۹-۳۲

به هر حال آنها همیشه باکره اند. در بهشت این مطرح نیست که فلان حوری تا دقایقی پیش در بستر مومنی دیگر بوده است، در بهشت این مهم نیست که حوریِ یک مومن پس از همخوابگی با او به کجا می رود و به بستر کدام مومن دیگری می خزد، در بهشت اصلاً مهم نیست که نه تنها به یک حوری نگاه کنی، بلکه او را برانداز هم بکنی (با لباس یا بی لباس)؛ زیرا آنچه روشن است این است که پروانهء همه حوری ها به همه بهشتیان داده شده است و یا بهتر بگویم: همه حوریان (منظور همان حوریان باکره) به همه بهشتیان حلالند.

اکنون به چند آیه قرآن در مورد بهشت توجه بنمایید:

سوره ۴۳ (زخرف) آیه های ۷۱ و ۷۳

يُطَافُ عَلَيْهِم بِصِحَافٍ مِّن ذَهَبٍ وَأَكْوَابٍ وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ وَأَنتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ **(۷۱)** لَكُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ مِنْهَا تَأْكُلُونَ **(۷۳)**

سینیهایی از طلا و جام‌هایی در برابر آنان می‌گردانند و در آنجا آنچه دلها آن را بخواهند و دیدگان را خوش آید [هست] و شما در آن جاودانید (۷۱) در آنجا برای شما **میوه‌هایی فراوان** خواهد بود که از آنها می‌خورید (۷۳)

میوه های فراوان و جام ها و ... که در سینی های طلا گذاشته شده اند، به بهشتیان تعارف می شوند.

سوره ۵۵ (الرحمن) آیه های ۵۰، ۵۲، ۵٤، ٥٦، ٦٦، ٦٨، ۷۰، ۷۲ و ۷٤

فِيهِمَا عَيْنَانِ تَجْرِيَانِ **(٥٠)** فِيهِمَا مِن كُلِّ فَاكِهَةٍ زَوْجَانِ **(٥٢)** مُتَّكِئِينَ عَلَى فُرُشٍ بَطَائِنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ وَجَنَى الْجَنَّتَيْنِ دَانٍ **(٥٤)** فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ **(٥٦)** فِيهِمَا عَيْنَانِ نَضَّاخَتَانِ **(٦٦)** فِيهِمَا فَاكِهَةٌ وَنَخْلٌ وَرُمَّانٌ **(٦٨)** فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ حِسَانٌ **(٧٠)** حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ **(٧٢)** لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ **(٧٤)** مُتَّكِئِينَ عَلَى رَفْرَفٍ خُضْرٍ وَعَبْقَرِيٍّ حِسَانٍ **(٧٦)**

در آن **دو [باغ] دو چشمه** روان است (۵۰) در آن دو [باغ] **از هر میوه‌ای دو گونه** است (۵۲) بر بسترهایی که آستر آنها از ابریشم درشت‌بافت است تکیه آنند و چیدن میوه [از] آن دو باغ [به آسانی]

در دسترس است (٥٤) در آن [باغها دلبرانی] فروهشته‌نگاهند که دست هیچ انس و جنی پیش از ایشان به آنها نرسیده است (٥٦) در آن دو [باغ] **دو چشمه همواره جوشان** است (٦٦) در آن **دو میوه و خرما و انار** است (٦٨) در آنجا [زنانی] نکوخوی و نکورویند (٧٠) **حورانی پرده‌نشین در [دل] خیمه‌ها** (٧٢) **دست هیچ انس و جنی پیش از ایشان به آنها نرسیده است** (٧٤) بر بالش سبز و فرش نیکو تکیه زده‌اند (٧٦)

سوره الرحمن جزو سوره هایی است که بستگان مسلمانِ یک مرده برای آمرزیده شدن آن مرده می خوانند. البته ملاها کلاً معتقدند که خواندن هر سوره ای از قرآن برای مرده ها، صواب به همراه می آورد. سوره الرحمن یکی از سوره هایی است که از این دیدگاه جایگاه ویژه ای دارد. چارچوبه اصلیِ این سوره در وصف بهشت است! معلوم هم نیست که خواندن توصیفِ بهشت چگونه می تواند روان مردگان را بیامرزد؟ دست کم در این سوره اگر سخنانی درباره «آمرزش خواهی»، «اظهار پشیمانی از نافرمانی الله» و ... وجود داشت، آنموقع شاید می شد گونه ای دیگر به این آیه نگریست و مدعی شد که خواندن این سوره برای درخواست آمرزش است!

نکته دیگر اینکه وصف بهشت در این سوره خود قضیه ای شگفت است! الله سوزنش بر روی عدد ٢ گیر کرده و هر چیزی را دوتا دوتا می بیند؛ دو باغ، در هر دو باغ، دو میوه (مجموعا چهارگونه میوه)، دو چشمه و ...! در آغاز نگارنده می پرسد که اگر چهار گونه میوه در بهشت وجود داشته باشد، آیا این ادعا مخالف با ادعای آیه ٧٣ سوره زخرف نیست؟ همچنین در آیه ٦٨ مشاهده می کنید که الله مدعی شده است که در آنجا "دو میوه" و "خرما و انگور" است! مگر خرما و انگور میوه نیستند؟

همچنین در آیه های ٧٠، ٧٢ و ٧٤، سخن از حوریان باکره (که دست هیچ انس و جنی بدانها نرسیده) است به میان آمده! چنین به دیده می آید که فاحشه خانه الله، تابعِ مقرراتی نیز هست! هر حوری ای دارای خیمه ای است که هر مومنی که قصد کار خیری را داشته باشد می تواند به این خیمه رفته و عمل خیرِ خود را بر روی بالش سبز و فرش نیکو به انجام برساند. پس از اتمام کار نیز، مومن خیمه مورد نظر را ترک می کند و به خیمه ای دیگر می رود. حوری سرویس دهنده نیز بر پایه قدرت الهی، دوباره باکره می شود!

سوره ۵۲ (طور) آیه ۲۰

مُتَّكِئِينَ عَلَى سُرُرٍ مَّصْفُوفَةٍ وَزَوَّجْنَاهُم بِحُورٍ عِينٍ **(۲۰)**

بر **تختهایی ردیف** هم تکیه زده‌اند و **حوران درشت‌چشم** را همسر آنان گردانده‌ایم (۲۰)

با کنار هم قرار دادن این آیه با آیه ۷ سوره الرحمن می توان به این نتیجه رسید که دست کم در بهشت برای همخوابگی با حوری ها دوگونه سکس وجود دارد که مورد نخست همان «سکسِ در خیمه» است و مورد دوم «سکس گروهی»! در سکس گروهی، بهشتیان بر تخت ها ردیف شده در حالی که تکیه زده اند، حوران درشت چشم را به نکاح خود در می آورند.

سوره ۳۸ (ص) آیه های ۵۰ تا ۵۲

جَنَّاتِ عَدْنٍ مُّفَتَّحَةً لَّهُمُ الْأَبْوَابُ **(۵۰)** مُتَّكِئِينَ فِيهَا يَدْعُونَ فِيهَا بِفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ وَشَرَابٍ **(۵۱)** وَعِندَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ أَتْرَابٌ **(۵۲)**

باغهای همیشگی در حالی که درهای [آنها] برایشان گشوده‌است (۵۰) در آنجا تکیه می‌زنند [و] میوه‌های فراوان و نوشیدنی در آنجا طلب می‌کنند (۵۱) و نزدشان [دلبران] فروهشته‌نگاه **همسال** است (۵۲)

در آیه های ۵۰ و ۵۱ سخن از دو باغ نیست؛ سخن از باغها است! مومنان نیز تنها هستند، در آنجا تکیه می زنند و غلمان ها میوه و نوشیدنی برایشان فراهم می دارند. همچنین در آیه ۵۲ سخن از این است که دلبران (؟!) با مردان بهشتی **همسالند!** اگر فرض کنیم که تمام افراد بهشتی از نظر سن و سال کاملاً یکسان باشند، ظاهراً موضوع بدون اشکال است! اما اگر طبق روایات ملاها، بهشتیان دارای سن و سال های گوناگونی باشند (البته بهشتیان نه جوانند و نه پیر)؛ آنگاه به نظر می رسد که هر بهشتی ای می تواند حوری های همسال خود را انتخاب کند. پس باید حوری های بهشتی دارای برچسبِ «سن حوری» و «مناسب برای بهشتیانِ از فلان تا بهمان سن» نیز باشند تا خدای ناکرده، پیرمرد ۵۳ ساله ای قصد حوریِ ۹ ساله ای را ننماید!

برخی از پژوهشگران قرآن، شان نزول آیه ۵۲ سوره ص را در کنه وجود محمد می یابند؛ یعنی جایی که عدم رضایت محمد از همخوابگی با خدیجه که دست کم ۱۵ سال از وی بزرگتر بوده است را برملا می سازد و نشان می دهد که علارغم اینکه محمد با ازدواج با خدیجه، از نظر مالی تامین شد، به رفاه رسیده و به فکر پیامبری افتاده؛ اما او از نظر جنسی هرگز با خدیجه ارضاء نشد اما به خاطر اینکه قدرت گیری محمد بر پایه قدرت و ثروت خدیجه بنا نهاده شده بود، اما او هرگز دلیری آنرا نداشت که در زمان حیات خدیجه، زن دیگری را به همسری خود دربیاورد یا حتی اندیشه این کار را در سر بپروراند.

سوره ۸۳ (مطففین) آیه های ۲۵ تا ۲۸

يُسْقَوْنَ مِن رَّحِيقٍ مَّخْتُومٍ **(٢٥)** خِتَامُهُ مِسْكٌ وَفِي ذَٰلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ **(٢٦)** وَمِزَاجُهُ مِن تَسْنِيمٍ **(٢٧)** عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ **(٢٨)**

از **بادهای مُهرشده** نوشانیده شوند(۲۵)[بادهای که] مهر آن مشک است و در این[نعمتها] مشتاقان باید بریکدیگر پیشی گیرند(۲۶)وترکیبش از[چشمه] تسنیم است(۲۷)چشمهای که مقربان ازآن نوشند(۲۸)

سوره ۵۶ (واقعه) آیه های ۱۷ تا ۲۳، ۲۹، ۳٤، ۳٦ و ۳۷

يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ **(١٧)** بِأَكْوَابٍ وَأَبَارِيقَ وَكَأْسٍ مِّن مَّعِينٍ **(١٨)** لَا يُصَدَّعُونَ عَنْهَا وَلَا يُنزِفُونَ **(١٩)** وَفَاكِهَةٍ مِّمَّا يَتَخَيَّرُونَ **(٢٠)** وَلَحْمِ طَيْرٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ **(٢١)** وَحُورٌ عِينٌ **(٢٢)** كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ **(٢٣)** ... وَطَلْحٍ مَّنضُودٍ **(٢٩)** وَفُرُشٍ مَّرْفُوعَةٍ **(٣٤)** فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا **(٣٦)** عُرُبًا أَتْرَابًا **(٣٧)**

بر گردشان **پسرانی جاودان** [به خدمت] می‌گردند (۱۷) با جامها و آبریزها و پیاله[ها]یی از **باده ناب** روان (۱۸) [که] نه از آن دردسر گیرند و نه بی‌خرد گردند (۱۹) و میوه از هر چه اختیار کنند (۲۰) و از **گوشت پرنده** هر چه بخواهند (۲۱) و **حوران چشم‌درشت** (۲۲) مثل لؤلؤ نهان میان صدف (۲۳) ... و **درختهای موز** که میوه‌اش خوشه خوشه روی هم چیده است (۲۹) و **همخوابگانی بالا بلند** (۳٤) و ایشان را **باکره** گردانیده‌ایم (۳٦) شوی دوست **همسال** (۳۷)

غلمان های بهشتی، مسئول سِرو باده ناب برای بهشتیان هستند! باده های بهشتی از نوع خاصی هستند که پس از ساخته شدن در کارخانه الهی، توسط فرشتگان نیز مهر و موم می شوند. مهر این باده ها نیز از جنس مشک است (آیه ٢٦ سوره مطففین)!

میوه های گوناگونی نیز در بهشت وجود دارد و بساط کباب کردن گوشت پرنده نیز به راه است. حوری های قدبلند و باکره و همسال نیز در بهشت فراوان است! در آیه های ٣٦ و ٣٧ هم دوباره همان موضوعات آیه های پیشین درباره حوری ها تکرار شده است.

اما "حوری قد بلند" خود نکته دیگری است؟! آخر اگر برخی از مومنان حوری قد کوتاه دوست داشته باشند چه؟ اگر حوریِ نه قد بلند و نه کوتاه قد را برای همخوابگی بخواهند چطور؟ آخر این مسلمانان بیچاره، عمری را در اندیشه این حوریان گذرانده اند و عادلانه نیست که تنها حوریانِ بلندبالا در بهشت وجود داشته باشد و حق انتخاب از بهشتیان گرفته شود. به هر روی، چنین به دیده می آید که؛ همانگونه که محمد همخوابگی با شخصی مسن تر از خود را نمی پسندیده، همخوابگی با قدکوتاهها و دارای قد متوسط را نیز نمی پسندیده است.

سوره ٧٨ (نبا) آیه های ٣٣ و ٣٤

وَكَوَاعِبَ أَتْرَابًا **(٣٣)** وَكَأْسًا دِهَاقًا **(٣٤)**

و دخترانی همسال با **سینه‌های برجسته** (٣٣) و پیاله‌های لبالب (٣٤)

دردا و شگفتا! دخترانی همسال با "سینه های برجسته"!؟ و پیاله های لبالب از شراب**!**؟ سینه های برجسته را به «نار پستان»[١٨٢] نیز ترجمه کرده اند. تفسیر این آیه را نیز ملاهُ اعلم! البته در برخی از ترجمه های ماله کشیده شده تازی پرستان جمهوری اسلامی پس از آشوب ٥٧، آیه به معناهای دیگری نیز تغییر چهره داده است؛ مثلاً «دختران زیبا و همسال، که در زیبایی، هر کدام از این دختران

[١٨٢] از بکار بردن این واژه ها اگرچه که شرم دارم و اگرچه که دستم هنگام نوشتن این واژه ها می لرزد اما هرگاه که نگاه تیز می دارم و می بینم که ایرانیان عربی این آیه ها را نه با شرم، بلکه با افتخار می خوانند و با خواندن این دست آیه ها برای مردگانشان طلب بخشش و آمرزش می کنند، آنگاه است که شرمم را کنار می گذارم و بر خود بایسته می دانم که چیزی را بنویسم که پسند نمی دارم.

مانند دیگری است!». اینکه چگونه این دو کلمه تا پیش از آشوب ۵۷، معنای دیگری داشته اند و چگونه پس از آشوب ۵۷، معنای این دو کلمه تبدیل به یک **انشاء** شده است را نیز ملاهٔ اعلم!

در پایان این فصل، نیک می دانم که نکته هایی چند را گوشزد نمایم. در برخی از دین های کنونی در جهان، بهشت جایگاه والایی دارد؛ برخی از دین ها، معتقد به بهشت و جهنم در وجود هر شخص هستند و برخی بهشت و جهنم را تنها و تنها در این دنیا می جویند! دین های سامی، بهشت را در آسمان ها می جویند و در دنیایی دیگر (یعنی جهان آخرت)! بدترین نوع بهشت را باید بهشت الله دانست که مسلمانان به آن اعتقاد دارند، یا دستکم به خود القا می کنند که اعتقاد دارند! این بهشت با دیدگاههای بیابانیِ یک عرب ساخته شده است و تحت هیچ شرایطی نمی تواند برای همه مردم دنیا به عنوان بهشت به حساب آید!

فرض کنیم از افراد مختلف دنیا درباره محل ایده آلشان برای زندگی پرسیده شود، ممکن است پاسخ هایی اینچنینی داده شود:

مسلماً یک اسکیمو، محلی گرم را ایده آل خواهد دانست با گوشت حیوانات دریایی؛ البته بدون زحمت شکار!

یک سرخپوست آمریکای شمالی ممکن است دشت بزرگی را بپسندد که در آن تعداد بیشماری از بوفالوها وجود داشته باشند.

احتمالاً فردی آفریقایی که محل زندگیش بر روی خط استواست، محل ایده آل برای زندگی را محلی معتدل از نظر دما بداند!

حتی بسیاری از افراد خردمند دنیا نیز بهشت را بگونه ای متفاوت با بهشت الله می خواهند مثلاً خیام که؛ لب جوی و همنشینی با یار را برتر از تمام بهشت الله می داند، یا پاسکال، آنرا محلی قانونمند و بی دیدگاه مذهبی بخواهد و یا برتراند راسل (طبق گفته خودش) بهشت را کتابخانه پرکتابی بخواهد!

درباره غذاها و میوه ها نیز قضیه همینگونه است و ممکن است برای هندوها گوشت یک پرنده (بر خلاف آنچه که در قرآن توصیف شده) چیز نامطبوعی باشد. یا بهترین میوه فلان کشور نارگیل باشد و بهمان کشور انبه و ...! غذاها نیز بیشتر با محل زندگی افراد در ارتباط هستند. برخی کشورها از

سس و ادویه جات بسیاری برای غذاها استفاده می کنند و برخی نه! برخی برای صبحانه غذاهایی پختنی فراهم می آورند و برخی عموماً برای صبحانه چیزی نمی پزند. در همین ایران، برخی از مردم «ماست» را غذایی مناسب برای صبحانه می دانند و برخی دیگر متنفر از آنند. برخی لبنیات را با هر نهار و شامی می خورند و برخی نه! برخی گوشت ماهی را بیش از همه دوست می دارند و برخی گوشت بره و گاو و برخی گوشت پرنده را و ... و ...!



فرتور ۲۰ – عرب ها و عرب پرست ها

پس اکنون باید پرسید با این همه گوناگونی خواسته های غریضی و حتی شهوانیِ مردم روی زمین، چرا بهشت الله بگونه ای ساخته شده است که صددرصد با دیدگاه اعراب همخوانی داشته باشد و نه با دیدگاه سایر مردم روی زمین؟

مثلاً بخشی از لذت بهشت به حوری ها برمیگردد (حوری های باکره). عرب های شبه جزیره عربستان را باید شهوتران ترین موجودات روی زمین دانست تا جایی که به گفته یکی از پژوهشگران اروپایی شهوت مردان عرب از جمع شهوت دیگر مردمان روی زمین بیشتر است.

میرزا آقاخان کرمانی (یکی از اندیشمندان فرهیخته ایرانی) در «سه مکتوب» خود می نویسد:

«حد تمدن تازیان را در دوره جاهلیت از اینجا می توان شناخت که اصطلاحات علوم و فنون، مطلقاً در زبان عربی وجود نداشت و [همچنین] از لغات سیاسی و حقوقی نیز عاری

بود. در عوض برای آلت مرد، هزارگونه اسم و لقب و کنیه داشتند و حتی "نقس نفیس" را که جان آدمی است جزو اسامی آن عضو به شمار می آوردند.»

یکی دیگر از رویکردهای عرب ها مربوط به باکره بودن همخوابه اشان است. این موضوع نه مربوط به اعراب جاهلی است بلکه عرب های کنونی را نیز شامل می شود؛ یعنی همان عرب هایی که امروزه برای همخوابگی با دخترانِ فروخته شده ایرانی توسط عوامل جمهوری اسلامی بدانها، هزاران دلار پول پرداخت می کنند. شوربختانه، دیدگاه «باکره بودن»، ذهن بسیاری از مسلمانان ایرانی را نیز آلوده کرده است، تا جاییکه آنها حتی ارزش دختر را به باکره بودنش می دانند! این درحالی است که دانش پزشکی نشان می دهد حتی اگر دختری هرگز با فردی دیگر همخوابه نشود، ممکن است به دلایل مختلفی مانند بیماری، پرده بکارتش پاره شود. از سویی دیگر، وجود این پرده و برداشتن آن کار کثیفی (از نظر نظافتی) به حساب می آید که خود جای بحث دارد. اما به هر روی، عرب، دختر باکره را دوست می دارد و مهم هم نیست که ممکن است بسیاری از مردم دنیا از همخوابگی با یک باکره نفرت داشته باشند زیرا الله از سرزمین های سوخته عربستان بپاخاسته است و برآورد نیازهایش همسو با خواسته های اعراب است!

درباره میوه ها نیز رویکرد همینگونه است و از صدها نمونه میوه بسیار خوشمزه که در جهان وجود دارد، در قرآن تنها صحبت از میوه های عربی آن سرزمین است مانند انار[۱۸۳] و خرما! از روییدنیهای بهشتی نیز درخت جایگاه ویژه ای دارد و از انواع گل ها که از نظر زیبایی و بو می توانستند بهشتِ الله را زینت ببخشند، چندان سخنی به میان نیامده است دلیلش نیز آن است که به دلیل وضعیت آب و هوایی عربستان، پرورش گل در این سرزمین چندان جایگاهی نداشته و ندارد[۱۸٤].

درباره نوشیدنی ها نیز تنها سخن از آب و شیر است و الله هرگز خبرنداشته است که نوشیدنی های دیگری مانند شیرکاکائو، انواع شربت ها و ... توسط بشر ترکیب یا اختراع خواهند شد. الله تنها از نوشیدنی های مجاز عرب نام برده است. البته اگر الله از آذربایجان بپا میخواست احتمالاً به جای جوی آب در بهشت، جوی «آب معدنیِ» اردبیل را بوجود می آورد.

---

[۱۸۳] برپایه روایات اسلامی، «انار» میوه مورد علاقه محمد بوده است.

[۱۸٤] اگر الله اهل هلند بود، حتما بهشتش را محلی توصیف می کرد که پر است از گل های خوش رنگ و بو.

وجود غلمان ها دربهشت هم دوباره سرچشمه گرفته از همان دیدگاه شهوانی و همجنس بازانهء عرب ها است. زمان تازش مسلمانان به ایران، بسیاری از پسران ایرانی را اخته کردند و به عنوان غلام به پادویی اعراب گماشتند. عرب مورد نظر حتی می توانست به این جوان، تجاوز جنسی هم بنماید و این دقیقاً همین رفتاری است که دست اندرکاران جمهوری اسلای، با جوانان ایرانی در زندان هایشان انجام می دهند.

امید است که دست کم ایرانیانِ میهن دوست و خردورزی که به هر دلیلی به دین اسلام پای بند شده اند، دست کم در دیدگاهِ ابلهانه اسلام به بهشت و اصلاً وجودِ خود بهشت، تجدید نظری بنمایند.

فصل ۱۳

گوناگون

۱۳.۱-دریافت ربا

آنچه در فصل های پیشین مورد بررسی قرار گرفت، شامل برخی از فرمان های برجسته قرآن برای زندگانی یک مسلمان بودند، به معرفی الله و پیامبرش پرداخته بودند و یا دستورهای کلی ای درباره چگونگی رفتارهای مسلمانان با دیگر مسلمانان و با نامسلمانان در دنیا بودند. بخشی از مطالبی نیز که مورد بررسی قرار گرفتند درباره نظریه های علمی قرآن بودند یا داستان های علمی تخیلی.

افزون بر آنچه که بصورت گذرا در فصل های پیشین بررسی شدند؛ دیدگاهها، دستورها و رویکردهایی در برخی آیه های قرآن وجود دارند که جای بررسی و تامل بسیار دارند. در این فصل به برخی از این موارد خواهیم پرداخت.

نخستین مورد درباره دستوری برای رباخواری در قرآن است. در آیه زیر، به مسلمانان دستور داده شده است که ربا را «چندبرابر» نخورند. بدین معنا که اگر ربا کمتر از چند برابر باشد (مثلاً یک و نیم برابر باشد) خوردنش بدون اشکال است. چیزی که در این آیه (و در کل قرآن) وجود دارد این است که رباخواری به عنوان یک عمل بد شناخته نشده است بلکه ربای ۲ برابر و بیش از ۲ برابر است که اشکالزاست.

سوره ۳ (آل عمران) آیه ۱۳۰

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لاَ تَأْكُلُواْ الرِّبَا أَضْعَافًا مُّضَاعَفَةً وَاتَّقُواْ اللّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ **(۱۳۰)**

ای کسانی که ایمان آورده‌اید ربا را **چندین برابر** مخورید و از خدا پروا کنید باشد که رستگار شوید **(۱۳۰)**

برای روشن شدنِ جمله بندی این آیه به چند مثال اشاره می کنم که موضوع را روشن تر کند: در ویزاهایی که برخی از کشورها ارائه می دهند مهری زده می شود که **"**معرفیِ آن شخص به پلیس خارجی محل زندگی آن شخص نباید بیش از ۱٤ روز طول بکشد**"**؛ یعنی معرفی آن فرد تا ۱٤ روز و کمتر از ۱٤ روز به کمیسونِ پلیس بدون مورد است. و البته بیش از ۱٤ روز، یعنی مشکل قانونی برای آن فرد خارجی.

مثال ساده تر اینکه بارها شنیده ایم که مادرها به بچه های کوچک خود دستور می دهند که "زیاد شیرینی نخوری! زیاد بدو بدو نکنی! خیلی خانه دوستت نمانی! و ...". از دیدِ فرد دستوردهنده، هیچ کدام از این کارها، ناشایست نیستند و «زیاده روی در آنهاست» که ناشایست است!

به هر روی، می توان به آسانی نتیجه گرفت که خوردن ربا اگر چندبرابر نباشد، مورد شرعی ای ندارد! لابد بانک های اسلامی ملاها (مانند بانک انصار یا قوامین) که سودهایِ وام آنچنانی (و البته نه دو برابر) دریافت می کنند، خود به نیکی می دانند که کار غیر اسلامی انجام نمی دهند.

۱۳.۲- آیا فرشتگان، سرپرست (ولیِ) ما در دنیا و آخرت هستند؟

سوره ٤١ (فصلت) آیه های ۳۰ و ۳۱

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ (۳۰) **نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ** فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِي أَنفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ (۳۱)

در حقیقت کسانی که گفتند پروردگار ما خداست‌سپس ایستادگی کردند **فرشتگان بر آنان فرود می‌آیند** [و می‌گویند] هان بیم مدارید و غمین مباشید و به بهشتی که وعده یافته بودید شاد باشید (۳۰) در زندگی دنیا و در آخرت، **ما ولیِ شما هستیم**[۱۸۵] و هر چه دلهایتان بخواهد در [بهشت] برای شماست و هر چه خواستار باشید در آنجا خواهید داشت (۳۱)

الله، فرشتگانش را بر مردم نازل می کند و فرشتگان به آن «ایمان آورندگان» می گویند که «... ما ولیِ شما هستیم ...». پس هم الله ولی انسانهاست و هم فرشتگان! بنابر این چنین به دیده می آید که الله فرمانروای مطلق نیست و احتمالاً دارای یک مجلس سنا است که وی و فرشتگانش در آن شرکت دارند. و همانگونه که الله ولی مردم است فرشتگانش نیز ولی مردم هستند! اکنون پرسشی بیان می دارم و آن اینکه "چگونه فرشته ای که هیچ قدرتی از خودش ندارد و در اسلام از نظر جایگاه،

[۱۸۵] در برخی از ترجمه های ماله کشیده شدهء ماله کشان اسلامی جمله " نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ " به " دوستانتان ماییم" ترجمه شده است!!

پایین تر از انسان است (به اندازه ای که واداشته شده به انسان سجده کند) می تواند سرپرست و ولی انسان باشد؟"

۱۳.۳- آیا خبر بد را هم بشارت می دهند؟

سوره ٤٥ (جاثیه) آیه ٨

يَسْمَعُ آيَاتِ اللَّهِ تُتْلَى عَلَيْهِ ثُمَّ يُصِرُّ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا **فَبَشِّرْهُ** بِعَذَابٍ أَلِيمٍ **(٨)**

[که] آیات خدا را که بر او خوانده می‌شود می‌شنود و باز به حال تکبر چنانکه گویی آن را نشنیده است‌سماجت می‌ورزد پس او را **از عذابی پردرد بشارت ده** (٨)

سوره ٨٤ (انشقاق) آیه ٢٤

فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٍ **(٢٤)**

پس آنان را **از عذابی دردناک بشارت ده** (٢٤)

آنچه معلوم است "دادن خبر بد به کسی" را نمی توان **بشارت** خواند و احتمالاً بدین خاطر منتظر مژده گانی نیز بود! بیان اینگونه سخنان بیش از همه، بیانگر فرهنگ بیابانی اعراب آن زمان است که فرهنگشان، قتل و غارت بود و تجاوز! لابد در اینگونه به اصطلاح فرهنگ، "عذابِ پردرد" بشارت به حساب می آمده.

افراد جمهوری اسلامی نیز که ادامه دهنده این به اصطلاح فرهنگ عربی در ایران بوده اند نیز بسیاری از امور ایران ویران کن را بشارت دادند، بشارت دانستند و یا با خرسندی هرچه تمامتر آنها را ستودند! بزرگترین نمونه در اینباره را می توان سخن خمینی را درباره جنگ دانست که گفتند «جنگ یک نعمت بود».

چگونه، جنگی که در آن بیش از یک میلیون نفر کشته برای ایرانیان داشت نعمت بود؟ چگونه جنگی که جز ویرانی در ایران (بویژه استانهای غربی ایران) چیزی نداشت نعمت بود؟ چگونه جنگی که

پایانش، سرآغاز دوستی بین آتش افروزانِ جنگ (یعنی دولت های جمهوری اسلامی و عراق) شد نعمت بود؟ دوستی ای که خون آن ایرانیان گرامی را به هدر داد! ایرانیان آزاده ای که برای پاسبانی از کشورشان، جان خویش در کف گرفتند و تاوان آتش افروزیِ ایران ستیزان دستاربند را دادند!

به هر روی، روشن است که، تفاوتی بین سخن های «نعمت بودن جنگ» و «بشارت دادن عذاب» نمی تواند وجود داشته باشد!

۱۳.٤- شاعران، چگونه انسان هایی هستند؟

سوره ٢٦ (الشعراء) آیه های ٢٢١ تا ٢٢٦

هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَى مَن تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ **(٢٢١)** تَنَزَّلُ عَلَى كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ **(٢٢٢)** يُلْقُونَ السَّمْعَ وَأَكْثَرُهُمْ كَاذِبُونَ **(٢٢٣)** وَالشُّعَرَاء يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ **(٢٢٤)** أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ **(٢٢٥)** وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ **(٢٢٦)**

آیا شما را خبر دهم که **شیاطین بر چه کسی فرود می‌آیند** (٢٢١) بر هر **دروغزن گناهکاری** فرود می‌آیند (٢٢٢) که [دزدانه] گوش فرا می‌دارند و **بیشترشان دروغگویند** (٢٢٣) و **شاعران را گمراهان پیروی می‌کنند** (٢٢٤) آیا ندیده‌ای که آنان در هر وادیی سرگردانند (٢٢٥) و آنانند که چیزهایی می‌گویند که انجام نمی‌دهند (٢٢٦)

اسلام را باید تنها دینی دانست که «هنر» در آن هیچ جایگاهی ندارد و با اینکه پس از آشوب ۵۷، برخی از ماله کشان اسلامی کوشش فروانی کرده اند تا نشان دهند که **"**اسلام دینِ هنردوستی است**!"** اما این تلاش ها چیزی جز کوبیدن آب در هاون نبوده است!

موسیقی در اسلام حرام است (در فصل های پیشین بدان اشاره شد)، ساخت صورت[١٨٦] (مجسمه سازی) حرام است! نقاشی حرام است! تئاتر و سینما که هنرهای جدید به حساب می آیند و چون در

---

[١٨٦] خود ملاها برای ماله کشی این قضیه، مجسمه خمینی و خلبان ایران ستیزِ فرانسوی ای که این اهریمن را به ایران آورد را ساختند و در فرودگاه خمینی قرار داده اند.

زمان محمد وجود نداشته اند، انجامشان شایسته نیست! معماری هم در فرهنگ اسلامی چیز جز بنای مسجد و امام زاده سازی نیست! و ... . اما شاید شعر را بتوان تنها هنری دانست که اسلام، با آن رفتار دوگانه داشته است، از یکسو ماله کشان اسلامی، خودِ قرآن را گونه ای شعر می دانند و از دیگر سو به شاعران بزرگ ایرانی مانند مولوی، حافظ، سعدی و ... این برچسب را زده اند که «شعرهایشان تفسیر قرآنند!!». ایران ستیزان بزرگی مانند سروش (که بر نگارنده نامعلوم است که چگونه این ملای بدون عمامه توانسته است ادیب از آب دربیاید) تفسیرهای زیادی از شعرهای مولوی در این زمینه نوشته اند تا به خیال خود، بر مولوی و آثارش رنگ و بوی اسلامی بدهند. ملاهای با عمامه ای نیز مانند محمدتقی جعفری که چندین ده کتب نیز نوشته اند (!!) دارای چندین کتاب ادبی در این زمینه هستند که لابد ثابت می کنند مولوی طرفدار خاندان اهل بیت بوده و حتماً از مخلصان ولایت فقیه بوده است!

به هر روی، در قرآن، سوره ای ۲۲۷ آیه ای بنام «شاعران» وجود دارد که در آن تغریباً هیچ مطلبی درباره شاعران وجود ندارد!! در تمام این ۲۲۷ آیه انواع و اقسام داستان ها و دستورات اسلامی در آن پیدا می شود و تنها در یک آیه از این سوره (آیه ۲۲٤) سخن از شاعران به میان آمده است. از دیدگاه قرآن، شاعران انسان های منحرفی هستند که شیطان بر آنان فرود می آید و انسانهای گمراه از شاعران پیروی می کنند!

بیهوده نیست که ملاها (از محمد غزالی گرفته تا مطهری، خلخالی، خمینی و خزئلی ...) درباره فردوسی چه مطلب ها که ننوشته و سخنرانی ها که نکرده اند و آنچه شایسته نیاکان عربشان بوده است به این بزرگ مرد تاریخ ایران نسبت نداده اند و کتابش را چیزی جز اراجیف و افسانه ندانسته اند. جالب اینجاست که بسیاری از به اصطلاح روشنفکران دوره حکومت محمدرضا شاه، مهر سکوت بر لب خود زده بودند و زمانی که ملاهای ایران ستیز، فرهنگ ایرانی را به باد ناسزا گرفته بودند لالمان گرفته بودند و دنبال یاوه هایی از این دست بودند که «حُب علی حلال مشکلات است»، «به عقاید مردم نباید توهین کرد»، «موضوعات مهمتری در جامعه است که بهتر است به آنها پرداخته شود» و ...![۱۸۷]

[۱۸۷] بر نگارنده معلوم نیست که آیا توهین ۱٤۰۰ ساله عرب ها و بستگانشان به ایران و فرهنگ ایرانی "توهین به عقاید نیست"؟ آیا به تاراج رفتن فرهنگمان توسط اسلامیون و ماله کشان به اصطلاح روشنفکرشان "موضوع مهمی نیست"؟

۱۳.۵-فرمانروایان (اولیا امر) را نیز فرمان ببرید! چرا؟ آنها چه کسانی هستند؟

زمانی در یک کتابچه، سخنی از یکی از زنان اندیشمند ایرانی که در اواخر حکومت اسلامیست های قجر می زیسته است خواندم که اینجانب را سخت تحت تاثیر قرار داد:

«...بدبختانه بعضی از ملت های دنیا عموماً و ملت ایران خصوصاً، **سلطان را آیت خدا می دانند**... فکر بکنید ببینید چه خاموش و تاریکیم، چند میلیون آدم جمع می شوند از دست رنج سالیانه و هزار جور بدبختی و عذاب دنیایی کرورها پول جمع می کنند و به دست یک نفر می دهند، برای این که آن یک نفر قبول زحمت کند اداره تمام زندگی آنها را بنماید. پس اگر فکر داشته باشیم آن آدم نوکر ملت می باشد **نه خدای ملت**؛... پس در این صورت هر وقت این مستخدم برای ملت خوب کارکرد او را باید دعا کرد و **برقرار داشت**، اگر بد کار کرد **باید معزول نمود** و حسابش را رسید، ... نه این که ستایشش نمود...»[۱۸۸]

ایرانی ها، قرن هاست که سلطان را نه آیتِ خدا بلکه خودِ خدا می دانند. شوربختانه ریشه این موضوع را باید در حکومت موبدان زرتشتی در دوره ساسانیان دانست که برای پایداری شغلِ «دین فروشی» خودشان، شاهان ساسانی را آیت خدا دانستند و خودشان را نیز اعتبار بخش این «آیت»! البته باید گفت که دیدگاه «شاه خدایی» تنها متعلق به حکومت آنزمان ایرانیان نبود بلکه امر کم و بیش پذیرفته شده ای در بین ملت های آنزمان بود.

پس از متمدن تر شدن دنیا و رهایی برخی از انسان های دانش پژوه از دست دین، انسان ها پذیرفتند که هیچ کدامشان پیشاپیش دارای درجه ای والاتر یا پست تر از دیگران نیستند و هیچ کسی ملزم به «سر تعظیم فرو آوردن» به دیگری نیست ولو اینکه آن شخص رئیس، مدیر، رهبر یا سلطان باشد.

[۱۸۸] بی بی مریم بختیار

اما شوربختانه در اسلام، رکوع، سجود و پیروی کورکورانه، بخش اصلی تعلیمات دینی آن است! در همین آیه زیر از مسلمانان خواسته شده است که "اولیای امر" خود را نیز پیروی کنند. توضیحی هم داده نشده است که اصلاً این اولیای امر اگر نامسلمان بودند هم، آیا باید پیروی شوند یا نه؟



فرتور ۲۱ – برخی از اولیای امر، که مسلمانان طبق گفته قرآن باید آنانرا فرمان ببرند!

به هر روی، دستکم «پیروی از ملاهای ایران ستیز» که ۳۲ سال پیش به ایران برگشته و تجاوز دیگری را به کشورمان پیاده سازی کرده و اکنون ۳۲ سال است که در حال پیاده سازی اصول بیابانی اسلام در ایران هستند، امری واجب است! چرا؟ این دستورِ مستقیم خود قرآن است. قرآن، خود گفته که از اولیای امر باید اطاعت کرد! قرآن حتی بیان نکرده است که اگر این حاکمان، ظالم و ستمگر هم بودند، آیا باید باز هم پیروی بشوند یا نه؟! از دیدگاه قرآن، پیروی از محمد، خمینی، خامنه ای و احمدی نژاد همه در یک راستا هستند.

سوره ٤ (نساء) آیه ٥٩

یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ أَطِیعُواْ اللّهَ وَأَطِیعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِی الأَمْرِ مِنکُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِی شَیْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَی اللّهِ وَالرَّسُولِ إِن کُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَالْیَوْمِ الآخِرِ ذَلِکَ خَیْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِیلاً **(٥٩)**

ای کسانی که ایمان آورده‌اید خدا را اطاعت کنید و پیامبر و **اولیای امر خود را** [نیز] اطاعت کنید پس هر گاه در امری [دینی] اختلاف نظر یافتید اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید آن را به [کتاب] خدا و [سنت] پیامبر [او] عرضه بدارید این بهتر و نیک‌فرجام‌تر است (٥٩)

۱۳.۶- امر به معروف و نهی از منکر

سوره ۹ (توبه) آیه ۱۱۲

التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدونَ **الآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنكَرِ** وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ **(۱۱۲)**

[آن مؤمنان] همان توبه‌کنندگان پرستندگان سپاسگزاران روزه‌داران رکوع‌کنندگان سجده‌کنندگان وادارندگان به کارهای پسندیده بازدارندگان از کارهای ناپسند و پاسداران مقررات خدایند و مؤمنان را بشارت ده (۱۱۲)

همانگونه که پیشتر هم گفته شد، یکی از مواردی که ماله کشان اسلامی و برخی از مسلمانان درباره دینشان بیان می دارند این است که «الله، انسان را آزاد آفریده است!» در پاسخ، نخست باید گفت که الله مطلقا انسان را آزاد نیافریده است:

انسان آفریده شده است تا عبادت الله را بکند، برای الله، انسان بکشد، به غارتگری بپردازد، برای الله قربانی کند، در هر زمان و هرجایی از الله بترسد، هر بلایی که بر سرش آمده سپاسگوی الله باشد (زیرا خواست الله بوده است)، حتی بخشی از هزینه های زندگی اش را به ملا و سید بپردازد تا مال او حلال شود و الله از او خوشنود شود، انسان باید به زیارت الله برود، به زیارت قبور عربهای عربستان که برخی از آنان حتی برای ایرانی کشی به ایران آمده بودند بروند و ... و ... . پس آیا باز هم می توان گفت که انسان آزاد آفریده شده است.

از همه مهمتر اینکه با تمام این مواردی که بیان شد (و با درنظر گرفتن موارد بسیاری که بیان نشده) و با در نظر گرفتن اینکه همه آنها نشان می دهند که الله، انسان را آزاد آفریده است (!!)، الله در برخی از آیه های قرآن، مسلمانان را به امر به معروف و نهی از منکر نیز واداشته است تا در کوچه، بازار، خیابان و حتی خانه خودشان نیز احساس ناامنی کنند و لابد احساس آزادی نیز به آنان دست دهد.

وجود سازمانهای امر به معروف و نهی از منکر جمهوری اسلامی که در این اواخر نام های دیگری مانند «مبارزه با مفاسد اخلاقی و اجتماعی» بر آنها نهاده شده است، ریشه در دل همین آیه های قرآن (مانند آیه بالا) دارد.

۱۳.۷- چند آیه منطقی و فلسفی!!

سوره ۵۳(نجم) آیه ۲۷

إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ لَيُسَمُّونَ الْمَلَائِكَةَ تَسْمِيَةَ الْأُنثَى **(۲۷)**

در حقیقت کسانی که آخرت را باور ندارند **فرشتگان را در نامگذاری به صورت مؤنث نام می‌نهند** (۲۷)

اگر فرض مسلمانان را درباره قرآن که می گوید "قرآن برای همه و همه دوران است و شامل بر همه چیز است ..." را بپذیریم؛ باید پرسید که آیا نشانه باور داشتن به آخرت، «عدمِ نامگذاری زنانه برای فرشتگان» است؟ یعنی کسی که به آخرت باور ندارد، فرشته را بصورت مونث نامگذاری می کند؟ به هر روی می توان نتیجه گرفت که **لازمه اعتقاد به آخرت این است که فرشتگان را نام مردانه بگذاریم!!**

البته حقیقت آن است که این آیه یکی از بیشمار آیه های قرآن است که نه برای جهانیان بوده است و نه درباره همه زمان ها! به بیان ساده تر، این آیه از آن آیه های قرآنی است که تاریخ مصرف داشته و تاریخ مصرفش به زمان محمد برمی گشته که برخی از اعراب نام های زنانه بر فرشتگان می نهاده اند و محمد (یا الله) خواسته است اعراب، حتی در نامگذاری فرشتگان [فرشتگانِ موهوم!] نیز از محمد تبعیت کنند و در غیر اینصورت به آنان برچسب ناباوری به آخرت خواهد خورد. پروانه جهاد بر ضد «ناباورمند به آخرت» نیز که پیشتر توسط الله صادر شده است و آن هم کشتار فردِ ناباورمند است!

سوره ۲۱ (انبياء) آیه ۳۰

أَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاء كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ **(۳۰)**

آیا کسانی که کفر ورزیدند ندانستند که **آسمانها و زمین هر دو به هم پیوسته بودند** و ما آن دو را از هم جدا ساختیم و هر چیز زنده‌ای را از آب پدید آوردیم آیا [باز هم] ایمان نمی‌آورند (۳۰)

این آیه از آن سری آیه هاست که منطق در آن، به معنای واقعی به خاک و خون کشیده شده است! نه تنها کافران، بلکه غیر کافران هم نمی دانند که آسمان ها چگونه بسته بودند و باز شدند. از این گذشته این آیه نمایانگر ایده غیرعلمی دیگری نیز می باشد که در آن، آسمان به صورت یک جسم تصور شده است![۱۸۹] و آسمان و زمین از دید الله، زمانی در هم آمیخته بودند و الله با قدرت خودش و احتمالاً استفاده از صافی های ویژه ای (!!) زمین را از آسمان بیرون کشیده است! تازه، الله این کار را سندی برای عمل خود قرار داده است و بر کافران سرکوب می زند که «مگر نمی دانید که من چنین کرده ام!؟».

سوره ۲ (بقره) آیه ۲۵۸

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِی حَآجَّ إِبْرَاهِيمَ فِی رِبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِی يُحْيِی وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِی وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللّهَ يَأْتِی بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِی كَفَرَ وَاللّهُ لاَ يَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ **(۲۵۸)**

آیا از (حال) آن کس که چون **خدا به او پادشاهی داده بود** (و بدان می‌نازید، و) در باره پروردگار خود با ابراهیم محاجّه (می)کرد، خبر نیافتی؟ آنگاه که ابراهیم گفت: پروردگار من همان کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند. گفت: من (هم) زنده می‌کنم و (هم) می‌میرانم. ابراهیم گفت: خدا(ی من) خورشید را از خاور برمی‌آورد، **تو آن را از باختر برآور**. پس آن کس که کفر ورزیده بود **مبهوت ماند**. و خداوند قوم ستمکار را هدایت نمی‌کند. (۲۵۸)

ملاها در حوزه های علمیه خود برای سالیان بسیار، دروسی را می خوانند یا به اصطلاح فرامی گیرند که نه تنها دانستن این دروس هیچ دردی از بشریت نکاسته و چراغ هیچ راه تاریکی در درازای تمام تاریخ اسلام برای بشریت نبوده است، بلکه با فراگیری این به اصطلاح دروس، روش های دروغ گویی، افترازنی، سرکشی، جفنگ گویی، مغلطه بافی، سفسطه گری و ... را به خوبی فرا می گیرند. حکایتی است که در آن نقل می شود: «روزی ملا میخ افسار خرش را به جایی بروی زمین

[۱۸۹] همانگونه که پیشتر نیز برخی آیه ها مورد بررسی قرار گرفتند که در آنها، الله مدعی شده بود که این جسم بزرگ (یعنی آسمان) دارای ستون های نامرئی ای است تا بدینوسیله خطر سقوط این جسم بزرگ بر روی زمین را از بین ببرد!

کوبید. شخصی او را دیده و از روی تمسخر به او گفت: ملا! می دانی مرکز زمین کجاست؟ ملا پاسخ داد که همین جایی که میخ خرم را بر زمین کوبیده ام! می گویی نه، متر کن؟ ... آن شخص دوباره پرسید: می دانی تعداد ستارگان آسمان چند است؟ ملا پاسخ داد: به تعداد موهای خَرم! می گویی نه؛ بشمار"

اکنون حکایت ملاهاست و پاسخ هایشان و رفتارهایشان و دلیل هایشان و ... که همان رفتار ملانصرالدین را در ذهن متبلور می کنند.

در آیه ۲۵۸ سوره بقره، ابراهیم نیز رفتاری چونان ملاهای کنونی پیشه کرده است و گفته که: "الله من، خورشید را از شرق برمی آورد. تو آنرا از غرب برآرا!". و البته همانگونه که ملانصرالدین آن شخص را به حیرت درآورد و مبهوت کرد، ابراهیم نیز آن پادشاه را مبهوت نمود. مانند آن است که شخصی بگوید که من خدایی دارم که شب را تاریک آفریده اگر خدای من را قبول نمی کنی، شبی بساز که روشن باشد!

نکته دیگری که در بحث فلسفه بنام **"**جمع اضداد**"** مطرح است را می توان در پایان این آیه دید که الله می گوید «... الله قوم ستمکار را هدایت نمی کند.» و در آغاز این آیه، همین الله گفته است «الله، به او پادشاهی داده بود .. ». یا باید بپذیریم که الله زمانی که بخش پایانی آیه را نازل می کرده است، چنان دچار حواس پرتی شده که به یاد نیاورده در آغاز همان آیه چه گفته است و یا اینگونه بیندیشم که آن شخص تا پیش از مجادله با ابراهیم، ستمکار نبوده است و یا اینکه، آن شخص بر پایه معنای همین آیه، جایی که آورده «... در باره پروردگار خود ...» دارای پروردگار دیگری بوده است! چگونه می شود پذیرفت که هم الله بگوید هدایت نمی کند و هم پادشاهی عطا کند. والبته همانگونه که در همین فصل توضیح دادیم، این فرمانروایان مقامی برابر رسول الله دارند و **باید** از آنان فرمانبرداری کرد!

البته برای اینکه تفسیر واقعی تری از معنای این آیه بیابیم، می توانیم منتظر تفسیرهای قرن بیست و یکمی ماله کشان اسلامی نیز بمانیم!

سوره ۲ (بقره) آیه های ٦٧ تا ٧٣

وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُواْ بَقَرَةً ... (٦٧) ... يُبَيِّن لَّنَا ... إِنَّهَا بَقَرَةٌ لاَّ فَارِضٌ وَلاَ بِكْرٌ عَوَانٌ بَيْنَ ...(٦٨) ... يُبَيِّن لَّنَا مَا لَوْنُهَا قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاء فَاقِعٌ لَّوْنُهَا تَسُرُّ النَّاظِرِينَ (٦٩) ... إِنَّهَا بَقَرَةٌ لاَّ ذَلُولٌ تُثِيرُ الأَرْضَ وَلاَ تَسْقِي الْحَرْثَ مُسَلَّمَةٌ لاَّ شِيَةَ فِيهَا ... (٧١) وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْساً فَادَّارَأْتُمْ فِيهَا وَاللّهُ مُخْرِجٌ مَّا كُنتُمْ تَكْتُمُونَ (٧٢) فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا كَذَلِكَ يُحْيِي اللّهُ الْمَوْتَى وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (٧٣)

و هنگامی که موسی به قوم خود گفت‌خدا به شما فرمان می‌دهد که ماده گاوی را سر ببرید گفتند ... (٦٧) گفتند پروردگارت را برای ما بخوان تا بر ما روشن سازد که آن چگونه [گاوی] است گفت وی می‌فرماید آن ماده گاوی است نه پیر و نه خردسال [بلکه] میانسالی است بین این دو ... (٦٨) ... چگونه است گفت وی می‌فرماید آن ماده گاوی است زرد یکدست و خالص که رنگش بینندگان را شاد می‌کند (٦٩) ... در حقیقت آن ماده گاوی است که نه رام است تا زمین را شخم زند و نه کشتزار را آبیاری کند بی‌نقص است و هیچ لکه‌ای در آن نیست ... (٧١) و چون شخصی را کشتید و در باره او با یکدیگر به ستیزه برخاستید و حال آنکه خدا آنچه را کتمان می‌کردید آشکار گردانید (٧٢) پس فرمودیم پاره‌ای از آن [گاو سر بریده را] به آن [مقتول] بزنید [تا زنده شود] این گونه خدا مردگان را زنده می‌کند و آیات خود را به شما می‌نمایاند باشد که بیندیشید (٧٣)

کسانی که به بازیهای کامپیوتری علاقه دارند، احتمالاً با بازی هایی برخورد داشته اند که در آنها برای مثلاً باز نمودن یک "در"، آن شخص باید چندین کار متفاوت را انجام دهد (مثلاً فشردن یک کلید، پیدا کردن یک کد، فرار کردن از دست یک دشمن و ...) تا بالاخره موفق به باز کردنِ در شود. در اندکی از داستان های قدیمی فرهنگهای گوناگون دنیا نیز چنین مواردی یافت می شود که نقش اول یک داستان برای مثلاً بدست آوردن یک نوش دارو مجبور است چندین کار را بصورت پی در پی انجام دهد تا به هدفش برسد.

این موضوع نیز در آیه های بالا بگونه ای جالب (!!) طراحی و پیاده سازی شده است!

شخصی کشته می شود ومردم (احتمالاً) دلشان می خواهد که او زنده شود، پس الله (یا یهوه) به موسی دستور می دهد که او به مردم امر کند که یک گاو را بکشند و از خون او به مرده بزنند تا او

زنده شود. سه چهار آیه از قرآن نیز به توضیح مشخصات این گاو مربوط است. گاوی است ماده، میانسال، زرد یکدست (که دیدنش، بیبنده را شاد می کند)، نه رام است، نه می توان با آن شخم نمود و روی پوستش هیچ لکه ای نیست!

نگارنده بجا می داند که چند پرسش رامطرح نماید: آیا الله (یا یهوه) قادر نبود بدون این «مسئله گویی» آن شخص را زنده کند؟ آیا الله عملی پسندیده تر برای این فرآیند سراغ نداشت که برای آن مجبور نشود انسان هایی را وادارد تا حیوان زبان بسته ای را بکشند؟

مهمتر از همه اینکه ناپیداست که برای پیدا کردن گاوی با این شرایط، چه زمانی طول کشیده و از کجا و چگونه، چنین گاوی پیدا شده است؟ همچنین باید پرسید چگونه خواندن چنین آیه ایی از قرآن می تواند باعث بخشش مردگان شود که ملاها پیوسته به گوش پیروان خود می خوانند که برای شادی روحِ مردگانتان قرآن بخوانید؟!

۱۳.۸- با دزد چه باید کرد؟

سوره ۵ (مائده) آیه ۳۸

وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ **فَاقْطَعُواْ أَيْدِيَهُمَا** جَزَاء بِمَا كَسَبَا نَكَالاً مِّنَ اللّهِ وَاللّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ **(۳۸)**

و مرد و زن دزد را به سزای آنچه کرده‌اند **دستشان را** به عنوان کیفری از جانب خدا **ببرید** و خداوند توانا و حکیم است (۳۸)

در اسلام، انسانی که تنها یکبار دزدی کند برای همیشه سرافکنده است. توبه و بازسازی و .. نیز در اسلام، چیزی جز شعار نیست. این عمل بربری که نمایانگر فرهنگ بیابانی دین اسلام است، اکنون در برخی از کشورهای اسلام زدهء فلک زده مانند مصر، پاکستان، افغانستان و عربستان اجرا می شوند. جمهوری اسلامی نیز در مواردی اندک، این عمل را به انجام رسانیده است!

البته قرآن، به کیفیت، جزئیات و شرایط اجرای چنین مجازاتی نپرداخته و این جزئیات بر اساس آرای فقها و نحوه عمل به این مجازات در زمان حیات پیامبر اسلام و جانشینانش (خلفای راشدین از نظر اهل سنت و امامان از نظر شیعه) تعیین شده است.

۱۳.۹- همه انسانها اول به جهنم میروند و سپس محاکمه می شوند!

سوره ۱۹ (مریم) آیه های ۷۰ و ۷۱

ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ بِالَّذِينَ هُمْ أَوْلَى بِهَا صِلِيًّا **(۷۰)** وَإِن مِّنكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا **(۷۱)**

پس از آن به کسانی که برای درآمدن به **[جهنم]** سزاوارترند خود داناتریم (۷۰) و هیچ کس از شما نیست **مگر [اینکه] در آن وارد می‌گردد** این [امر] همواره بر پروردگارت حکمی قطعی است (۷۱)

نخست باید مهربانی الله را ستود که حتی پرهیزکاران و معصومان را نخست به جهنم می برد و سپس به بهشت. آیا روند قضایی جمهوری اسلامی، متفاوت از قرآن است که نخست می گیرند، می زنند، به زندان می اندازند و حتی گاهی می کشند و سپس آن شخص را محاکمه می کنند و یا شگفت آورتر اینکه گاهی وقت ها مرده او را نیز می ستایند.

پس از انتخابات ریاست جمهوری که در خرداد سال ۱۳۸۸ برگزار شد و پی آمد آن خروش ایرانیان آزاداندیشی بود که پیش اهریمن سینه سپر کردند! عوامل جمهوری اسلامی مانند نیاکان تازی خود که هزاران بار در درازای این ۱٤۰۰ ساله، قیام های مردم ایران را به خون کشیده اند، این قیام ها را به خاک و خون کشیدند و نکبت بار اینکه برخی از این جلادان، در مراسم کشتار این عزیزان (که توسط عوامل خارجی در ایران کشته شده بودند!!!!) نیز شرکت کردند!!

۱۳.۱۰- عفتِ کلامِ قرآنی؟!

سوره ۷ (احزاب) آیه های ۱۷۵ و ۱۷۶

وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِيَ آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانسَلَخَ مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ **(۱۷۵)** وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِن تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَث ذَّلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُواْ بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ **(۱۷۶)**

و خبر آن کس را که آیات خود را به او داده بودیم برای آنان بخوان که از آن عاری گشت آنگاه شیطان او را دنبال کرد و از گمراهان شد (۱۷۵) و اگر می‌خواستیم قدر او را به وسیله آن [آیات] بالا می‌بردیم اما او به زمین [=دنیا] گرایید و از هوای نفس خود پیروی کرد از این رو داستانش چون داستان سگ است [که] اگر بر آن حمله‌ور شوی زبان از کام برآورد و اگر آن را رها کنی [باز هم] زبان از کام برآورد این مثل آن گروهی است که آیات ما را تکذیب کردند پس این داستان را [برای آنان] حکایت کن شاید که آنان بیندیشند (۱۷۶)

این دشنامهای الله ما را به یاد چارواداران و چاقوکشان قدیم تهران در میدان اعدام و یا رجز خوانی های کنونی دستاربندان و تازی پرستان می اندازد. گناه این فرد، که الله او را به فحش و ناسزا گرفته است این است که، پس از شنیدن آیات قرآن، آنها را رد کرده است! جالب است که حتی خود الله هم هیچ اعتقادی به «...لا اکراه فی الدین» ندارد.

اگر پردهء تعصب از جلوی دیدگان انسان برداشته شود، آنگاه وقتی تاریخ را می خواند هرگز درصدد توجیه رفتارهای کسی که محبوبش می پنداشته برنمی آید.

جمع بندی

• پس، قرآن چیست؟

بخش چشم گیری از معارضه ها و رویدادهای آن زمان عربستان را می توان در بسیاری از آیه های قرآن مشاهده می شود. صدها آیه قرآنی حاکی از مجادله، جواب ناسزاگویان، پایان دادنِ قضایای خصوصی و شخصی، تشویق به جنگ و حتی ملامت کردن کسانی است که در این موارد سستی نشان داده اند. همچنین برخی از آیه های قرآن، دربرگیرنده موضوعاتی همچون وعده غنائم بسیار، تصاحب مال و زن دیگران، انواع تهدیدهای مخالفان و عذاب جاوید بر کسانی که پیروی نکرده اند می باشد. صاعقه غضب خداوند همچون شمشیر دموکلس در فضا معلق است و تر و خشک را با هم می سوزاند و دهی یا شهری را برای نافرمانی تعداد اندکی منهدم می کند.

در قرآن تمامی آن شرایط مادی ای که برازنده وجود آدمی است، را می توان در وجود الله مشاهده کرد، او راضی می شود، خشم می ورزد، دوست می دارد، بدش می آید و خشنود می گردد. کینه، مهر، خشم، مکر و حیله و همه عوارض روان ضعیفِ و پُرنیاز آدمی است و ذات یک خدا باید منزه از این اوصاف باشد. ناچار باید آنها را (آن توصیفات نامتناسب با آفریننده کائنات را) نمود کنش و واکنش های روح بشری خودِ پیامبر دانست.

دستاربندان، فقها، آخوندهای کروات بند و تازی پرستان، آیات قرآن را مطلقاً کلام الله می دانند و هرگونه تعقل و اندیشه گری درباره قرآن یا کلماتش و بویژه یاوه گویی ها و تضادهایش را کفر و گناه می شمارند. اما همه این افراد همیشه در برابر برخی پرسش ها ساکت می مانند. مثلاً این پرسش که اگر الله یا خدا (به فرض محال) در دوره های مختلفِ زمانی مصلحت دیده است که مثلاً نام های متفاوتی بر خود بگذارد[۱۹۰] یا احکام متضادی بیاورد[۱۹۱] و یا درخواست های متضادی داشته باشد؛ چگونه است که الله یا خدا درباره برخی داستان های خرافه ای گذشته گان (مانند داستان نوح، سلیمان، مریم، زکریا، یوسف، ابراهیم و ...) هم شرح های متفاوت و گاه متضادی دارد!؟ مگر اینکه فرض کنیم خود الله هم، به داستان گویی و ضد و نقیض گویی روی آورده است!

به سه سخن زیر از محمد ابن عبدالله درباره قرآن توجه کنید:

---

[۱۹۰] مانند یهوه، پدر آسمانی، الله، کریشنا، اهورامزدا و ... .

[۱۹۱] مثلاً خوردن مقدار کمی مشروب در دین مسیحیت، عملی روحانی است و در اسلام عملی شیطانی.

- «مجادله درباره قرآن کفر است.»
- «در قرآن همه چیز است.»
- «قرآن دواست.»[۱۹۲]

الف– قرآن فصیح نیست (خطاهای دستور زبانیِ بسیاری دارد)

بر وارونه ادعای برخی دستاربندان و البته خودِ قرآن، قرآن کلام فصیحی (شیوایی) نیست و دست کم بیش از ۱۰۰ مورد انحراف دستور زبانی در آن وجود دارد.[۱۹۳] البته ناگفته پیداست که مفسران و مترجمان قرآن و دستار بندان برای ماله کشی این انحرافات کوشش های بسیاری کرده و می کنند.

برای پرداختن، پژوهش کردن، پذیرش و رد کردنِ قرآن، مسلمانان غالباً موضوع را از آخر به اول **نگاه** می کنند. **نگاهی** که توسط ملایانِ دستاربند و بی دستار بخاطرِ مخ شویی، تعصب و ارعاب و ... ایجاد شده است. به عنوان نمونه به مورد زیر توجه کنید:

> ناقد اندلسی چنین می گوید: قرآن کلام خدا است پس اصیل و غیرقابل ایراد است. یعنی هرگونه انحراف از اصول زبان عرب در آن اصل است و باید قواعد زبان عرب را **تغییر** داد.

اگر قرآن کلام خداست و چنین و چنان است، قضیه باید اینگونه گفته می شد که: قرآن در حد اعلای فصاحت است؛ به درجه ای که بشر از آوردنِ مانند آن عاجز است. پس کلام خداست. پس آنکس که آن را آورده است پیغمبرِ آن خداست.

ب– دستورهای اخلاقی قرآن

برخی دستورهای اخلاقی قرآنی درباره اموراتی مشخص، مسلم و رایج (در همه دنیا) می باشند؛ آیا اینکه در قرآن آمده است که با عمه یا خاله خود نکاح نکنید، دستوری اخلاقی برای همه مردم جهان

---

[۱۹۲] کتاب نهج الفصاحه، (حضرت محمد) رویه های ۲۷۸، ۳۱۹، ٤٤۸

[۱۹۳] برخی از این اشکالات در کتاب «۲۳ سال» علی دشتی آورده شده اند که برای کوتاه کردن سخنم به آنها نپرداخته ام.

و همه دورانهاست؟ ازدواج نکردن با مادر و خواهر چطور؟ یا اینکه حیضِ زنان آزاری است برای آنان و در این زمان با آنان نباید نزدیکی کرد چطور؟ آیا عُده نگه داشتن بین دو ازدواج را می توان توصیه ای آسمانی به حساب آورد؟[۱۹٤] وطی نکردن (سکس) با حیوانات چگونه؟

برخی دیگر از دستورات اخلاقی قرآن نیز دستورات اخلاقی ای هستند که پیش تر از محمد، در کتابهای علمی/مذهبی بسیاری از ملت ها آمده اند. مثلاً قبل از محمد، افرادی همچون زرتشت، بودا، کنفسیوس، سقراط و ... همه را گفته اند.

سایر دستورات اخلاقی نیز همان دستورات اخلاقی مربوط به دین اسلام است که در این کتاب بسیاری از آنها مورد بحث قرار گرفته اند.

دانش های فلسفه، روانشناسی و جزاشناسی نشان داده اند که کاربرد فشارهای از بیرون، مانند تهدید به مجازات و ایجاد ترس و هراس در افراد مردم، هر چند که ممکن است آن افراد را در مقطع زمانی یا مکانیِ خاصی از کاری باز بدارد ولی در اصلاح و برترسازی آنها کوچکترین اثری نخواهد داشت بلکه آنچه که سبب ایجاد جامعه ای سالم و افرادی درست کردار و نیکو منش می شود، برنامه های آموزشی و اصلاحیِ شایسته و گسترش اخلاق و فروزه های نیکوی انسانی در مردم و ایجاد وجدان درونیِ آگاه و حساس است تا این ویژگی ها بتوانند انسانها را از درون کنترل بنمایند.

• قوانین اعراب جاهلی

در اواخر قرن ششم میلادی بازار تجاری (و البته برده داری) در مکه رونق بخصوصی گرفت و به این منوال، زمینه‌ی مادی وجودِ دولت به عنوان نهادی مختص به سازمان‌دهی **جامعه‌ی طبقاتی** ایجاد شد. دلیل تعویض وضعیت در آنزمان، از سرگیریِ جنگِ میان شاهنشاهی ساسانی و امپراطوری بیزانسی در سال ۵۷۲ میلادی بود. در سال ٦۰۲ میلادی جنگ ابعاد بسیار گسترده‌تری به خود گرفت، اما در این کشور گشایی ها، مناطق مرکزی شبه جزیره‌ی عربستان نقش به سزایی نداشتند. صحرای

[۱۹٤] هرچند که زمان بسته شدن نطفه در رحم یک زن با زمان ٤ ماه و۱۰ روزِ مربوط به عده همخوانی ندارد وظاهراً یا الله از زمان نطفه بندی اطلاع دقیق نداشته و یا زمان بسته شدن یک نطفه در زمان اعراب با زمان نطفه بندی در شکم زنان امروزی نابرابر بوده است.

خشک عربستان نه از دیدگاه اقتصادی برای برداشت رانت زمین مناسب بود و نه از دیدگاه جغرافیایی جنبه‌ی استراتژیکی برای این دو ابر قدرت جهان داشت.

اعراب بادیه‌نشین به غیر از درآمدی که از تضمین امنیت کاروان‌ها داشتند به وسیله‌ی **راهزنی** وضعیت مادی طایفه‌ی خود را اندکی بهبود می‌دادند. برای راهزنی دو اصل پذیرفته شدهء اعراب باید رعایت می‌شد.

بر پایه رسوم سنتی تازی ها، هنگام راهزنی یا غزوه[۱۹۵] تا آنجایی که امکان داشت نمی بایست خونی ریخته می شد بلکه باید کاروان محاصره می گشت و اموال آن تاراج می شد. از همه مهمتر اینکه در یک غزوه هرگز نباید فرمانروای کاروان کشته می شد (هر چند که در اولین کاروان زنی ای که توسط مسلمانان انجام گردید، رئیس کاروان نیز کشته شد[۱۹۶]). «قتل» بنا بر اصل "انسان‌گرایی عشیره‌ای"، بلادرنگ انتقام خون مقتول را به دنبال داشت و تمام اعضای عشیره برای بر طرف کردن این لکه‌ی ننگ کوشا می شدند.

موضوع دوم هم این بود که، راهزنی در ماه‌های حرام (ذیقعده، ذیحجه، محرم و رجب) ممنوع بود و نقض این قانون، خشم و دشمنی تمام عشایر اعراب را به دنبال داشت. در واقع این قوانین تدوین نشده‌ی سنتی به علت کمبود یک دولت مرکزی پذیرفته شده بودند و به این ترتیب، برای شیوه‌ی زندگی بادیه‌نشینی، دام‌داری و تجاری اعراب یک امنیت نسبی ایجاد می‌کردند.

• نگاهی به دنیای اسلام

نوشتن درباره دنیای اسلام، نیازمند مثنوی ای ۷۲ من است. نزدیک به یک پنجم جمعیت دنیا را مسلمانان تشکیل می دهند. درمجموع و بطور متوسط، کشورهای اسلامی از نظر منابع اولیه و سوق الجیشی بودن محل سکونتشان از دیگر کشورهای دنیا برترند. با اینهمه از لحاظِ فرهنگی،

---

[۱۹۵] اعراب حمله و هجوم ناگهانی به کاروان ها و یا قبیله های دیگر و تصاحب اموال و زنان آنان را غزوه می نامیدند.

[۱۹۶] این کاروان زنی در ادامه منجر به جنگ بدر شد.

علمی، هنری، ورزشی، اجتماعی و ... نه تنها قابل سنجش با سایر کشورها نیستند بلکه در برخی از این شاخه ها، کیلومترها دورتر از کشورهای نامسلمان می باشند.

در ادامه چند مقایسه کوتاه و آمار ساده را از این کشورهای اسلامی ببینید:

الف– مهرورزی اسلامی

ایران، سودان، عربستان، پاکستان و چین تنها کشورهایی هستند که جوانان زیر ۱۸ سال را اعدام می کنند و از نظر نسبی، ایران سالهاست که شاخص شرم آور مقام اولی دنیا در اعدام کودکان را نگه داشته است. دلیل بکار گیری این اعدام ها در کشورهای اسلامی به این موضوع برمیگردد که در دین اسلام دختر در سن ۹ و پسر در سن ۱۵ سالگی به اصطلاح بالغ می شوند. بنابراین اعدام دختری ۱۰ ساله، در اسلام یعنی اعدام یک انسان بالغ!

بله! اعدام و قصاص از موازین مهم اسلام به شمار می روند. البته نباید از نظر دور داشت که در بسیاری از کشورهای دنیا، نه تنها اعدام وجود ندارد بلکه عمل بربری گونه «قصاص» نیز بجای آورده نمی شود.

باید گفت که اعدام و قصاص تنها باعث وحشت برخی و جری شدن برخی دیگر از افراد جامعه می شود و جامعه را به سوی خشونت و بی قانونی سوق می دهد!

ب– درآمد سرآنه کشورهای اسلامی

سازمان کنفرانس اسلامی(OIC) باضافه فلسطین، ٥٦ کشور عضو دارد. OIC با حدود یک پنجم جمعیت دنیا، شامل بیش از۱.۳ میلیارد نفر می شود. از میان اعضای OIC می توان عربستان سعودی، عراق، ایران، امارات متحده عربی را نام برد که دارای ذخایرغظیم نفتی به اندازه ۷۰۰ میلیارد بشکه نفت هستند. مجموع در آمدهای ناخالص ملی این کشورها، کمتر از ۱.۵ تریلیون دلارست.

از میان اعضای OIC دست کم ۵۰ کشور وجود دارند که میانگین در آمد سرانه هر شخص زیر ۵ هزار دلار در سال است. در ٤٥ کشور عضو نیز میانگین در آمد سرانه هر شخص (per capita income) به کمتر از ۱۰۰۰ دلار در سال می رسد.

فقیرترین کشورهای دنیا، کشورهای اتیوپی، سیرالئون، افغانستان، کامبوج، سومالی، نیجریه، پاکستان و موزامبیک می باشند. حداقل ٦ کشور از فقیرترین کشورهای دنیا به کشورهای عضو OIC تعلق دارند.

پ- سواد کشورهای اسلامی

از میان ۱.۳ میلیارد جمعیت مسلمان OIC، بیش از ۸۰۰ میلیون نفر کاملاً کم سواد هستند.

نسبت بی سوادی در سومالی ۷۵٪، سنگال ٦٩٪، بنگلادش ٦٢٪، پاکستان ٦٢٪، مراکش ۵۷٪، مصر ٤۹٪، الجزایر ٤۰٪، تونس ۳۳٪، سوریه ۲۹٪ و ایران ۲۸٪ است. همین نسبت در اروپای شمالی، غربی و مرکزی، کانادا، استرالیا و نیوزلند کمتر از ٤٪ است. برخی کشورهای «غیر اسلامی» نیز مانند دانمارک و ژاپن دارای نرخ صفر درصد هستند.

دیپلمه ها

تعداد دیپلمه های بنگلادش اسلامی (با ۱۲۲ میلیون نفر جمعیت) و هلند غیر مسلمان (با ۱۵ملیون جمعیت) برابر با ٦۹۰۰۰ نفر است. تعداد دیپلمه های پاکستان اسلامی با بیش از ١٤٠ ملیون نفر کمتر از کشور غیراسلامی استرالیا با ۱۹ ملیون نفر جمعیت است (آنهم ٤٠ هزار نفر). دیپلمه های سالانه فنلاند با ۵ ملیون نفر جمعیت، پنج هزار نفر بیشتر از دیپلمه های مراکشی است که ٦ برابر فنلاند جمعیت دارد.

جایزه های نوبل

سه رشته از مهمترین رشته های علوم عبارتند از «فیزیک»، «شیمی» و «فیزیولوژی و پزشکی». در قرن گذشته ۳۹۸ نفر برنده جایزه نوبل در این رشته ها بوده اند و سهم کشورها از این قرار است که:[۱۹۷]

- ۱۸۸ نفر از آمریکای غیر اسلامی

[۱۹۷] این آمارها مربوط به سال ۲۰۰۰ میلادی هستند.

- ٦٦ نفر از انگلیس غیر اسلامی
- ٥٩ نفر از آلمان غیر اسلامی
- ٢٧ نفر از فرانسه غیر اسلامی
- ١٧ نفر از روسیه غیر اسلامی
- ١٦ نفر از سوئد غیر اسلامی
- ١٢ نفر از سوییس غیر اسلامی
- ٣ نفر از هند غیر اسلامی
- برخی کشورهای غیر اسلامی دیگر نیز مانند آفریقای جنوبی، ایسلند، گواتمالا و اسراییل هر کدام یک برنده جایزه نوبل داشته اند.

تنها در سال ١٩٧٩ بود که سه فیزیکدان بطور مشترک برنده جایزه نوبل شدند و یکی از آنها دکتر حسابی از یک کشور اسلامی به نام ایران بود. البته این شخص تنها یک «مسلمان زاده» بوده است و نه یک مسلمان! و بنابر این او تنها نام اسلام را با خود یدک می کشید و بس!

علاقه کشورهای اسلامی به کتاب و کتابخوانی!

تعداد کتابهای منتشر شده در سال در فنلاند ٥ ملیون نفری بیش از کتابهای منتشر شده اندونزی ٢٢٠ ملیون نفری است. تعداد کتابهای منتشر شده در انگلستان نامسلمان با جمعتی برابر ٦٠ ملیون نفر از مجموع کتابهای منتشر شده جهان اسلام با بیش از یک میلیارد نفر بیشتر است.

نسبت نویسندگان کتاب های علمی در هیچیک از کشورهای کنونی جهان اسلام در مقایسه با رقم جهانی آن حتی به یک درصد نمی رسد در صورتیکه حتی در کشورهای کوچکی مانند دانمارک، فنلاند، سوییس یا ایسلند این نسبت بین ٣ تا ٥ درصد است. ولی این نسبت در برخی از کشورهای اسلامی بدین شرح است: مصر ٠.٢١٪، پاکستان ٠.٠٥٥٪، عراق ٠.٠٢٢٪، سوریه ٠.٠١٪، و لیبی ٠.٠٠٢٪

ت- دانشمندان بزرگ

در فهرست سالانه ای که از دانشمندان بزرگ جهان در ٦٤ رشته مختلف علوم در سالنامه آماری معتبر "کوید" (Quid) چاپ می شود، در آنچه به شش قرن گذشته مربوط است، حتی نام یک دانشمندان مسلمان نیز در آن یافت نمی شود. همچنین نشانی از چنین دانشمندی در فهرست افرادی که اختراعات و اکتشافات بزرگ در دو قرن گذشته داشته اند وجود ندارد.

ج- برابری زنان و مردان؛ ایران اولین بین آخرین ها

در تازه ترین گزارش رده بندی شکاف جنسیتی در جهان، بار دیگر کشورهای اروپای شمالی رده های بالای جدول را به خود ویژگی داده اند. بر پایه این گزارش، زنان در کشورهای مسلمان برای به دست آوردن شغل، دستمزد برابر با مردان و تصاحب پست های سیاسی، پیوسته با دشواری های بسیار مواجه اند و می توان گفت که از این نظر نسبت به سایر نقاط جهان در از بین بردن تبعیض جنسیتی، ناکام ترند. رده بندی:

۱۲۸- کشور مسلمان یمن

۱۲٦- کشور مسلمان پاکستان

۱۲٤- کشور مسلمان عربستان

۱۲۲- کشور مسلمان مراکش

۱۲۰- کشور مسلمان مصر

۱۱۸- کشور مسلمان ایران

چ- احترام به حق سازندگان، مخترعین و پدیدآورندگان (قانون کپی رایت)

سازمانی جهانی به نام ویپو (WIPO) وجود دارد که در سال ۱۸۸۳ بنا نهاده شد. زمانی ضرورت این سازمان به اثبات رسید که در سال ۱۸۸۳ مخترعان از شرکت در " نمایشگاه بین المللی اختراعات" در وین خودداری کردند. آنها بیمِ آن داشتند که اختراعشان به سرقت برود و در دیگر کشورها مورد

بهره برداری قرار بگیرد. در حال حاضر ۱٦۵ کشور عضو معاهدهء برن هستند و تنها حدود ۱۸ کشور که تغریباً همه آنها مسلمان هستند عضو این معاهده نمی باشند. تعدادی از این کشورها عبارتند از: افغانستان، ترکمنستان، عراق، یمن، مالدیو، اوگاندا و ایران!

ح- سانسور در کشورهای اسلامی

هشت کشوری که در زمینه سانسور اینترنت، در بالای جدول هستند عبارتند از:

۱- ایران
۲- چین
۳- سوریه
٤- عربستان
۵- سودان
٦- عمان
۷- تونس
۸- یمن

خ- جایگاه کشورهای اسلامی در دنیای فناوری و اطلاعات

امروزه شاید بتوان، اینترنت را به عنوان شاه‌کلید ورود به دنیای‌مدرن و دیجیتالی محسوب کرد. در حقیقت توسعه ارتباطات در این فضا، در سال‌های گذشته بخش چشمگیری از نقل و انتقالات اقتصادی و معاملات بازرگانی را به خودش ویژگی داده است. درست به همین دلیل هم هست که مجمع جهانی اقتصاد هر سال گزارشی از تازه ترین مطالعات خود را درباره رشد صنعت IT و اقتصاد آن منتشر می‌کند.

به آمار یکی از این شاخص ها که مربوط به چندسال پیش است توجه کنید. ۱۲۷ کشور مختلفِ مورد بررسی هر کدام جایگاه خاصی را در نتیجه نهایی این بررسی در اختیار خود گرفته‌اند.

در دسته بندی کشورها براساس شاخص **آمادگی شبکه‌ای**:

۱- دانمارک
۲- سوئد
۳- سوییس
٤- آمریکا
۵- سنگاپور

فضای بازار

۱- سنگاپور
...

شاخص زیرساخت

۱- ایسلند
۲- ایالات متحده آمریکای
۳- سوئد
٤- دانمارک
۵- کانادا

میزان استفاده تجاری از IT

۱- سوئد

شاخص استفاده دولتی از IT

۱- دانمارک

د- برخی آمارهای کوتاه از ایران اسلام زده پس از قادسیه دوم (آشوب ۵۷):

- دانشمندان فرار کرده از ایران: ۲۰۰۰۰۰ نفر
- طلاق: از هر ۱۰ ازدواج یکی (در تهران از هر ۵ ازدواج یکی)
- تعداد زندانی ها: از هر ۱۱۵ نفر، یک نفر
- تعداد بیکارها (طبق آمار رسمی): نه ملیون[۱۹۸]
- تعداد معتادها: چهارده ملیون
- سن اعتیاد: ۱۳ سال
- چهارده ملیون از جمعیت کشور به روان پریشی دچار هستند.

• چرا این نسک را گردآوری کردم و نوشتم؟

نگارنده با توجه به شرایط کاری و تحصیلی ام، بخشی از عمرم را در ایران و بخشی را در بیرون از ایران گذرانده و خواهم گذراند. از همین روی، هم با مسلمانان سنتی ایران آشنا هستم و هم با مسلمانان به اصطلاح روشنفکر بیرون از ایران برخورد داشته ام. هم با مسلمانان فلک زده بیرون از ایران روبرو شده ام و هم با خوشبخت هایشان. همچنین بارها به چشم خود دیده ام که چگونه ایرانیانی که بیرون از ایران زندگی می کنند، با اینکه مشروب می خورند، با زنان و دختران نامحرمِ غیراسلامی همکلام می شوند، به دیسکو می روند و سال به سال نه مطلبی اسلامی می خوانند و نه حتی سراغی از کتاب اصلی اسلام (قرآن) می گیرند، مدعی می شوند که «اسلام، خوبه! این آخوندها هستند که اسلام را خراب کرده اند!»

---

[۱۹۸] در جمهوری اسلامی کسی که حتی یک ساعت در هفته هم کار می کند، به عنوان بیکار شناخته نمی شود!

این سخن را از ایرانیان بی شماری که ادعای روشن فکری می کنند نیز شنیده ام و شما خواننده گرامی نیز حتماً چنین سخنی را بارها شنیده اید. اکنون اگر از آن شخص بپرسی «قرآن را خوانده ای یا می خوانی؟» بلادرنگ می گوید «بله!». اما شوربختانه دروغ برای اندکی از ایرانیان به صورت نه یک عادت بلکه یک مرض درآمده است!

جالب است که بسیاری از این به اصطلاح روشنفکران و برخی از دیگر مردم ایران، بدون اینکه مکتب بروند ملا هستند! و گویا مانند امامان شیعه دارای علم لدنی هستند! برخی از ما ایرانیان علاقه عجیبی داریم بدون اینکه در زمینه ای مطالعه کنیم، در آن زمینه هم نظر بدهیم و هم صاحب نظر به حساب بیاییم.

به هر روی، رویگردانی ما ایرانیان از مطالعه، امری است که برای حل آن، زمان بسیار زیادی نیاز است و احتیاج به یک حکومت آزاد به عنوان بستر کار و گروهی برنامه ریز دارد که بتوانند (احتمالاً در حدود دست کم یکی دو دهه) با تدوین یک برنامه بسیار گسترده (از مدرسه تا دانشگاه) و تبلیغ آرام این موضوع از طریق تلوزیون، سینما و ... مردم را به سمت مطالعه سوق بدهند و آنها را کتاب خوان بکنند.

مدتها بود با خود می اندیشیدم که چگونه می توان ایرانیان را به پژوهش و بازنگری درباره دینشان واداشت[۱۹۹]، در حالی که اهل مطالعه نمی باشند؟ پاسخی فوری برای این پرسش نمی توان یافت اما باید گفت که ما ایرانیان علاقه عجیب غریبی به آمار و ارقام داریم. برای توجیه بسیاری از کارهایمان، برای دور زدن کمبودها و کم کاریها، برای توجیه وجود مشکلات و ...، به سراغ آمار می رویم. در ادامه چند نمونه می آورم:

یادم نیست چند سال پیش بود؛ اما در لیگ فوتبال کشور، زمان برگزاری مسابقه شموشک نوشهر و پرسپولیس، قسمتی از ورزشگاه فوتبالِ شهر نوشهر فرو ریخت و برخی از هم میهنانمان کشته و زخمی شدند. یکی دو روز بعد، در برنامه «نود» آقای فائقی (نایب رئیس فدراسیون فوتبال در آنزمان) بجای پرداختن به اینکه چه کمبودی یا چه اشتباه و اشتباهاتی باعث این موضوع شدند، لیست بلند

---

[۱۹۹] بنده در این نسک یا کتابم، هدف به چالش کشیدن چرایی یک مذهب یا دین را ندارم. هدفی برای دین سازی و باورسازی نیز ندارم بلکه تنها می خواهم اندکی ذهن های غبارگرفته دینیِ ایرانیان را با حقیقت دین اسلام و قرآن آشنا کنم.

بالایی از آمارهای ورزشگاههای فروریخته در دنیا آورده بودند که مثلاً در سال ۱۹٤۰ ورزشگاهی در آرژانتین ... و سال ۱۹۸۰ ورزشگاهی در فلان کشور فرو ریخت و به این ترتیب توجیه کردند که ریختن ورزشگاه در دنیا امری عادی است! همانگونه که آمار می گوید!

آمار یاران محمد در مکه، تعداد همراهان حسین در کربلا، تعداد کشته شدگان مجلس رژیم توسط خود رژیم در آغاز انقلاب و ... از دیگر آمارهایی هستند که بارها شنیده ایم. این روزها حتی احمدی نژاد، برای توجیه بسیاری از کارهایش دست به دامان آمارِ دره پیتی مختص به خودش میزند.

البته وجود آمار و ارقام، به خودی خود چیز بدی نیست و تغریباً همه کشورها، بر مبنای همین «آمار و ارقام» برنامه ریزی های ویژه ای دارند. اما در یک دست، باید آمار و ارقام صحیح و درستی وجود داشته باشد و در دست دیگر هم، این موضوع باید همیشه درنظر گرفته شود که آمار و ارقام اگر در حد تئوری باشند یا حالت رویاپردازانه داشته باشند و یا اصلاً قرار نباشد به «کار عملی» تبدیل شوند یا روشنگری ای درباره موضوعی بکنند، هیچ ارزشی ندارند.

با توجه به کتاب ها و تحقیقات ارزنده ای که درباره اسلام نوشته شده اند یا انجام گردیده اند و با مبنا قرار دادن اینکه ایرانیها وقت زیادی را به مطالعه اختصاص نخواهند داد و همچنین اینکه ایرانیها علاقه ویژه ای به آمار و ارقام و نکته گویی و نت برداری دارند، اینجانب تصمیم گرفتم که نسک «قرآن و ایران»ام را به گونه ای گردآوری کرده و بنویسم که هم حالت آمارگونه داشته باشد، هم جنبه های بیرونی این آمارها بررسی شوند[۲۰۰] و هم اینکه نشان دهم بسیاری از اصولی که در کشورِ ما ایران پیاده سازی می شوند، خود اسلام ناب محمدی است و نه هیچ چیز دیگری.

البته از همه ایرانیان گرامی می خواهم که قرآن را به فارسی بخوانند و حتی ساده تر اینکه از آنها درخواست دارم که «قرآن بخوانند»! البته به قول زنده یاد «رضا فاضلی»، ملا می گوید که «شما نباید قرآن بخوانی و اگر می خوانی باید به عربی بخوانی و اگر به فارسی می خوانی حتماً باید به تفسیرهای ما مراجعه کنی و خودت در قرآن اندیشه ننمایی. چرا؟ چون شما اهل فن نیستی و ما باید برایت تفسیر کنیم.»

البته خود قرآن چیز دیگری می خواهد:

---

[۲۰۰] جنبه هایی که نمودهای عینی آن در کشورمان دیده می شود.

سوره ٤ (نساء) آیه ٨٢

أَفَلاَ يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِندِ غَيْرِ اللّهِ لَوَجَدُواْ فِيهِ اخْتِلاَفًا كَثِيرًا **(٨٢)**

آیا در [معانی] قرآن نمی‌اندیشند اگر از جانب غیر خدا بود قطعا در آن اختلاف بسیاری می‌یافتند (٨٢)

خوب! قرآن را بخوانید و اگر در آن "اختلافی" وجود داشت! **حتی یک اختلاف**؛ مطمئن باشید که این کتاب از سوی خدا نیست. چرا بر روی واژه «یک اختلاف» تاکید کرده ام؛ چون اگر قرار باشد خدایی که مطلقِ در هر چیزی است، اشتباهی داشته باشد که دیگر او خدا نیست. از طرفی امروز برخی از ماله کشان اسلامی (مانند سروش) که قصد دارند جوانان ایرانی را برای چندمین بار منحرف کنند مدعی شده اند که "برخی از جاهای قرآن مناسب و برخی جاها، نامناسب، اشتباه یا غیر امروزی است!" اما خود قرآن ادعای دیگرگونه دارد:

سوره ١٨ (کهف) آیه ١

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَل لَّهُ عِوَجَا **(١)**

ستایش اللهی را که این کتاب [آسمانی] را بر بنده خود فرو فرستاد و هیچ گونه کژی در آن ننهاد (١)

سوره ٣٩ (زمر) آیه ٢٨

قُرآنًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَّعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ **(٢٨)**

قرآنی عربی بی‌هیچ کژی باشد که آنان راه تقوا پویند **(٢٨)**

قرآن مدعی است که هیچ گونه نادرستی و ناراستی ای در آن نیست. پس قضیه روشن است. اگر بتوان در قرآن حتی یک کژی یافت، آنگاه باید نتیجه گرفت که یا قرآن ادعایی واهی درباره بی عیب بودنش کرده است و یا اینکه این کتاب سخن خدا نمی باشد و احتمالاً سخنِ همان الله است.

زمانی که به مسلمانان گفته می شود که قرآن گفته «به زنان شوهر دار تجاوز کنید.»، «چهار زن می توانید بگیرید»، «کافران را می توانید مثله کنید» و ...؛ بلافاصله می گویند «نه! چنین چیزی نیست! کجای قرآن؟ کدام آیه؟ کدام سوره؟»

زمانی که به مسلمانان گفته می شود که قرآن گفته «سرنوشتتان بدست الله است»، «الله خودش می خواهد که شما منحرف باشید یا نباشید»، «الله خودش خواسته دلهایتان برای پذیرفتن اسلام، سخت یا نرم باشد» و ...؛ بلافاصله می گویند «نه! چنین چیزی نیست! کجای قرآن؟ کدام آیه؟ کدام سوره؟»

زمانی که به زنان مسلمان گفته می شود که قرآن، اصلاً زن را به عنوان یک جنس برابر با مرد درنظر نگرفته، زن در بهشت جایی ندارد، زن برای مرد آفریده شده است و ...؛ بلافاصله می گویند «نه! چنین چیزی نیست! کجای قرآن؟ کدام آیه؟ کدام سوره؟»

حتی در بسیاری از مناظره ها (در شبکه های ماهواره ای) بین دگراندیشان ایرانی با مسلمان، شاهد بوده ام که از آن فرد دگراندیش خواسته شده که نشانی آیه یا سوره ای که فلان موضوع را بیان داشته، بگویند! نیک می دانیم که به خاطر سپردن اینکه فلان آیه فلان سوره درباره این موضوع بوده یا نه، کاری بس دشوار است.

همه دلایل بالا و دلیل دیگری که در ادامه بیان می دارم، مرا واداشت که آغاز به گردآوری و نوشتن این نسک نمایم. باشد که در راستای روشن کردن ذهن های خفته گامی برداشته باشم و امیدوارم که این نسک بتواند به عنوان یک منبع ارجاعی به برخی آیات و سوره های خاص نیز مورد استفاده قرار بگیرد.

من یکی از ایرانیانی هستم که ایران را دوست دارم و بدان عشق می ورزم! به این نام والا نیز، عشق مشروط ندارم! «ایران اسلامی» یعنی عشق مشروط! سالهاست که درد کشور گرامی ام را به چشم دیده ام و بر زخم های کهنه اش اشک ریخته ام! بر دشمنانش (چه آنهایی که خارجی اند و چه آنها که شناسنامه ایرانی دارند و بویی از ایرانیت در وجودشان نیست) ناخشنود شده ام.

یک ایرانی چه مسلمان باشد و چه نباشد، چه باورمند به اسلام باشد یا نباشد، چه عاشق اسلام باشد و چه نباشد؛ اگر اندکی وجدان در گوهر وجودش باشد، دست کم این را خوب می داند که ایران، پس از سقوط ساسانیان، هرگز ایران نشد! و جز در چند دوره کوتاه تاریخی و آنهم معمولاً در برخی از مناطق آن، نشانی از آزادگی و والایی ایرانی (به آن معنای رایجش در پیش از تازش اسلام به ایران) وجود نداشته است!



فرتور ۲۲ – مادر ندا و فرتور ندا (یکی از شیرزنان ایرانی که بدست یک سرباز امام زمان کشته شد)

از دیدگاه اینجانب مسئله بسیار آسان است، حتی اگر فرض کنیم اسلام دین خوبی است، دین برابری و برادری است، پیامبر و اهل و طوایف و زمامداران حکومتی آن، همه از بهترین ها بوده اند و ...، باز دو مشکل باقی است: یکی اینکه برطبق ادعای مسلمانها، « تاکنون هرگز اسلام واقعی پیاده نشده است» و دیگر اینکه «این دین و این خدا، به درد مردم ایران نمی خورند!»

البته شیعیان معتقدند که پس از ظهور شخصی بنام «مهدی» که فعلاً در غیبت به سر می برد و گاهی در چاه جمکران پیدایش می شود، اسلام راستین پیاده می شود. بنابر این حتی اگر دیدگاه شیعیان را بپذیریم، نگارنده پیشنهاد می دهد که «آیا بهتر نیست دینی که هرگز توسط هیچ کسی (جز مهدی) بصورت کامل قابل پیاده سازی نیست را از عرصه سیاسی، فرهنگی، علمی و ... زندگیمان کنار بزنیم و به گوشه قلب انسان های معتقدِ به این دین ببریمش و بگذاریم سمت و سوی حرکت کشورمان بر مبنای اصول فرهنگی/اجتماعی ایرانی پیش برود و نه عربی؟»

افزون بر تمام دلایل بالا، دلیل دیگری که مرا به کار گردآوری و نوشتن این کتاب واداشت، عشق به میهنم بود، میهنی که می بینم توسط این دین، تنی رنجور پیدا کرده است. البته این نکته را اضافه کنم که کشور ما خود از نظر فرهنگی/اجتماعی دارای اشکالاتی است (مانند تمام کشورهای دنیا) و در فردای آزادی ایران از چنگال عرب ها و عرب پرستان جمهوری اسلامی، نیاز به این داریم که ساختار

فرهنگی/اجتماعی کشور را به اصول انسانی/ایرانی برگردانیم و از تجربیات کشورهای دیگر نیز استفاده کنیم. بسیاری از کشورهای دنیا در بسیاری از موارد از ما جلوتر هستند، قانونمندترند، مردمانشان دارای بسیاری از ضعف های فرهنگی ما نیستند و ... . از سویی دیگر اینجانب به هیچ روی یک پان ایرانی نیستم و ابداً باور به این ندارم که تنها باید وضعیت ایران درست بشود (و نه دیگر کشورها) یا تنها باید مسائل ایران را در نظر گرفت و یا تنها ایرانیان هستند که چنین و چنانند! نه! اما فردی می تواند درباره مسائل جهانی و البته دنیای بدون مرز سخن براند که هم، دستی در امورات اجتماعی/سیاسی کشورهای دنیا داشته باشد، هم خبره این کارها باشد و هم صاحب تجربه و ..! از همین روی است که نگارنده نسک «قرآن و ایران» رویکرد نوشتارهایش را تنها بسوی ایران قرار داده است و نه دیگر کشورها. هرچند که بسیاری از مشکلات مطرح شده در این نسک، مشکلات دیگر کشورهای اسلامی در دنیا نیز هستند.

به هر روی، بهتر است در فردای آزادی ایران، دروازه این کشور بروی همه ویژگی های خوب فرهنگی/اجتماعی و ... کشورهای دیگر باز باشد، همانگونه که در حکومتهایی مانند هخامنشیان وجود داشته است. از دیدگاه نگارنده، این کشور بار دیگر می تواند گهواره تمدن و فرهنگ دنیا قرار گیرد. هرچند که هرگز نباید تعصبات قومیتی/ملیتی با عشق به این سرزمین در هم بیامیزند.

• خرد آگاه چه می گوید؟

اگر خدای ادعا شده در دین های سامی (یهوه، لرد و الله) خدای واحد همه جهانیان است (که بر پایهء اظهار نظرهای خود این دین ها لابد باید باشد!) پس چگونه است که او به همه آفریدگان خود به یک چشم نمی نگرد؟ چرا باید این مثلاً خدا، پیام خویش را از راهی که بتوان یکسان به آنان ابلاغ شود بر آنها نفرستاده است؟ چرا تغریباً همه این پیام تنها برای سرزمین کوچکی که یک پنجهزارم (۱/۵۰۰۰) دنیای مسکونی وسعت ندارد (سرزمین اسراییل) فرستاده شده است و آنهم نه بوسیله یک پیامبر بلکه ۱۲٤ هزار پیامبر؟ همچنین برای خویشاوندان عرب همین قوم (یعنی اعراب) نیز ٤ پیامبر

فرستاده است و خارج از این محدوده هیچ پیامبر دیگری فرستاده نشده است؟[۲۰۱] چرا برای مردم ساکن کشورهای چین و هند که از دیرباز پرجمعیت ترین مناطق کره زمین به حساب می آمده اند هرگز پیامبری فرستاده نشده است؟ برای چه باید این خدا تنها با ۳ زبان (عبری، آرامی و عربی) با بندگانش صحبت بکند و نه هیچ زبان دیگری؟ به جز این ۳ زبان بیش از ۳۰۰۰ زبان زنده دیگر نیز در دنیا وجود داشته و دارد. چرا این خدا باید خود را جایی «یهوه» بخواند، جایی دیگر «لرد یا پدر آسمانی» و جایی دیگر «الله»؟ چرا نباید برای بیان موضوعی واحد به یک پیام یکتا اکتفا کرد؟ چرا تنها در فاصله چندصد سال بسیاری از محتویات این پیام هایی که به ظاهر از طرف «یک خدا» ارسال شده اند باید با یکدیگر چنان اختلافی داشته باشند که حتی گاهی ناسخ و منسوخ یکدیگر باشند؟ مثلاً در آیین یهودیت آدم به خاطر خوردن گندم از بهشت رانده می شود و در دین اسلام به خاطر خوردن میوه ممنوعه! در دین مسیحیت به دوستی کردن با دشمنان خود این دین نیز (دست کم به ظاهر) تاکید شده است ولی در اسلام به کشتن دشمنان! در دین مسیحیت و یهودیت چیزی در مورد داشتن حجاب (برقه) نیامده است ولی در اسلام اگر زنی خود را چنان بپوشاند که نامحرمی حتی یک تار موی او را ببیند، وی در جهان آخرت توسط همان یک مو به دار آویخته می شود! دین مسحیت

[۲۰۱] در ایران نیز به ۳ نفر نسبت پیامبری داده شده است که عبارتند از مهاباد، زرتشت و مانی! مهاباد خود هرگز ادعای پیامبری نکرد و مدعی بوده که آیینی را پایه گذاری کرده است و نه دینی را! همچنین حتی پیروان مهر آیینی وی نیز هرگز او را صاحب کتاب ابدی یا دستور غیرقابل تغییر نخوانده اند. مانی نیز نقاشی بود که بسیاری از آیین های ملی و اسطوره ای ایران را به نام آیین نویی بنام مانوی جا زد. همه مسلمانان از مانی چنین یاد می کنند «... نقاشی که به دروغ ادعای پیامبری کرد ...». زرتشت در این میان شخصی بود که از دل آیین میتراییسم سربرآورد ولی موبدان زرتشتی (هم آنان که یکی از دلایل اصلی زوال دولت ساسانی بودند و روزگار را بر مردم ایران چنان سخت نمودند که ولایت فقیه امروزی کرده است و می کند) او را در حد یک ابزار قرار دادند و همو را که از دل آیین میترایسم بیرون آمده بود را به «پیامبر» شناختگری کردند و انحرافاتی بوجود آوردند تا زرتشتی گری را آنگونه بسازند که خود می خواهند و نه آنگونه که آن مرد بزرگ می خواست. افزون بر آنچه گفته شد زرتشت هرگز توسط اسلام یک پیامبر به حساب نیامد زیرا از یک سو، خدای زرتشت (اهورامزدا) نه مانند الله خونخوار است و نه سادیسم خودبزرگ بینی دارد، نه زرتشت را برترین موجودات می داند و نه امورات شخصی او را (که مثلا با فلان زنت همخوابگی بکن یا نکن) را در کتاب خود (گاتها) آورده است. اهورامزدا به غیرزرتشتیان و حتی به دشمنان این آیین نیز به دیده احترام می نگرد و سخن «با دوستان مروت، با دشمنان مدارا» برآمده از آموزه های خدایی است که ایرانیان برای خود ساخته اند. از سوی دیگر اگر این دین برای مسلمانان، آسمانی به حساب می آمد، آنها، ایرانیان را کافر، زندیق و گبر نمی نامیدند. حتی لازم نبود که خود پیامبر اسلام نامه ای در اینباره به خسرو پرویز بدهد و از وی درخواست تعویض خدای خسرو پرویز (یعنی اهورا مزدا با الله) را بدهد؛ خود این نامه بیش از هر چیزی بیان می دارد که الله، اهورامزدا نیست.

بر اساس آنچه در بالا گفته شد می توان نتیجه گرفت که پیامبران ایرانی از دید اسلام نه پیامبر بلکه دروغگویانی بیش نبوده اند.

خود را کاملترین دین ها از ازل تا ابد می داند و این دقیقاً همان ادعایی است که یهودیان و مسلمانان نیز دارند! و و و ...

چرا محتوای این ۳ دین سامی که قرآن تاکید می دارد که همه را همان الله برایشان فرستاده است و مورد تایید الله هستند، آنچنان با هم در تناقضند که پژوهشگران تا کنون ۸۰/۰۰۰ مورد ناسخ و منسوخ در این دین ها نسبت به هم و حتی نسبت به خودشان پیدا کرده اند؟

درجهان هیچ چیز تازه ای وجود ندارد مگر تاریخی که شما چیزی از آن نمیدانید! (هری ترومن)

پیوست

جدول سوره های مکی و مدنی

سال نزول	شماره سوره	نام تازی	نام ایرانی
۱	۱	الفاتحة	کلید
۱	۹٦	العلق	نطفه معلق
۱	۱۰۰	العادیات	تاخت و تاز کنندگان
۱	۱۰۱	القارعة	تکان دهنده
۱	۱۰۲	التکاثر	احتکار
۱	۱۰۳	العصر	پسین (دوران)
۱	۱۰٤	الهمزة	غیبت کننده
۱	۱۰۵	الفیل	فیل
۱	۱۰٦	قریش	قریش
۱	۱۰۷	الماعون	انفاق
۱	۱۰۸	الکوثر	نعمت های فراوان
۱	۱۰۹	الکافرون	کافران
۱	۱۱۱	المسد	خارها
۱	۱۱۲	الإخلاص	خالص مطلق
۱	۱۱۳	الفلق	بامداد
۱	۱۱٤	الناس	مردم
۱	۸۸	الغاشیة	در برگیرنده
۱	۸۹	الفجر	سپیده دم
۱	۹۰	البلد	شهر
۱	۹۱	الشمس	خورشید
۱	۹۲	اللیل	شب
۱	۹۳	الضحی	پیش از ظهر

سال نزول	شماره سوره	نام تازی	نام ایرانی
۱	۹٤	الشرح	خونسردی
۱	۹۵	التین	انجیر
۱	۹۹	الزلزلة	زلزله
۲	۷۵	القیامة	قیامت
۲	۷٦	الإنسان	انسان
۲	۷۷	المرسلات	فرستاده شدگان
۲	۷۸	النبأ	رویداد
۲	۷۹	النازعات	رebایندگان نفس
۲	۸۰	عبس	ابروانِ درهم کشید
۲	۸۱	التکویر	غلتان
۲	۸۲	الإنفطار	خرد شدن
۲	۸۳	المطففین	متقلبین
۲	۸٤	الإنشقاق	گسیختن
۲	۸۵	البروج	کهکشان ها
۲	۸٦	الطارق	ستاره درخشان
۲	۸۷	الأعلی	بلند مرتبه ترین
۳	٦۷	الملک	پادشاهی
۳	٦۸	القلم	قلم
۳	٦۹	الحاقة	انکار ناپذیر
۳	۷۰	المعارج	عرش بالا
۳	۷۱	نوح	نوح
۳	۷۲	الجن	جن

سال نزول	شماره سوره	نام تازی	نام ایرانی
٣	٧٣	المزمل	جامه به خود پیچیده
٣	٧٤	المدثر	راز نهفته
٤	٥٠	ق	ق
٤	٥١	الذاریات	حرکت دهندگان باد
٤	٥٢	الطور	کوه سینا
٤	٥٣	النجم	ستاره
٤	٥٤	القمر	ماه
٤	٥٥	الرحمن	بخشنده ترین
٤	٥٦	الواقعة	اجتناب ناپذیر
٥	٤٣	الزخرف	زیور آلات
٥	٤٤	الدخان	دود
٥	٤٥	الجاثیة	زانو زدن
٥	٤٦	الأحقاف	تپه های شنی
٦	٣٩	الزمر	گروه گروه
٦	٤٠	غافر	عفو کننده
٦	٤١	فصلت	جزئیات کامل
٦	٤٢	الشوری	مشورت
٧	٣٤	سبأ	سبا
٧	٣٥	فاطر	پدید آورنده
٧	٣٦	یس	یاسین
٧	٣٧	الصافات	تنظیم کنندگان
٧	٣٨	ص	ص
٨	٢٩	العنکبوت	عنکبوت

سال نزول	شماره سوره	نام تازی	نام ایرانی
٨	٣٠	الروم	رومیان
٨	٣١	لقمان	لقمان
٨	٣٢	السجدة	سجده
٩	٢٦	الشعراء	شاعران
٩	٢٧	النمل	مورچه
٩	٢٨	القصص	داستان ها
١٠	٢١	الأنبیاء	پیامبران
١٠	٢٣	المومنون	مومنان
١٠	٢٥	الفرقان	کتاب قانون
١١	١٧	بنی إسرائیل	فرزندان اسرائیل
١١	١٨	الکهف	غار
١١	١٩	مریم	مریم
١١	٢٠	طه	طاها
١٢	١٢	یوسف	یوسف
١٢	١٣	الرعد	رعد
١٢	١٤	إبراهیم	ابراهیم
١٢	١٥	الحجر	وادی حجر
١٢	١٦	النحل	زنبور
١٣	١٠	یونس	یونس
١٣	١١	هود	هود
١٣	٦	الأنعام	چارپایان
١٣	٧	الأعراف	برزخ
–	–	–	–

شمارگان آیه های مکی برابر ٤٧٧١ آیه است.

سال نزول	شماره سوره	نام تازی	نام ایرانی
۱٤	٦۲	الجمعۀ	جمعه
۱٤	٦٤	التغابن	سرزنش دوجانبه
۱٤	۹۷	القدر	سرنوشت
۱٥	٥۷	الحدید	آهن
۱٥	٦۱	الصف	ردیف
۱٥	۹۸	البینۀ	دلیل
۱٦	٤۷	محمد	محمد
۱٦	٥۸	المجادلۀ	مناظره
۱٦	٦۳	المنافقون	منافقان
۱۷	٥۹	الحشر	خروج
۱۸	۲۲	الحج	حج
۱۸	٤۹	الحجرات	دیوارها
۱۹	۲٤	النور	نور

سال نزول	شماره سوره	نام تازی	نام ایرانی
۱۹	٤	النساء	زنان
۲۰	۳۳	الأحزاب	گروه ها
۲۰	٦۰	الممتحنۀ	آزمایش
۲۰	٦٥	الطلاق	طلاق
۲۰	٦٦	التحریم	تحریم
۲۱	٤۸	الفتح	پیروزی
۲۱	۸	الأنفال	پروه (غنایم جنگی)
۲۲	۲	البقرۀ	ماده گاو
۲۲	۹	برائۀ(توبه)	اتمام حجت
۲۳	۳	آل عمران	عمرانیان
۲۳	٥	المائدۀ	ضیافت
۲۳	۱۱۰	النصر[۲۰۲]	پیروزی
–	–	–	–

شمارگان آیه های مدنی برابر ۱٤٦٥ آیه است.[۲۰۳] چینش سوره های قرآن، نه برپایه اهمیت و نه برپایه زمان نزولشان است، بلکه تنها (جز سوره یکم) برپایه بزرگ وکوچکی سوره هاست. سوره بقره ۲۸٥، آل عمران ۲۰۰، نساء ۱۷٦ آیه، ... دارند و از سوره های صدم به بعد هیچکدام بیش از ۱۱ آیه ندارند.

در قرآن از ۲۸ پیامبر نام برده شده که ۲۳ تن از آنها شخصیت های تورات و انجیل هستند و ۳ نفر (هود، صالح و شعیب) از شخصیت های محلیِ عربند. همچنین از پیامبری یهودی بنام ادریس نام برده شده است درصورتی که نه در تورات و نه در انجیل نام چنین پیامبری وجود ندارد. در آیه ۳۰ سوره توبه نیز از «عزیز» یاد شده و این درصورتی است که در کتاب های خود یهودیان، شخصی با چنین نامی هرگز یافت نمی شود.

[۲۰۲] این سوره به شماره ۱۱۰ در سال بیست و سوم بعثت (آخر عمر محمد) نازل شده و تنها سوره ای است که پس از بازگشت محمد به مکه (پیش از مرگش) در مکه نازل شده است.

[۲۰۳] قرآن در متن رسمی کنونی خود، دارای ۱۱٤ سوره، ٦۲۳٦ آیه و ۷۷٤۳۹ کلمه است.

سوره های مکی و مدنی

آهنگ بیشتر سوره های مکی که گاهی گفته های بودا را به یاد می آورد، از هیجان گرمِ مردی سخن می گوید که مجذوب اندیشه های رویاگونه خویش است. اما بر وارون این سخن های سوره های مکی، در سوره های مدنی کمتر می توان چنین حالت هایی را یافت. آهنگ شعر و طنین موسیقی در آیات مدنی به خاموشی می گراید و به احکامی قاطع و برنده تبدیل می شوند.

آنچه که از آیه های مکی برمی آید این است که در آنها احکام و شریعتی مبنی بر پایه گذاری دینِ نویی وضع نشده است. به گفته گولدزیهر «آیات مکی مشعر بر آوردن دین جدیدی نیست. آیه های مکی قرآن بیشتر در ترغیب زهد، ستایش الله به صورت نماز، نیکی کردن به دیگران و دوری از اسراف است.» در سوره های مکی ۵ اصل بنیادین مقرر شده است:

۱- توحید و اقرار به رسالت

۲- بندگی در برابر بت بزرگ قریش یعنی الله (نماز)

۳- زکات ولی زکاتِ اختیاری (و نه مانند سوره های مدنی؛ اجباری)

٤- روزه، آنهم به روش یهود

۵- زیارت بتکده اعراب (کعبه) و انجام اعمال زیارتی بت پرستان با تغییرات ناچیز (حج)

در سوره های مکی تغریباً هیچ نامی از جهاد و قتال نیست ولی در سوره های مدنی به اندازه ای آیه های قتال و جهاد فراوان است که گمان می رود درباره هیچ امری اینچنین پافشاری صورت نگرفته باشد! در مدینه، امر و حکم است که صادر می شود. امرِ سرداری که هیچ گونه سستی و انحرافی را نمی بخشاید؛ سستی و اهمال در انجام امر و فرمان او کیفرهای سختی در پی دارد.

در سیزده سال نخست، دعوت صرفاً حالتی روحانی دارد. بسیاری از آیات قرآنیِ این دوره همه وعظ است و ارشاد و خواندن مردم به اسلام! اما از همان آغازِ به قدرت رسیدن محمد در مدینه، دعوت روحانی کمرنگ می شود و جای آن، احکامی پدید می آیند تا مسلمانان را در جهت ریختن خون مشرک و مخالف، تحریک کرده و به آنها نیرو ببخشد و بنیان یک واحد سیاسی و قومی ریخته بشود.

پیش از فرار محمد از مکه به مدینه، محمد حکم یک مبارزی را داشت که می خواست با بی اعتبار کردن بت های مشرکان، راه را بر درآمدهای سنتی آنان و راه و روش غارتگری و دست درازی آنان ببندد. در درازای همه این دورانِ مکی، محمد نتوانست بیش از چند ده نفر پیرو پیدا کند.

اما محمد در درازای ده سالِ مدنی، با وعدهء غنایم، غارت، تجاوز، چپاول، و بدست آوردن غنائم و همچنین وعده ۷۲ حوری همیشه باکره و غلمان های خوش بر و روی در بهشت و شرابی که در این دنیا حرام و در آن دنیا به وفور یافت خواهد شد، اسلام را با خونریزی و شمشیر پیش برده است.

اگر محمد پس از فرار بزرگ خود به مدینه، دست به غزوه نزده بود هرگز اسلام پیش نمی رفت.

نشان بر آن نشان که، محمد در درازای ۱۳ سال پیامبری در مکه و با وجود آوردن ٤٧٧١ آیه که دین اسلام را ترویج میداده است، است بیش از ٦٠ و به روایتی ۷۰ نفر پیرو به دور خود جمع کند. ولی هنگامیکه در مدینه با وجود آیه های کمتری (١٤٦٥ آیه) و البته با وعده هائی که در بالا به آن اشاره شد اسلام را یا بزور به مردم تحمیل کرد و یا با وعده های قرآنی، عرب ها را به «اسلام آوردن» ترغیب کردند و یکباره همه اعراب مسلمان شدند و پیرو اسلام!!

در سوره های مکی، محمد پیامبری محتاط است که پیوسته به پیروانش درس الله شناسی و سازش با مخالفان را می دهد ولی در سوره های مدنی، محمد تبدیل به رهبری سختگیر می شود که قصد دارد مخالفانش را به هر نحو ممکن از سر راه خود بردارد. در سوره های مکی محمد بیشتر داستانسرایی می کند ولی در سوره های مدنی دیگر از قصه گویی خبری نیست و سخن از وضع قانون و مقررات الهی است. در سوره های مکی، محمد پیوسته مردم را به اطاعت از «الله» فرا می خواند و در سوره های مدنی، وی مردم را به اطاعت از «الله و رسول الله» فرا می خواند.

لازم به یادآوری است که در سوره های مکی، نام الله جز به ندرت برده نشده است و بیشتر واژه "رب" بکار گرفته شده است. در قرآن ۲۷۰۰ بار، نام الله برده شده است.

محمد در روزهای پایانی زندگی خود گفته است که: «در جزیره العرب نباید دو دیانت وجود داشته باشد؛ یعنی قومیت عرب با دیانت اسلام باید یکی باشد.»[۲۰۴] در کنار این جمله بهتر است به آیه زیر نیز دقت بفرمایید:

سوره ۹ (توبه) آیه ۹۷

الأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْراً وَنِفَاقًا وَأَجْدَرُ أَلاَّ يَعْلَمُواْ حُدُودَ مَا أَنزَلَ اللّهُ عَلَى رَسُولِهِ وَاللّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ **(۹۷)**

عرب ها در کفر و نفاق [از دیگران] سخت‌تر می باشند و شایسته اینکه مبادی (حدود) آنچه را که الله بر رسولاش نازل کرده را درک کنند نیستند و الله دانای حکیم است (۹۷)

برگردان این آیه به زبانی روان تر چنین است: **"**در عرب ها نفاق و کفر، ذاتی است و آنها حتی اصول اولیه اسلام را هم نمی توانند بفهمند. و البته الله دانای حکیم است**!"**

پس چگونه است که خود محمد که از این نادانی و دورویی اعراب آگاه بوده است، این دین را با قومیتِ همین مردم (که خودش نیز فردی از آنان بود[۲۰۵]) یکی می کند؟

---

[۲۰۴] جای بسی شوربختی و فلک زدگی است که کشورهای دیگر ضمن اسلام آوردن و پذیرش این آیین، کم و بیش اعراب را نیز به عنوان سروران خود پذیرفته اند.

[۲۰۵] گاهی وقت ها دستاربندان به یک جمله دروغ روی می آورند که محمد گفته است که «من از اعرابم و اعراب از من نیستند». نخست اینکه در هیچ کدام از کتاب هایی که مربوط به سیره محمد هستند چنین سخنی وجود ندارد و اگر هم وجود می داشت چیزی جز یک سفسطه نبود. این جمله در یکی از کتاب های خود ملاها آورده شده است! چگونه محمد که خود یک عرب بود؛ قرآنش را عربی آورد و برای اعتلای عرب از هر راهی وارد شد، و در قرآن، الله به او گفته است که قرآن را برای عرب ها که زبانشان عربی است آورده است، چنین سخنی می تواند گفته باشد؟ از آن گذشته اگر محمد چنین چیزی گفته یاشد، این سخن نوعی شانه خالی کردن از زیر بار مسئولیت این دین نیز می تواند باشد. یعنی محمد می گوید که من برای عمل عرب هایی که در آینده با بن مایه قراردادن همین آیه های قرآن بر کشورهای دیگر خواهند تاخت پاسخ گو نخواهم بود.

برخی از منابع و مراجع:

کتاب ۲۳ سال ... علی دشتی

کتاب بازشناسی قرآن ..... مسعود انصاری

کتاب روز قیامت در اسلام ..... مسعود انصاری

کتاب پس از ۱٤۰۰ سال .... شجاع الدین شفا

کتاب «آیا قرآن کلام آفریدگار است» ... خاموش

کتاب «تاریخ طبری»

نوشته های آله دال فک

نوشته های مانی بهروز

نوشته های آرش بیخدا

نوشته های مزدک در سایتی به همین نام

نوشته های مانی بهروز

برخی مقاله های نادره افشار

مقاله ها و نوشتارهای مهدی شمشیری

www.ParsDailyNews.com

www.IranPressNews.com

http://www.new-negah.blogspot.com/

http://www.blogger.com/

http://www.kavehroom.com/

http://www.7takel.blogfa.com/

http://www.bikhoda.com/

http://www.efarsi.org/quran

http://arashbikhoda.wordpress.com/

در این رویه از این نسک، نیاز است که مطلبی را بیاورم:

مراجعی که در رویه پیش، آورده شده اند، دربرگیرندهء بیشتر منابعی است که اینجانب برای نوشتن این نسک بکار گرفته ام. شوربختانه با توجه به وقت محدودی که داشته ام و همچنین با درنظر گرفتن شغلم، که گاهی تا روزها نمی توانستم به سراغ «کارِ نوشتن» بروم و همچنین با در نظر گرفتن اینکه در برخی موارد، مطالبی از یک منبع را با مطالبی کامل تر از منبع دیگری جایگزین می نمودم، برای اینجانب مقدور نبود که همه منابع را بصورت دقیق و در بینابین نوشتارهایم (یعنی داخل خود نسک) بیان کنم.[۲۰۶]

اندکی از مطالب درون این نسک، کاملاً یا مستقیماً از یک کتاب یا سایت گرفته شده اند و در برخی موارد هم پیش آمده است که نقلِ به مضمون کرده باشم. بنابراین اگر بصورت مستقیم به مطالب مورد استفاده از کتاب ها و سخنرانی های این بزرگان (که نامشان یا نام سایتشان در بالا آمد) اشاره ننموده ام پوزش می خواهم. همچنین اگر از کتابی یا سایتی استفاده نموده ام و نام آن کتاب یا سایت را از قلم انداخته ام، از شما مهربان یارِ گرامی خواستارم که آنرا به من اطلاع دهید تا در نسخه دیگری از نسک «قرآن و ایران» که در آینده خواهم نوشت، «نام از قلم افتاده» را بیفزایم. همچنین اگر اشتباهِ نوشتاری یا تایپی ای در مطالب من مشاهده نمودید، آنرا به من اطلاع بدهید تا در جهت رفع آن برآیم.

به خامه: کاوه

ایرانی ای که باور دارد می توان بار دیگر ضحاک را به زانو درآورد.

[۲۰۶] البته در برخی موارد، نام این مرجع ها در داخلِ خود نسک آورده شده اند.

در پایان نوشتارهایم بر خود بایسته می دانم از بسیاری از فرهیختگان ایرانی که با گفتارها، نوشتارها و سخنان خود، راه راستی را به من نشان دادند سپاسگذاری کنم. نام بردن از این افراد اما کاری بسیار سخت است زیرا (بر وارون برخی از ایرانیان که باوردارند همه خارج نشینان مشتی ایران ستیزند و یا همه نام آوران درون ایران، سرسپردگان جمهوری اسلامی هستند) بسیارند ایرانیان فرهیخته ای که چه در درون ایران و چه بیرون از آن، سینه خویش را پیش شمشیر اهریمن سپر ساخته اند.

چه کسی می تواند کتاب های ارزشمند شجاءالدین شفا را نادیده بگیرد و یا کتاب های دکتر انصاری را بخواند و از خواب نادانی بیدار نشود، یا ساعتی پای سخنان هومر آبرامیان بنشیند و حس میهن دوستی اش شکوفا نشود، یا بسیاری از پاسخ های فلسفی اش را در کتاب های معین زاده نیابد، یا کلید بسیاری از گرفتارهای فرهنگیمان را در نوشتارهای جمالی نیابد، یا پرونده سیاه بازشده حکومتیان جمهوری اسلامی بدست سیاوش اوستا را نادیده انگارد؟ یا پیشینه های دکان دین را در کتاب های احمد کسروی نیابد؟ ... البته این افراد تنها برخی از روشنگرانی هستند که نوشتارهایشان مرا به راه راستی رهنمون ساخت.

در کنار این نام ها می توان از صدها اندیشمند بزرگ و آزاده ای که در راه ستیز با جهل پیشرو هستند یاد کرد. برخی از این افراد مانند امیر سپهر را باید جزو اندیشمندان بسیار آگاهی دانست که داوری های بی تعصب و دادگونه اشان ستودنی است و این اندیشه های نیک را می توان در بین نوشتارهایشان یافت.

همچنین بایسته می دانم از گردانندگان سایت کاوه سرا که به اینجانب پروانه دادند تا از نام سایتشان و نشانی ایمیلشان بهره بگیرم سپاسگذاری می کنم. به هر روی چون نگارنده قصد دارد که نسک «قرآن و ایران» را در نسخه های کاملتری تهیه کرده و ارائه بدهد (تا آمارهای کاملتری از قرآن در دست یابندگان قرار بگیرد) مهر ورزیده و هرگونه پیشنهاد یا انتقادتان را برای دست اندرکاران این سایت بفرستید تا در آینده راهگشای بهتری برای نگارنده باشد.

http://www.kavehsara.com/